نمیتواند تاریخ بنویسد و مؤرخ گردد زیرا که تاریخ نباید بر مبنای شایعات و آوازه های کوچه و بازار تحریر گردد مؤرخ باید با صدر وسیع، وجدان بیدار و ضمیر تهی از ریا و تلویر به نقل حوادث بپردازد . او باید انگشتان پاکیزه، بی طرفی کامل و بی تعلقی ناب و راستین داشته باشد. تاریخ نویس امروز با مؤرخ دیروز که وقایع و حوادث را از ترس شاهان، امرا و سرداران جنگی وارونه جلوه میداد ، فرق دارد. او باید با شهامت، جرئت و بصیرت بنویسد و با ارائه اسناد و دلایل معتبر و غیر قابل انکار به مردم پیشکش نماید. نقل قصه ها ، داستان های تخیلی، فانتازی گونه و من درآوردی کار او نیست بلکه به گذشته های بسیار دور که وقایع از سینه بی به سینهء دیگر انتقال میبافت و درین نقل و انتقال محتوی قصه کاملاً تغییر می نمود، تعلق دارد. او نباید مداهنه گر باشد و به دروغ گوئی و کذب حقایق بپردازد. درینصورت آنچه می نویسد، بدل می نیشند، خواننده اقناع می شود و پله پله تا مرز واقعیت ها بالا میرود.

من ادعا ندارم که در نوشته هایم ، تمام حقایق و واقعیت های تلخ و شیرین گذشته و دوران اقتدار «ما» انعکاس یافته و بدون اشتباه است. زیرا که خاطرات من در این ایام مانند حوادثی است که از یك خواب آشفته و هول انگیز در ذهن انسان باقی میماند. طبیعی است که اکثر این خاطرات در مغز، روح و افکار آدمی به وضع فراموش ناشدنی اثر می گذارند و هیچ وقت برجستگی خود را از دست نمیدهند. ولی در فاصله های حوادث، درین خواب هولناك بسی چیزها اتفاق میافتد که انسان از آن آگاهی نمییابد و امکان اشتباه در قضاوت های او پیدا می شود. سعی فراوان من این بوده است که با مطالعه آثار نویسندگان فوق همان فاصله ها را کمتر سازم و این کتاب را که چیز بیشتری از واقعه نگاری نیست بحیث تحفه ناچیزی برای کسانیکه در آینده می خواهند در بارهء عروج و سقوط اردوی قبلی افغانستان و نقش آن در تحولات سیاسی و نظامی سه دههء اخیر، تحقیق نمایند، تقدیم نمایم.

درین کتاب با امانت داری کامل از زبان همکاران، رفقا و دوستانم. از زبان بعضی از رجال درجه اول کشور مانند سردار محمد داؤد ، دوکتور نجیب الله، ببرك کارمل و غیره صحبت شده است. که با استفاده از یاد داشت های دوران خدمتم که مانند گنجینهء بزرگی در دوران مهاجرت با من است غنا یافته است. دروغایهء اصلی نوشته ها را خاطرات شخصی ام تشکیل میدهد که دربازگو کردن آن با قلب و وجدان یك سرباز صادق بوده ام.

در بخش مقدمهء کتاب تصویر مختصری از سیر تکاملی اردوی افغانستان و نقش سیاست در آن ارائه گردیده است، بدون تردید این تصویر کامل نیست و خلاء های زیادی دارد که من برآن معترفم!

بعد از آن، از اولین کودتای اردوی افغانستان الی آخرین تحولات سیاسی، حوادث و وقایع را

نه شبم، نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غـلام آفتـابم، هـمه ز آفتاب گویم
«مولوی»

بنام خداوند بخشاینده و مهربان

پیشگفتار

می گویند دروغ گوئی، شایعه پردازی و افسانه سرائی هنگامی در تاریخ جاگزین واقعیت وحقیقت می گردد که کسانیکه در کوران حوادث و وقایع سهم داشته اند لب فروبندند و نظر به علل و عواملی سکوت را ترجیح دهند. از زمانیکه جمهوری افغانستان سقوط کرد و اردوی نیرومند آن مضمحل گردید سالیان درازی می گذرد در طول این سالها به گونه عبثی سکوت کرده و به این باور بودم که روزی قلم بدست وارسته یی حقایق آن «سقوط بزرگ» و این «اضمحلال کبیر» را از زبان شاهدان عینی برون بکشد و رازهای سربسته و نهفته را که مردم ما تشنهء فهمیدن و دانستن آن هستند، افشاء و بر ملا سازد کتاب های زیادی بدستم رسید اما آن عطش، انتظار و آرزو هرگز بر آورده نشد زیراکه عده یی حوادث نظامی و سیاسی سه دههء اخیر کشور را فقط از یك زاویه و یك طرز دید نگاه کرده و به تحلیل گرفته بودند از زاویه بغض، کینه و دشمنی با کمونیستها و روسها... بعضی ها منافع شخصی، خانوادگی، گروهی، سمتی، لسانی و تنظیمی خویش را ارجحیت داده و از همان چند سطر اول، سخن شان بارگران تعصب را بر دوش می کشد و به دل نمی نشیند. نویسندگان بی خیالی هم بدون هیچگونه ترسی، قصه های «سرچوك» کابل را شاخ و پنجه داده اند و تاریخ نوشته اند که خواه ناخواه در پیشانی آثار شان چلیپا گذاشته اند. درین اواخر نوشتن خاطرات مُد شده است، بعضی ها با چشم های بسته می نویسند و بعضی ها باوجدان خفته دروغهای شاخدارمی گویند و از کاه کوه میسازند، به امید آنکه «مجاهدین سابق» از آنها راضی گردند و یا «طالبان امروز» از آنها خشنود. این عده از مداحی باکی ندارند و از دشنام پراگنی خوفی نه، که مایهء خجلت و شرمساری «قلم» و «آدم ها» می گردد ولی بدون تردید به آثاری نیز بر خورده ام که اگر چه انگشت شمار و اندك اند ولی سرشار از راستگوئی و حقیقت جوئی.

من، معتقدم که نوشتن تاریخ کار ساده یی نیست دانش و حرفهء مشکلی است و هر کس

بسم الله الرحمن الرحیم

از اینجا ...
در افق های دور دست و خونین مشرق
ستاره های فراوانی
در آسمان شسته و آبی سرزمین مقدسی
به چشم میخورند ...
آنجا، زادگاه من است ... سر زمین خونین !
جائیکه بر اساس حق تولد
در خوشی های اندك و رنجهای بیکران و پایان ناپذیر ...
فراموشم نمی گردد ...
سر زمین محبوب من، عشق من،
ما درمن !
قصه های درد ، غم و اندوه «مان» را ...
بتو تقدیم می کنم.

[نبی عظیمی]

جلد اول

عروج

از کودتای سردار محمد داؤد

الی

ریاست جمهوری دوکتور نجیب الله

خود میشگفد، سالها پیش در اعماق دور از دسترس چیزهای ناشی از حوادث سیاسی کشور افشانده شده است.

من که این اثر را دقیقاً به خوانش گرفته ام این حق را به خود میدهم که از خوانندگان عزیز بخواهم که محدودیتها و فشارها و تضیقات فراوان زمانی و مکانی و روحی و روانی را که بر نگارش این کتاب تأثیر افگنده، بپذیرند. بسا اوقات کار نویسنده پیشرفت یکسان نداشته، و بهرصورت اذعان میداریم که به کلی از عیب و کاستی خالی نیست. اما بر این نکته هم تأکید میورزیم که نویسنده در بیشتر موارد لفاظی و تفاخر و تبختر و تفرعن و فرار و گریز و ندانم کاریها را در صفحات تاریخش راه نداده است.

در پایان گفتار خویش را با تذکر جملات فخیم و نغز دبیر فاضل بیهق به فرجام میبرم که گفته است «عمر من به شصت و پنج آمده و به اثر آن می باید رفت و در تاریخی که میکنم، سخن نرانم که آن به بغضی و تربدی بکشد و خوانندگان این تصنیف گویند : شرم باد این پیر را. بلکه آن گویم که تا خوانندگان با من موافقت کنند و طعنی نزنند.» و چه خوب میشد که غالب مؤرخان و خاطره نویسان زمانه ما با سبك كار دبیر بیهق آشنا میبودند تا آثارشان احساساتی و آشفته و غمبار نمیگشتند و بر ملالت نمیافزودند.

غلام حسین غزنوی

حمل ۱۳۷۷ خورشیدی

و سرشت همگان را به خوبی میشناسد. از روابط خصوصی افراد آگاهی دارد. رابطه یی که انباشته از جاروجنجالها و کشمکشهاست و او اطلاعات کافی و وافی از آن دارد و همه از نوك قلم او میتراود. نویسنده از بازنمایی مضامین و صحنه های ناخوشایند هم اجتناب نمیکند تا ابتذال سیاسی را هجو کند و بدسگالیهای پشت پرده را افشاء سازد و به اثبات برساند که هیچ کسی در نزد او به کلی معصوم و طیب و طاهر نیست.

با این همه باید به یادداشت که اکثر رخدادهای کتاب هنوزهم آکنده از پیچیدگیها و سرشار از رمز و راز اند و در هاله یی از ابهام قرار دارند و سالهایی که هنوز گذشت آنها را به یاد داریم چنان انباشته از عناصر تاریخی و مملو از تضاد و تناقض اند که گاه راه را از چاه باز نمی شناسیم و حیرانیم که از کدام سو برویم تا به ترکستان نرسیم.

تاجایی که من نویسنده کتاب را میشناسم و به ذهنیات و تفکرات او وقوف دارم، نویسنده ادعا ندارد که کتابش یك اثر فاضلانه است. یا کتاب تاریخ به معنای دقیق کلمه است. یا چطور است و چنان است. به پنداشت من نویسنده وظیفهء خطیر و گاه ناراحت کننده یی را در اوضاع و احوالی بر عهده گرفته است که در آن هنگام بیشتر مردم دست از کار میکشند. به عوض مشغولیت در طرح مسایل جنجال برانگیز به تفریح وتفرج میپردازند و چند روزه عمر را غنیمت میشمرند و در سواحل آرام خوش میگذرانند.

آنچه در واقع جنرال عظیمی را به تألیف کتاب حاضر برانگیخته است، اعتقادش بدین باور است که عصر ما عصر بزرگترین کشمکشها و بحرانهاست. زمانی که طی آن خطیر ترین تصمیمات را باید اتخاذ کرد و چون چنین است گزارشی از احوال دردناك سالهای اخیر باید تحویل هموطنان گردد تا آنان را در فهم و درك تاریخ معاصر یاری رساند و نیز در این که دریابند که اینك کجا هستند و چگونه بدینجا رسیده اند و تصریح گردد که بذرهای اساسی جنگ که هر یك بعدها و در زمان خاص

امرونهی بیگانگان و مستشاران را عیان و آفتابی میکند. از جنگهای ذلت خیز و حرص و آز سیری ناپذیر و تباهکن شیفته گان کرسی و قدرت پرده برمیدارد و به حق کتاب حاضر آیینه یی است از حقایق تلخ و شیرین روزگار او.

نویسنده در بیشترین فصلها با بینایی و فراست لازم به سیر و سفر مشغول است و دیده ها و شنیده هایش اندك نیست و به هنگام نگارش سخت در تکاپو است و ما همیشه حضور فعالش را مشاهده و احساس میکنیم.

کتاب جنرال عظیمی از لحاظ منابع تاریخی و تذکر زمان و مکان و جزئیات زندگی شخصیتها و ارائه رخداد ها و از لحاظ کثرت اشخاص و بازیگران تاریخی غنی است و بر رغم پاره یی کمرنگیها و تکرارها و اطنابهایی که چند جایی خودنمایی میکند، هنوز میتواند مقنع و رضائیت بخش باشد. فصول متعددش پر است از خاطرات و معلومات مستقیم و دست اول نویسنده که در حین نگارش به خاطرش بازآمده است و از صلح تا جنگ و از حضر تا سفر همه را شامل میشود و به اثبات میرساند که عظیمی تجربهء مسلکی و نظامیش به مراتب وسیع است. با سیاستمداران و رجال ملکی و نظامی بیشماری آشنا بوده، به اسناد محرم دولتی دسترسی داشته و با دلگرمی و صمیمیت کار کرده و جنبه های تاریخی و حرفوی کتاب خویش را قوت بخشیده است.

نویسنده در ارائه غالب صحنه ها خویشتندار است. تعادل و توازن و حزم و احتیاط را نگهمیدارد. به افراط و تفریط نمیگراید. شان و مرتبهء خود و دیگران را درست میشناسد و نگهمیدارد. ارزیابیها نیز در بیشترین حالات با معیارهای قابل قبول صورت میگیرد. مهمتر از همه آن که انصاف و سخن شناسی کمیاب نیست و بسیاری از رخداد ها و حوادث خالی از غرض و مرض عرضه میگردند.

عظیمی وقوف زیاد بر روحیه و طبیعت بازیگران تاریخش دارد و نهاد

سخنی چند در باب این اثر

کتاب حاضر به آن امید نگارش یافته که خوانندگان و محققان علاقمند به تاریخ معاصر کشور را به کار آید و چشم انداز تاریخی درستی برای مرحله خاصی فراهم کند. بدیهی است تکیه گاه نویسنده بیشتر اندوخته ها و تجربه های شخصی و دست اول خودش بوده است که بیگمان تأمل در حوادث تلخ و غمبار آن سود و ثمری بسیار در برخواهد داشت.

اگر یك نظر اجمالی به فهرست کتاب بیندازیم، در مییابیم که اکثر مطالب و موضوعات آن به دلیل تازگی و غرابت بسیار مغتنم و موجب سپاس است و تاکنون در کدام کتاب و اثری ندیده ایم. علاوتاً نویسنده با حوصله و خونسردی به شرح وقایع پشت پرده پرداخته و ما را به افقهای وسیع و مناظری بدیع رهنمون میشود که توجه به هرگوشهء آن موجب انتباه و آگاهیهاست.

نویسنده در این دفتر هم از بزرگان و قدرتمندان و جنرالان و فرماندهان و کرسی نشینان فراخ حدیثی دارد و هم از سربازان و ضابطان و پیادگان و سیاهی لشکر. هم از حرمت و حشمت و شکوه و جلال و فتوحات سخن میراند. هم از ضعف و فترت و شکست و فرار و ذلت. از هر بابی سخن میگوید. رسوم و آیین لشکری و مملکتداری و گرم و سرد روزگار و نفاق و شقاق و دوستیها و دشمنی ها را شرح و بسط میدهد. ترکتازیها و

فهرست

عناوین	صفحه
پیشگفتار	۱
جلد اول	
مقدمه : اردوی افغانستان در مسیر تاریخ	٤
بخش اول : اولین کودتای اردوی افغانستان	۷۸
دومین کودتای اردو یا قیام مسلحانهء ۷ ثور	۱۳۱
بخش دوم - فصل اول : نور محمد تره کی	۱۵۰
فصل دوم : حفیظ الله امین	۲۰۷
بخش سوم : ببرک کارمل - تجاوز شوروی بر افغانستان	۲۲۷
جلد دوم	
اردو در زمان دوکتور نجیب الله	۳۲٤
بخش اول	
فصل اول : مذاکرات ژنیو - عودت قطعات شوروی از افغانستان	۳۲٤
فصل دوم : دفاع مستقلانه	۳۷۳
فصل سوم : کودتای شهنواز تنی	٤۰۵
فصل چهارم : رویدادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دردوران دفاع مستقلانه	٤۳٤
فصل پنجم : سقوط خوست	٤۵۰
فصل ششم : عملیات در تنگی واخجان	٤٦۷
فصل هفتم : تعرض مجاهدین بالای گردیز و جلال آباد	٤۸۱
فصل هشتم : آغاز دسایس و توطئه ها	٤۹۳
بخش دوم	
فصل اول : سقوط مزار شریف	۵۱۲
فصل دوم : فرار - خیانت	۵٤۸
بخش سوم	
فصل اول : انتقال قدرت	۵۹۳
فصل دوم : کابل زخمی	٦۱۳

شناسنامهء کتاب

نام کتاب		اردو و سیاست در سه دههء اخیر افغانستان
نویسنده	:	ستر جنرال محمد نبی عظیمی
کمپوز و دیزاین	:	حـمـیـد نـــور
تیراژ		۱۰۰۰ نسخه
سال چاپ	:	۱۳۷۶ خورشیدی

ناشر: سبا کتابخانه، ڈهکی نعلبندی، قصه خوانی بازار پشاور

حق چاپ محفوظ ناشر است

اردو و سیاست

(در سه دههء اخیر افغانستان)

در دو جلد

نویسنده : ستر جنرال محمد نبی عظیمی

چنانکه خود می دیدم و در درون آن شنا می کردم و حتی در برخی موارد نقش کلیدی و محوری داشته ام، بیان نموده ام اگر خوانندگان «من» را درین کتاب بیشتر مییابند بحکم اجبار است و بخاطر تسلسل و بافت دیالکتیکی و منطقی قضایا و نقل حوادث. نه بخاطر خود پسندی و تظاهر.

این نوشته بازتاب دهندهء نظریات و افکار هیچ حزب، سازمان، گروه و فرد نیست و از هیچ کسی دفاع نمی کند، همانطوریکه هیچ کسی را آماج تعرض قرار نمیدهد. ولی اگر در بارهء خصوصیات فردی بعضی از چهره های مهم (!) آن وقت در آن مکث صورت گرفته است، بخاطر همان «اجبار» و ناگزیری است. زیرا که با شناخت آنها، سوالات زیادی حل می گردد و پاسخی پیدا می شود برای آنکه چرا چنین شد؟

نگارش این کتاب در ایامی خاتمه یافته است که دوکتور نجیب الله رئیس جمهور قبلی افغانستان به وسیله «طالبان» اعدام شد و ببرک کارمل نیز به فاصله کوتاهی از آن درگذشت. دریغ و حیف بزرگ که آنها هرگز لب به سخن نمی گشایند و نمیتوانند درستی و یانادرستی این نوشته ها را بر ملا سازند. اما خوشبختانه بزرگان زیادی از دوران اقتدار «ما» هنوز زنده اند و میتوانند لب به سخن بگشایند و از درستی یا نادرستی این نوشته ها حرف بزنند.

من، مسؤلیت حرف هایم را به عهده دارم و حاضرم از آن دفاع نمایم. امید قوی دارم که دوستان، مخالفان صاحب نظران و مردم شریف کشورم با ارائهء نظریات، انتقادات و پیشنهادات شان درغنی بخشی این اثر برای چاپ دوم آن مرا یاری فرمایند. به امید صلح و ثبات دایمی در کشور محبوب مان افغانستان.

با عرض حرمت

و من الله التوفیق

ستر جنرال محمد نبی «عظیمی»

تاشکند :

۲۵/ حوت / ۱۳۷۵ هـ ش

مقدمه

اردوی افغانستان در مسیر تاریخ

الی

کودتای ۲٦ سرطان ۱۳۵۲

-۱-

تاریخ افغانستان که از سپیده دم تمدن جهانی آغاز می شود با تاریخ تشکل و پیدایش لشکرها، افواج و اردوهایی که یکی بعد از دیگری زاده می شدند و در امر دفاع از مردم، آزادی و استقلال این سرزمین در برابر جهانگشایانی که بسوی سرزمین ثروتمند و افسانوی هندوستان در حرکت بودند، می رزمیدند ارتباط پیوسته و عمیقی داشته است، که نمی توان یکی را از دیگری مجزا دانست. همینکه از مقاومت و ایستادگی مردم، در برابر تهاجمات سکایی ها، پارتها، هون های سفید، مغول ها، تاتارها، ازبك ها صحبت می کنیم در واقع از لشکرها، افواج، سپاه ها و اردوهای مردمی پی صحبت می کنیم که با گردهم آمدن جوانان سلحشور، بیباك و آزادی خواه تشکیل میبافتند و صفحات زرین تاریخ را از حماسه و پایمردی های خویش مزین می نمودند. با گذشت زمان قوماندانان نخبه و سرداران جنگی در آن تولد میبافتند، رشد می کردند و به پهلوانان پیل تن با نام و اعتباری تبدیل می شدند و قیادت سپاه را بر عهده می گرفتند، این اردوها از ساده ترین تشکیلات برخوردار بودند و بنابر مقتضیات عصر و زمان با تیر و کمان، سنگ و فلاخن، نیزه و شمشیر مجهز می گردیدند و به مقابل دشمنان آزادی کشور خویش می رزمیدند و اما دریغ و حیف بسیار که هنوز تاریخ روشنی در بارهٔ این راد مردان دلیر و این اردوهای مقاومت و آزادی بخش در دست نداریم. بدون شك از ایجاد اولین اردوهای مقاومت الی تشکیل یك اردوی نیرومند و سربلند در قرن هژدهم که قیادت آنرا میرویس خان هوتکی در دست داشت قرن ها و سده های زیادی سپری می گردد. قرن ها و سده هایی که رزم ها و نبردهای افغانها علیه نیروهای متجاوز و اشغالگر در آن تجلی داشت و خونهای پاك سپاهیان عاشق آزادی و انسان دامن قرون را شسته بود. اما بازهم حیف و درد که ما در روز گار خود، در بارهٔ این جان های فدا شده و این سرهای به خون نشسته چیزی نمیدانیم و هرگز طوریکه آرزو هست

نخواهیم دانست.

در قرن هژدهم اولین آثار و علایم یك اردوی متشکل منسجم و با کمیت و کیفیت چشمگیری در تاریخ کشورما ثبت می گردد که تحت فرماندهی میرویس نیکه شمشیر میزند و در برابر اردوی بزرگ و اشغال گر ایرانی به پا خواسته است. تاریخ و لو به صورت مختصر، اما با امانت و صداقت از پیروزی ها و افتخارات بزرگ این اردو سخن می زند، از سلاح و تجهیزات ابتدایی و تشکیلات ساده و مختصر آن حکایت می کند و چهره های بعضی از سرداران مشهور آنرا معرفی میدارد.

شاه محمود هوتکی سردار جنگی دیگریست که ۲۸ هزار نفر سپاه دارد و در گلنا آباد می جنگد، اصفهان را متصرف می شود و حتی دایرهء رزم ها و نبردهایش پشت استعمارگران روس و ترك را میلرزاند. او با اردویی به این امر مؤفق می گردد که تمام تجهیزات مؤثر و ثقیل حربی او را فقط چند ضرب توپ سبك معروف به "زنبورك" تشکیل میدهد.

تاریخ را ورق میزنیم و به احمد شاه (بابا) این سپه سالار و نظامی جسور بر میخوریم، کسیکه اساس و بنیاد دولت باثبات و متمرکز را در کشور نهاد که ایجاد یك اردوی مقتدر و جدید در تحکیم پایه های سلطنت و کشور گشایی های وی رول عظیمی بازی کرد. او بود که لشکر قومی و سپاه دایمی را با هم در آمیخت و با آنها ده بار برای جنگ به هندوستان لشکر کشید. در جنگ "پانی پت" پیروز شد. به هرات و مشهد تاخت و بلخ و بدخشان را از دست امرای محلی بیرون نمود. گرچه خصوصیت جنگهای وی در هندوستان، جنگهای غیر عادلانه بود ولی این مقتضی عصر و زمان بود. او بود که یك اردوی ۷۰ هزار نفری را با تجهیزات کافی توپ های سنگین و سپه سالار جسور و بیباك مانند سردار محمد جان خان برای پسرش تیمور شاه به ارمغان گذاشت. تیمورشاه از یمن و برکت این اردو توانست قیام ها و شورش ها را سرکوب نماید و شیرازهء سلطنت نوبنیاد ابدالی را حفظ کند. او هم به نیشاپور و مشهد لشکر کشید، با پادشاه بخارا جنگید همه را مطیع و منقاد ساخت و متصرفات پدر را حفظ نموده و از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشور صیانت نمود، تا جائیکه حیثیت و اعتبار کشور به اندازهء بلند رفت که دولت سدوزایی در نیمه دوم قرن هژدهم از جملهء قدرت های بزرگ شرق محسوب می گردید.

متأسفانه این اردوی عظیم، با تجربه و نیرومند بعد از مرگ وی به اثر نفاق، خانه جنگی ها، برادرکشی ها و جاه طلبی های پسرانش به زودی قطعه، قطعه و پارچه پارچه شد، و از آن در جنگ و ستیز علیه همدیگر استفاده کردند، وحدت ملی خدشه دار شد و کار به سقوط دولت سدوزایی ها منجر گردیده، زمینهء دخالت و نفوذ اجانب مهیا گردید. عدم موجودیت یك اردوی واحد الی زمان امارت امیر دوست محمد خان باعث هرج و مرج و ملوك الطوایفی گردید.

امیر دوست محمد خان در دوره‌ء دوم امارت خود کوشید تا یك اردوی منظم را بوجود آورد. در آن وقت عساکر منظم افغانستان را دفتری یعنی سپاهی تنخواه خور یاد می کردند که شامل سواران افغان، فارسیوان و پیاده‌ء افغان، فارسیوان هزاره و ازبك بود و تعداد آن از سی هزار نفر تجاوز نمیکرد. از این اردو امیر موصوف صرف برای تحکیم قدرت و حفظ جان خود و خانواده اش استفاده می کرد و نتوانست یا نخواست که از اردوی مذکور در جنگهای عادلانه علیه انگلیسها برای استرداد استقلال کشور، تحکیم وحدت ملی و حراست ارضی افغانستان استفاده کند.

به قول میر غلام محمد غبار در دوران امارت امیر شیر علی خان یك اردوی منظم و دایمی بوجود آمده، انکشاف نمود و تحت تعلیم و تربیت نظامی قرار گرفت. اردو با یونیفورم نظامی ملبس گردید و از نظم و دسپلین عسکری برخوردار شد. صنوف ثلاثه‌ء پیاده، سواری توپچی در آن ایجاد گردید و در قلعه‌ء تازه بنیاد شیر پور وضع الجیش گرفت.

مرحوم غبار می نویسد.(۱) «اردو مشتمل بود بر ۵۷ غند پیاده، بیست غند سوار، ۲۶ بطریه کوهی، سواری و فیلی که مجموعاً یك اردوی پنجاه هزار نفری را که به شکل دایمی و عصری استخدام می شد، در بر میگرفت. در امور سوق و اداره‌ء اردو بر علاوه‌ء افسران افغانی از افسران و جنرالان هند و انگلیس استفاده می گردید. از آنجمله بودند: سردار بهادر خان، فتح علی خان، غلام نقشبند خان، افسران هندی معاش افراد پیاده هفت روپیه و معاش افراد سوار ۱۴ روپیه بود.» اردوی امیر شیر علی خان با وصف آنکه تعلیم دیده و مجرب بود به نسبت ضعف اراده و عدم تعادل مزاجی امیر شیر علی خان که نسبت وفات پسر دلخواهش شهزاده وولیعهد عبدالله به آن مواجه گردیده بود. در جهادی که بر علیه انگلیس ها اعلان شده بود، اشتراك داده نشد و امیر شیر علی خان با دستپاچگی و تذبذب خاطر به تاشقرغان و بعداً به ترکستان رفت، و شیرازه‌ء اردوی وی از هم پاشید.

امیر عبدالرحمن خان مقام خاصی برای تشکیل یك اردوی منظم دایمی در بین دیگر امور دولتی قایل بود، و هفته یك روز را برای امور لشکری تخصیص داده بود. میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر تعداد اردوی آن وقت افغانستان را به شرح آتی بیان می کند. (۲)

«قوای پیاده، هشتاد دسته، هر دسته ۷۰۰ نفر جمعاً ۵۶۰۰۰ نفر
قوای سوار، چهل دسته، هر دسته ۴۰۰ نفر جمعاً ۱۶۰۰۰ نفر
قوای توپخانه یکصد بطریه هر بطریه ۱۰۰ نفر جمعاً ۱۰۰۰۰ نفر

۱- افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته میر غلام محمد غبار.
۲- افغانستان در پنج قرن اخیر نوشته میر محمد صدیق فرهنگ ج اول صفحه ۴۳۰.

محافظین شاهی :

پیاده چهار دسته هر دسته ۱۰۰۰ نفر جمعاً ۴۰۰۰ نفر

سوار سه دسته هر دسته ۸۰۰ نفر جمعاً ۲۴۰۰ نفر

جمله پرسونل اردوی امیر عبدالرحمن خان ۸۸٤۰۰ یا نود هزار نفر بود. این نیرو غیر از نیروی امنیت و پولیس بود و بزرگترین اردوی منظم دایمی را در تاریخ افغانستان تشکیل میداد. بر علاوه وی ماشین خانهء کابل را که مرکب از شعبات ریخته گری، توپ سازی، تفنگ سازی، تولید باروت و کارتوس، اسلحه سرد، ضراب خانه و غیره بود جهت انکشاف و رفع حوایج اردوی جدید بنیان گذارد. امیر در قسمت اسلحه نیز تنها بر کمك انگلیس ها اتکاء نداشت، بلکه یکتعداد توپ و تفنگ را توسط عمال خود از فابریکه های آلمان و فرانسه خریداری نموده و رویهمرفته یك اردویی را که از نگاه قوه آتش، نظم و دسپلین بر لشکرهای قومی تفوق داشت بوجود آورد.» اما امیر عبدالرحمن خان، هرگز از این اردو، برای رهایی کشورش از یوغ استعمار استفاده نکرد، بلکه آنرا به مقابل مردم هزاره جات، نورستان و سایر اقوام بی دفاع و بی پناه کشور بکار برد...

در زمان امیر حبیب الله خان بعضی انکشافات در اردو بوجود آمد. از آنجمله در سال ۱۹۰۹ مکتب حربیه برای اکمال کادر افسری اردو در کابل تأسیس شد که در آغاز ۱۵۰ نفر شاگرد داشت، و بعدها الی ۹۰۰ نفر در آن مشغول فراگیری علوم و دروس عملی و نظری نظامی گردیدند. این مکتب از رتبهء تولیمشری الی کندك مشری فارغ التحصیلان را در اردوی افغانستان تقدیم می کرد که تحت نظر سپه سالار محمد نادرخان نشأت می نمودند. امیر مذکور تشکیلات قبلی اردو را که در زمان پدرش بوجود آمده بود، برهم زد و سپاه پایتخت را به دو لوا تقسیم کرد. هر لوا مرکب از سه غند و هر غند مشتمل بر چهار هزار عسکر بود که جمعاً ۲٤ هزار سپاه دایمی را در کابل تشکیل می داد و وظیفهء آن بیشتر از همه امنیت شخص شاه و خانواده و تحکیم نظم و امنیت داخلی بود.

در زمان امیر امان الله خان به غرض تقویهء اردوی افغانستان اسلحهء جدید از آلمان، انگلستان، ایتالیا و بلجیم توسط برگد محمد عظیم خان نمایندهء خاص اعلیحضرت امان الله خان خریداری گردید که عبارت بودند از تفنگ های ۱۲ تکه انگلیسی، تفنگ های دوازده تکهء مچك آلمانی برای پیاده و سواری، تفنگ های پنج تکهء ایتالوی برای پرسونل و مرتبات توپچی، تفنگ های پنج تکهء بلجیمی برای ژاندارم و پولیس، توپ های ٦ پن، توپ های ۹ پن قاطری که (از روسیه خریداری شده بود) توپ های ۱۰۵ م م صحرا که موسوم به ۳٦ پن و جلوی بود و توسط شش راس اسپ کش می شد و توسط وی از فرانسه خریداری شده بود. مزید بر آن

اطریشی ها چهار ضرب توپ برای امیر غازی بخشش کرده بودند که در محاربهء تل شرکت کرده و هر سال در جشن استقلال گل پوش می شدند. بر علاوه فابریکهء کروپ آلمان یك میل تفنگ نفیس برای برگد موصوف تحفه داده بود و نامبرده آنرا به اعلیحضرت امان الله خان تقدیم کرده و شاه آنرا برای ولی خان دروازی بخشش کرده بود که بالاخره بدست حبیب الله کلکانی رسیده بود.

بعد ها برای دومین مرتبه سلاح جدید از راین میتال جرمنی و فابریکهء سکودای چکوسلواکی «توپها و تانکهای سبك» توسط جنرال محمد عارف خریداری گردید. در سالهای بعدی سلاح و مهمات عسکری طوریکه میدانیم از اتحاد شوروی وقت خریداری گردید که در فصول بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

میر غلام محمد غبار می نویسد که اردو در زمان امان الله خان انکشاف چندانی ننمود تنها ایجاد قطعه نمونه، استخدام افسران و معلمین ترکی، اعزام بعضی افسران جهت تحصیلات عالی نظامی به ترکیه و کشور های خارجی و خریداری چند بال محدود طیاره و چند توپ دور برد را میتوان نام گرفت. او می نویسد که شاه به عوض آنکه اردوی منظم و قدرتمند را بوجود آورد، با استخدام خارجی های مسلمان در اردو مانند محمود سامی و دادن صلاحیت سوق و ادارهء اردو به آنها آگاهانه و یا نا آگاهانه اردو را تضعیف نمود، (محمود سامی قوماندان قول اردوی کابل بود).

محمد صدیق فرهنگ به تائید سخنان غبار می افزاید که: [۱] «امان الله شاه که بعد ها از جنگ منگل میبایست به تقویهء اردو که شرط اول تطبیق برنامهء اصلاحات وی بود می پرداخت توجه لازم مبذول نداشت. هرچند که یکمقدار سلاح جدید به شمول طیاره از خارج وارد گردید. اما اقدام ضروری جهت تربیهء افرادی که سلاح مذکور را به کار ببرد صورت نگرفت.»

بدینسان از اردوی افغانستان مؤرخین آهسته آهسته نام می گرفتند و از نقش و رول آن در رزم ها و جنگ های عادلانه و آزادی بخش یاد می نمودند. از اردوئیکه گاهی از آن برای سرکوب مخالفین استفاده می کردند. زمانی شورش ها، قیام ها و رزم های مردمی و خلقی توسط آن سرکوب می شد و به مقاصد ضد مردمی و حفظ منافع طبقات حاکم و ستمگر وسعت و انکشاف میبافت و طوریکه گفته شد روزگاری هم توسط آن خونهای بیگانگان به منظور منافع ملی و تمامیت ارضی کشور ریخته می شد.

اما اردو در تمام این دوران از سیاست دور نگهداشته شده بود. اطاعت کورکورانه از اجرای اوامر قوماندانان و مافوقان کاملاً رعایت می شد. افکار و عقاید مترقی و نوین در اردو در نطفه

۱-افغانستان در پنج قرن اخیر ص ٥٤٦ ج ۱. چاپ اولی.

خفه می گردید، و تمایلات آزادیخواهانهء جوانان اردو، که گاهی به صورت تکروانه و گاهی به صورت گروپی تبارز می کرد با شدت، خشونت و سبعیت خاصی پاسخ میبافت. نفوذ افسران و مشاورین خارجی (هندی و ترکی) در ارود اندك بود و سربازان و افسران اردو، پارساترین مسلمانان دیار خویش تلقی می گردیدند، و مظاهر زندهء اعتماد و وفاداری نسبت به ولینعمتان خویش شمرده می شدند.

اردوی افغانستان بارها بارها در جنگهای عادلانه و رهایی بخش اشتراك نموده، نقش وطنپرستانه خویش را در جنگهای افغان و انگلیس بازی نمودند. شرح تمام این جنگها و نبردها درین نوشته ها ناممکن و از طرف دیگر از هدف اصلی کتاب حاضر بدور است زیرا که هدف من دادن تصویر مختصری برای خوانندهء گرامی که مشتاق دانستن نقش و رول اردوی افغانستان در حوادث گوناگون، کودتا های پی در پی و تغییرات شگرف سیاسی در سالهای اخیر است میباشد. زیرا که خود افسر اردو بوده ام و شاهد زندهء وقایع و حوادث گوناگون. بناءً بعد از مرور مختصری بر جنگهای آزادی بخش استرداد استقلال کشور و حوادث نظامی زمان اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی و امیر حبیب الله کلکانی و محمد نادر خان می پردازیم به انکشاف اردو در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه و داخل شدن اردو، در سیاست.

-۲-

افغانستان در آغاز قرن نزدهم هنگامیکه استعمار انگلیس در جهان و خاصتاً در شرق مليونها انسان را در نیم قارهء هند به اسارت و بندگی کشانیده بود کشوری بود مستقل و آزاد که در خانه جنگی ها، برادرکشی ها و ویرانگری های بی موردی دست و پا میزد. رقابت بین دو قدرت بزرگ «انگلیس ها و روس ها» جریان تاریخ افغانستان را در قرن نزدهم شکل داد، و افغانستان را در بازی خطرناکی درگیر ساخت. قوای بریتانیا دو مراتبه بر کابل تاخت و تاز کردند و در هر دو مراتبه به زور اخراج گردیدند. بدین شرح که هنگامیکه آثار پیشقدمی قوای روسیه تزاری در سواحل آمو مشاهده شد، انگلیس ها در شهر کلکته برای خنثي ساختن پلان تهاجمی روسیه و پیش گرفتن به آن، به طرح اشغال نظامی افغانستان پرداختند. در سال ۱۸۳۹ م پنجاه و چهار هزار نفر لشکر «اندوس» به قوماندانی جنرال کین و رهنمایی نماینده سیاسی «مکناتن» از طریق دریای سند، کویته و گذرگاه کوژك بر قندهار حمله برده، قندهار و کابل را متصرف شدند و در بالاحصار کابل و قشله عسکری شیرپور منزل گرفتند و دست نشاندهء خود شاه شجاع را بر تخت شاهی نشاندند. انگلیسها ادعا می کردند که شاه شجاع و هوادارانش را پشتیبانی کرده و از افغانستان بعد از استقرار اوضاع در پایتخت و سرحدات کشور خارج می گردند. اما

موجودیت قوای انگلیس در افغانستان افغانها را به خشم آورده شورشها و قیامهای مجاهدین و غازیان علیه انگلیس ها آغاز گردید.

جورج آرنی که خود انگلیس است در مورد چنین می گوید : «در ماه جنوری سال ۱۸۴۲ ارتش سند که باری خیلی نیرومند بود به رهبری جنرال الفنستون حملاتش را آغاز کرد. از جمله شانزده هزار و پنجصد نفر عسکر و همراهان آنها که به حمله آغاز کرده بودند، فقط تعداد انگشت شماری از افراد هندی و یك تن جراح ارتش بریتانیایی خود را به گارنیزیون کشورشان در جلال آباد رسانیدند، دیگران یا کشته شدند و یا اینکه گرفتار گردیدند. بعد ها آبروی ارتش بریتانیا در اواخر همان سال زمانی اعاده گردید که نیروهای اعزامی کابل را اشغال و بازار معروف «چارچته» را به هوا پراندند. مگر با آنهم برای هند بریتانیایی ماجرای مذکور خیلی گران تمام شد. تحقیقات نشان دهندهٔ آنست که درمورد مصارف زیاد صورت گرفت، پانزده هزار تن انسان کشته شد. پنجاه هزار شتر از بین رفت که از دست رفتن کرکتر پیروزی و بدست آوردن دشمنی مسلمانان نیز در آن شامل بود.»

در بارهٔ جنگ دوم افغان انگلیس می نویسد که این جنگ بیشتر بر مبنای هوس استوار بود. «نیروهای بریتانوی کابل و قندهار را مؤفقانه تسخیر کردند. آنها امیر کابل را وادار به استعفی ساختند. ارتش شوروی بعداً عین عمل را انجام داد. با رشد مقاومت قبایل همراه با سران خاندان شاهی زمینهٔ تجمع نیروها در شمال و غرب کشور فراهم گردید در نتیجه انگلیسها بار گران رقت انگیز اشغال نا محدود افغانستان را احساس کردند. حکومت لیبرال گلدوستون، که به تازگی انتخاب شده بود، بعد از هشت ماه به عساکر انگلیس هدایت داد تا از کابل بیرون شوند. سخنان سکرتر دولت برای هندوستان در زمینه چنین است : «به مشابه نتیجه دو مبارزهٔ مؤفقیت آمیز، استخدام نیروهای بزرگ و مصرف زیاد پول، آنچه بدست میآید عبارت از تجزیهٔ دولتی است که آرزو برده می شد، قوی، دوست و آزاد باشد» (۱)

انگلیس ها بالآخره با بی میلی عبدالرحمن خان را که از روسیه آمده بود و برادر زادهٔ امیر شیر علی خان بود به حیث امیر افغانستان شناختند ولی با این توافق که سیاست خارجی افغانستان را انگلیس ها تعیین کنند. آنها بعد از لشکرکشی جدید در کندهار نیروهای شان را از خاك افغانستان خارج کردند.

طبیعی است که خروج قوای انگلیس که برای اشغال نا محدود کشور ما هزاران تن کشته داده بود، به سادگی و میل و آرزوی خود آنها صورت نگرفت، بلکه نتیجهٔ منطقی جهاد افغانهای سر

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان - ص ۸ و ۹ تاریخ چاپ حمل ۱۳۷۰ - چاپ پشاور.

به کف گرفته و شهدای گلگون کفن اردوی با شهامت افغانستان بود که علم بردار آزادی و استقلال در مشرق زمین بودند. با به قدرت رسیدن اعلیحضرت امان الله غازی، این قهرمان آخرین نبرد و معرکهٔ آزادی خواهی و استقلال افغانستان، احساسات استقلال طلبی افغانها وارد مرحلهٔ تعیین کننده و قاطع خود گردید و صدای جهاد مقدس، بخاطر آزادی محراب پاکیزهٔ وطن به اوج خود رسید.

این قوماندان آزادی خواه اردوی افغانستان یعنی قوای نظامی مختصر کشور را به سه دسته تقسیم کرد که بخش بزرگتر آن به قوماندانی سپه سالار صالح محمد خان در استقامت شرق «مدخل خیبر و دکه» دستهٔ دوم تحت قوماندهٔ جنرال محمد نادر خان به خوست و پکتیا و دسته سوم به قیادت و رهبری صدراعظم عبدالقدوس خان به قندهار گسیل شدند. در عین زمان دسته جات مردم و قبایل آزادهٔ افغانستان که فراخوانی دولت را برای جهاد لبیک گفته بودند، با این اردو پیوستند. در محاربهٔ «تل» شکست ننگین بر انگلیسها وارد آمد و جنگ در سایر جبهات نیز روزگار انگلیس ها را که با عصری ترین سلاح و تخنیک و طیاره مجهز بود. سیاه کرد بالاخره انگلیس ها به نامهٔ مؤرخ ۲٤ ماه می اعلیحضرت امان الله جواب مثبت داده پیشنهاد متارکه را قبول و در نهایت استقلال افغانستان در ۸ اگست سال ۱۹۱۹ از طرف انگلستان برسمیت شناخته شد.

افغانستان سر بلند و پیروز از این جنگها بدر آمد و به آرزوی قلبی اش که بدست آوردن استقلال دوبارهٔ خویش بود به همت اردوی فداکار و غازیان سلحشور کشور نایل گردید.

در مورد شرح و بسط مفصل این جنگها، در تاریخ زیاد نوشته اند، که ضرورت مکث بیشتر دیده نمیشود. اما در بارهٔ دوران پادشاهی اعلیحضرت امان الله خان، این شاه مترقی و تحول پسند و مشکلات نظامی وی در آن دوران ضرور است تا نظر کوتاهی انداخته شود.

اعلیحضرت امان الله خان غازی، مردی بود که به وطنش عشق میورزید و آرزو داشت تا کشورش هر چه زود تر شاهراه ترقی و تعالی را بپیماید و در قطار ممالك پیشرفته و صنعتی جهان قرار گیرد. وی جوانی بود پر شور، انقلابی و با غرور، پر احساس، مهربان و دلسوز. قد متوسط، سیمای نیکو و نگاه نافذ داشت، خوش ترکیب، خوش لباس و نیکو محضر. اما کمی جاه طلب و عجول. مسلمان صادق و مخالف بنیادگرایی در اسلام، طرفدار تمدن و فرهنگ نوین و پیشرفته و دشمن خرافات، کهنه پرستی و عقب گرایی. او پیشتاز زمان خود بود و پیشآهنگ نهضت و تجدد. با ناموس و با تقوی بود، و بر خلاف پدر و نیاکان در حرمسرایش فقط یك ملکه میزیست، ثریا دختر محمود بیگ طرزی.

ولی آیا او کمونیست بود؟ ناسیونالیست بود؟ ملحد و بی دین بود؟ طرفدار شوروی بود؟ یا

خیر؟ اینها سوالاتی اند که تاکنون ملیونها مردم افغانستان که علاقمند مسایل تاریخی اند، توقع دارند که بر آنها پاسخ واقعی و حقیقی بیابند. در زمان ما، نویسندگانی مانند دوکتو ر ش، ن، حق شناس و حتی بعضی از رجال فرهنگی و ادبی کشور او را با بی پایه ترین مدارك و اسناد تاریخی سر سپرده روس می دانند و کافر و ملحد می شمرند، و از اینکه با انگلیسهای اشغالگر دشمنی داشته است محکوم می نمایند.

حق شناس می نویسد : (۱) «..اینکه باندهای پرچم و خلق از وی ستایش می کنند و علی الرغم تضاد کمونیزم با سلطنت و نظام شاهی، تزشان در بارهء او توجیه و تفسیر دیگری میبابد، همه ناشی از نزدیکی امان الله خان با روس و مساعد ساختن زمینهء ره یابی و نفوذ بلشویك ها به وسیله اوست، و در واقع او بود که برای اولین بار با انعقاد پیمان دوستی با روس کلید محاصره و استثمار کشور را در دست کثیف ترین مردم دنیا داد و فتح بابی شد برای تطبیق نقشه های استعماری روس که «پطر» آن را طرح و لنین بروی صحه گذاشته بود.»

بلی، حق شناس، که ایکاش حق را می شناخت. چشمان خود را بسته و هیچگونه نظری بر جهان پیرامون خود نینداخته، شاه را محکوم می کند که چرا با روسیه (شوروی) عقد دوستی ریخته بود و چرا لنین را در یکی از نامه هایش «والاگهر» نامیده بود، بناءً همین او بود که باعث شد تا پای روسیه به افغانستان کشانیده شود. او قهر است، غضب است که چرا پرچمی ها و خلقی ها از وی ستایش می کنند، ولی آیا او نمیداند که امروز و حتی همان دیروز که پرچمیان و خلقیان وجود نداشتند، شاه امان الله مورد ستایش عام و خاص مردم افغانستان بود و اگر دسایس این حق ناشناس ها در برابر نهضت های دلیرانه و متهورانهء وی موجود نمی بود، امروز افغانستان یکی از پیشرفته ترین ممالك جهان و منطقه بود. او باید در کتاب خود به نهضت ها و ترقیات دو ملت مسلمان دیگر ایران و ترکیه که در اوایل سالهای ۱۹۲۰ م آغاز شده بود، اشاره می کرد و چگونگی پیروزی آن دو ملت را و شکست امان الله را به تحلیل می گرفت. همه میدانیم که در اوایل سالهای ۱۹۲۰ در ترکیه رهبر مترقی و مسلمان به نام اتاترك عرض اندام کرد که از خرابه های کشور نیمه ویران عثمانی کشور متمدن ترکیه را بنا نهاد و بر ضد امپریالیزم جهانی جبهه گیری داشت. او توانست با حمایت مردم و اردوی مقتدر و نیرومند خویش مقاومت مذهبی در برابر تغییرات و ریفورمها را از بین ببرد، خلافت را رسماً منسوخ نماید و بدون آنکه به دین اسلام و ارزشهای والای معنوی آن صدمه یی برساند ترکیه را از یك کشور عقب مانده و مخروبه به یك کشور عصری و متمدن تبدیل نماید. در ایران مثال ترکیه از طرف رضا

۱- دسایس و جنایات روس در افغانستان ص ۵۶. نویسنده : داکتر ش. ن. حق شناس. چاپ اول میزان ۱۳٦٤ - ناشر کمتیهء فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی افغانستان - تهران.

خان پادشاه ایران پیاده شد، و این سرلشکر دلیر توانست با زور و تدبیر اصلاحات و ریفورم های نوین را ایجاد کند. که عبارت بودند از منع کردن چادر و حجاب برای زنان، بیروکراسی مرکزی و عصری شدن کشور.

چرا در افغانستان که همسایهء ایران بود، اصلاحات به ناکامی انجامید؟ در سال ۱۹۲۸ ذهن پادشاه با بازدید از ترکیه و ایران باز شد و در صدد بر آمد تا افغانستان نیز همراه با آنها کاروان ترقی و تمدن را بپیماید. اما همین حق ناشناس ها هنگامیکه او هنوز در خارج بود دست به مخالفت با او زده و او را غرب زده خواندند ریفورم هایش را غیر اسلامی توصیف کردند و شایعات پخش کردند که شاه جدید تمام عنعنه های افغانی و اسلامی را نابود می سازد.

این ریفورمها کدام ها بودند؟

ریفورم های مذکور ایجاد شاهی مشروطه و شورای انتخابی، سیستم قضایی مستقل، آزادی زنان، جلوگیری از تعدد زوجات، تعلیم و تربیه اجباری برای دختران و پسران، افزودی بر مالیات، مکاتب مشترك پسران و دختران، رفع حجاب، فرستادن تعدادی از دختران و بانوان غرض تحصیل به خارج کشور، مجبور ساختن مردم به پوشیدن لباس های خارجی به عوض پیراهن و تنبان و منع کردن نسوار، قمار، چرس و الکل. ترویج وسایل تفریح و سرگرمی مانند سینما، تیاتر و غیره.

در برابر این ریفورم ها و اصلاحات که شاه امان الله آنرا در لویه جرگه در پغمان در برابر نمایندگان مردم، اقوام و قبایل اظهار داشت مخالفت های پنهانی و آشکار آغاز گردید.

جورج آرنی می نویسد: (۱) «... مگر کاستی آخرین پادشاه برنامه ریفورم بود که به پیشگاه سران قبایل آنرا تقدیم کرد. خشم آنها زمانی بالا آمد که شاه در دریشی و نکتایی سیاه ظاهر شد. مذاکرات پنج روز را در برگرفت. امان الله بیانیهء طولانی در مورد عقب ماندگی و مزخرفات جاری کشور ارائه کرد و هم فلمی را از سفر خارجی خود به نمایش گذاشت. لیندی همفری خانم وزیر بریتانوی (فرانسیس همفری) در کابل که در میان حاضرین نشسته بود بعداً در خاطرات خود نوشت:

"لحظه یی دراماتیك زمانی بود که امان الله دستانش را با احساسات گره داد و از مردم تقاضا بعمل آورد تا زنان شانرا آزاد بگذارند و باز با دست طرف ملکه ثریا اشاره کرده گفت، به هرحال شما خانم مرا خواهید دید و خانمش در برابر حاضران پرده را از رویش پائین کرد."

یك بی حرمتی تمام عیار بود، زیرا موسسه های مذهبی دیگر نمیتوانستند تحمل کنند.»

۱- جورج آرنی. افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ۱۹.

غبار می نویسند : (۱) «بعد از تشکیل دولت امانیه تقریباً تمام طبقات مختلف کشور بحمایت دولت برخواستند و در جنگ با دولت انگلیس اکثریت فیودال و روحانی و دهقان در صف دولت قرار گرفتند، ولی بعد از اختتام جنگ و آغاز ریفورم بتدریج صفوف مردم از نظر منافع طبقاتی از هم جدا شدند... ولی تمام قضایای مذکور مانع تطبیق ریفورم های دولت شده نمیتوانست، اگر جبهه، دولت در داخل خود شگاف نمی برداشت و تناقص ایجاد نمیکرد. زیرا ملت هنوز به پشتیبانی شاه و دولت ایستاده بود... از مدتی بود که کابینه و دربار درز اساسی برداشته بود، به این معنی که کابینه مرکب از دو دسته عناصر متباین العقیده تشکیل شده بود که یکی طرفدار پروگرام اصلاحی به شکل سریع آن در سیاست داخلی و تثبیت روش استقلال و بی طرفی مثبت در سیاست خارجی بود و آن دیگری طرفدار اصلاحات تدریجی و روش نرمش و سازش یك جانبه با یکی از دول قوی همسایه. لهذا این دو دسته سعی در خنثی نمودن نظریه های همدیگر داشتند و درین میانه به شاه تلقین می شد که موجودیت دو دسته مخالف در نفس حکومت، سبب اصلاح امور و در عین زمان باعث سلامت شاه است... این فساد اداره با ضعف زمامدار کل، مردم افغانستان را از حمایت و پشتیبانی دولت بازداشت، و از طرف دیگر نقشه های نهانی توطیه و دسیسه، عناصر ارتجاعی داخلی، با اقدامات و فعالیتهای جاسوسی استعماری یکجا شده، باردیگر افغانستان در آستانه، یك تحول اجتماعی تاریخی واژگونه گردید.»

شورش ها و اغتشاش ها، دستآورد همین وابستگی ها و شقاق در دستگاه دولت و دربار بود. حضرت نور المشایخ و سپه سالار محمد نادر خان که از رهبری عملیات نظامی علیه ملای لنگ سرباز زده بودند در هسته، قوی مخالفت را یکی در داخل و دیگری در خارج علیه شاه تشکیل میدادند. شاه مجبور گردید تا محمد ولی خان را به وزارت حربیه عوض محمد نادرخان تعیین کرده و در رأس نیروهای دولتی علیه شورشیان بفرستد. در ولایت جنوبی وزیر حربیه توانست قوای شورشیان را بعد از جنگهای طولانی و شدید منهزم ساخته و قشله نظامی خوست را متصرف شود. گرچه شورشیان یکبار دیکر سعی کردند که از طریق لوگر و یا وردك کابل را تحت فشار قرار دهند اما کوشش های آنها به نتایج چشمگیری منجر نشد. در نیمه ماه نومبر ۱۹۲۸م قبایل شنوار قصر شاهی و قنسلگری بریتانیا در جلال آباد را آتش زدند، شاه در ابتدا شیر احمد خان رئیس تفتیش عمومی را بعنوان رئیس تنظیمه به جلال آباد فرستاد ولی چون وی مؤفق نگردید غلام صدیق خان وزیر خارجه را مؤظف ساخت تا شورش را درهم بکوبد. وی مؤفق شد با مومند ها مذاکره کند، و در میان قبیله شنوار رفت تا با شینواری ها صحبت نماید. اما اقدامات

۱- افغانستان در مسیر تاریخ. ص ۸۰۵.

وی نیز بی نتیجه ماند، زیرا که نارضایتی به تحریك همان دسته های بالا چنان توسعه یافت که حتی نیروهای دولتی نیز به اغتشاشیون پیوستند. درین میان آخوند زاده، تگاب که در ابتداء با امان الله خان همکاری کرده بود و از وی صاحب عنوان فخرالمشایخ گردیده بود مانند سایر روحانیون بزرگ در برابر اصلاحات امانی از در مخالفت پیش آمد. وی دسته، نظامی را که جهت بردن وی به کابل سوق شده بود با شبیخون از بین برد. کسی که کابل را باز و بدون دفاع یافت حبیب الله کلکانی بود که در تاریخ به اسم "بچه سقاء" معروف است. در کابل که هرج ومرج فزونی یافته بود، و درباریان متملق شاه به وحشت افتاده از آینده، خویش در هراس بودند، شاه امان الله را در تجرید و انزوا قرار دادند. اما متأسفانه عدم توجه شاه جوان به تقویت اردو و نداشتن قوماندانان برجسته و معتمد باعث گردید که حمله، دوم حبیب الله که در شب ۲۳ و ۲۴ جدی ۱۳۰۷ هـ ش صورت گرفت، به شکست قوای شاه منجر گردیده و شاه به نفع برادر بزرگ خود سردار عنایت الله استعفی داده و با عجله به قندهار عزیمت نماید. در تاریخ آمده است که افراد اردو در کوتل خیرخانه بهترین موقعیت نظامی داشتند ولی به نسبت ضعف سوق و اداره و تزلزل و تردید و نداشتن مورال رزمی اکثر افسران مواضع دفاع خود را ترك گفته و بطرف خانه هایشان براه افتیدند.

پوهاند عبدالحی حبیبی مؤرخ چیره دست کشور در "جنبش مشروطیت در افغانستان" علل ناکامی و سقوط دولت امانیه را به تفصیل به بحث گرفته و بعد از انتقاداتی در باره، عدم تطبیق نخستین قانون اساسی افغانستان که در ۷۳ ماده تدوین شده بود متذکر می شود. «که در ماده، ۲۸ آمده که صدراعظم و دیگر وزراء از طرف پادشاه انتخاب و تعیین می شوند و در ماده، ۳۱ مسئولیت وزرا هم تنها پیش پادشاه است و این مواد پادشاه را که غیر مسئول میباشد بطور یك دیکتاتور مطلق قرار میدهد زیرا او و وزیرانش مسئولیتی پیش مردم و یا مجلس نماینده، مردم ندارند، و نه در انتخاب تعیین مقام ایشان رای دیگری جز شخص شاه دخیل است... درینصورت گویا طرح کننده، قانون و تصویب کننده و امضاء کننده آن برای اجرا فقط یك مقام شاهی است و عملاً نیز چنین بود که این وضع، نظام مشروطه را از بین می برد... اگر چه عملاً خود شاه امان الله در سالهای نخستین شاهی خود سخت پابند قوانین بود و درین قانون اساسی هم حقوق عامه تا مصئونیت مکاتیب و مراسلات گنجانیده شده و نخستین اقدام مفید و نیکو در تاریخ افغانستان بود ولی چون نظام مسئول در اصل این قانون وجود نداشت، تنها نیت خیر و خلوص پادشاه نتوانست از فساد رژیم جلوگیری کند و بعد از چند سال ما دیدیم، که عناصر نادان فاسد العمل به دور دربار فراهم آمدند و مملکت را به اغتشاش زمستان ۱۳۰۷ هـ ش کشانیدند و دیده شد که آن شاه وطندوست قربانی اعمال ناروای عمال فاسد دربار و

همکاران مغرض او گردید...» (۱)

اما این ها تنها عوامل سقوط نبودند. اغتشاش ها و شورش ها در اثر تحریك اجانب، دسیسه سازی نمایندگان انگلیس در کابل دسایس قشر روحانی و مذهبی، سازش و بندوبست سپه سالار محمد نادرخان و برادرانش با انگلیس ها، شتاب و عجلهء شاه در تطبیق اصلاحات، عدم موجودیت یك حزب نیرومند و طرفدار اصلاحات، عدم تقویهء اردو و فقدان قوماندانان با اعتماد و با تجربه و عدم توجه شاه به این امر مهم، عقب ماندگی قرون و بیسوادی مردم افغانستان و ده ها عامل دیگر عوامل سقوط را تشکیل میدهند. شاه امان الله بدون توجه به مشوره های اتاترك که در جامعهء قبیلوی و خانخانی مرکب از اقوام و قبایل مختلف با زبان های جداگانه و موجودیت مذهب شیعه و سنی که زیربنای فرهنگی کشور را تشکیل میداد، اصلاحات و همهء ریفورم ها را الی سازماندهی مجدد اداره به آینده موکول سازد توجه ننموده و با شتاب خاصی به برنامه ریزی و تطبیق ریفورم ها آغاز کرد. دخالت خارجی ها، و تضاد در بین اصلاحات و منافع قشر حاکمه مانند روحانیون بزرگ، فئودال ها، ملاکان و اعیان از جملهء عوامل عینی و خوی و خصلت و کرکتر شخصی شاه که در آن افراط و شتابزدگی رول بارزی داشت، عوامل ذهنی این سقوط را تشکیل میدادند.

بهر حال این شاه نجیب، دلاور و وطندوست که در بین بازار تنها گشت و گذار می نمود، با مردم جوش میخورد و می آمیخت، مکاتب را از نزدیك معاینه می کرد، عرایض اهالی را می شنید. از نرخ و نوا با خبر بود و شخصاً آنرا مراقبت می کرد، دشمن رشوه خوار بود و مردم او را صمیمانه دوست داشتند، قربانی عشق جنون آمیزش نسبت به وطن و ده ها دسیسه و خیانت را علیه ریفورم های نوپا و نو خاسته اش برانگیخت و نا چار شد که کشور را برای همیش ترك بگوید. پوهاند عبدالحی حبیبی مشاهداتش را در لشکر کشی بهار ۱۳۰۸ ش از قندهار به طرف غزنی که شخص شاه قیادت ده هزار لشکر قومی قندهاری و هزاره را داشت در کتاب جنبش مشروطیت نوشته است که ما به عنوان حسن ختام این دورهء طلایی مشاهدات وی را باهم می خوانیم. (۲)

«... شهدالله که مردم به شاه ارادت داشته و می کوشیدند که او را واپس به تخت شاهی برگردانند. ولی در بین مُقر و غزنی هنگامیکه برخی از عناصر مشکوك با اسناد پولیتکل ایجنت انگلیس دستگیر شده و ثابت گردید که دست برخی از روحانیون نماهای داخلی هم در انگیزش و آویزش قبایل دخیل است و میخواهند از اختلاف قبیلوی (درانی و غلجی) کار بگیرند و برای

۱- جنبش مشروطیت در افغانستان: ص ۱۶۰-۱۶۱.

۲-عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت ص ۱۰۷-۱۷۱.

اشتعال نایرهٔ فساد، در حدود بیست تن از طلایه سواران کشاف فراهی (درانی) را در منطقهٔ سکونت غلجیان کشته و لاشهای کشتگان را هم دو پله نموده و بر پایه های کج کرده تیلفون انداخته و با خط بد آخوندی برکاغذکی نوشته بودند: «این مهمانی اقوام غلجی برای درانیان و پادشاه است.» امان الله خان مرحوم چون این منظر فجیع بدید، قندهاریان را به دورخود فراهم آورد و گفت : «اکنون ثابت شد که دشمنان اجنبی میخواهند در بین قبایل ما فساد و جنگ اندازند، تا ما به دست خود یکدیگر را بکشیم و سبب این عمل ناجایز من خواهم بود، که برای بازستانی تاج و تخت من، کشت و خون روی خواهد داد. پس ای مردم عزیز من، به یقین بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده نمیتوانم و نمیخواهم شما برای بازگشت تخت و تاج من به چنین کارها دست یازید. پس باید از بین شما بروم، تا من موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم.

شما ملت عزیزم زنده و افغانستان باقی خواهد ماند ولی روسیاهی ابدی، مسئولیت این هنگامهٔ ناشایست به نام من ثبت می شود. در حالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم که برای حفظ استقلال و تمامیت مملکت و سعادت و وحدت شما مردم تمام افغانستان کار کنم. ببینید علت بدبختی مردم ما در دوره های سابق تاریخ این بود که شهزادگان برای بدست آوردن مقام شاهی باهم جنگها داشته اند و درین بین شما مردم را با یکدیگر به جنگ و عداوت های قبیلوی برانگیخته اند، من میخواستم دورهٔ شاهی من چنین نباشد و بجای اینکه مرم را به جنگ یکدیگر سوق دهم، باید منادی دوستی و وحدت، سعادت و اخوت تمام مردم افغانستان باشم. چون اکنون می بینم که شما به جنگ قبیلوی گرفتار میآیید اینك من میخواهم میدان را به مردم خود افغانستان اعم از موافقان و مخالفان خود بگذارم... یك لودرزادهٔ من در پاره چنار رسیده و دیگر برادر روحانی من در همینجا نشسته و جنگ خانگی را در میدهند ولی من مرد این کار نیستم و توصیهٔ من به شما اینست : که با همدیگر کنار بیائید، اتفاق کنید، استقلال خود را نگهدارید و وطن خود را به دشمنان خارجی مسپارید! من فردی از شما هستم، اگر شما سعادت مندید، عین سعادت و مسرت منست، ولی اگر چنین به خاك و خون بغلطید، موجب بدبختی و ملال دایمی من خواهد بود.

جنگ تو صلح و صلح تو جنگ است — من به قربانت این چه نیرنگ است
میروم تا تو نشنوی نامم — اگر از نام من، ترا ننگ است

شاه نیکدل حساس و خیرخواه این دو بیت واقف لاهوری را با سوز دل، اشکریزان با صدای گرفته خواند و گفت فی امان الله...»

بدینترتیب، این شاه غازی، این ابر مرد نستوه، این جوان مخلص و انقلابی، این عاشق

عدالت و حقیقت این طرفدار صلح و دیموکراسی، در آخرین دقایقی که میتوانست پیروز شود، فقط بخاطر جلوگیری از جنگ برادرکشی و ریختن خون هموطنان عزیزش، دست از قدرت کشید و گوشه‌ء عزلت را برگزید. روانش شاد باد!

-۳-

در باره‌ء حبیب الله کلکانی که خود را خادم دین رسول الله نام نهاد، قضاوت های گوناگونی از طرف مؤرخین صورت گرفته است، عده‌ء او را دزد، جاهل و درخور سرزنش تاریخ دانسته اند و بعضی ها او را یك ابرمرد بزرگ یك رستم داستان، یك "روبن هود" ثانی، یك عیار وارسته شمرده اند و حتی تمایلات قومی و محلی بعضی از نویسندگان چنان غالب گردیده است که با گفتن افسانه ها، نوشتن داستان ها و قصیده ها کوشیده اند تا روی وی را در تاریخ سپید گردانند.

ولی انچه از لحاظ نظامی ما را علاقمند میسازد، خصوصیات و خصایل قوماندانیت، قدرت سازماندهی، جذبه‌ء جلب و نفوذ بر روح و روان مردم و محیط جسارت و مهارت وی در تفنگ زنی و تعلیمات انفرادی عسکری وی میباشد. حبیب الله جوان در بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۳ در قطعه‌ء نمونه که به کمك افسران ترکی در عصر اعلیحضرت امان الله خان "رح" تشکیل شده بود، به طور داوطلب شامل خدمت گردید. در سال ۱۹۲٤ در اغتشاش و شورش "منگل" اشتراك کرده و بعد از بازگشت از وظیفه، نسبت دسیسه‌ء ایکه از طرف یکی از حکمرانان وقت برایش ترتیب یافته بود. علیه ظلم و بیدادگری به پا خواسته و ترك وظیفه کرده بود. وی تفنگ بدست و نشانزن ماهری بود، همکار نزدیکش سید حسین نام داشت و آنها با وسعت بخشیدن ساحه عملیات نظامی شان در کوهدامن و کوهستان و اجرای یك سلسله عملیاتهای جسورانه به پایتخت دست یافتند و حبیب الله با لقب خادم دین رسول الله بر اریکه‌ء پادشاهی تکیه زد. می گویند وی اسیران قطعه‌ء شاهی را که در برابر وی با رشادت جنگیده بودند، دشمن با غیرت و نمك به حلال خطاب نموده مورد عفو قرار داد و به همین سبب یکی از خصوصیات "عیاری" را که در روح و روان وی حاکم بود، بروز داد... جوانمردی و گذشت!

حبیب الله بسرعت اردوی خویشرا که متشکل از همراهان و هم پیمانان و تفنگ بدستان کوهدامن و کوهستان و بقایای اردوی قبلی بود، تشکیل داد و شخصاً امور سوق و اداره‌ء آنرا بدوش گرفت. سید حسین همرزم و هم پیمان مشهور وی با لقب و عنوان نایب السلطنه در پُست وزارت دفاع (حربیه) مقرر شد، که معاونیت وی را حبیب الله خان یکی از شخصیت های معروف نظامی زمان امان الله خان به پیش می برد و بعدها بدون اثبات جرم اعدام گردید. تعداد

اردوی حبیب الله را مؤرخین در حدود بیست هزار نفر تخمین زده اند. حمیدالله برادر حبیب الله با لقب معین السلطنته و پردل و غیاث الدین با رتبه های نایب سالاری وعده‌ء دیگر با عناوین جرنیل خود مختار و کرنیل خود مختار در رأس قطعات اردو که بیشتر از داوطلبان کوهدامن و سایر نقاط سمت شمال مرکب بود قرار گرفتند ملك محسن ملك قریه‌ء کلکان کوهدامن بحیث والی کابل و برادرش سید محمد با عنوان قطعه بیگی مامور دفاع از ارگ کابل گردیدند. همچنان محمد عمر خان سورجرنیل عبدالقیوم خان پغمانی و عبدالرحیم خان غند مشر کوهستانی از صاحب منصبان اردوی امان الله خان با رژیم جدید همکار شدند. (۱)

در باره‌ء دوره‌ء نه ماهه‌ء پادشاهی امیر حبیب الله کلکانی جورج آرنی می نویسد : (۲)

«...بهرحال حبیب الله شرایط پادشاهی را نداشت، حتی روحانیون به وجد آمده که آمدنش را در کابل خیر مقدم گفتند علی الرغم تصمیم تقرر دانشمندان مذهبی در مقامات حکومتی، بزودی علیه او قرار گرفتند، زندگی عادی در شهر متوقف گردید مکاتب بسته شد و افراد بچه‌ء سقاء مصروف چپاول و کشتار شدند. کابل و اطراف آن در حکمروایی نه ماهه‌ء ترور زوزه می کشید در حالیکه سایرنقاط کشور حکمروایی او را به مشابه یك فرزند تاجیك رد کردند.»

غلام نبی خان چرخی سفیر امان الله خان غازی در ماسکو، بعد از سقوط شاه از سرحدات شمال افغانستان گذشته و نیروهایی را برای جنگ با حبیب الله کلکانی گرد آورده مزارشریف را تصرف کرده و تا ایبك پیش رفت. گفته می شود که عده یی از عساکر شوروی نیز او را درین فکرش همراهی کرده اند. اما همینکه از سفر اعلیحضرت امان الله غازی و ترك گفتن وی از قندهار واقف گردید، و پیام اعلیحضرت را که گفته بود، بخاطر اعاده‌ء سلطنت برای من نباید خونهای مردم بی گناه ریخته شود، استماع کرد، از جنگ دست کشیده ولی در جنوب کشور برادران مصاحب که در رأس آنها محمد نادرشاه سپه سالار قرار داشت. در اوایل سال ۱۹۲۹ همراه با شاه محمودخان و شاه ولی خان برادرانش به هندوستان آمده و پشتیبانی انکلیس ها را برای گرفتن مجدد کابل بدست آوردند. جورج آرنی می نویسد که «برای بریتانیه چنین فرصت را فقط خداوند داده بود.» سپه سالار محمد نادرخان در ماه سپتامبر ۱۹۲۹ لشکر مختلطی از اقوام جاجی و وزیری را تشکیل داده بسوی کابل حرکت کرد تا غایله‌ء حبیب الله را دفع کرده و کابل را بدست آورد. برادرش شاه ولی توانست که با فریب دادن اردوی سقاوی در گردیز و لشکر دیگر سقاوی به رهبری سورجرنیل در لوگر علیا آنها را دور زده و به عقب بگذارد و با پیوستن افراد سمت مشرقی به رهبری محمدگل خان مهمند از طریق تنگی واغجان و محمد آغه، افراد

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر. ص ۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸.

۲- افغانستان گذرگاه کشور گشایان. ص ۲۱.

حبیب اله را تار و مار کرده، خود را به چهار آسیاب و بالآخره به کابل رسانیده، ارگ را به محاصره بکشاند. بخت با حبیب الله یاری نکرد. توپ های محمد نادر خان ارگ را به گلوله بستند انبار مهمات آتش گرفت وزیر حربیه سید حسین در رسانیدن قوای کمکی تعلل ورزید. طیاره های دولتی به آسمان پرواز نکردند و توپچیان دولتی نخواستند و یا نتوانستند مواضع سپه سالار را به توپ ببندند حبیب الله مجبور به ترك ارگ گردید و به چهاریکار فرار کرد. نادر خان کابل را بدون کدام مانعی متصرف شد افراد همراه با وی شهرکابل و شهریان بی دفاع آنرا چور و غارت کردند. نادرخان که به تاریخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ به کابل رسیده بود، در مجلس مرکب از سران لشکر سمت جنوبی و وزیری، ریش سفیدان و متنفذین کابل و ارکان دولت امانی در سلام خانهء ارگ، فی المجلس بحیث پادشاه افغانستان خود را اعلان نمود. وی بلافاصله هیأتی را به نزد حبیب الله فرستاد و پیغام داد که اگر دست از مقابله بکشد، جرایم گذشتهء وی عفو می گردد. می گویند این تعهد در حاشیهء قرآن عظیم الشان نگارش و امضاء شده بود. حبیب الله بنابر تشویق سید حسین پیشنهاد محمد نادر خان را قبول و همراه با سید حسین، شیرجان و برادرانش و عدهء دیگر از سران حکومت خویش به کابل آمده و تسلیم شد. به تاریخ اول نوامبر حبیب الله همراه با شانزده تن از یارانش به قتل رسیدند و اجساد آنها را برای چند روزی در چمن حضوری به دار آویختند تا مایهء عبرت (۱) دیگران گردد.

باری با حبیب الله کلکانی این سپاهی سرکش، علمبردار دهشت، اختناق و ترور، مظهر ساده لوحی و پاك دلی، تلخان خور بی بضاعت و سردار جنگی با مناعت، مرد کریم و مسلمان معتقد که میخواست دروازهء صندل را به ارمغان آورد و بخارا را فتح کند، قصاص پس داد و دست انتقام غیب گلوله های ناجوانمردانهء را بر پیکر تنومند چهل ساله اش جا داد. این انتقام خونهای پاك بی جهت ریخته شده یی بود که دست فلك از وی می ستانید. این بهای عصیان علیه پادشاه جوان و محبوب خاص و عام مردم افغانستان بود که او پس میداد.

- ۴ -

محمد نادرشاه، پس از فراغت خاطر از مهم حبیب الله "کلکانی" که خلاف تعهد خویش وی را به قتل رسانید متوجه امنیت کشور شد و بزودی قندهار را توسط برادرش محمد هاشم خان فتح کرده و نامبرده را بعنوان صدراعظم کشور مامور تشکیل کابینه نموده و برادر دیگرش شاه محمود خان را به حیث وزیر حربیه تعیین کرد. محمد نادر خان قبل از همه متوجه ایجاد و تشکیل یك اردوی قوی و نیرومند گردید که با آن بتواند هرج و مرج را در کشور از بین برده و یك امنیت قابل اعتبار را قایم سازد.

فرهنگ می نویسد [۱] : نادرخان به ایجاد یك اردوی منظم همت گماشت، مکتب حربیهٔ جدید در بالاحصار کابل تعمیر نمود و در حالیکه قبایل سمت جنوبی را با بعضی از قبایل سمت مشرقی و قندهار از خدمت نظام معاف ساخته بود، وظیفهٔ مذکور را بالای سایر مردم از طریق قرعه بشدت تطبیق نمودو در اندك مدت اردوی منظم تر و نیرومند تری از اردوی امان الله شاه بوجود آورد و آنرا با اسلحهٔ عصری که بخشی از آنرا از انگلستان به اعانه گرفته و بخش دیگر را از سایر کشورها خریداری کرده بود مجهز ساخت، توضیح آنکه دولت انگلستان به پاس تعهدات خویش در قبال تسخیر کابل و کشتن حبیب الله کلکانی و عدم استرداد سلطنت به امان الله غازی بتعداد ده هزار تفنگ ۳۰۳ بور، پنج ملیون کارتوس و مبلغ یکصدوهشتاد هزار پوند انگلیس محمد نادر شاه را کمك نمود و وعدهٔ کمك های سیاسی و معنوی به وی سپرده بود که کماکان ادامه داشت. تعداد افراد اردوی وی را جورج آرنی چهل هزار نفر قید نموده است. ص ۱۱٤.

از لحاظ نظامی محمد نادرخان، مشکل چندانی نداشت زیرا که خود قوماندان با تجربه و سپه سالار آزموده بود و اشتراك وی در جنگ سوم افغان و انگلیس و رفع اغتشاش نه ماههٔ زمان پادشاهی امیر حبیب الله کلکانی او را در بین نظامیان و افراد اردو صاحب شهرت و اعتبار خاصی ساخته بود. بناءً هنگامیکه در سال ۱۹۳۰ م قیام مسلحانهٔ بزرگی در کوهدامن رخ داد که انگیزهٔ اصلی آنرا بدبینی مامورین و رجال دولتی نسبت بمردم شمالی و تاراج هستی و دارایی اهالی آنجا تشکیل میداد نادرخان قسمتی از اردوی نو تشکیل خود را تحت قوماندانی نایب سالار عبدالوکیل خان نورستانی جهت سرکوب مردم شمالی فرستاد اما نایب سالار مذکور به قتل رسید و اردوی وی هزیمت اختیار کرد. محمد نادرخان سراسیمه شد و این بار قبایل سمت جنوبی را همراه با اردو برای مقابله با آنها سوق داد. شورشیان مغلوب شدند. مال، دارایی و هستی آنها تاراج گردید و عده یی از افراد خانواده های مردم کوهدامن و کوهستان بطور یرغمل به جنوبی برده شدند که تا روزگار ما خاطرات تلخ آن فراموش نمی گردد.

برخورد دیگر نظامی در زمان محمد نادرشاه عبارت از قیام مهاجرین به رهبری ابراهیم بیگ "لقی" آزادی خواه ازبك بود که ار دریای آمو گذشته و در افغانستان فعالیت می کرد. در سال ۱۹۳۱ شاه محمود خان وزیر حربیه برای مقابله با آن توظیف گردید. ابراهیم بیگ مغلوب شد و دوباره به شوروی رفت و در آنجا توسط اردوی شوروی گرفتار گردیده اعدام شد.

با استقرار وضع و پیشرفت صلح در کشور محمد نادر شاه توفیق یافت که اساس یك دولت متمرکز و یك سلسله پایدار را در افغانستان بجا بگذارد. نخستین قدم او را پشتیبانی و حمایت

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۶۰۵ جلد ...

از رهبران مذهبی تشکیل میداد که در ناکامی ریفورم ها و اصلاحات عهد امانی نقش بسزا ورول رهبری کننده داشتند. محمد نادرشاه با اصلاحات امانی روش منفی اختیار کرد و در "خط مشی دولت" به اطلاع مردم رسانید. وی قانون اساسی سال ۱۳۰۲ هـ ش را کنار گذاشت و ادارهٔ محاکم را دوباره به عالمان دینی سپرد. زنان را به پوشیدن حجاب مکلف ساخت و با آزادی های قلم و بیان بنای دشمنی گذاشت. شورای ملی خود ساختهٔ وی در ماه اکتوبر ۱۹۳۱ قانون اساسی جدید را با عنوان "اصول اساسی دولت علیه افغانستان" مرکب از ۱۱۰ ماده به تصویب رسانید. این قانون اساسی که به ظاهر شکل مشروطه داشت صلاحیت های آخرین کشور را بین شاه و قشر روحانی تقسیم می کرد. نظام جدید با وجود داشتن کابینه، قانون اساسی، مجالس شورای ملی واعیان در واقع ماهیت خانوادگی داشت که برادران مصاحب و نزدیکان ایشان در آن نقش اساسی را بازی می کردند. قبل از پادشاهی، محمد نادرخان با انگلیسها تعهد داده بود که در زمینهٔ سیاست خارجی با آنها مشوره نماید. این امر در حقیقت استقلال افغانستان را صدمه میزد و مخالفت عناصر مترقی و آزادی خواه افغان را باعث می گردید. نادرخان را که در تاریخ بحیث زمام دار سفاک یاد کرده اند، بدان جهت بود که هستهٔ هر گونه مخالفتی را علیه خویش در نطفه سرکوب می کرد.

نادرخان، بخوبی میدانست که اردو باید از سیاست دور نگهداشته شود. او مخالف هرگونه تنور و ترقی بود و با افکار انقلابی و تند روانهٔ افسران و سپه سالاران اردو مانند محمد ولی خان، غلام نبی خان چرخی، محمود سامی، احمد شاه خان، سید محمد خان و غیره که گاه به صورت گروپی و خواه به صورت انفرادی در اردو تبارز می نمود. برخورد فاشیستی داشت و آنها را در نطفه خفه می کرد. او چنان اردویی را اساس گذاری می کرد که مطلقاً به فرمان او عمل می کردند و هیچگونه احساسات و هیجانات تند و آتشین در آن راه پیدا نمی کرد.

اما همانطوریکه شاعری گفته است :

آه مظلومان به سوهان میماند

گر خود نبرد برنده را تیز کند

به زودی در سال ۱۹۳۴ محمد عزیز خان برادر بزرگ محمد نادرشاه وزیر مختار در برلین به ضرب گلوله، یکنفر محصل افغانی بنام سید کمال به قتل رسید و شخص شاه به تاریخ ۱۷ عقرب سال ۱۳۱۲ مطابق با ۸ نوامبر ۱۹۳۳ در محفلی که به غرض توزیع شهادتنامه های متعلمین لیسه ها در باغ ارگ ترتیب شده بود به ضرب گلوله، یک نفر از متعلمین لیسه نجات بنام عبدالخالق به قتل رسید. قاتل گرفتار شد و در همان روز محمد ظاهر پسر نزده سالهٔ محمد نادرشاه بعنوان شاه جدید بر تخت سلطنت افغانستان جلوس کرد.

در بارهء عبدالخالق نوشته اند (۱) : «ونامبرده فرزند خدا داد یکی از مهاجرین دهراودی ارزگان بود که در عهد عبدالرحمن خان از آنجا فراری شده و از آنجا به غزنی و سپس به لوگر نقل مکان کرده و در زمین های خانوادهء غلام حیدرخان چرخی سپه سالار قهار عبدالرحمن خان به دهقانی پرداخته و از این طریق امرار معاش می نمودند. عبدالخالق در سال ۱۳۱۲ متعلم صنف یازدهم لیسهء امانی بوده و هنگامیکه مبادرت به قتل و یا ترور محمد نادرشاه می نمود به بلوغ و رشد فکری رسیده بود زمینهء تحصیل برای عبدالخاق از اثر ارتباط پدر و خانواده اش با فامیل چرخی پنداشته می شود.

مهمترین اهداف عبدالخالق و یارانش در ترورهای پیهم و از جملهترور محمد نادرشاه عبارت بوده است از :

- اعلام مخالفت با سیاست انگلیس و وابستگی به قدرتهای خارجی و دفاع از استقلال.
- مقابله با استبداد و دیکتاتوری رژیم نادری و دفاع از حقوق اساسی و آزادی های مشروع.
- مبارزه بر ضد سیاست تبعیض قومی و ستم ملی و تصمیمات خطرناك نادر بر ضد مردم هزاره.

ولی بعضی از مؤرخین مانند صدیق فرهنگ و سید مهدی فرخ حرکت انقلابی عبدالخالق را از اثر تحریکات خانوادهء چرخی و وفاداری عبدالخالق به این خانواده وانمود می کنند. بهرحال به تاریخ ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ عبدالخالق در مراسم توزیع شهادتنامه های شاگردان مکاتب که در چمن ارگ "دلکشا" توسط محمد نادر صورت می گرفت، با خونسردی کامل سه گلوله، بر دهان، قلب و مغز نادرخان خالی کرد و گلوله چهارم هم به یکی از نوکران پادشاه اصابت کرد و نادرشاه فوراً نقش زمین گردید، دیگران پا به فرار گذاشتند. حتی محمد ظاهر و شاه محمود نیز گریختندو شمشیر و کلاه شاه محمود به زمین افتاد و صدای گریهء ظاهر شنیده شد. ولی عبدالخالق با صلابت و استواری بدون اینکه کمترین هراسی در خود راه بدهد و یا فرار کند، تفنگچه اش را که دیگر خالی شده بود، بشدت بر فرق ازهم پاشیدهء نادرخان کوفت و در همانجا توسط جلادان و دژخیمان دربار دستگیر شد.»

در رسالهء «شهید عبدالخالق» آمده است که طره باز خان قوماندان کوتوالی، عبدالحکیم قوماندان پولیس، میرزا محمد شاه رئیس ضبط احوالات، سید شریف سرباور، فیض محمد ذکریا، عبدالغنی قلعه بیگی و افراد دیگر، بعد از گرفتاری عبدالخالق می کوشیدند با اعمال

۱- رسالهء یادنامهء : مبارز راه آزادی و قهرمان ضد استبداد ـ شهید عبدالخالق تخلیص از صفحات ٤٠ ای ٦٠. نویسنده یاناشر رساله - مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان. تاریخ انتشار ٤ جدی ۱۳۷۲ - چاپ اول - ایران.

شکنجه و زجر از قبیل تیل داغ کردن، ناخن کشیدن، سوزن فرو بردن، قوغ آتش زیر بغل گذاشتن، قین وفانه از وی اعتراف بگیرند و اسامی سایر همکاران و همرزمان او را کشف کنند. ولی عبدالخالق همچنان ساکت و استوار بود و می گفت که «کسی با من شریك نیست، من خودم این کار را کردم.»

به تاریخ ۲٤ قوس محاکمهء عبدالخالق دایر گردید. در نتیجه هفده نفر در رأس عبدالخالق محکوم به اعدام گردیدند که عبارت بودند از : ۱- عبدالخالق، ۲- مولاداد عموی عبدالخالق، ۳- خدا داد پدر عبدالخالق، ٤- محمود رفیق او، ٥- قربان علی یخ آب فروش مامای عبدالخالق، ٦- ربانی، ۷- لطیف از خانوادهء چرخی، ۸- محمد زمان، ۹- علی اکبر خان غند مشر، ۱۰- محمود کارگر مطبعه انیس، ۱۱- میر مسجدی، ۱۲- سید عزیز، ۱۳- میرزا محمد، ۱٤- محمد ایوب معاون مکتب امانی، ۱٥- میر سید قاسم خان که اسمای دو نفر دیگر معلوم نیست.

حکم اعدام بعد از ظهر ٤ جدی ۱۳۱۲ در عقب زندان دهمزنگ اجرا شد : ابتدا بینی و دماغ عبدالخالق توسط چاقوی محمد حیدر خان پسر عبدالقدوس خان معاون وزارت دربار بریده شد. شخص دیگری گوش های وی را قطع کرد، بعداً سربازان نیزه ها را به بدن وی فرو بردند و بالاخره وی توسط نیزه ها و برچه ها پاره، پاره شد و به دار آویختن نرسید. با محمود رفیق او نیز عین عمل را انجام دادند.

بدینسان عبدالخالق به اسطوره ها پیوست و قهرمان شهید ضد استبداد و مبارزه راه آزادی نام گرفت ومحمد نادر چهره و سیمای نامطلوبی دریافت نمود.

-٥-

ظاهر شاه که بعد از قتل پدر به سلطنت رسید مدتهای طولانی حیثیت یك سمبول را دارا بود قدرت واقعی را محمد هاشم خان کاکایش بخود اختصاص داده بود و حاضر نبود که آنرا به شخص دیگری بسپارد. محمد هاشم خان که از خود فرزندی نداشت، در خشونت و بی رحمی، ترور و اختناق، قساوت و سنگدلی معروف بود و سمبول سلطه، زور، ارعاب و قدرت مطلقه شمرده می شد. ضدیت خاصی با افکار و عقاید انقلابی و مترقی داشت و با کینه و دشمنی نامحدودی با آزادی خواهان، مشروطه طلبان و طرفداران دموکراسی و عدالت اجتماعی برخورد می کرد. زندانها و سیاه چال های مخوف، سرد و عفونتبار وی همواره انباشته از آزادی خواهان و تحول پسندان بود و انواع شکنجه های غیر انسانی از کشیدن چشم و ناخن تا کباب کردن انسانها در تیل و روغن جوشان را در آستین داشت. نام او موها را بر بدن راست می کرد و صدای او

آورنده، مرگ و نیستی بود. با گذشت هر روز شکنجه های تازه تر و قصابان و مجریان وحشی تر عرض اندام می کردند و با فرا رسیدن هر شب آدمهای معصوم و بی گناه دیگر به پرتگاه عذاب، شکنجه و مرگ نزدیك می شدند.

اما محمد هاشم خان، مرد با کفایت و با درایتی بود، وی مساعی خویش را برای تأمین امنیت عام و تام، حفظ مقام و منافع خانواده، استحکام و انکشاف اردو و رشد اقتصاد ملی بکار می بست. اوخویشتن را بالا تر از قانون می شمرد و دستگاه عریض و طویلی بنام ضبط احوالات "استخبارات" داشت که از هر جا سر در میآورد و از احوال همه کس و همه چیز حتی از فیل مرغ های (!) مردم آگاه بود. او در برابر اقوام و قبایل روش تبعیضی داشت و به اقلیت های هزاره، ازبك و غیره با حقارت می نگریست، به لسان پشتو ارجحیت می گذاشت و آموزش آنرا اجباری ساخته بود. پول دوست بود، بطوریکه سرمایه اش را ملیونها تخمین میزدند و او را "راکفلر" افغانستان می شمردند.

اردو در زمان محمد هاشم خان تابع دستورات و اوامر وی بود. ولی پادشاه قانوناً بحیث قوماندان اعلی قوای مسلح افغانستان شمرده میشد ودارای اختیارات و صلاحیت های ذیل بود :

اعلان حرب و ختم متارکه. اعلان سفر بری. طرح و تائید دوکتورین نظامی کشور "تعرض یا تدافعی" تزئید و یا تنقیص تشکیلات اردو، خریداری اسلحه جدید و تخنیك پیشرفته و تعویض سلاح و تخنیك، عزل و نصب افسران بزرگ رتبه، قوای مسلح، ترفیع، تقاعد، طرد و برطرفی افسران اردو، اعطای نشان ها و مدال ها، اعلان حالت اضطرار و انفاذ حکومت نظامی و غیره.

اردوی افغانستان بنام اردوی شاهی افغانستان و به اختصار بنام اردوی "شاهانه" یاد می گردید. پادشاه مکتب را در فرانسه تمام کرده و هم صنفی محمد داؤد خان بود. آنها همراه با هم در تعلیمگاه عسکری کابل دروس نظامی را فرا گرفته و هر دو در مراسم رسم گذشت استرداد استقلال افغانستان مانند سایر سربازان اشتراك می کردند. شاه در مراسم رسم گذشت سوار بر اسپ و بعدها سوار بر موتر سرگشاده قطعات عسکری را معاینه کرده و سلام اردو را پاسخ می داد و بعد از خطابه، کوتاه وی مراسم رسم گذشت اجرا می شد. در یکی از خطابه هایش در باره، انکشاف و ترقی اردوی افغانستان چنین ابراز نظر کرده بود : (۱) «... امروز جای شکر است که اردوی افغانستان اصلاح وترقیات زیادی را نایل گردیده است، و هنوز هم میخواهیم که اردوی ما بیشتر از پیش ترقی کند و افراد ملت عزیز ما از تعلیمات و تربیه، عسکریه کافی بهره مند شوند و اردوی افغانستان با آلات و ادوات عصری مجهز باشند. امنیت داخلی و مدافعه، مملکت

۱- سالنامه، کابل - سال ۱۳۱۳ - ص ٦٦ - ٦٧.

منحصر به اردوی با نظم و تربیه است. امسال اوامر اکیدی به وزارت حربیه و کابینه داده ایم که در خریداری آلات و ادوات حربی مساعدت کنند. روح اردو، صاحبمنصبان با علم و تدبیر اردوست و افغانستان به صاحبمنصبان با علم و تدبیر احتیاج زیاد دارد. برای حصول این مقصود به مکتب حربیه توجه زیاد داریم و میخواهیم که معلمین و تمام ضروریات مکتب حربیه فراهم شود. تعلیم گاه های عسکری تشکیل شده اند که به تعلیم و تربیه عسکری به جد و جهد تمام خدمت می کنند. ما از اهالی وطن عزیز خود خیلی ممنون هستیم که در عصر ما به ذوق و شوق تمام حاضر خدمت نظام می شوند. البته خدمت به نظام، خدمت به دین و خدمت به ناموس وطن است و بر هر فرد مسلمان این خدمت فرض عین است...»

اما، هنوز اردو کاملاً در اختیار پادشاه قرار نداشت زیرا که صدراعظم محمدهاشم خان حتی صلاحیتها و اختیارات و زیر حربیه شاه محمود خان را نیز محدود نموده و به تدریج آنرا برای سردار محمد داؤد خان که در برابر وی رشد داده می شد، می سپرد. ولی با وصف تمام این اختلافات خانوادگی و کشمکش های درونی بتدریج اساسات یك اردوی منظم و عصری بنابر خواست و شرایط زمان و منطقه، با در نظرداشت روحیه‌ء دوستی و یا خصومت با همسایگان افغانستان پی ریزی می گردید. با درنظر داشت این امر که هدف اساسی تقویه‌ء اردو را تحکیم هر چه بیشتر نظام شاهی، سرکوب عناصر ناراضی، قیام ها، اغتشاش ها و حفظ منافع خانواده سلطنتی و طبقه‌ء حاکم تشکیل میداد.

نگاهی بر تشکیلات اردو و تمرکز قوتها در مرکز "کابل" میرساند که چگونه برای امنیت پایتخت و حفظ تاج و تخت قسمت عمده‌ء نیروهای در شهر کابل و اطراف آن جابجا شده بود. چگونه سرحدات طولانی شمال کشور تقریباً بی محافظ بود و در مقابل سرحدات جنوبی کشور چگونه دفاع می گردید. این نگاه مختصر میتواند، دیدگاه های نظامی و سیاسی بزرگمردان آن زمان را بخوبی روشن نماید و تصویر روشنی از درجه‌ء دوستی و دشمنی آنها با همسایگان افغانستان بدهد :

تشکیلات اردو و هیأت سوق و اداره‌ء آن در سال ۱۳۱۳ چنین بود :

وزیر حربیه سردار شاه محمود خان سپه سالار

مدیر استخبارات محمد عمر کندك مشر

ریاست ارگان حربیه عمومیه : (ستردرستیز)

رئیس ارگان حربیه ع. ش. محمد عمر خان فرقه مشر ثانی

معاون رئیس ح. مصطفی خان غند مشر اول

- دایره‌ء عمومی حرکات : (اوپراسیون)

مدیر دایره‌ء عمومی حرکات ح. سراج الدین خان غند مشر ثانی
- دایره‌ء عمومی تعلیم و تربیه :
مدیر عمومی ح. سید محمد اکبر خان غند مشر ثانی
- ریاست اردو (پیژنتون)
رئیس اردو - ع. ش. س. ع. احمد علي خان فرقه مشر اول
مدیر عمومی مامورین - ح. عبدالخالق خان غند مشر ثانی
مدیر اخذ عسکر - ح. حبیب الله خان غند مشر اول
- مدیریت عمومی نقلیه ح. محمد یعقوب خان غند مشر اول
- ریاست حربیه :
رئیس ع. ش. سید حسن خان فرقه مشر ثانی.
- رئیس عمومی لوازم ع. ع. ش. شیر احمد خان نائب سالار
- رئیس عمومی قبایل ح. سید محمد حسین خان غند مشرثانی
- ریاست عمومی محاکمات ح. سید علی خان غند مشر اول
- رئیس انجمن اصلاح و ترقی ع. ش. محمد عمر خان فرقه مشر اول
- شفاخانه عسکری :
سر طبیب عزتمند داکتر سید عبدالغنی شاه خان
- قوماندانی طیاره :
قوماندان ح. محمد احسان خان غند مشر اول
مدیر دسته ح. غلام دستگیر خان غند مشر ثانی
- قوماندانی مکتب حربیه :
قوماندان ع. ش. س. ع علی شاه خان فرقه مشر اول
معلم صنف پیاده ح. لطیف احمد خان غند مشر ثانی
معاون معلم صنف توپچی ح. علی احمد خان غند مشر ثانی
سر معلم صنف استحکام عزت مند مکی احمد بیگ افندی (ترکی)
سرمعلم صنف توپچی عزت مند ظفر حسن خان (هندی)
معلم لسان روسی عزت مند عبدالرحمن
معلم جوجید سو عزت مند عبدالله خان (جاپانی)
- مکتب رشدیه :
مدیر مکتب ش. احمد شیر خان کندک مشر

- مکتب احضاریه :

نگران ع. ش. عبداللطیف خان فرقه مشر ثانی

- مکتب خورد ضابطان :

وکیل مکتب ضابطان ش. آقا محمد خان کندك مشر.

- مکتب موزیك :

وکیل مکتب موزیك غ. شیرین خان تولیمشر.

- کورس عالی :

وکیل کورس عالی ح. محمد عمر خان غند مشر ثانی.

- ریاست فابریکه های حربی :

رئیس ع. ع. ش سید عبدالله خان فرقه مشر اول

- فابریکه آلات حربی ح. نور محمد خان غند مشر

قوماندان های عسکری مرکزی :

- فرقهء شاهی :

قوماندان ع. ش. سردار اسدالله خان فرقه مشر اول

- قول اردوی مرکزی

قوماندان قول اردو ع. ع. ش. س. ا. محمد غوث خان نائب سالار

قوماندان فرقه اول قول اردو ع. ش. عبدالغنی خان فرقه مشر اول

وکیل قوماندان فرقه دوم اردو ع. ش. عبدالله خان فرقه مشر ثانی

قوماندان فرقه سوم قول اردو ع. ش. نور محمد خان فرقه مشر اول

قوماندان فرقه توپچی ع. ش. عبدالقیوم خان فرقه مشر اول

- قوماندان های عسکری اطراف :

قوماندان عسکری غزنی ع. ش. خان زمان خان فرقه مشر ثانی

قوماندان عسکری قندهار ع. ش. سردار محمد داؤد خان فرقه مشر ثانی

قوماندان عسکری فراه و چخانسور ع. ش. سردار محمد داؤد خان فرقه مشر ثانی

قوماندان عسکری هرات ع. ش. عبدالاحد خان فرقه مشر ثانی

وکیل قوماندان عسکری مزار و میمنه ح. الله داد خان غند مشر اول

وکیل قوماندان عسکری قطغن و بدخشان ح. محمد علم خان غند مشر اول

قوماندان عسکری مشرقی ع. ش. محمد جعفر خان فرقه مشر ثانی

قوماندان قول اردوی جنوبی ع. ش. س. ع. محمد افضل خان فرقه مشر اول

ع. ش. غلام محمد خان فرقه مشر تگابی

ع. ش. عبدالغفور خان فرقه مشر محمدزایی

ع. ش. عبدالرؤف خان فرقه مشر اوریاخیل

اکثر این افسران عالیرتبه بی سواد بودند و از فنون و مسلك عسکری چیزی نمیدانستند. اما چون همراه با محمد نادرخان درگرفتن تاج و تخت کمك نموده بودند، به رتبه های اعزازی از تولیمشری الی نائب سالاری به اساس فرمان شاهی نایل گردیده و تمام امتیازات یك افسر بر حال را دارا بودند. اولاد و احفاد این شخصیت ها در دوران حکمفرمایی محمد ظاهرشاه حتی تا زمانه‌ء ما از جملهء نورچشمی ها بودند و از امتیازات و ملاحظات خاصی مانند شمولیت در لیسه ها و پوهنحی های عسکری، بورس های خارج، شمولیت در وزارت خارجه و کدرهای قوماندانیت اردو، بخششی ها، گرفتن نشان ها و مدال ها و غیره رویهمرفته بدون در نظر داشت استحقاق بهره مند می گردیدند.

بدعت دیگر آن بود که اکثر این آقا زاده ها که به اساس فرمان پادشاهی از خدمت عسکری معاف بودند، بالای سایراقوام و ملل تحت ستم، بحیث قوماندان، والی و حاکم مقرر می گردیدند و با خشونت، تعصب و حتی نفرت فرمان میراندند. این در واقع ستم ملی بود. بهره کشی قوم حاکم از اقوام و اقلیت های محکوم بود. استبداد طراز فاشیستی که محمد نادر آغاز کرده بود و هاشم خان دنباله رو آن بود.

تعداد [1] اردوی افغانستان بدون قوت های ژاندارم و پولیس به ۹۰ هزار نفر میرسید اردو تجارب جنگهای خارجی را نداشت و مسایل مربوط به اجرای جنگ و تکتیك های محاربه را در میدان های تعلیم و تربیه فرا میگرفت و در تطبیقات های عسکری و بازی های حرب آنرا پخته میساخت. افسران انگشت شماری جهت فراگرفتن تعلیمات نظامی به خارج فرستاده می شدند. از معلمین ترکی، هندی به پیمانه‌ء وسیعی جهت آموزش طلاب مکتب حربیه استفاده می گردید. تکتیك محاربه بیشتر با تکنیك ترکها شبیه بود، که خود التباسی بود از تعلیم نامه های حربی انگلیسی و امریکایی و با شرایط اراضی کهسار افغانستان کمتر مطابقت داشت.

با وصف آنکه مشروطه خواهان و مخالفین دولت و طرفداران امان الله غازی درین دوران تارومار شدند و زندانها و سیاهچال های مخوف هاشمی را پر کردند، با آنهم اینجا و آنجا

۱- افغانستان و اتحاد شوروی، نویسنده هانری برادشر چاپ اول - جوزای ۱۳۷۰ ترجمه شورای ثقافتی افغانستان. او می نویسد که شاه محمود تشکیل یك قوای امنیتی داخلی کوچك اما تربیت شده را در نظر داشت. تا سال ۱۹۵۵ در حالیکه تعداد قوای مرکزی پولیس به ۲۰۰۰۰ نفر توسعه یافت، اردو به نصف تعداد خود تقلیل یافت. یعنی به ٤٥ هزار نفر. صفحه۱۰.

قوماندان فرقهء اول قول اردو ع. ش. پیر محمد خان فرقه مشر ثانی
قوماندان فرقه دوم قول اردوی جنوبی ع. ش. عبدالقیوم خان فرقه مشر ثانی
همچنان در سالنامهء مذکور لیستی از رجال و افسران عالیرتبهء اردو که محمد نادرخان را در گرفتن تاج و تخت کمك کردهء بودند بدین شرح درج شدهء است :

ع. ع. ش مهردل خان نائب سالار قندهاری
ع. ع. ش. محمد نعیم خان نائب سالار بدخشی
ع. ع. ش. محمد عمر خان نائب سالار ناصری
ع. ع. ش. غلام نبی خان نائب سالار ناصری
ع. ع. ش. سر بلند خان نائب سالار جاجی
ع. ع. ش. رزخان نائب سالار وزیری
ع. ع. ش. عبدالغنی خان نائب سالار محمدزایی
ع. ع. ش. زلمی خان نائب سالار منگلی
ع. ش. اعظم گل خان فرقه مشر طوطاخیل
ع. ش. غلام نبی بیگ خان فرقه مشر هزارهء دره صوفی
ع. ش. محمد ابراهیم بیگ خان فرقه مشر احمدزایی
ع. ش. نور احمد خان فرقه مشر هراتی
ع. ش. فضل احمد خان فرقه مشر نوفل زایی
ع. ش. داؤد شاه خان فرقه مشر تره خیل
ع. ش. محمد هاشم خان فرقه مشر لوگری
ع. ش. سعادت خان فرقه مشر احمد زایی
ع. ش. محمد اصیل خان فرقه مشر منگلی
ع. ش. عبدالله خان فرقه مشر وردگی
ع. ش. سرکی خان فرقه مشر احمدزایی
ع. ش. امیر خان فرقه مشر مسعودی
ع. ش. رمضان خان فرقه مشر مسعودی
ع. ش. محمد اسماعیل خان فرقه مشر وزیری
ع. ش. عبدالغنی خان فرقه مشر احمد زایی
ع. ش. محمد شاه خان فرقه مشر تره خیل
ع. ش. علی دوست خان فرقه مشر هزاره

شورش هایی رخ میداد. مثلاً شورش زمین داور قندهار که انگیزه، آن تحریك مردم از جانب متنفذین آن سامان علیه معارف بود. این شورش توسط اردو و بمباردمان قوای کوچك هوایی کشور خاموش گردید. برخورد کوچیان سلیمان خیل در سالهای ۱۳۱٦ و ۱۳۱۷ که بالای متون درخوست حمله کرده بودند با کمك قوای هوایی دولت انگلیس خاموش گردید و آنها را مجبور به بازگشت در منازل و مناطق شان ساخت.

در زمینه، سیاست خارجی در بین سالهای ۱۹۳٦ و ۱۹٤۰ افغانستان سیاست تجرید شده، قبلی را در صحنه بین المللی ترك گفته و سعی در گسترش مناسبات خود با کشورهای خارجی داشت. سفرهای شاه محمود خان وزیر حربیه جهت اشتراك در بازی های المپیك برلین و سفر محمد هاشم خان غرض معالجه به آلمان، رفت و آمدهای فیض محمد خان وزیر خارجه وعبدالحمید خان زابلی وزیر اقتصاد به منظور مذاکره درباره، خرید اسلحه، ماشین آلات صنعتی، استخدام کارشناسان آلمان روابط دو کشور را حسنه ساخت و بنابر ادعای محمد صدیق فرهنگ این تماسها اثرات عمیق و مثبتی در ذهن رجال دولتی افغانستان گذاشت و آنان دریافتند که نظام جدید هیتلری بر سه نکته برتری خواهی نژادی، دیکتاتوری شخصی و همکاری دولت با سرمایه داران بنا یافته است که هر سه عنصر فوق با پندارهای شخصی رجال افغانی موافق بود از جمله با پندارها و ذهن محمد داؤد و سردار محمد نعیم و عبدالمجید زابلی. در مسایل اقتصادی همچنان روابط با جاپان و ایتالیا گسترش یافت و حکومت سعی کرد تا علاقمندی کشور بزرگ دیگر جهان یعنی امریکا را نیز جلب کند. در دوران جنگ جهانی دوم محمد هاشم خان صدراعظم مؤفق شد تا سیاست خارجی افغانستان را به نحوی که سلامتی کشور ایجاب می کرد اداره کند و از مداخله کشورهای خارجی به ویژه ممالك درگیر در جنگ در افغانستان جلوگیری نماید.

-٦-

محمد هاشم خان صدراعظم بعد از هفده سال یعنی شام روز نهم ماه می ۱۹٤٦ به اثر فشار خانواده و شخص پادشاه که اکنون بیشتر از سی سال داشت و میخواست از تندروی های کاکایش بنابر انعکاسات نامطلوب سیاست داخلی وی در عرصه، بین المللی جلوگیری کند مجبور به استعفا گردید و این در حالتی بود که قصر محل اقامت وی از طرف افراد اردو محاصره شده بود و وی چاره، جز تعمیل امر پادشاه نداشت. شاه، کاکایش شاه محمود خان را مامور تشکیل کابینه نمود.

شاه محمود خان صدارت خویش را با روش ملایمتری نسبت به برادرش محمد هاشم خان در قبال مردم آغاز کرد و تا حدودی محبوبیت یافت. وی در سال ۱۹٤۷ قانون جدید بلدیه ها را که

بر مبنای انتخابات استوار بود بوجود آورد و زمینه را برای انتخابات سری وکیلان شورا فراهم ساخت و در سال ۱۹۵۰ قانون مطبوعات را که برای جراید غیر دولتی اجازهء انتشار و آزادی محدود میداد به تصویب رسانید اما با مخالفت محمد داؤد و محمد نعیم خان مواجه گردید. ولی بهرحال او موقع یافت که دیموکراسی محدود را تمرین کند. [1] جورج آرنی می نویسد : «در پارلمان قبلی آدم های بی روح شرکت داشتند و از محافظه کاران، زمین داران، افراد خانوادهء شاهی، سران قبایل و روحانیون تشکیل گردیده بود. انتخابات بالنسبه آزاد در سال ۱۹٤۹ نوع دیگری از اعضای پارلمان را بوجود آورد. بیشتر از یك سوم اعضای پارلمان به نوع ریفورم های لیبرال که از طرف طبقهء متوسط حمایت می شد، متعهد بودند. آنها گروه جوانان تحصیلکرده در غرب بودند که به نام جنبش ویش زلمیان یاد می گردیدند. برنامهء جنبش که در سال ۱۹٤۷ چاپ گردید. اعادهء حقوق زنان، از بین رفتن رشوت و فساد، رشد صنایع، عدالت اجتماعی و استفاده از منابع ملی را تقاضا می کرد بنابر گفتهء راجا انور سوسیالست آزاد اندیش پاکستانی برنامهء مذکور گلی را آب میداد که امیر امان الله خان بیست سال قبل تخم آنرا افشانده بود. با انتخابات پارلمان لیبرال در سال ۱۹٤۹ اخبار آزاد شبانه پخش می گردید که مطالب انتقادی را در برداشت. اتحادیهء محصلان در دانشگاه جایی که جوانان از دیموکراسی تا الحاد را به بحث می گرفتند تشکیل گردید محافظه کاران سنت گرای اسلامی هدف خوبی بود، مگر در عین زمان خانوادهء شاهی نیز به گونه طنز آمیز خود را در میان نوشته ها یافت. بعد از دو سال با فریاد های آزادی بیشتر و بوجود آوردن احزاب سیاسی حوصلهء مؤسسه های حاکم بسر آمد و اتحادیهء محصلان بسته شد. چاپ نشریه های غیر حکومتی ممنوع گردید و مخالفان افراطی روانهء زندان شدند.

اگر چه انتخابات تازه وضع را عادی ساخت مگر نارضائیتی در حلقه های تحصیلکردهء کابل باید برای مدتی فرونشانده می شد که رویهمرفته نمیتوانست امیدوار کننده باشد. بعد از بخش های مخفیانه در خانوادهء شاهی توافقی بوجود آمد که نسل کهن جایش را به نسل نو بگذارد. به این ترتیب شاه محمود استعفاء داد و جایش را محمد داؤد پسر کاکای شاه که با انرژی بود اختیار کرد.»

سردار محمد داؤد خان به تاریخ ٦ سپتامبر ۱۹۵۳ به تشکیل کابینه مؤظف شد. داؤد خان به سبك یك مستبد روشن بین بدون آنکه با آزادی های دیموکراتیك فرمان شاه محمود خان موافقه کند تصمیم به مدر نیزه کردن کشور گرفت، خط مشی دولت او را تقویت اردو، حل مسئله پشتونستان، کاهش خود مختاری قبایل و استفاده از کمك های خارجی به منظور توسعهء

۱- افغانستان در گذرگاه کشور گشایان ص ۳۲۰-۳۳۰.

اقتصاد کشور تشکیل میداد.

داؤد خان در رأس امور دفاعی کشور نیز قرار داشت، سیاست خارجی حکومت وی را برادرش محمد نعیم حل و فصل می کرد و مسایل اقتصادی و مالی توسط دوست نزدیکش عبدالملک عبدالرحیم زی که هم وزیر مالیه و هم وزیر تجارت بود به پیش برده می شد.

عبدالملک عبدالرحیم زی، یکی از افسران لایق و برجسته اردو در مسلک لوژستیک بود و بحیث رئیس لوازم اردو در زمان وزارت دفاع محمد داؤد خان با وی همکاری داشت. عبدالملک عبدالرحیم زی سیاست نوین اقتصادی محمد داود را با مهارت و پیگیری خاص به پیش می برد و برای جلب کمك های خارجی به بعضی از کشورها و از جمله به امریکا سفر کرد. اما به زودی مورد حسادت در بار قرار گرفت، زیرا که امور دخل و خرج خانواده شاهی را نیز تحت کنترول خویش در آورده بود. نامبرده بنابر سعایت سردار عبدالولی وسید کریم جگرن افسران فرقه ۸ بجرم کودتای ضد سلطنتی گرفتار و زندانی شد به اساس راپور مذکور میبایست در اولین روز عید سعید اضحی سال ۱۹۵۷ م. جنرال خواجه خلیل از قلعه جنگی که بنام فرقه ۸ یاد می گردید تحت رهبری عبدالرحیم زی به کودتا دست میزد، و اعلان کودتا از طریق رادیو توسط مهدی ظفر متعلم لیسه حبیبه صورت می گرفت درین حادثه ده ها نفر گرفتار شده و سالهای طولانی در زندان بسر بردند گفته می شد که عبدالرحیم زی مذکور شخص صادق و کاملاً به محمد داؤد وفاداربود. ولی اگر این ادعای کودتا حقیقت داشته باشد، میتوان آنرا اولین حرکت ناکام نظامی علیه سلطنت توسط اردوی افغانستان تلقی کرد.

بهرحال تقاضا های کمك های نظامی که از آمریکا صورت گرفته بود بی نتیجه ماند زیرا که امریکا در ماه دسامبر ۱۹۵۳ کمك نظامی خویش را به پاکستان وعده داده بود. این امر داؤد خان را متأثر ساخته و تحقق آنرا برای امنیت افغانستان خطرناك تلقی نمود. تلاش های دیپلوماتیك داؤد خان همچنان بی نتیجه بود، تا آنکه این تقاضا از ریچاردنیکسون که در سال ۱۹۵٤ به افغانستان آمده بود رسماً صورت گرفت ولی نیکسون قانع نگردیده و به امریکا برگشت.

درینمورد ش. حق شناس می نویسد [۱] : «در اوایل قوس ۱۳۳۲ نیکسون که در آن ایام سمت معاونیت رئیس جمهور امریکا را به عهده داشت وارد کابل گردید و از کوچه ها و بازار های کابل دیدن نمود قصد وی آن بود تا نظام و اجتماع ما را ارزیابی کند و سیاست های آینده کشور خود را بر اساس آن پایه گذاری نماید. محمد داؤد حین مذاکراتش بانیکسون حرفی از

۱- جنایات و دسایس - ص ۹۲-۹۳.

پسمانی و بدبختی مردم افغانستان و توجه و کمك به کشور ها بر زبان نیآورد و بجای تمام مسایل و مشکلات قضیهء پشتونستان را در میان کشید و نامه ای هم در همین موضوع تسلیم وی نمود. تا به آیزنهاور رئیس جمهور امریکا تقدیم کند. او در یکی از مصاحبه های خود گفته بود که در افغانستان از حیات اثری نیست و هر آنچه از داخل و خارج بدست میآید صرف خود کامگی و عیاشی چند دزد و رهزنی می گردد که بر این مملکت فرمانروایی دارند. نیکسون گرچه قد بلندی داشت، اما در این داوری اش منطقی و آگاهانه عمل کرده است.»

ش. حق شناس که تمام مردان بلند قد جهان را ساده لوح می پندارد، مگر آقای نیکسون را معتقد است که داؤد خان در مذاکراتش یك حرفی هم از پسمانی و بدبختی مردم ما به میان نیاورده و کمکی از وی مطالبه نکرده است. در حالیکه در اعلامیه مشترك بین دو جانب تقاضای رسمی دولت افغانستان ذکر شده است. محمد نعیم برادر محمد داؤد به همین خاطر به امریکا سفر نموده و کوششهای وسیع دیپلوماتیك جریان داشت.

بگذریم ! محمد داؤد چاره، نداشت مگر آنکه به اتحاد شوروی روی آورد. اتحاد شوروی بدون شك تمایل و آرزومندی شدیدی داشت که همسایهء جنوبی اش از لحاظ اقتصادی و نظامی به وی مربوط باشد. تا به رقیب بزرگش امریکا کسانیکه به این مناسبت محمد داؤد را وابسته به ماسکو می پندارند و بدون مطالعهء تاریخ او را سرزنش می کنند. بدون تردید یکی از آن خطاهای بزرگ تاریخ را مرتکب می شوند، و آب به آسیاب آنانی که به مسخ کردن تاریخ و کتمان حقایق مصروف اند ناآگاهانه میریزند.

اتحاد شوروی تقاضای افغانستان را لبیك گفت و اعتباری بالغ بر سه و نیم ملیون دالر به افغانستان سپرد. گرفتن این قرضه که توسط آن سیلوی مرکز و گدام های غله ساخته شد وسرکهای کابل قیرریزی گردید، نامبرده را از همراهی شوروی مطمئن ساخته و روحیه اش را در مقابل پاکستان بالا برد.

پس از آنکه در سال ۱۹۵۵ ولایات سرحدی شمال به یونت غربی پاکستان ملحق گردید، صدای اعتراض حکومت افغانستان برخاست و بحران دیپلوماتیك در فضای مناسبات دو کشور سایه افگند. تظاهرات علیه سفارت پاکستان به اشارهء محمد داؤد در مقابل سفارت پاکستان و نمایندگی های آن براه انداخته شد و بیرق سفارت مذکور در کابل و قنسلگری های آن در قندهار و جلال آباد پائین کشیده شده و به آن توهین صورت گرفت که با عمل بالمثل در مقابل ادارت سیاسی افغانستان پاسخ گفته شد، جنگ سرد تبلیغاتی و دیپلماتیك بین هر دو کشور فزونی گرفت اما پاکستان در مقابل اذهان جهانیان حق بجانب وانمود شده و حکومت افغانستان مجبور شد تا بعد از مدتی با تشریفات لازم دوباره بیرق پاکستان را برفراز سفارت آن در کابل، قندهار

و جلال آباد بر افرازد، پاکستان هم با حرکت بالمثل بیرق افغانستان را نیز برفراز نمایندگی های سیاسی افغانستان برافراشت.

این وقایع به سردار محمد داؤد اجازه داد تا جهت مقابله با خطرات ناشی از جانب پاکستان به تقویت و نیرومندی اردوی افغانستان از لحاظ سلاح، تخنیک محاربوی، تعلیم و تربیه پرسونل همت گمارد. پس لویه جرگه را دایر نموده و موضوع پشتونستان را با ضرورت خریداری اسلحه از خارج جهت تقویهء اردو پیشنهاد کرد. که از طرف لویه جرگه دنبال کردن مسئله یی پشتونستان و خریداری اسلحه از هر کشوری که ممکن باشد تصویب گردید و فیصلهء لویه جرگه مورد تائید پادشاه قرار گرفت.

هیأت دولتی و حزبی اتحاد شوروی به رهبری خروشچف و بولگانین که در ماه دسامبر ۱۹۵۵ از افغانستان بازدید کردند، قرارداد یکصد ملیون دالر به شکل اعتبار را برای امور اقتصادی وعده داد و کمک های نظامی که مقدار و اندازهء آن اعلان نگردید در سال ۱۹۵۸ با ورود آولین دستهء سلاح و تخنیک شوروي به افغانستان تحقق یافت.

سردار محمد داؤد با ورود سلاح و تخنیک جدید جان تازه یی یافت و کوشید تا اردوی افغانستان را که در مقابل اردوهای همسایه ضعیف و بی قدرت بود به یك اردوی عصري و مدرن تبدیل نماید.

تشکیلات اردو در آن زمان به گونهء ذیل تغییر یافت :

وزارت حربیهء به نام وزارت دفاع ملی تغییر اسم یافت که دارای معاونیت، ریاست های پیژنتون، تشکیلات، لوژستیك و ریاست های اکمال، قوماندانیت عمومی توپچی، قوماندانیت هوایی و مدافعه هوایی، ریاست تعلیم و تربیه، صحیهء قوماندانیت حربی پوهنتون، لیسه عسکری، مکتب خوردضابطان، مکتب موزیك و فابریکه حربی و غیره بود.

ستردرستیز که در رأس آن لوی درستیز قرار داشت با داشتن شعبات و ریاست های اوپراسیون، مخابره، استحکام و غیره، مقام پلان گذاری و تطبیق اوامر و احکام وزیر دفاع بالای قطعات اردو محسوب می گردید و لوي درستیز در حقیقت معاون اول وزیر دفاع محسوب می شد. اردو عبارت بود از :

سه قول اردو، فرقه ها، لواها و غندهای مستقل به شرح ذیل :

۱- قول اردوی مرکزی یا (۱) که وضع الجیش آن در شهر کابل بود و دارای سه فرقه ۷، ۸ و ۱۱ که بالترتیب در ریشخور، قرغه و ننگرهار موقعیت داشتند، قول اردوی ۱ بنام قول اردوی تیپ A یاد می شد و فرقه های آن نیز تیپ A بود. یعنی مطابق تشکیل خویش پرسونل سلاح و تخنیك محاربوی را دارا بودند و صد فیصد اکمال شده بودند.

۲- قول اردوی قندهار که قول اردوی تیپ B بود و از جمله‌ء سه فرقه آن یك فرقه اش که دارای نمبر ۱۰۰ بود فعال بود و دو دیگر آن بحال کادر گرفته شده بود.

۳- قول اردوی پکتیا، قول اردوی تیپ B بود، و فرقه های ۱۲ در گردیز، ۱٤ در غزنی و ۲۵ در خوست که همه فرقه های تیپ B بودند در تشکیل آن بود.

فرقه های مستقل وزارت دفاع را فرقه ۱۷ در هرات، فرقه ۱۸ در مزار شریف و فرقه ۲۰ در نهرین تشکیل میداد همچنان بعضی از لواها و غندها بنابر اهمیت ستراتیژیکی استقامت ها ایجاد گردیده بود.

این قطعات و جزوتام های بزرگ اردو در استقامت های مهم ستراتیژیکی و سوق الجیشی کشور جابجا و وظیفه‌ء ستر سرحدات کشور و دفاع از استقلال ملی و تمامیت ارضی افغانستان را بدوش داشتند. تقسیمات این قول اردوها و فرقه ها به اساس حسن مناسبات یا سؤ مناسبات با کشورهای همسایهٔ صورت می گرفت، به همین مناسبت در استقامتهای سرحد با پاکستان سه قول اردو جابجا شده بود.

کمیت اردو در زمان صدارت محمد داؤد خان ارتقاء یافت و تا حدود ۸۰ هزار نفر بالا رفت. که در شرایط سفربری و زمان جنگ ظرفیت جلب همین مقدار دیگر را داشت و میتوانست قول اردوها وفرقه های اضافی را از ذخایر احتیاط خویش تشکیل دهد. سفربر شدن قطعات و جزوتامهای بزرگ اردو به اساس نورماتیف های معینه صورت می گرفت. برای سفربر شدن مثلاً یك فرقه‌ء تیپ "ب" ۷۲ ساعت زمان تعیین شده بود، تا فرقه‌ء مذکور به تیپ الف "A" تبدیل شده و به صورت مکمل در محلات "تجمع" حاضر گردد.

تکتیك محاربه در درس خانه ها و میدان های تعلیم توسط افسران و خوردضابطان به پرسونل اردو به صورت نظری و عملی تدریس می گردید و به صورت عموم تکتیك نظامی غربی بود، که کشور های عضو پیمان ناتو از آن استفاده می کردند، و چندان با شرایط اراضی افغانستان و اسلحه‌ء قدیمی آن سازگاری نداشت. اسلحه‌ء اردو عمدتاً انگلیسی، ایتالوی و جرمنی بود، در تشکیل اردو، قطعات سواری نیز شامل بودند که از آن در اراضی کوهسار استفاده بعمل می آمد و قدرت مانور اردو را ازدیاد می بخشید و همچنان جر نمودن توپ های ارابه دار ثقیل مانند ۱۸ پن و غیره توسط اسپها صورت می گرفت و تشکیلات وسیع و پر خرچی داشت. اساس تعلیمات عسکری را آگاه شدن از خدمات داخله و جزای عسکری تشکیل میداد که مبانی ضبط و ربط عسکری و تحکیم دسپلین و نظم آهنین در اردو بود. سربازان در اولین روزهای ورود خویش به عسکری جمع نظام، تکتیك دلگی و تخنیك سلاح و بکار بردن اسلحه‌ء خویش را می آموختند و در سال دوم خدمت بعد از فراگرفتن تکتیك بلوك و تولی بحیث خورد ضابط

قطعه و افراد با تجربه به خدمت خویش ادامه میدادند. استحقاق یك سرباز عبارت بود از مبلغ سی افغانی بحیث معاش ماهوار و اعاشهء بیست و چهار ساعته (نان خشك یك هزار گرام، گوشت ۴۰۰ گرام) صابون یك کلچه ۲۰۰ گرام در یك ماه رنگ بوت یك بوتل، زیردریشی دو جوره در یك سال، دریشی عسکری یکجوره در دو سال که به مقتضی فصل، زمستانی و تابستانی می گردید. سرباز در طول دو سال برای یك مرتبه مدت بیست یوم بعد از سال اول خدمت مستحق رخصتی میگردید و مسافه رفت و آمد راه به آن اضافه میشد. بعد از انقضی دو سال به سرباز ترخیص داده میشد، و دورهء اول خدمت وی ختم گردیده در جملهء سربازان ذخیره و احتیاط گرفته می شد و در صورت سفربر شدن اردو، دوباره جلب می گردید. جلب سربازان از طریق علاقه داری ها و ولسوالی ها اجرا می شد. ملك و قریه دار یك ده و یا قریه بعد از آنکه لست افراد واجد شرایط توسط یك نفر سرباز حکومتی که معمولاً سربازان ژاندارم و پولیس می بودند به آنها داده می شد. افراد مذکور را در مدت کمتر از یك شبانه روز اطلاع میداد و همه همراه با سرباز حکومتی به محلات سوق میرفتند. در ولایات و ولسوالی های کلان برای سوق سربازان محلات خاصی به نام مدیریت های مکلفیت وجود داشت که در حقیقت شعباتی از ریاست تشکیلات اردو بودند. اجتناب از رفتن به محلات سوق نا ممکن بود و جلبی حتی بدون دریافت حکم و پارچهء جلب، داوطلبانه به خدمت عسکری حاضر می شد. سربازان جدید در آن وقت همراه با خود بستره (لحاف، دوشك) و بعضی ضروریات دیگر مانند بشقاب، گیلاس، کاسه، و غیره را از منازل شان میآوردند زیرا که هنوز اردو نمیتوانست این ضروریات سربازان را اکمال کند آنها در اتاق های تنگ و تاریك زندگی می کردند، زیرا که هنوز (کاغوش ها) یا اتاق های خواب با چپرکت ها، اتاق های طعام خوری، تشناب ها و حمام وجود نداشت. برق نبود و زندگی سرباز به دشواری می گذشت خودش غذا می پخت و به ندرت موقع میيافت تا لباس خود را بشوید و تنش را تمیز نماید. شپش، کیك، مگس و پشه، حتی غنذل و گژدم زندگی سرباز افغان را به جهنم تبدیل کرده بود. مسایل مذهبی توسط امامانی که خود انتخاب میکردند، پیش برده می شد وقت ادای نماز و اجرای فرایض دینی در پروگرام های بیست و چهار ساعته گنجانیده می شد سرباز مکلف به اجرای مطلق و بدون چون و چرای اوامر بود. افراد کهنگی روزگار سربازان جدید را سیاه می کردند و هرچه از خانه میآوردند، نصیب آنها می شد. تفریح و تفرجی وجود نداشت، و از سیاست خبری نبود.

در محیط افسران نیز وضع چندان فرق فاحشی نداشت همان شرایط ابتدایی زندگی، همان معاش بخور نمیر و همان فضای مسلط وحشت و اختناق. به افسران ماهانه هفت سیر آرد (غله گی) داده می شد و قانوناً حق داشت یکنفر از سربازان را بحیث نفر خدمت (شخصی) مانند نوکر

خویش استعمال نماید. میتوانست او را به منزل خویش بفرستد و یا در محیط کارش او را به کارهای شخصی خویش استخدام نماید. افسران خورد رتبه و جوان از بام تا شام در میدانهای تعلیم عرق میریختند و تمام مصروفیت های بعدی آنها را پاک نمودن سلاح ها، ترتیب نمودن سلاح کوت ها، پاکی وصفایی مناطق مربوطه، حفظ و نگهداری تخنیک و مراقبت از وضع سربازان تشکیل میداد. از روز نامه، مجله و کتاب، خبری نبود. رادیو به ندرت پیدا می شد و کسی به مسایل سیاسی علاقه نمی گرفت. دوری از سیاست نه به میل آنها، بلکه بنابر پالیسی موضوعهٔ دولت بود ترس از تعقیب و پیگرد نیز نقش داشت. زیرا که ضبط احوالات و اخذ خبر قوماندان قطعه و قوماندانان بزرگ فعال بود و در همه جا و در هر مکان حضور داشت. پس محیطی بود خشک، بی روح و بشدت مختنق. تعلیم و تربیه افسران طوریکه قبلاً اشاره شد، در مکاتب رشدیه، احضاریه، عسکری اجرا می شد، عده یی به مکاتب خوردضابطی، موزیك، صحیه و غیره جلب می شدند و عده یی به مکتب حربیه و پوهنحی حربی. در قطعات توسط مشق و تمرین ها، تطبیقات ها، آموزش تعلیمنامه ای نظامی معلومات افسران را ارتقا می بخشیدند و نخبه گان را در کورس عالی نظامی بالا می کشیدند، تعداد انگشت شماری غرض تحصیل علوم و فنون نظامی به خارجه میرفتند، که عموماً کشور ترکیه بود و فارغان صنوف مختلفهٔ قوتها را به نام "ارکان حرب" یاد می کردند. گرچه این امر بعد ها، بعد از کشتهٔ شدن نادرشاه، در زمان پادشاهی محمد ظاهر شاه انجام یافت. اما این فارغان بسیار اندك بودند و نتیجه و تأثیر آنها در حصهٔ بلند رفتن سطح احضارات محاربوی قوتها بسیار اندك بود خلاصه هنوز اردویی بود، بدون سیاست، مانور اندك، فقدان تجربه، امکانات محدود، دست نگر چند معلم خارجی، اردویی بی روح، خام و جوان، سردار محمد داؤد همهٔ این نیازها را درك می نمود و چون ادعای مقابله با پاکستان را داشت و از داعیهٔ پشتونها حرف میزد، بناءً ناگزیر بود تا از لحاظ کمی و کیفی در مدت کوتاهی آنرا تغییر دهد ...

-۷-

اردوی افغانستان در اولین روزها در سال ۱۹۵۸م، در مرحلهٔ اول سلاح و تخنیك ذیل را از روسها دریافت نمود : تفنگ های پنج تکهٔ کره بین، تفنگچه های ماشیندار پ پ شه. (ППШ)، ماشیندارهای گرینوف، بعدها تفنگ ها و ماشیندارهای کلاشینکوف (خودکار)، راکت اندازهای سبك دستی (РПК) راکت انداز های وسط و ثقیل ضد تانك. بعداً ماشیندارهای (ПК)، هاوان های ۸۲ مم برای جزوتام های پیاده، زرهپوش های ب-ت-ار ۴۰ (БТР-40) و ب، ت، ار ۱۵۲ (БТР-152) برای قطعات مکانیزه، تانکهای T-34 برای لواهای

تانک و کندک های تانک فرقه ها توپ های ام، س (M-30) و دی. سی (D-30)، هاوان های ۱۰۷ م م، توپ های ۵۷ م م ضد تانک و ۳۷ م م ضد طیاره ماشیندارهای ٤ میله برای قطعات توپچی و توپچی دافع هوا، طیاره های محاربوی سو- V (CY-7) میگ ۱۹، هیلکوپتر های ترانسپورتی و محاربوی (Mu-18) می ۸ برای ایجاد قوای هوایی نیرومند و مقتدر. اما اکثر این سلاح ها و تخنیک های محاربوی در جنگ عمومی دوم استعمال شده بودند و تقریباً در شوروی و کشورهای سوسیالیستی از مد افتاده و در برخی موارد حتی فابریکه های تولیدات آنها مسدود شده بود و پرزه جات آن به ندرت در شوروی پیدا می شد. این سلاح ها، رنگ آمیزی شده بود، بخوبی روغن زده شده و بسته بندی گردیده بودند، تعدادی از آنها واقعاً جدیداً تولید و چون در اردوی شوروی از آن استفاده نمی شد. به افغانستان، ویتنام، مصر و سایر کشورها فروخته می شد و یا بعنوان کمک های بلاعوض و یا قرضه های طویل المدت تمویل داده می شد، تا برای تولیدات سلاح و تخنیک جدید تر شوروی که با سلاح و تخنیک ناتو همسری کرده بتواند، امکانات پولی و اقتصادی تکاپو گردد. اسلحه و تخنیک فوق به پرسونل فنی، مسلکی و تخنیکی ضرورت داشت. پس، کورسهای عاجل و قصیرالمدت افسری در اردو تأسیس شد، ماهران و نظامیان روسی فرا خوانده شدند و افسران اردو، بعد از سپری کردن امتحانات کانکور جهت فراگرفتن علوم فنی و مسلکی (در مرحله اول) به شوروی فرستاده شدند. این افسران معمولاً خورد رتبه بودند و در آغاز کار صنف هوایی (پیلوت و تخنیک) خورد ضابطان و افسرانی را که نسبت به سایرین ممتاز بودند به شوروی گسیل داشتند. تکتیک محاربه نیز تغییر خورد و باعث تغییرات در تعلیمنامه ها گردید. تعریف نامه های سلاح ها تغییر کردند و ترجمه شدند. دگرگونی وسیعی در تمام عرصه های نظامی ایجاد گردید. کورس های مستعجل که متعلمین صنوف دهم مکاتب معارف در آن به صورت داوطلبانه و جبری پذیرفته می شدند. بوجود آمد، فارغان ممتاز صنوف دوازدهم لیسه های مرکز به حربی پوهنتون به صورت جبری جلب شدند. حربی پوهنحی به حربی پوهنتون ارتقا یافت و پوهنحی های پیاده توپچی، دافع هوا، مخابره، استحکام، لوژستیک در آن ایجاد شد و جهت تعلیم و تربیه صنف هوایی پوهنحی هوایی بوجود آمد و برای تعلیم و تربیهء قوماندانیت (صنوف مختلفه قوتها) و سایر مسالك افسران جوان اردو، به اتحاد شوروی فرستاده و مشاورین نظامی شوروی به افغانستان فراخوانده شدند.

کار ساختمان میدان های هوایی در اسفزار شیندند (در سال ۱۹۵۹) وضع الجیش برای قوای راکت، قطعات تانک (لواهای ٤ و ۱۵ زرهدار) و سایر تأسیسات مهم و ضروری از قبیل ورکشاپ های تخنیک و طیاره بنابر ایجابات و تخنیک جدید و ایجابات نظامی یکی پی دیگر

آغاز گردید.

جهت سوق و اداره‌ء اردوی نوین سردار محمد داؤد خان به صورت عموم از قوماندان و جنرالانیکه بیشتر به شخص وی و منافع خانواده‌ء سلطنتی وفادار بودند، استفاده می کرد، ترجیحاً به مردم و رجل نظامی پشتونها و محمدزایی ها حق اولیت میداد و پُستهای حساس اردو به آنها تعلق می گرفت. کمترین حقوق را در سوق و اداره‌ء اردوی افغانستان، اقلیت های هزاره و ازبك داشتند در حالیکه بیشتر از پنجاه فیصد افراد و سربازان اردو را فرزندان این اقلیت های ستم کش تشکیل میکردند. بطور نمونه از قوماندانان و جنرالان وطن دوست اردوی افغانستان که بعد از کشته شدن محمد نادرشاه و پادشاهی محمد ظاهر شاه، در تقویت اردوی افغانستان نقش داشتند و زحمات خستگی ناپذیری را متحمل شدند، میتوان از رجل نظامی ذیل نام گرفت :

دگر جنرال محمد عارف خان، ستر جنرال خان محمد خان، دگر جنرال خان محمد خان مرستیال، دگر جنرال غلام فاروق خان، دگر جنرال عبدالکریم خان مستغنی، دگر جنرال نذیر خان سراج، دگر جنرال عبدالرزاق خان "هوایی" دگر جنرال عبدالرزاق میوند، دگر جنرال سید حسن خان، دگر جنرال سعدالله خان، تورنجنرال عبدالرؤف رسول، دگر جنرال حسین خان، تورنجنرال نیك محمد خان منگل، تورنجنرال محمد صدیق خان، دگرجنرال مراد علی خان ناصری، دگرجنرال محمد نعیم وزیری، دگر جنرال عبدالعظیم خان، دگر جنرال محمد عیسی نورستانی و غیره که نسل قدیمی، ملاحظه کار تیپیك نظامی را تمثیل می کردند.

رجل دیگر نظامی که در این دوران پرورش یافتند و عده زیاد آنها در ترکیه تحصیل کرده و بعداً سوق و اداره‌ء اردو را بدوش گرفتند و در اردو از شهرت و اعتبار خاص برخوردار شدند، اینها بودند :

تورن جنرال نیك محمد خان سهاك، تورنجنرال محمد اسماعیل خان، تورنجنرال عبدالشکور خان عظیمی، تورنجنرال محمد آصف خان "مهر"، تورنجنرال محمد رحیم ناصری، تورنجنرال محمد ظاهر خان لغمانی، تورنجنرال غلام نبی خان فراهی، تورنجنرال سید کریم خان، جنرال مرزا وزیر، تورن جنرال ذکریا خان اہوی، جنرال سردار عبدالولی، دگروال سردار عبدالعظیم، جنرال عبدالعلی وردگ، جنرال محمد یحیی نوروز، جنرال محمد یونس، جنرال محمد آصف لغمانی، جنرال نظیم خان، جنرال نواز خان، جنرال محمد عثمان، جنرال عبدالله روکی، تورنجنرال عبدالعزیز "سیاه"، جنرال میر احمد شاه خان، جنرال گلبهار خان، تورنجنرال عبدالله محمد خان، تورنجنرال عبدالقادر خان، تورنجنرال قمرالدین خان، تورنجنرال شاهپور احمدزی، جنرال عبدالحکیم کتوازی، جنرال عبدالقدیر خلیق، تورنجنرال بابه جان خان، تورنجنرال میر طهماس خان رؤف، دگروال عبدالحنان وردك، دگروال جمال الدین عمر. از تغییرات دیگر، تعویض اسم رتبه های عسکری بود که به

شکل ذیل عوض شد :

(پرکمشران) به خورد ضابطان و بعدها به بریدگی، (بلوکمشران) به دریم بریدمن، دوم بریدمن و لمری بریدمن، (تولیمشران) به تورن و جگتورن، (کندك مشر) به جگرن، (غند مشر ثانی) به دگرمن، (غند مشر اول) به دگروال، (فرقه مشر ثانی) به برید جنرال، (فرقه مشر اول) به تورنجنرال، (نایب سالار) به دگرجنرال، (سپه سالار) به سترجنرال و آخرین رتبهء نظامی مارشال.

نشان ها و مدال های دولتی که برای پرسونل اردو نیز توزیع می گردید عبارت بودند از:

نشان سردار اعلی، نشان لمر اعلی، نشان های ستور درجه سوم، ستور درجه دوم و ستور درجه اول، نشان خدمت، نشان صداقت، نشان معارف و غیره.

ولی این نشان ها و مدال ها در سطح نظامی صرف برای کسانی داده می شد که وفاداری آنها به سلطنت و رژیم شاهی، مشهود می بود و یا برای بعضی افسرانیکه قطعات شان در تعلیم و تربیه و یا سپورت در سطح فرقه ها و قول اردوها ممتاز می شدند. مدال و نشان صرف به اساس فرمان پادشاه داده می شد و در سینه های محدودی از افسران و جنرالان یکی، دو نشان دولتی برق میزد. بعضی از این نشان ها دارای وجوه نقدی یا زمین، باغ و غیره بود که به گیرندهء آن تعلق می گرفت. برخی ازدیاد در معاش را شامل می شد که مادام العمر نصیب شخص می گردید.

در پهلوی مکافات، مجازات نیز وجود داشت. مجازات از جزای اعدام شروع می گردید که در موارد خیانت به وطن، بغاوت علیه پادشاه، سؤ قصد علیه پادشاه و خانواده اش، جاسوسی برای کشورهای خارجی و غیره تطبیق می شد. سایر جزا ها نیز شدید بودند، مانند حبس ابد، طرد از وظیفه، خلع رتبه، ترفیع نکردن، تقاعد پیش از وقت و غیره. افسران اردو مجبور بودند که جهت گرفتن سجل مساعد برای ترفیع تمام جور و ستم و اوامر مشروع و یا نامشروع، عادلانه و یا غیر عادلانهء قوماندانان و آمرین خودها را اجراء کنند. موریانه زدگی میل سلاح، جاغور وگیت آن، باعث می شد که شخص سالها و سالها ازترفیع بازماند، رسم تعظیم نکردن عمدی یا غیر عمدی. ناکام شدن قطعه مربوطه در امتحانات و تفتیش های تعلیم و تربیه، نرفتن دو روز پی در پی در کورس پشتو، ناکامی سربازان در کورسهای اکابر، باعث می گردید تا سجل افسران سالهای طولانی لکه دار گردد و از ترفیع باز مانند حتی اسباب و موجبه مسخره یی مانند چونه نکردن (سفید نکردن) تنهء درختان، خشك شدن درختان در منطقهء قطعهء مربوطه، پیدا شدن شپش در یخن سربازان، نعل نکردن سم اسپان، لشونه نمودن و رنگ نکردن زین و افسار و ده ها برهان و دلیل و اسباب کافی و ناکافی میتوانست شخص را از نعمت ترفیع محروم نماید.

دیوان های حرب عسکری که در قطعات اردو وجود داشتند و شعبات ریاست محاکم وزارت دفاع را تمثیل می کردند. در مورد اختلاس ها، رشوه ستانی ها، باقیداری ها و حتی همان مسایل بسیار عادی زندگی افسری که نمونه، کوچك آنرا در بالا نوشتم دوسیه های قطوری تشکیل میدادند و تا جیب افسر را خالی نمیکردند، حکم برائت وی صادر نمی نمودند. طبیعی است که چنین افسران بی پناه چاره، جز رشوه ستانی و زدن کیسه، کورگره خورده، سرباز مظلوم خویش را نداشتند. پس معاش، صابون، کرباس، رنگ بوت سرباز داده نمی شد، افسری را که رتبه اش تورن بود و به نام مسافرخان یاد می شد، بخاطر دارم که حق ذغال سنگ سرباز را که توسط آن اعاشه پخته می شد، به جیب میزد و می فروخت. جگتورن کریم خان ملقب به کریم (کل) افسرفرتوت دیگری بود که در غند ۵۵ فرقه ۷ خدمت می کرد و فکر و ذکری جز دزدي و رشوه ستانی نداشت و ده سال در همان رتبه، جگتورنی خدمت می کرد. هیچ آرزویی جز ادامه، خدمت نداشت و در قصه، ترفیع نبود شطرنج باز بود کرمبورد بازی می کرد و تنبور می نواخت، زندگی برای وی و امثالش دیگر هیچگونه مفهومی، جز پوشیدن لباس چرك وکثیف افسری، خشونت و بی رحمی لایزالی با سربازان و زیردستان و اطاعت کورکورانه و نوکرمآبانه از آمران و مافوقان نداشت. عقده مند، چلمبر، سادیست و وحشی.

-۸-

نگارنده بعد از فراغت از صنف دوازدهم لیسه، حبیبه، کابل، بنابر امر سردار محمد داؤد از جمله، ده ها تن فارغان لیسه های مرکز بودم که به طور اجباری شامل حربی پوهنتون شدم و در ماه قوس ۱۳۴۳ هـ ش آنرا ختم کرده به صفت افسر در غند ۵۵ فرقه ۷ ریشخور شامل خدمت شدم. پدرم غلام حیدرخان لوامشر از جمله، همکاران نزدیك محمد داؤد خان درقندهار و مشرقی بود و اکثراً در غیاب نامبرده وظایف کفالت قطعات مذکور را بدوش داشت و بعدها قوماندان مکتب لیسه، عسکری و همچنان متصدی امور فابریکه حربی (ماشین خانه) و قوماندان سایر قطعات عسکری گردید. بناءً از آوان طفولیت تا مرحله، شباب در فامیل ما که بیشتر آنها افسران و رجل مشهور نظامی بودند از محمد داؤد و کارنامه های آن یاد می شد و جهات مثبت و منفی شخصیت وی را می شنیدم و تقریباً نامبرده را بحیث یك پهلوان سترگ نظامی و یك سردار بزرگ جنگی مجسم می نمودم در لیسه، حبیبیه که کانون فرا گرفتن علوم و دانش های نوین بود در آن وقت و زمان به احساس عنعنه از گذشته ها "مشروطیت اول و دوم" هنوز هم حلقه ها و کانون های جر و بحث بالای مسایل ملی و بین المللی وجود داشت که گاهگاهی رنگ و چهره، سیاسی بخود می گرفت، مثلاً حضرت صبغت الله مجددی که معلم تفسیر شریف و عقاید

بود بخاطر ضدیت با سیاست نزدیکی با روسها و مخالفت با رفع حجاب عده یی از استادان وهیأت اداری مکتب را بدور خود جمع نموده بود و همفکرانی در بین استادان و شاگردان داشت، با طاهر بدخشی، نظام الدین تهذیب که علوم منطق، اقتصاد و شرعیات را درس میدادند. معلمین جوانی بودند که افکار مترقی و تازه یی را که برای همهء نوجوانان در آن وقت، پرکشش، گیرا و با جذبه بود، پخش می کردند و جوانانی مانند محمود بریالی، اکرم عثمان، حبیب الرحمن نیازی و غیره که از متعلمین چیز فهم و آگاه آن دوران بودند، با این حلقه روابط داشتند. پسران اعیان و اشراف به وفرت در حبیبیه درس می خواندند و به ندرت گوش به تبلیغات این گروه و یا آن گروه میدادند. دروس انگلیسی توسط معلمین آمریکایی تدریس می شد و عده یی از این جوانان شکار آمریکایی ها می شدند و از همان دوران جوانی و نوباوگی خط تسلیمی به آنها میدادند. همصنفان زیادی داشتم. ولی دوستان نزدیك مرا، محبوب الله کوشانی، لطیف انصاف، اکبر شیبا، اسحق توخی تشکیل میدادند که با هم جریدهء هفتگی "پیام حبیبیه" را نشر می کردیم. مدیر این جریده محبوب الله کوشانی، معاون آن نگارنده و خطاط و منشی آن خلیل الله رستاقی بود. ما گاهگاهی برای استماع صحبت های طاهر بدخشی، رحیم الهام، نسیم نگهت سعیدی، تهذیب که دوستان هم بودند و در منزل حاجی دهقان کابلی "شاعر" با هم به مباحثه، می پرداختند، می رفتیم. آن صحبت ها که رنگ و بوی سیاسی داشت ولی معمولاً با شعر و ادب آغاز می شد، ما را جلب می نمود، حظ می بردیم و بدون آنکه متوجه باشیم ساعتها، دربارهء آن به تفکر می پرداختیم و یا در مورد بحث و جدل می نمودیم. اما آن افکار، در آن مقطع زمان هیچگونه رنگ و بوی مارکسیستی نداشت و به نظر ما، معصوم، پاکیزه و سچه معلوم می شد، درین افکار از آزادی انسان، عدالت اجتماعی، و وارستگی مردم وطن از ظلم و بیدادگری سخن میرفت حکایت دهقانان وطن بود که با دستان پر آبله حاصل خویش را جمع می کردند ولی هنوز به کندو نا رسیده، ده ها تقسیم می شد و چیزی برای وی باقی نمی ماند، قصهء کارگران زحمتکش بود که با عرق جبین و زور بازو چند پولی را بدست می آوردند و مفاد سرشاری به جیب سرمایه داران میریختند. حکایت چوپان، شکم گرسنه فقیر و پای لچ و انسان های مریض و مظلوم وطن بود که نه خانه ای داشتند نه لقمهء نانی و نه کوزه آبی. یا صحبت در بارهء مامور بی پناه و تهیدست دولت بود که معاش وی کفایت نمی کرد و مجبور بود بخاطر اهل و اولادش به هر مذلت و ادباری تن دهد. این افکار و بحث دربارهء آنها، نوشتن در مورد آنها، خوش آیند بود دلچسپ بود و ما را ناخود آگاه بطرف خود می کشانید. در آن موقع هنوز کدام حزب و جریان سیاسی متشکل وجود نداشت، جراید "آزاد" نبود و از آزادی بیان و اجتماعات خبری و اثری دیده نمی شد. نام های بعضی از آزادی خواهان مشهور مانند محمودی، غبار، که

هنوز در زندان بودند، از صحبت های مردم شنیده می شد که نمایانگر اختناق و محیط پر از رعب و دهشت آن دوران بود.

در حربی پوهنتون که از لحاظ آزادی اندیشه، بیان و عملکرد، مختنق ترین محیط جهان محسوب می شد و شدید ترین انضباط ها و خشن ترین دسپلین ها بر آن حکومت می کرد، حتی فضا برای تنفس کردن کفایت نمی کرد علی الرغم میل و خواهش مان، بنابر حکم سردار مستبد مجبور به ادامهء تحصیل و فراگیری علوم و فنون نظامی شدیم. قوماندان حربی پوهنتون دگر جنرال غلام فاروق خان بود که یکسال بعد لوی درستیز شد و جایش را به دگروال ارکان حرب نیك محمد خان سهاك سپرد. دگروال رحیم گل پشتون مل قوماندان پوهنحی پیاده بود که هنوز هم سوار بر گادی به حربی پوهنتون میآمد و یك خوستی ملی گرا و سخت متعصب بود. سایر افسران وقوماندانان اداری نیز به تمام معنی عسکر بودند و خشونت در دستورالعمل روز شان قرار داشت سرزده و بی خبر وارد می شدند و با طمطراق و افاده سرکشی میکردند و با بی رحمی سیلی میزدند و یا از رفتن خانه در شبهای جمعه "محروم" میساختند. اگر چند ثانیه یی بعد از "طرم" جمع سی در میدان اجتماع حاضر نمی شدی و اگر به موقع و به حال دوش از برابر ضابط صنف نمی گذشتی و اگر فقط یك دقیقه دیرتر به درس خانه میرسیدی اگر قیافه ات خوب نمی بود یعنی یك دکمه جمپر و یا جیب باز می بود و اگر در اثنای "مذاکره" حرف میزدی و یا به آنچه دلگیمشر در بشقابت می انداخت ایراد می گرفتی و یا صدای قاشق و پنجه ات بر میخواست، اگر ساعت نه شب کاملاً غرق در خواب نمی بودی و یا چهار صبح بر نمیخواستی و در تشناب منتظر نوبت نمی بودی، سروکارت با امام الدین "اسپ"، زمان "سرکاتب"، اسحق "بچه لعلی" و یا حبیب الله "دافع زره" می افتاد که انواع و اقسام عقوبت ها را در آستین داشتند. از محرومیت به رفتن خانه که بزرگترین مصیبت ها بود تا حبس زیر خیمهء پر آب، پهره های جزایی دوساعته و سه ساعته، ضعف و پروت کردن در برف و باران و یا حمل چانته های ریگ بحال دوش الی بکرامی [1] خواندن روزنامهء اصلاح، انیس و مجلهء اردو، ژوندون، پشتون زغ آزاد بود ولی دور از چشم ضابط صنف و در اثنای تفریح. اما اگر ترا گیر میآوردند، ده ها سوال و پرسش را میبایست جواب می گفتی و بحیث یك عنصر مشکوك، تحت نظر قرار می گرفتی. ما، با ترس و لرز بسیار با خود کتاب های خواندنی میآوردیم و در ساعات مذاکره، گو اینکه تعلیمنامه میخوانیم، با آنها سرگرم می شدیم. اتفاقاً طاهر بدخشی که دوران خدمت احتیاط را

۱- برای تشخیص بعضی افسران که اسم های شبیه داشتند و یا بیشتر از دیگران خشن و با انضباط بودند، محصلین در بین خود القابی بالای آنها می گذاشتند و بعداً به همین اسم و لقب مشهور می گردیدند. اما این القاب جنبهء تحقیر و توهین نداشت و اکثر آنها افسران وطن دوست و با وجدانی بودند که دوست داشتند نظم و دسپلین کاملی بر محیط کارشان مسلط باشد.

سپری می کرد به حربی پوهنتون آمد، و ذبیح الله "زیارمل" افسر دورهء دوم مستعجل نیز شامل پوهنتون شد. موجودیت آنها و معاشرت با آنها در اثنای تفریح و فراغت موجب گردید تا آثار مترقی و نشرات حزب تودهء ایران در بین ما وعدهء زیادی از محصلین معارف پخش شود و جهان بینی و دید سیاسی ما را تغییر دهد. شمولیت شاگردان معارف در حربی پوهنتون و محصلین احتیاط در آنجا، بعد از مرور زمان کوتاهی باعث گردید که آهسته آهسته یخ ها آب شود و انضباط خشن و شدید نظامی، ملایم تر و قابل قبول گردد و افکار و اندیشه های افسران جوان تغییر یافته و در سطح اردو با رفتن آنها گسترش پیدا کند.

در فرقه ۷ ریشخور که ابتدا جنرال عبدالشکور عظیمی و بعداً جنرال نیک محمد سهاك یکی بعد از دیگری بحیث قوماندانان تعیین شدند، نیز همان محیط اختناق، دهشت و وحشت حکمفرمایی داشت و نمایانگر عقب ماندگی فرهنگی اردو بود. در بین افسران جواسیسی وجود داشت که هر موضوعی را به قوماندانان مافوق و یا شعبات مربوط گزارش میدادند. خواندن کتابی به نام "خر مگس" که روزی نیك محمد خان سهاك سر زده به اتاقم آمد و من که دستپاچه شده بودم نتوانستم آنرا پنهان کنم، چشمان وی را از حدقه کشید. کتاب را ورق زد، تاوبالا کرد و با نفرت روی میز انداخت و به من گفت «ضابط صاحب! این خر، مگس چه است که میخوانی، چرا تعلیم نامه نمی خوانی.» این موضوع قدر و منزلت من و دوستانم را به نزد او پائین آورد، بخصوص هنگامیکه دانست در شعبهء ما «جریدهء خلق» که تازه منتشر شده بود بچشم خورده است چنان به خشم آمد که در محضر اجتماع فرقه به ما دشنام داد و به حبس زیر خیمه محکوم نمود. اما علی الرغم میل و خواهش وی ما نسل جدیدی بودیم، زمان تغییر می کرد، اردو وسعت و تکامل مییافت و افکار تازه، نوین و مترقی در آن جوانه میزد. زایش و پیدایش میبافت و تا قطعات دور دست آن گسترش پیدا می نمود.

- ۹ -

در طول این سالها در وطن فقر، مرض، بیسوادی، ظلم و استبداد حکومات خودکامه و سلطنت مطلقه بیداد می کرد و زندگی را بر مردم افغانستان سیاه کرده بود، رشوه خواری، بیروکراسی، کاغذپرانی، فساد اداری روز افزون می شد، توهین و تحقیر توده ها توسط حکام ظالم و مامورین ملکی و عسکری جابر و مستبد آن زمان، مردم را و صفوف سربازان بی پناه را به ستوه آورده بودند. مرجعی نبود که داد مظلومان را بخواهد و دادگاهی نبود که به قضاوت و کیفر خواست بپردازد. روشنفکران و آزادی خواهان که گاهگاهی اینجا و آنجا در زمان صدارت شاه محمود خان صدای اعتراض بلند می کردند، و صدای خشم و نفرت توده ها را به کرسی

نشینان و حکمروایان میهرسانیدند خود در غل و زنجیر بودند و یا مورد پیگرد و منتظر عقوبت.

در جهان کشورهای مستعمره و استعمار شده که به خاطر آزادی و استقلال خویش مبارزه می کردند و یکی پی دیگری به استقلال سیاسی دست میبافتند و ثمره‌ء مبارزات و قربانی های مردم خویش را می چشیدند. دموکراسی در کشورهای پیشرفته و متمدن جهان مورد حمایت و پشتیبانی ملیارد ها انسان قرار میگرفت، آزادی بیان، اندیشه، مطبوعات، اجتماعات حتی دین و مذهب، حتی تا سطح عقب مانده ترین کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین گسترش میبافت، بساط سلطنت های مطلقه و استبدادی روز تا روز برچیده می شد ونظام های جمهوری منحیث آرمان های والای انسان ها و جامعه‌ء بشری رونق میگرفت. جهان که دیگر به دو قطب سرمایه داری و سوسیالیستی تقسیم شده بود با سرعت شگرفی بسوی صنعتی شدن میرفت و دانش ها و بینش های محیرالعقول علوم و تخنیک در تمام عرصه های زندگی بشری چیره می شدند، تمدن با شتاب وحشتناکی عقب ماندگی قرون را می بلعید و طبیعت قهار و سرکش را لگام میزد و راه بسوی فضای بیکران و تسخیر آن می گشود.

اما، در افغانستان حکومت سردار محمد داؤد خان پلان پنج ساله‌ء اول اقتصادی را به سر رسانیده و پلان پنج ساله‌ء دوم اقتصادی آغاز شده بود ۱۹۶۱ م در پلان اول اقتصادی مصارف بودجه‌ء انکشافی در امور زیر بنائی مخصوصاً سرك سازی و تولید برق صورت گرفت ولی به زراعت کمتر توجه بعمل آمد. درین مدت سرکهای بین کابل وقندهار و سپین بولدك، کابل و تورخم، کابل و قزل قلعه در کنار رود آمو، تونل سالنگ در هندوکش، سرك قندهار و هرات و قره تپه یا تکمیل گردید و یا به مرحله‌ء تکمیل نزدیك شد. کار تأسیس دستگاه های برق آبی نغلو به ظرفیت شصت و شش هزار کیلو وات، ماهی پر به ظرفیت ده هزار کیلو وات، درونته به ظرفیت یازده هزار کیلو وات و مزار شریف به ظرفیت ده هزار کیلو وات پیشرفت نمود. برمه کاری برای تفحص نفت وگاز در ولایات شمالی روی دست گرفته شد و تولید ذغال سنگ به پیمانه‌ء قابل ملاحظه افزایش یافت. در بخش صنایع کار ساختمان کود کیمیاوی آذوتی به ظرفیت سالانه صد هزار تن در مزار شریف، کارخانه سمنت سازی در غوری، دستگاه های متعدد ترمیم موتر در نقاط مختلف کشور آغاز یافته، بعضاً آماده‌ء بهره برداری گردید. بر علاوه توسعه‌ء مناسبات با اتحاد شوروی به دو بخش اقتصادی ونظامی محدود نماند بلکه در بخش های مانند معارف، مطبوعات، هنر و فرهنگ گسترش یافت. رفت و آمد مکرر پادشاه افغانستان که از ۱۹۵٦ الی ۱۹٦۳ دوبار و سردار محمد داؤد چهار بار به شوروی صورت گرفت، نمایانگر علاقمندی هر دو کشور در تحکیم بیشتر مناسبات بود. اما دولت آرزوی حفظ توازن را در بین دو بلاك شرق و غرب داشت و سعی می نمود تا با امریکا روابط حسنه داشته و کمك های اقتصادی کشور مذکور

را جلب نماید. چنانچه سردار محمد داؤد در سال ۱۹۵۸ به امریکا سفر کرد و با مقامات آن کشور دیدار نمود، اما به علت پافشاری در مسئله پشتونستان نتوانست مناسبات نزدیك با آن کشور قایم نماید. همچنان سیاست حکومت را سیاست عدم انسلاك تشکیل میداد که افغانستان به پیروی از آن در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۶۱ در کنفرانس های باندونگ و بلگراد شرکت کرد.

در همین ایام که آرامش نسبی بین مناسبات سیاسی پاکستان و افغانستان وجود داشت، برخورد میان دو نفر فئودالان محلی، خان جندول مربوط افغانستان وخان شامی که از طرف پاکستان حمایه می شد، صورت گرفت و مناسبات دوکشور را تا آستانهء جنگ گرم تیره میساخت. زیراکه پاکستان از مداخله افراد اردوی افغانستان که با لباس ملکی به طرفداری خان جندول داخل آن کشور شده بودند، شکایت کرد و بر مسافرت کوچیان افغانستان قیود پاسپورت را وضع نمود. در ماه اکتوبر همان سال زدوخورد هایی در منطقه سرحد بین کنر و باجور رخ داد. در یکی از این برخورد ها افراد به ظاهر ملکی اما مسلح افغانستان که جهت اشتراك در جرگهء قومی به باجور رفته بودند مورد حملهء قبایلیان طرفدار پاکستان قرارگرفته با دادن تلفات پنجصد نفر به افغانستان باز گشتند. قبایلیان مذکور آنها را تعقیب نموده و الی منطقهء اسمار پیش آمدند. حکومت مجبور شد خان محمد خان معاون رئیس ارکان حربیهء را به مشرقی بفرستد و نامبرده توانست بدون خونریزی بیشتر، پاکستانی ها را از خاك افغانستان بیرون کند. این حوادث نظامی باعث گردید تا سردار محمد داؤد سفر بری را اعلان نماید زیرا حملهء احتمالی پاکستان را در مناطق سرحدی کشور پیش بینی می نمود. در سفر بری مذکور در ظرف ۴۸ ساعت در مناطق و محلات تجمع و مکلفیت های عسکری در حدود یك ملیون نفر سرباز دورهء احتیاط حاضر گردیدند این امر یعنی رویارویی نیروهای نظامی افغانستان و پاکستان، برخوردهای سرحدی، بسته بودن سرحدات دو کشور، مطلق العنانی و سیاست خارجی عجولانهء محمد داؤد نه تنها در بین مردم افغانستان، موجبات نارضایتی را فراهم ساخت، بلکه مناسبات درداخل خانوادهء شاهی را نیز تیره نمود. سردار عبدالولی داماد پادشاه هسته ای قوی مخالفت را علیه محمد داؤد خان بوجود آورده همراه با پدرش علیه سیاست تندروی سردار محمد داؤد در مسئلهء پشتونستان و کشیدگی دایمی با پاکستان، وابستگی اقتصادی افغانستان با اتحاد شوروی و انزوای سیاسی افغانستان خاصتاً از دول غربی در رأس آمریکا، صدای اعتراض خودها را بلند نمودند.

جورج آرنی به ارتباط عوامل استعفی سردار محمد داؤد می نویسد [۱] :«... سیاست خارجی

۱- افغانستان گذرگاه کشورگشایان - ص ۴۴.

عجولانهء داود موجب نارضایتی ها گردید، تحریك آگاهانه قبایل پشتون جنوب خط دیورند از سال ۱۹۵۲ به بعد دوبار کشور را به طرف جنگ با پاکستان کشانید، افغانستان را محاصرهء اقتصادی نمود، در نتیجهء در سال ۱۹۶۱ چیزیکه خودش بر خود تحمیل کرد به اثر آن کمك های ایالات متحد هم فرستاده شده نتوانست و بودجه همه وزارت خانه ها بیست فیصد تنقیص گردید. در عین زمان قیمت ها صد فیصد بالا رفت. عوامل فوق دست به دست هم داده، زمینهء استفادهء خطرناك اتحاد شوروی را فراهم ساخت در فرجام حوصلهء اقلیت تحصلیکرده و خواهان ترقی و پیشرفت کشورهم سر رفت. در اواخر درك نمود که افغانستان باید به تدریج تحول میبافت. او در سال ۱۹۶۲ به پسر کاکایش محمد ظاهرشاه، پادشاه افغانستان، به نوعی از نمایندگی مردم در قدرت تأکید کرد. او شاید قلباً طرفدار آن بود که قدرت دولتی در آینده تحت قانون جدید فعالیت کند. به هر حال، پلان آیندهء او هر چه بود، موصوف در اوایل سال ۱۹۶۳ درك نمود که او کشور را در کوچه های تاریك سیاسی رهبری میکرده است بنابر آن به تاریخ ۳ مارچ استعفایش را به پادشاه تقدیم کرد.»

طرح پیشنهادی سردار محمد داود که طی نامهء مفصلی به شاه تقدیم شده بود به صورت خلاصه حاوی نکات ذیل بود :

۱- تبدیل نمودن حکومت به حکومت حزبی بر مبنای تشکیل یك حزب واحد و سپردن تمام صلاحیت ها به آن.

۲- منع نمودن اعضای خانوادهء شاهی از مداخله و اشتراك درکارهای سیاسی و امور دولتی.

سوال دیگر برای مؤرخینی که تاریخ این دوره را مطالعه کرده و می نویسند اینست که آیا محمد داؤد مانند کاکایش محمد هاشم خان و شاه محمودخان جبراً به استعفا مجبور شد یا به میل و رغبت خود از مقام صدارت استعفی نمود.

صباح الدین کشککی می نویسد [۱] : «سردار مذکور به رضاء و رغبت خودش استعفاء کرد. اگر چه موازی با آن دلایل کافی وجود دارد که پادشاه خودش نیز خوشنود بود تا محمد داؤد از صحنه کنار برود.» ولی کشککی ذکر می کند که محمد داؤد گمان میکرد و در نظر داشت که مؤقتاً از صحنهء سیاست کنار برود و امیدوار بود بعداً در رأس یك حزب سیاسی قرار گرفته و امور کشور را اداره کند. در نامه هائیکه سردار محمد داؤد به شاه نوشته بود طرح اولی او، دایر ساختن ریفراندمی بود تا خود مردم شکل حکومت را تجویز نمایند. ولی چون بدون جواب ماند. طرح دوم خویش را که ایجاد دولت شاهی مشروطه، دیموکراسی پارلمانی و حکومت یك

۱- دههء قانون اساسی - ص ۱۱.

حزبی بود، پیشنهاد نمود ولی این مکتوب نیز بدون جواب ماند.

بهرحال چه نامبرده به میل و رغبت خود استعفا کرده باشد و چه وی را مجبور ساخته باشند شاه استعفی وی را قبول نموده و دوکتور محمد یوسف را مامور تشکیل کابینه نمود. دوکتور محمد یوسف ده روز بعد از استعفی محمد داؤد کابینه اش را به تاریخ ۱۳ مارچ ۱۹۶۳ معرفی کرد. در کابینهء محمد یوسف پنج تن از اعضای کابینه محمد داؤد (به اشارهء وی) نیز اشتراك داشتند که عبارت بودند از : عبدالله ملکیار، علی احمد پوپل، علی محمد، سید عبداله وسید شمس الدین مجروح. علاوتاً جنرال خان محمد خان بحیث وزیر دفاع مقرر شد که شورش مردم قندهار را در مخالفت با رفع حجاب درهم کوبیده بود و از جملهء جنرالان مقرب و طرفدار محمد داؤد خان شمرده می شد. در خط مشی حکومت دو نکتهء نوین وجود داشت : اول تغییر دادن قانون اساسی قبلی کشور و دوم رفع کشیدگی ها با پاکستان، در سیاست خارجی، سیاستی مبنی بر عدم انسلاك، دوستی و همجواری با سایر ملل، اقتصاد مختلط و رهبری شده از طرف دولت و بازهم تکیه اقتصادی بالای شوروی مسایلی بودند که از حکومت قبلی پیروی می گردید.

درین میان ظاهرشاه بعد از سی سال سلطنت بحیث (شخصیت ناقد صلاحیت و تصمیم) برای نخستین بار قدرت را در دست گرفت و مزهء آنرا چشید. عواملی مانند اختناق سیاسی، حکومات خود کامه، تجارب گذشتهء تروریزم در کشور، آزادی و استقلال ملل از بند رسته، صدا و سیمای دیموکراسی در جهان، انتظار تحصیلکرده ها و هواخواهان مشروطیت، ترقی و پیشرفت کشور، شاه را به این امر وادار ساخت که به سیطرهء ۳۵ سالهء خانوادهء سلطنتی پایان ببخشد و به اصطلاح از گاو غدودی به مردم افغانستان که در حال انفجار بودند، بدهد و زمینهء تطبیق نظام دموکراسی را در کشور فراهم نماید.

پس کمیتهء برای تهیه و ترتیب مسوده قانون اساسی جدید به ریاست سید شمس الدین مجروح وزیر عدلیه اعلان گردید که در حکومت محمد داؤد عهده دار ریاست مستقل قبایل بود. در کمیته صرف سید شمس الدین مجروح از جملهء هواخواهان محمد داؤد بود ولی اعضای کمیته را شخصیت های ضد محمد داؤد مانند سید قاسم رشتیا و برادرش میر محمد صدیق فرهنگ تشکیل میدادند که طرفدار پادشاه بودند. سایرین عبارت بودند از محمد موسی شفیق مدیر قوانین وزارت عدلیه، دوکتور میر نجم الدین انصاری، عبدالصمد حامد و حمیدالله استاد پوهنحی حقوق. در سال ۱۹٦٤ متن قانون اساسی از مجلس وزرا گذشتانده شد و لویه جرگه در ۹ سپتامبر ۱۹٦٤ مصادف با ۱۸ سنبله ۱۳٤۳ بالای آن غور نمود. لویه جرگه با بیانیه پادشاه به حیث رئیس لویه جرگه افتتاح گردید. در روز نهم میزان ۱۳٤۳ متن جدید قانون اساسی

توسط ٤٥٤ تن نمایندگان لویه جرگه امضاء شد و بعد از توشیح پادشاه در محل تطبیق قرار گرفته دوره‌ء انتقالی آغاز یافت. نظریات جهان در مورد لویه جرگه‌ء ۱۹٦٤ مثبت و حاوی از امیدواری برای نظام جدید بود. درین قانون اساسی بازهم در اکثر موارد برای شاه اختیارات و صلاحیتهای وسیع داده شده بود، اما چون دست خانواده‌ء شاهی را از مداخله در امور دولتی کوتاه می کرد، مصئونیت فردی و آزادی های اولی مردم را تضمین می نمود و قوای تقنینی وقضایی را از تأثیر قوای اجرایی خارج می ساخت گام بزرگی بسوی دیموکراسی و مشروطیت تلقی می گردید. همچنان درین قانون مواد مربوط به حقوق بشر، لغو کار اجباری، انتخابات آزاد سری گنجانیده شده بود. در پرتو قانون اساسی قوای دولت به قوای مقننه، قضائیه و اجرائیه تقسیم و تفکیک گردید. قوه‌ء مقننه دارای دو مجلس، ولسی جرگه (شورای ملی) و مشرانو جرگه (مجلس سنا) بود. که قبلاً آنرا بنام مجلس اعیان یاد می نمودند. اعضای ولسی جرگه از طرف مردم انتخاب می شدند ولی ثلث اعضای سنا از طرف شاه انتصاب می گردید و دو ثلث دیگر انتخاب می شدند. انتخابات برای دوره‌ء دوازدهم شورا به تاریخ نهم سپتامبر ۱۹٦۵ آغاز یافت وبعد از انتخاب ۲۱۷ تن در اولین جلسه‌ء خود دوکتور عبدالظاهر را در ولسی جرگه بحیث رئیس مجلس و در مجلس سنا، عبدالهادی داوی را برگزیدند. درین انتخابات تا حدود زیادی سعی گردید تا خصلت دموکراتیك انتخابات حفظ شده و از وسایل فشار و اعمال غیرقانونی جلوگیری گردد. با وصف تبلیغات وسیع حکومت، اکثریت مردم اطراف و اکناف کشور در آن سهم نگرفتند. حتی در کابل صرف چهل فیصد افراد واجد شرایط رای دهی در انتخابات اشتراك ورزیدند. جورج آرنی می نویسد: «یکی از آثار مهم تحولات سیاسی انتخاب چهار زن درپارلمان ۲۱٦ عضوی و نمایندگان مارکسیستها تحت رهبری ببرك کارمل بود.» (۱)

در باره‌ء اینکه ببرك کارمل کی بود و چگونه اسم و رسم و نام وشهرت یافته در فصول بعدی این کتاب مفصلاً روشنی خواهیم افگند، ولی عجالتاًبرای اینکه بافت منطقی وتسلسل حوادث به گونه‌ء نیکو ادامه یابد، توضیح مختصری را در باره‌ء جریانهای سیاسی آن وقت ضروری می پندارم.

در دوران صدارت محمد داؤد خان که جوانان تحول طلب و آزادی خواه از فضایی مختنق و جو سیاسی تاریك و مبهم کشور به ستوه آمده بودند، حلقه های کوچك مطالعه و مباحثه را در شهر کابل بوجود آوردند. که دور از نظر ضبط احوالات و دستگاه های جاسوسی وی، گردهم مخفیانه جمع می شدند و در باره‌ء جهان بینی علمی و ایدئولوژی مارکسیزم، لیننیزم به بحث و تبادل نظر

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان. ص ٤٥.

می پرداختند. سردمداران این گروپ را نور محمد تره کی، ببرک کارمل، میر اکبر خیبر و طاهر بدخشی تشکیل میدادند. آنها بلافاصله بعد از انفاذ قانون اساسی جدید اولین کنگرهء حزب خویش را که به نام کنگرهء مؤسس یاد می شد، تأسیس نموده و حزب خویش را به نام حزب دیموکراتیک خلق افغانستان مسمی ساختند.

شرکت کنندگان کنگرهء مؤسس از اشخاص ذیل تشکیل می شد : ۱- آدم خان جاجی رئیس جلسه، ۲- نورمحمد تره کی، ۳- ببرک کارمل، ٤- صالح محمد زیری، ۵- محمد طاهر بدخشی، ٦- سلطان علی کشتمند، ۷- دستگیر پنجشیری، ۸- شهرالله شهپر، ۹- ظاهر افق، ۱۰- نور احمد نور، ۱۱- محمد اسماعیل دانش، ۱۲- دوکتور شاه ولی، ۱۳- دوکتور ظاهر، ۱٤- عبدالکریم میثاق، ۱۵- عبدالکریم شرعی جوزجانی، ۱٦- سلیمان لایق، ۱۷- اناهیتا راتب زاد، ۱۸- محمد حسن بارق شفیعی، ۱۹- نظام الدین تهذیب، ۲۰- عیسی کارگر، ۲۱- دوکتور درمانگر، ۲۲- قدوس غوربندی، ۲۳- یاور شیرزی، ۲٤- هادی کریم، ۲۵- عبدالحکیم هلالی.

در جلسهء مذکور اساسنامهء حزب به تصویب رسیده و کمیته ای به نام پلینوم کمیته مرکزی مرکب از ۱۸ نفر انتخاب شد که از بین خود کمیته مرکزی حزب را مرکب از هفت عضو اصلی و چهار عضو علی البدل قرار ذیل انتخاب کرد : اعضای اصلی، نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، صالح محمد زیری، طاهر بدخشی، سلطان علی کشتمند، شهرالله شهپر و دستگیر پنجشیری. اعضای علی البدل : دوکتور شاه ولی، ظاهر افق، دکتور ظاهر، نور احمد نور. کمیته مرکزی نور محمد تره کی را بحیث منشی عمومی حزب و ببرک کارمل را بحیث معاون حزب انتخاب نمود. میر اکبر خیبر به نسبت داشتن وظیفه در قوای مسلح آن وقت در هیچ یك از این مقامات حزبی قرار نگرفت. مرام حزب را تشکیل جبههء ملی و دیموکراتیک، تعقیب راه رشد غیر سرمایه داری، اقتصاد رهبری شده دولتی، اصلاحات ارضی، حل مسالهء ملی، امحای بیسوادی، بسط و گسترش معارف، فرهنگ ملی، حقوق و آزادی های سیاسی اتباع، از جمله زنان، جلوگیری از فساد اداری، بیروکراسی و ارتقای سطح زندگی مردم افغانستان تشکیل میداد که در سال ۱۹٦٤ م در اولین شمارهء جریده خلق ارگان نشراتی حزب د. خ. ا. انتشار یافت. این نشست در اول جنوری سال ۱۹٦۵ در خانه نور محمد تره کی صورت گرفته بود. درست پنج هفته بعد از اعلان قانون اساسی سال ۱۹٦٤ م. در مادهء اول اساسنامهء حزب بیان شده بود که : «حزب د. خ. ا. عالیترین سازمان سیاسی و پیشآهنگ طبقهء کارگر رهمهء زحمتکشان افغانستان است. ح.د.خ.ا. که آیدئولوژی آنرا مارکسیزم لیننیزم تشکیل میدهد، براتحاد داوطلبانه مردم، اعم از کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنفکران کشور استوار است.» همچنان در اساسنامه از

مرکزیت دیموکراتیك صحبت شده بود که اعضای حزب را مکلف میساخت تا از مقامات بالایی حزب اطاعت کنند. شرط عضویت در حزب گذشتاندن دورهء آزمایشی بود، این دوره شش ماه بود، اعضای حزب مکلف به پرداخت حق العضویت بودند.

تقریباً در همان زمان عده یی به رهبری الجنیر غلام محمد فرهاد گردهم جمع شده، حزب نیمه مخفی و نیمه علنی سوسیال دموکرات ها را که بعداً با نشر جریدهء افغان ملت به صاحب امتیازی غلام محمد فرهاد و مدیریت مسئول قدرت الله "حداد" عنوان افغان ملت را بخود گرفت تشکیل دادند. مرام آنها را ملیت خواهی قومی پشتون ها در داخل و ادعای سرحدات سابق افغانستان تشکیل میداد. این حزب ادعا می کرد که بعضی قسمت های پاکستان امروز، ایران و اتحاد شوروی جز خاك افغانستان میباشد و ادعای "افغانستان کبیر" را داشت. فرهاد در انتخابات پارلمانی ۱۹۶۹ بحیث وکیل ولسی جرگه انتخاب شد، و متهم گردید که در یکی از بیانیه های پارلمانی اش بیانیهء غیر مسئولانه ایراد نموده است. این امر باعث انشعاب در حزب مذکور شد. در رأس انشعاب کنندگان فدامحمد فدایی قرارداشت که جریدهء را بنام "ملت" منتشر می ساخت. کشککی در بارهء این حزب می نویسد [۱] : «حزب سوسیال دیموکرات را اکثر حلقه های سیاسی افغانستان یك حزب طرفدار برتری نژادی می شناختند که به برتری پشتونها بر سایر ملل و اقوام افغانستان قایل بود. اکثر اعضای این حزب پشتون بودند. قدرت الله حداد، مدیر جریده افغان ملت و برادر اندر پاپا "غلام محمد فرهاد" بعداً گفت که محمد اسلم وطنجار، شیر جان مزدوریار و یکعدهء دیگر کمونیستهای دو آتشه، که بعداً در حکومات کمونیسی به عهده های مهمی مقرر شدند. چندین بار تقاضای عضویت را درین حزب می کردند. ولی ما به اصطلاح سلام شان را وعلیکم نمی گفتیم.»

در همین آوان استاد خلیلی دست به تأسیس حزبی به نام وحدت ملی که به "زرنگار" معروف است، زد. این حزب بنام اتحاد ملی نیز یاد می شد. اعضای حزب را اشخاصی تشکیل میداد که پُستهای دولتی داشتند، او حزب خود را طرفدار شاه میخواند. اسحق عثمان وکیل کابل در ولسی جرگه نیز عضو این حزب بود. عبدالحمید مبارز، گل احمد فرید، دوکتور امان الله رسول اعضای فعال رهبری حزب را تشکیل میدادند.

باری ! در هنگامیکه انتخابات برای دورهء دوازدهم شورای ملی افغانستان آغاز شد. این سه حزب نیمهء مخفی کاندیدهای خود را معرفی کردند. از حزب د.خ.ا. ببرك کارمل و اناهیتا راتب زاد، از کابل، و نور احمد نور از پنجوایی قندهار برنده شدند. نورمحمد تره کی که خود را از

۱- دهه‌ء قانون اسی ص ۱۵٤.

ناوه، مقر کاندید کرده بود ناکام ماند. کامیابی بیشتری نصیب حزب وحدت ملی استاد خلیلی شد که در آن اشخاص صاحب نفوذ و ملاکان طرفدار شاه برنده شدند. در این امر عبدالقیوم وزیر داخله همکاری کرده بود.

در جریان رأی اعتماد بر حکومت دوکتور محمد یوسف صدراعظم، هنگامیکه ولسی جرگه به مباحثه پیرامون طرق رأی دهی به حکومت اظهار عقیده می کردند، تعدادی از تماشاچیان در تالار شورا حضور بهمرسانیدند که بیشتر آنها را محصلین دختر و پسر پوهنتون کابل و شاگردان معارف تشکیل میداد. در روزی که دوکتور محمد یوسف در برابر وکلا بیانیه داد، عده، آنها بیشتر شد پس از آن تعداد مستعمین افزایش یافت.

محمد صدیق فرهنگ می نویسد [1] : «...چون هیأت اداری شورا، قیدی از نظر تعداد و گنجایش تالار در آنروز وضع نکرده بود در روز ۲٤ اکتوبر هنگامیکه کابینه، جدید به مجلس حاضر شد، صحن مجلس و دهلیز های اطراف آن چنان از مستعمین پر و مالامال بود که یك تعداد از وکیلان جای نشستن نداشتند، و چوکی های وزیران که برای گرفتن رأی اعتماد حاضر شده بودند همه احراز شده بود بنابر این اعضای کابینه که از در ورودی تالار وارد شدند پس از مشاهده، اوضاع از دریچه خارج شدند و جلسه برای روز بعد به تعویق افتاد. در جریان این هرج و مرج ببرك کارمل خود را به مکروفون رسانیده و با لحن اشتعال بر انگیز خطاب به جوانانی که شورا را اشغال کرده بودند ایشان را تبریك گفت و حرکت ایشانرا حق مسلم جوانان در نظام دموکراسی شمرد و توصیه کرد که در برابر ارتجاع ایستادگی نموده از موضعی که بدست آورده اند عقب نروند. در حالیکه این حوادث در تالار رخ میداد، یکمده اشخاص که بیشتر از مخالفان حکومت گذشته و کاندیدهای ناکام تشکیل شده بودند در صحن شورا و اطراف آن جمع شده و با ایراد بیانیه های تحریك آمیز علیه حکومت گذشته فضا را بیشتر مشوب و برای پیشآمدهای تشدد آمیز آماده ساختند»

فرهنگ ادامه می دهد :روز ۲۵ اکتوبر برابر با سه عقرب صدراعظم مؤظف و اعضای حکومت به مجلس حاضر شدند و خط مشی قرائت گردید، هر وکیل بخاطر نیازمندی های محیطی خویش صحبت کرد. ببرك کارمل در بیانیه ای که بر مبنی مارکسیزم خط ماسکو برای کشورهای در راه رشد ترتیب شده بود راجع به مرام حکومت بطور کل بحث نموده آنرا ارتجاعی خواند و برنامه، حزبی خود را به جای آن پیشنهاد کرد. اما به استثنی عده، محدودی از مخالفان سر سخت صدراعظم و وکیلان وابسته به گروه های سازمان یافته، روحیه، اکثریت این بود که هر

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر. ج اول قسمت دوم ص ۷٤۱.

شخصی را که شاه بعنوان صدراعظم معرفی کند قابل قبول است. بطور تخمینی بیش از سه ربع به حکومت رأی موافق دادند.

اما در خارج تالار چه می گذشت ؟

در خارج تالار از شروع روز تظاهرات آغاز شده بود، محصلین و شاگردان تحت رهبری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان سری بودن رأی اعتماد را بر حکومت محمد یوسف مورد انتقاد قرار داده و بطرف شورا در حال حرکت و دادن شعارهای ضد حکومتی بودند، به زودی تعداد دیگری از شاگردان، محصلین پوهنتون، مامورین دولت و عناصر ناراضی به ایشان پیوسته جمعیت بزرگی را که بیشتر از پنج هزار نفر می شد، تشکیل دادند. تعداد آنها پیوسته افزایش میافت و در بعد از ظهر آنروز لااقل به ده هزار نفر می رسید. آنها موتر دوکتور محمد یوسف را توقف داده و از وی توضیح خواستند که چرا جلسه‌ء رای اعتماد سری است. دوکتور محمد یوسف گفت این امر به من مربوط نیست و از جمله‌ء صلاحیتهای شورا است. محصلین و شاگردان به موتر وی اجازه دادند که راهی عمارت شورا گردد ولی موترهای وکلا و بعضی از جنرالان اردو، از جمله دگر جنرال محمد عیسی نورستانی قوماندان قوای مرکز را توقف داده، شیشه های بعضی ازین موترها را شکستاندند و به هر کدام فحش و دشنام نثار کردند. جمعیت مذکور خشمگین و هیجان زده در مقابل لیسه حبیبیه با انسداد پولیس که تمام سرك های اطراف شورا را بسته بودند مواجه گردیدند. بناءً شیشه های لیسه حبیبیه را شکستانده، چند نفر پولیس را لت و کوب کرده و با سنگ و چوب مسلح گردیدند.

در آن موقع ساعت ۱۰ صبح ۳ عقرب ۱۳٤۳ به تمام قطعات مرکز، از جمله فرقه ۷ ریشخور امر احضارات درجه یك داده شد و کندك اول غند ۵۵ فرقه ۷ که من نیز افسر آن کندك بودم به حالت آمادگی در قراول غند قرارگرفت. به قطعات فرقه ۷ امر حرکت داده شد و کندك ما نیز حرکت کرده و در امتداد خط شفاخانه‌ء "نور" به حال قطار رفتار متوقف گردید. ساعت حوالی چهار بعد از ظهر بود که صدای فیرها شنیده شد. قوماندان کندك بمن وظیفه سپرد تا جهت کشف موضوع به شورا نزدیك شوم. من جریان را از نزدیك مشاهده می کردم. تصادم بین افراد اردو و تظاهر کنندگان در نزدیکی منزل صدراعظم و ماموریت پولیس کارته ٤ رخ داده بود. فیرهای اول هوایی صورت می گرفت و برای ترسانیدن مظاهره چیان انجام می شد. محصلین با اولین فیرها عقب نشستند، ولی چون دانستند که بالای آنها مستقیماً فیر صورت نمی گیرد بار دیگر برفشار و ازدحام خود افزودند. از سردار عبدالولی که در آن موقع رئیس ارکان قوامرکز بود کسب تکلیف شد و نامبرده امر داد که بالای آنها آتش گشوده شود سربازان که چاره یی جز اجرای اوامر را نداشتند و از طرف دیگر ترس از دست رفتن سلاح شان وجود داشت، به امر سردار عبدالولی

بالای مردم و جوانان بی دفاع آتش گشودند و چندین نفر را به قتل رسانیده، عده، زیادی را مجروح ساختند. تظاهر کنندگان متفرق گردیدند و حادثه، مذکور بنام حادثه، خونین ۳ عقرب در تاریخ کشور ثبت گردید. در باره، اینکه امر فیر را کی داده بود صباح الدین کشککی با میر محمد صدیق فرهنگ وعده زیادی از مؤرخین هم عقیده اند که قومانده را سردار عبدالولی داده بود. کشککی می نویسد [۱] : «... بعد از اینکه از ورود مظاهره چیان به عمارت شوری جلوگیری شد، آنها بسوی خانه، داکتر محمد یوسف بحرکت افتادند. عبدالولی قوماندان قوای مرکز مواظبت امور را در مناطق اطراف عمارت شوری شخصاً بعهده گرفته بود. او در آنجا با یکتعداد تانکها حضور داشت به اساس همه شواهد دست داشته عبدالولی بود که فیر را اجازه داد.»

این امر به مخالفان حکومت اجازه داد تا کابینه، جدید را مسئول حوادث خونین ۳ عقرب بدانند و تعیین هیأت تحقیق را از شورا مطالبه کنند. در روز ۲۹ اکتوبر رادیوی کابل خبر استعفی دوکتور محمد یوسف را اعلان نمود و به عوض او محمدهاشم میوندوال را بحیث صدراعظم جدید از طرف پادشاه اعلان کرد.

محمد هاشم میوندوال که شخصی لیبرال و از تحصیل یافتگان امریکا بود با سهولت از شورا رأی اعتماد بدست آورده سعی کرد تا قلوب محصلین و شاگردانی را که به خاطر واقعه، سوم عقرب متألم و متأثر بود، بدست آورد. او شخصاً به پوهنتون رفت و به آنها وعده داد که موضوع را تحقیق و مسئولین را بمیدان بکشد، و به عنوان سوگواری و ماتم بازوبند سیاهی را که محصلین در بازویش بستند باز نکرد و از جانب خود و شاه ایشان را تسلیت گفت. زیرا که پادشاه نیز در واقعه، سوم عقرب نتوانسته بود، با تدبیر و درایت عمل کند و به خواست قانونی محصلین با دور اندیشی پاسخ گوید. می گویند وزیری که پادشاه را بعد از حادثه، فیر دیده بود، قصه می کرد که «او می لرزید و نمیتوانست افکارش را متمرکز و منسجم بسازد» نقل از کشککی. میوندوال فکر می کرد که محصلین بزودی این حادثه را فراموش خواهند کرد. اما محصلین که دیگر مزه، پیروزی را چشیده بودند، بر مطالبات خود می افزودند و تظاهرات تازه تر با ابعاد وسیع تر و مطالبات بیشتر گسترش میبافت. میوندوال، حزبی را بنام حزب دیموکراتیک مترقی اعلان کرده و سوسیالیزم را نیز شامل برنامه، خود ساخته بود. اما چون در ادعای خود صداقت نداشت، چندان مورد پشتیبانی و حمایت جوانان و محصلین قرار نگرفت. اعضای رهبری حزب نامبرده را عمدتاً وزراء، رؤسا و مامورین عالیرتبه، دولت تشکیل میدادند. اعضای برجسته، حزب او را عبدالحی حبیبی، عبدالرؤف بینوا، محمد ابراهیم خواخوری محمد اشرف ایوب، عبدالشکور رشاد، صباح الدین

۱- دهه، قانون اساسی. ص ۴۱.

کشککی و غیره تشکیل میدادند. دوره‌ء حکومت میوندوال با کشمکش های سیاسی، درگیری های وی با محصلین و تظاهرات همه روزه‌ء آنها و غوغای جراید آزاد، از جمله جریده‌ء افغان ملت گذشت. جریده افغان ملت که با اقتباس از مقاله‌ء عبداللطیف هوتکی که محصل افغان در امریکا بود، میخواست ثابت کند که میوندوال عضو «سی. آی. ای» سازمان جاسوسی امریکا است.

توضیح آنکه یکنفر محصل افغانی بنام عبداللطیف هوتکی در امریکا ادعا کرد که از وی و سایر محصلان افغانی و خارجی سی آی ای دعوت کرده است تا بعداز بازگشت به کشورهای شان به نفع آن مؤسسه "سی آی ای" فعالیت کنند. او گفت که سازمان استخباراتی سی آی ای امریکا با مقامات عالیرتبه‌ء افغانستان تماس دارد و این مقامات عالیرتبه بحیث جاسوسان این اداره در افغانستان فعالیت دارند و بحیث نمونه از ضیاء نوروزی مامور وزارت مالیه که در امریکا تحصیل کرده بود نام گرفت "افغان ملت" این خبر را نشر کرد و مدعی گردید که صدراعظم میوندوال وعده یی از وزرای کابینه‌ء وی نیز با سازمان مذکور همکاری دارند. اتهامات اوج گرفت. جریده‌ء افغان ملت مصادره شد، میوندوال در ملل متحد رفت و بیانیه‌ء ضد امریکایی ایراد کرد و هنگامیکه در جون ۱۹۶۷ جنگ شرق میانه در گرفت او طوری رفتار کرد که به اذهان مردم عدم تمایل خود را به امریکا و غرب تلقین کند. با وصف آنکه میوندوال سیاست مدار زیرك و زرنگ بود و هنر حکومت داری را میدانست، اما با وصف آنهم اتهامات بالا، مخالفت های احزاب چپی، تظاهرات روزافزون محصلین معارف و خرابی وضع صحی وی باعث شد تا نامبرده استعفی کند. میوندوال مبارزه‌ء حاد و شدیدی را علیه حزب دیموکراتیك خلق افغانستان و سایر سازمان های سیاسی چپ آغاز کرده بود. ضد شوروی بود، و اتهام افغان ملت در مورد ارتباط او با سی آی ای سوال های زیادی را در مورد گذشته های سیاسی وی در نزد جوانان کشور ایجاد کرده بود.

بعد از استعفی محمدهاشم میوندوال، شاه نور احمد اعتمادی را مؤظف به تشکیل کابینه ساخت. او در ماه نوامبر ۱۹۶۷ از ولسی جرگه رای اعتماد گرفت و توانست مدت سه سال و هشت ماه این کرسی را حفظ نماید. وی همچنانیکه با پادشاه نزدیك بود. روابط خود را با محمد داؤد و برادرش نیز حفظ نموده بود. در عین زمان احساس می گردید که روابط نزدیکی با اتحاد شوروی دارد، و حمایت غیر محسوس وی از اعضای پرچم حزب د. خ. ا. تا حدود زیادی در بین روشنفکران و جوانان شایع بود. دوران صدارت اعتمادی را پرابلم های متعددی احتوا می کند که مهمترین آن اعتراض ملایان و روحانیون مرکز و اطراف کشور بود که در مسجد پل خشتی و سایر مساجد کشور جمع شده و تحصین اختیار کرده بودند، آنها روش و اغماض حکومت را در برابر احزاب چپ، خصوصاً حزب پرچم که در جریده‌ء خویش به مناسبت سالگرد لنین، عکس

بزرگ او را چاپ کرده و به وی درود فرستاده بود، مورد انتقاد شدید قرار داده ومیخواستند تا جریده، مذکور توقیف گردد و مسئولین آن جریده مجازات شوند. همچنان ملاهای مذکور در مورد نمایش فلم های مخالف معتقدات دینی مردم مانند فلم حضرت یوسف و چاپ کاریکارتوری به کنایه به حضرت پیغمبر اسلام در باره، تعدد زوجات به "نقل از مطبوعات خارجی" در جریده، اصلاح، خشم و نا رضایتی خویش را بدانوسیله بیان می کردند.

حرکت ملاهای مذکور توسط اقدامات اردو خنثی گردید. سردار عبدالولی به قطعات اردو، از جمله قطعه انضباط شهری که نگارنده نیز در آن وقت بحیث قوماندان تولی آن قطعه ایفای وظیفه می کردم، امر داد تا هنگام شب ملاهای مذکور را به جبر وزور به سرویس هایی که قبلاً برایشان آماده شده بود، سوار نموده و به صوب مناطق مربوطه، شان حرکت دهیم. قطعه، ما ساعت ۲ بجه، شب در مسجد پل خشتی رسید. بر علاوه، قطعه انضباط شهری، قطعه ٤٤٤ کوماندو، نیز همراه با زرهپوش ها و تانک های خود که در رأس آن دگروال رحمت الله صافی قرار داشت، به این وظیفه توظیف شده بود. ملاها همه پیراهن و تنبان دستار سفید در بر کرده بودند. در صحن مسجد و در بیرون مسجد هزارها نفر، پهلو به پهلو بدون کدام بستره و لحاف و دوشك دراز کشیده بودند و مست خواب بودند : سربازان آنها را از خواب بیدار می کردند، آنها حاضر نبودند که مسجد را ترك بگویند، ولی توسط قنداق تفنگ، مقاومت آنها از بین میرفت. به مشکل حاضر شدند که بطرف جاده، میوند، جائیکه سرویس ها جهت انتقال آنها حاضر بود، بروند. در اثنای حرکت، صفوف منظم یافتند، الله اکبر گویان راه میرفتند و شعار میدادند : مرگ بر کمونیستها، مرگ بر لنین، مرگ بر اعتمادی، سردار ولی و غیره. ما آنها را الی منطقه، "سراجی" در جاده، میوند بدرقه کردیم، با خشونت و زور حاضر شدند که در سرویس ها بنشینند و به جبر و عنف روانه، منازل خویش گردیدند. تعداد مجموعی آنها، بنابر تخمین من سه هزار نفر بود.

در سال ۱۹٦۹ دوره، دوازدهم ولسی جرگه به پایان رسید و انتخابات برای دوره، سیزدهم آغاز یافت. درین انتخابات روشنفکران و مشروطه خواهان ناکام مانده و در عوض محافظه کاران و متنفذین محلی در شورا اکثریت بزرگ را تشکیل دادند. از شهر کابل ببرك کارمل و از پغمان حفیظ الله امین به وکالت رسیدند. اعتمادی بار دیگر رأی اعتماد حاصل کرد. درین دوره نیز تظاهرات مزمن، برخوردها بین محصلین و پولیس، تصادمات میان سازمان های چپ و راست رخ داد که منجر به کشته شدن عده، از فعالان این جریانها و افراد پولیس گردید اعتمادی که مدتی مریضی روحی پیدا کرده بود، نتوانست بیشتر از آن در مقابل فشار و تهدید شورا و مخالفین خود دوام بیآورد و مجبور به استعفا گردید.

بعد از نامبرده، دوکتور عبدالظاهر مکلف به تشکیل کابینه شد، بنیان حکومت کوتاه وی را پراپلم لسان پشتو و فارسی، آمدن قحطی در مناطق شمال و شمال غرب افغانستان مانند غور، بادغیس، بدخشان و هزاره جات، برخورد غیر عاملانهء وی با این مسئله و اختلافات نامبرده با وکلای شورا لرزانید و منجر به استعفی وی در ۲٤ سپتامبر ۱۹۷۲ شد. رقم مرگ و میر قحطی سال های ۷۱-۱۹۷۲ از پنجاه هزار نفر الی نیم ملیون نفر میرسید که بیشتر مناطق هزاره نشین را متأثرمیساخت. (۱)

محمد موسی شفیق آخرین صدراعظم دههء قانون اساسی و دموکراسی است. وی به سهولت رای اعتماد را از شوری بدست آورد، و وکلا را با خود ساخت. در دورهء وی مسئله فروش آب هلمند به دولت ایران مشکلات زیادی را برای وی خلق کرد، و شخصیت او را در بین مردم و عوام الناس پائین آورد. اما موسی شفیق بسیار زرنگ بود و توانست با توضیع جنبه های مثبت قرارداد، اعضای شورا را قانع ساخته و قرارداد را از هردو مجلس بگذراند. موسی شفیق که در مصر تحصیل کرده بود از لحاظ مفکوره پیرو اخوان المسلمین بود، رهایی گلبدین حکمتیار و همرزمان اخوان وی از زندان، توسط موسی شفیق صورت گرفت. او دشمنی آشتی ناپذیری با چپی ها داشت. ولی از حمایت شخص پادشاه برخوردار بود و سعی داشت تا از مداخلات اعضای خانوادهء شاهی در امور مملکت جلوگیری کند.

کشککی درین مورد می نویسد (۲) : «... مداخله در امور حکومت از طرف خاندان شاهی یك اخلال و مانع عمده در کارهای کشور گردیده بود فراکسیون سردار عبدالولی درین خاندان فیصله کرده بود تا قدرت خود را بیشتر سازد. احساس ضد شفیق در میان اعضای خاندان سلطنت قوی و حاد شده بود.» کشککی ادامه میدهد که شفیق از قدرت و صلاحیتی که پادشاه به وی داده بود به حد اعظم استفاده کرد. بعضی از اعضای خاندان سلطنت و چپی ها از این انکشاف بهراس افتادند. آنها تبارز یك دورهء جدید زعامت قاطع و مصمم را در جلو خود می دیدند که به تمنیات شان مبنی بر غصب قدرت آینده خاتمه میداد. محمد موسی شفیق به مسئله زبان خاتمه بخشید و قانون مامورین ملکی را تصویب کرد. موافقت پادشاه را مبنی بر انفاذ قوانین احزاب سیاسی، ولایت جرگه ها و بلدیه ها اخذ نمود ولی به نسبت سقوط حکومتش به انفاذ آن توفیق نیافت. او در نشرات رادیو افغانستان پنج بار آذان دادن را جا داد و امر کرد تا رستوران "شهر غلغله" که در مقابل مسجد جامع حاجی یعقوب قرار داشت بسته شود.

۱- جورج آرنی، افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ٦٤.

۲- دههء قانون اساسی ص ۸۰-۸۱.

در تابستان سال ۱۹۷۳ شاه که از ناحیهء قرارداد آب هلمند اطمینان حاصل کرده بود برای استراحت به اروپا رفت و به اساس حکم قانون اساسی پسر ارشدش شهزاده احمد شاه نیابت او را به عهده گرفت. در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ کودتای سردار محمد داؤد، بساط سلطنت را پیچید و نظام جمهوری در کشور مستقر گردید.

- ۱۰ -

نکاتی چند در مورد وضع عمومی کشور در دههء مشروطیت:

اردو:

در دههء مشروطیت سردار عبدالولی اولاً بحیث رئیس ارکان قوایمرکز و بعداً قوماندان قوایمرکز با رتبهء برید جنرالی منحیث یگانه صاحب اختیار و مالك بلامنازع اردوی افغانستان تبارز کرد. در حالیکه ستر جنرال خان محمد خان در هر پنج کابینهء دورهء مشروطیت، پُست وزارت دفاع را در اختیار داشت ولی فاقد صلاحیتهای اجرائیوی بود. سردار عبدالولی در اولین سالهای قدرت خویش مخالفین خود را که هواخواهان محمد داود خان را در اردو تشکیل میدادند، از وظایف فعال گوشه ساخت و در عوض هواخواهان شاه و پدر خود شاه ولی خان را که منافع وی را در نظر داشتند در پستهای حساس قوماندانیت نصب و تعلیق نمود.

درینمورد کشککی می نویسد [۱] : « در مارچ ۱۹۶۳، سه روز بعد از اینکه محمد داؤد از صدارت استعفا کرد محمد ظاهر شاه یك محفل صاحبمنصبان عالیرتبه را دایر کرد. جنرال سید حسن که در آن وقت لوی درستیز بود، به صاحب منصبان این محفل گفت که پادشاه قوماندان عالی اردو میباشد. یعنی بیرون شدن محمد داؤد از نظام حکومت دارای اهمیتی برای اردو نمی باشد. به قول یك خبرنگار نیویارك تایمز "در آن وقت چندان تردیدی نبود که شهزاده محمد داؤد در اردو حتی نسبت بخود پادشاه بالقوه یك شخصیت قوی تر بود" پادشاه و عبدالولی هر دو سعی بلیغ شانرا بخرج میدادند تا این قدرت را از محمد داؤد سلب کنند. بسی از شخصیتهای طرفدار محمد داؤد چون جنرال خان محمد خان مرستیال و سید حسن از وظایف شان سبکدوش شدند، برای دیگران وظایف غیر مهم داده شد. سردار عبدالولی بحیث جانشین محمد داؤد در اردو تبارز کرد. وی مخصوصاً بر صاحب منصبان ولایت پکتیا اعتماد می کرد .. ترفیعات در اردو همه بر اساس نظر و میل عبدالولی و شخصیتهای نزدیك به او صورت می گرفت. این نوع

۱- دههء قانون اساسی، ص ۱۶۰.

روشهای تبعیض سبب عدم رضایت میان افسران و ایجاد نفرت علیه دستگاه برسر اقتدار گردید...»

ولی این تنها نبود، سردار عبدالولی با ایجاد شبکهء وسیع جاسوسی و استخباراتی و دادن امتیازات مادی و معنوی به عمال خویش، نه تنها طرفداران محمد داؤد را مورد پیگرد قرار داده بود، بلکه فعالیتهای احزاب نیمه مخفی چپی را که از برکت قانون اساسی کشور در حالت علنی شدن بودند و روز تا روز نیرومند می گردیدند، تحت کنترول و تعقیب خویش قرار داده بود. رئیس اخذ خبر وزارت دفاع جنرال عبدالقادر و رئیس ضبط احوالات (ملکی) جنرال اسماعیل خان که در گذشته قوماندان پوهنځی پیاده حربی پوهنتون و از جملهء ارکانحربان ترکیه بود. ظاهراً با وی ولی در حقیقت بنفع داؤد خان فعال بودند. سردار عبدالولی شبکهء اطلاعاتی و جاسوسی خاص داشت که عمدتاً از هواخواهان وی تشکیل یافته بودند. از جملهء سرسپردگان و هواخواهان وی، شخصیت های آتی بیشتر معروف بودند : دگروال رحمت الله صافی [1]، دگروال ماما زرغون شاه، دگروال نواب خان معروف به "سوته"، جگرن مرزا محمد خان "شخك"، جگرن شاه محمود، جنرال مرزا وزیر، خوازك خان زلی، عزیز خان زلی، علی احمد جلالی، لمری بریدمن عزیز الرحمن برادرزادهء عارف خان جنرال، دگرمن حبیب الله قوماندان قطعه پاراشوت، جگتورن شاه میرخان، جنرال عبدالعلی وردگ، جگرن عبدالرحیم وردگ، دگرمن جان نثار، عبدالحنان دگرمن، جگرن احمد منگل، تورن حسین منگل، لمری بریدمن عبدالله "سور" از فامیل سورجرنیل، شوکت لمری بریدمن، خان جان مقبل، جگرن حضرت از قوای ٤ زرهدار، جگرن عبدالباقی یاور شهزاده محمد نادر، تورن غلام فاروق حاجی، جگرن شمس الدین یاور پادشاه، فرهاد لبیب، عتیق الله لمری بریدمن یاور مذکور، لمری بریدمن محمد اسماعیل بریدمن قطعه انضباط، دگروال کوهات خان، عنایت مایار، تورن شیر محمد و غیره که نوشتن اسمای آنها لست عریض و طویلی را در بر می گیرد و از حوصلهء این کتاب خارج است. این ذوات و شخصیت های بالا را در اردو همه می شناختند و از آنها حساب می بردند. وظیفهء مشخص آنها تشخیص نمودن عناصر چپی و کشف نمودن اسرار و فعالیت های گستردهء سازمان های سیاسی چپ در اردوی افغانستان بود. هنگامیکه بعدها، منزل سردار عبدالولی در حادثهء کودتا تلاشی گردید،

۱- جنرال رحمت الله صافی در سال ۱۳۷٤، بعد از آنکه مقام معاونیت وزارت دفاع احمد شاه مسعود را به رسم اعتراض ترك گفت و از افغانستان خارج گردید، کتابی به نام «افغانستان چگونه تباه شد؟» در پشاور به چاپ رسانید. درین کتاب در بارهء شخصیت خویش افکار و نظریات ضد کمونیستی اش، ارتباط و وفاداری اش به سردار عبدالولی و خانوادهء شاهی، تائید نهضت طالبان و بعضی پیشنهادات در بارهء ساختمان و تشکیلات آینده اردوی افغانستان و وضع الجیش قطعات آن در آینده، ضرورت دوستی با پاکستان و ادامهء این دوستی مطالبی تحریر داشته است.

کتابچه های یادداشت وی بدست آمد. در آن یادداشت ها اسمای فعالین پرچمی ها در اردو مانند ذبیح الله زیارمل، عبدالعزیز عازم، گل آقا، نورالحق علومی، اسحق توخی، بسم الله «برادر میر اکبر خیبر» نورالله تالقانی، ذاکر، آصف الم و غیره درج شده بود در باره، تماس ها و فعالیت های «مشکوک» آنها علایم و اشارات استفهامیه بکار رفته بود.

سردار عبدالولی که مخالفت داؤد خان و هواخواهانش را با خود و پادشاه کاملاً احساس می کرد و از کودتای احتمالی داؤد خان نیز هراس داشت، به گروپ و فرکسیون خویش وظیفه، تعقیب و پیگرد هواخواهان محمد داؤد را در اردو نیز سپرده بود. نامبرده بخاطر سرکوب تظاهرات، اغتشاش ها و کودتا ها در مرکز (کابل) دست به تشکیل و ایجاد قطعاتیکه دارای مانور سریع و قابلیت حرکت عالی بودند زده، حربی پوهنتون را از بالاحصار به پلچرخی منتقل کرد و در بالاحصار که در یك کیلومتری ارگ شاهی فاصله داشت، قطعه ٤٤٤ کوماندو را که در رأس آن رحمت الله خان صافی قرارداشت ایجاد و مستقر ساخت. این قطعه دارای زرهپوش های سبك، تانکها و وسایط عالی مانور و حرکت بود و پرسونل آن خاصتاً افسران آن قطعه از جمله، پسران اعیان و نزدیکان، سردار عبدالولی انتخاب می گردیدند. تولی انضباط شهری قوایمرکز به همین منظور به قطعه انضباط شهری که دارای کندك های پیاده، زرهپوش و سواری بود، ارتقا پیدا کرد و در شیرپور جابجا گردید. قطعه پراشوت نیز جدیداً تشکیل و در شیرپور اخذ موقع کرد. بر علاوه گارد شاهی نیز از لحاظ سلاح، وسایط تخنیکی و تانکها تقویه گردید. افسران گارد شاهی، قطعه انضباط، کوماندو و پراشوت از طرف شخص سردار عبدالولی انتخاب می شدند. تعداد مجموعی پرسونل گارد شاهی در آن موقع به دو هزار نفر می رسید. بر علاوه در فرقه ۷ ریشخور، فرقه ۸ قرغه، قواهای ٤ و ١٥ زرهدار، قوماندانی هوایی ومدافعه هوایی، قوتهای توپچی معمولاً با تجربه ترین و معتمدترین قوماندانان و جنرالان مقرر می گردیدند.

بعد از آنکه اولین هیأت نظامی اتحاد شوروی در سال ١٩٥٩ بریاست جنرال شوروی در جنگ عمومی دوم مارشال "دی. دی سولوفسکی" به کابل رسید تا در مورد عصری ساختن ومجهز نمودن اردوی افغانستان به محمد داؤد کمك کند و مدت سه سال درین زمینه تلاش کرد، هیأت های نظامی زیادی به افغانستان خاصتاً در دهه، مشروطیت از اتحاد شوروی چه به شکل مخفیانه و چه به شکل علنی آمدند و رفتند. زیرا که به اساس فیصله، محمد داؤد خان اکنون سیستم تکتیکی اردوی افغانستان به اساس مودل شوروی تنظیم شده بود و سردار عبدالولی در برابر عمل انجام شده یی قرار گرفته بود. در یکی از این هیأت ها مارشال گریچکو وزیر دفاع اتحاد

شوروی بحیث رئیس هیأت شامل بود. هیأت در قصر چهلستون اقامت داشت و مدت دو هفته از قطعات و جزوتام های بزرگ اردوی افغانستان در مرکز و اطراف دیدن نمود، و همچنان از جریان یکی از تطبیقات های آتشدار غند پیاده بازدید بعمل آورد. من «نگارنده» و برید من جان محمد برای تأمین امنیت مارشال مذکور همراه با سربازان قطعه انضباط شهری قوایمرکز توظیف گردیدیم و در تمام این دید و بازدیدهای مارشال مذکور با قوماندانان، جنرالان اردوی افغانستان با وی همراه بودیم. مارشال مذکور کدام تغییرات برجسته یی را در تشکیلات اردوی افغانستان وارد ننمود ولی بعضی از جزوتام های تأميناتی بنابر توصیهء وی در تشکیل اردو گنجانیده شد. بعد از رفتن مارشال مذکور، یکبار دیگر سیل کمك های نظامی در افغانستان سرازیر گردید.

در دههء دیموکراسی، تعمیرات حربی پوهنتون، اکادمی تخنیك، ترمیم خانهء مرکزی اردو که توسط چکوسلواکیا اعمار می گردید به پایهء اکمال رسید، ترمیم خانهء مرکزی یکی از مجهزترین فابریکه های نظامی کشور بود که به سرعت جای فابریکه حربی قدیمی کابل را گرفته و توانایی آنرا داشت که احتیاج تمام قطعات اردو را ازلحاظ ترمیم وسط و اساسی تمام سیستم های تانك ها، زرهپوش ها، ماشین های محاربوی، موترها، توپ ها، ماشیندارها و اسلحهء پیاده در شرایط حضر و همچنان در زمان جنگ مرفوع نماید. جهت ترمیم طیارات و هلیکوپترها در میدان های هوایی شیندند و بگرام ورکشاپ های مجهز و عصری ترمیم طیاره به کمك متخصصین شوروی ساخته شد که قادر بودند موتور ساعت طیارات یا ریسورس آنها را بعد از کنترول و چك نمودن دقیق تمام سیستم های الکترونیکی و برقی آن تجدید نموده و به آنها اجازهء پرواز بدهند. در مواردیکه ترمیم اساسی ضرورت می بود، طیارات مذکور به اتحاد شوروی "شهر کیف" فرستاده می شدند.

تکمیل شفاخانهء مجهز چهارصد بستر اردو، در دورهء مشروطیت یکی دیگر از بزرگترین اقدامات در جهت تقویهء اردوی افغانستان در دههء دموکراسی شمرده می شود .. مخصوصاً در زمان جنگ رول و نقش آن در تداوی پرسونل اردو و ارتقاء سطح احضارات محاربوی اردوی افغانستان بسیار بارز و برجسته بود.

ایجاد لوای ۹۹ راکت، که دارای سیستم های راکت های ضد هوایی "پیچورا" و "دوینا" جهت ستر حریم هوایی کشور بود، و در قرغه وضع الجیش برای آن اعمار گردیده بود، از پیشرفت و مدرنیزه شدن اردوی افغانستان درین دهه نمایندگی می کند، اکمال میدان هوایی قندهار، ایجاد مفرزه ها و غندهای هوایی در قندهار، مزارشریف انکشاف وتوسعهء تأسیسات هوایی درین میدان ها، که در آنجا عده زیادی از پیلوتان و تخنیکران در داخل کشور به تعلیم و تربیه و

تمرینات پیلوتی میپرداختند. همچنان انکشاف پوهنحی هوایی به پوهنتون مستقل هوایی در خواجه رواش کابل در اقدامات نظامی این دوره شامل می گردد.

اکنون در اردوی افغانستان بر علاوه، تانکهای T-34، تانکهای T-54، T-54A، T-55 عرض اندام کرده و در ترکیب و لواهای زرهدار در پلچرخی که نمبر های ٤ و ۱۵ را دارا بوده و در جنب یکدیگر موقعیت داشتند، متمرکز گردیده بود و تانکهای T-34 به کندك های تانك فرقه های تیپ B تقسیم شده بود. در ترکیب فرقه های تیپ A غندهای مکانیزه بوجود آمد که دارای زرهپوش های ب. ت. ار. ٤٠ "БТР-40" ب، ت، ار ۱۵۲ "БТР-152" بیردیم و زرهپوش های جدید "شصت پی بی" (60 ПБ) بودند، ایجاد این غند ها و کندك های تانك در فرقه ها، قدرت مانور و آتش فرقه ها را بالا میبرد و فرقه بحیث یك جزوتام بزرگ مستقلانه وظایف خویش را پیش برده می توانست.

جهت سوق و اداره، اردو، وسایط و تخنیك جدید مخابره خریداری شده بود. غند ۵۲ مخابره، ستر درستیز بحیث ارگان تأمین ارتباط قوماندانی اعلی و وزارت دفاع با تمام قطعات و جزوتامهای بزرگ اردو عرض اندام کرده بود. قوماندان قطعات با استفاده از وسایل مذکور می توانستند در اثنای محاربه قطعات و جزوتامهای خود را تا سطح (تولی پیاده و بطریه توپچی) سوق و اداره کنند، و همچنان با دستگاه های دارای طاقت بالاتر با مراکز فرماندهی خویش در ارتباط باشند. تشریك مساعی قطعات زمینی و قوتهای هوایی از طریق بیسیم ها دارای طاقت های عالی اجرا می شد در طول این سال ها میزان کمك های نظامی اتحاد شوروی به افغانستان بالغ بر یکهزار ملیون دالر می گردید. به تخمین منابع امریکایی از سال ۱۹۶۵ الی ۱۹۷۸ میزان این کمك ها به ۱۲۵۰ ملیون دالر امریکایی رسیده بود. در حالیکه درین بخش "نظامی" از امریکا و دول غربی هیچگونه کمکی به اردوی افغانستان صورت نگرفته بود.

نخستین گروپ افغانها برای فراگیری تحصیلات نظامی در پوهنتون ها و اکادمی های نظامی اتحاد شوروی در سال ۱۹۶۰ به آن کشور اعزام گردیدند. که تعداد مجموعی آنها [۱] تا سال ۱۹۷۹ به ۳۷۲۵ نفر میرسید. در حالیکه رقم محصلین نظامی را در امریکا ٤٨٧ نفر تشکیل میداد. جورج آرنی می نویسد که «بین سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۷۷ تقریباً ثلث افسران افغانی در اتحاد شوروی آموزش دیدند.» [۲] اما این ادعا کاملاً از حقیقت بدور است. زیرا که تعداد افسران اردوی افغانستان در آن سالها اقلاً به بیست و پنجهزار نفر بالغ می گردید و تا جائیکه

۱- افغانستان و اتحاد شوروی، هانری براداشر، صفحه ۱۶.

۲- افغانستان گذرگاه کشور گشایان. ص. ٤٠

نگارنده بخاطر دارم، رفتن جهت تحصیل به ممالك خارجی و از جمله اتحاد شوروی کار ساده یی نبود. کاندید رفتن به شوروی، بائیست ده ها امتحان رامی گذرانید تا بالاخره مؤفق می شد. عموماً افسران انگشت شماری از قطعات زمینی مؤفق به رفتن خارج می گردیدند. معمولاً نخبه گان از حربی پوهنتون و مؤسسات علمی عسکری و یا از قوای هوایی افغانستان مؤفق به تحصیل درخارج می شدند. معیارهای زیادی برای رفتن بخارج طرح و تصویب کرده بودند، مانند سجل مساعد، نقدان نظریات و افکار مترقی، گذشتاندن مؤفقانه امتحان کانکور، و سن که نباید از ۳۵ سالگی تجاوز می کرد. ولی اینها تنها نبود، تعلقات قومی و ملی رول بارزی داشت. که معمولاً پشتو زبانها و به صورت اخص مردم پکتیا، بنابر سیاست سردار عبدالولی چانس رفتن میبافتند. بر علاوه واسطه و وسیله‌ء اعمال نفوذ و رشوه نیز نقش بارزی را در رفتن به تحصیل بازی می کرد.

محصلین نظامی در آکادمی های شوروی بر علاوه‌ء فراگیری علوم نظامی، به فراگیری مضامین سیاسی مانند مبانی فلسفه‌ء مارکسیزم، لینینزم و جهان بینی علمی بحیث یك مضمون مستقل می پرداختند و تاریخ حرب عمومی دوم جهان و غلبه بالای فاشیزم هیتلری تدریس می گردید. لکچرهای متعددی در باره‌ء برتری سیستم شوروی نسبت به نظام سرمایه داری داده می شد و محصلین گاهگاهی جهت سیر علمی به موزیم ها، فابریکه ها و تأسیسات صنعتی برده می شدند و به آنها مزایای سوسیالیزم به نمایش گذارده می شد. این ادعا که محصلین مذکور به جبر و عنف از طرف کا. جی. بی استخدام می شدند کاملاً نادرست است. اما همانطوریکه سازمان استخباراتی امریکا سی. آی. ای شخص مطلوب خود را از میان محصلین ملکی ونظامی با دادن امتیازات خاصی پیدا می کرد. کی. جی. بی هم چنین اشخاص را می جست و بعد از ده ها امتحان، نامبرده را به عضویت خویش می پذیرفت، و چنین اشخاص در میان محصلین اندك بودند.

فراگیری فلسفه‌ء مارکسیزم، لینینزم در اتحاد شوروی به معنی کمونیست شدن شخص تلقی نمی گردید. فقط عده‌ء محدودی از افسران تحت تأثیر قرار می گرفتند. زیرا که هضم این فلسفه مشکل بود و فراگرفتن آن در هفته‌ء یك ساعت "درسی" نا ممکن. تشبثات شخصی افسران در هنگام فراغت موجب فراگیری این علوم می شد نه توسل به زور و فشار، که بعضی از مؤرخین با تعصب در مورد قلمفرسایی کرده اند.

اما بدون شك، هر محصلی که چه از شوروی، چه از امریکا و چه از هند و یا ترکیه باز می گشت، طرز تفکر و جهان بینی اش تغییر میبافت و با دید نوین نسبت به وقایع و حوادث پیرامون وطن خویش می نگریست.

فعالیت سیاسی در اردو،

به صورت فعال در دوره‌ء دیموکراسی آغاز گردید. اکثر افسران اردو نظام سلطنتی را بحیث مظهر بیعدالتی اجتماعی میدانستند و نسبت به شاه و مخصوصاً سردار عبدالولی ذهنیت خوب نداشتند، این احساس بیشتر از سیاست تبعیضی سردار عبدالولی منشأ می گرفت که به مرور ایام باعث تولید عقده های بزرگی در روح و روان افسران جوان می گردید. از طرف دیگر آموزش اندیشه های نوین عصر، رشد سریع جامعه، آزادی های سال های مشروطیت، بوجود آمدن جریانهای چپی و مترقی و رادیکال های اسلامی جراید آزاد از یکطرف و از طرف دیگر لغو سیستم ها و نظام های سلطنتی و شاهی آزادی کشور های مستعمره و صدا و سیمای دموکراسی در جهان و صادر شدن سیل اندیشه ها و افکار نوین از خارج درکشور، باعث گردید که افسران اردو به سیاست تمایل پیدا کنند.

قبل از ایجاد حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و جریانهای سیاسی دیگر، حلقات کوچك و انگشت شمار روشنفکری در اردو وجود داشت که به صورت بسیار مخفیانه و با ترس از پیگرد و تعقیب، فعالیتهای مستقلانه و غیر مسئولانه را به پیش می بردند، این فعالیتها به مبادله کتاب، روزنامه و جراید و بحث و تبادل افکار مربوط می شد و در آن موقع خصوصیت فعالیتهای سازمان داده شده را نداشت. بعد از ایجاد حزب د. خ. ا. و نشر جریده‌ء خلق، اولین هسته های مخفی حزبی در اردوی افغانستان گذاشته شد، میر اکبر خیبر که خود یك فرد نظامی بود ولی از جمله‌ء ایدئولوگ های برجسته‌ء مارکسیزم لینینیزم در افغانستان شمرده می شد، مسئولیت ترتیب و تنظیم بخش نظامی حزب د.خ. ا. را داشت و بعد از انشعاب حزب، به دو بخش پرچم و خلق، در رأس بخش نظامی پرچم قرار گرفت. مسئولیت بخش نظامی خلق بعد از انشعاب و شهرت یافتن حفیظ الله امین بدوش وی گذارده شد. تا جائیکه من میدانم در جناح پرچم، بعدها ، نوراحمد نور، عبدالوکیل، ذبیح الله زیارمل، گل آقا ، مسئولین نظامی را تشکیل میدادند، سازمان مخفی نظامی حزبی در اردو، الی پیروزی کودتای ۷ ثور به شکل حوزه های دو الی سه نفری کاملاً مخفی عرض اندام کرد، که معمولاً جلسات خویش را خارج از قطعه و جزوتام عسکری، در منازل یکدیگر، در کافه ها، رستورانت و غیره تشکیل میدادند و از همدیگر بازدید بعمل میآوردند. یکی از این سه نفر با مقامات بالایی نظامی حزب ارتباط داشت و دستورات حزبی را به دو نفر دیگر میرسانید. حوزه های حزبی از وجود همدیگر بی اطلاع بودند و اکثراً بجز از عضو رابط، مقام بالایی را کسی نمی شناخت، پذیرش در حزب، بعد از مدت ها مطالعه و امتحان کاندید صورت می گرفت و کاندید بعد از گذرانیدن دوره‌ء آزمایشی

حزب، به عضویت حزب پذیرفته می شد، و در حوزه های حزبی در مدت شش ماه "دوره‌ء آزمایشی" عضو حزب، اساسنامه‌ء حزب ومرام نامه‌ء آن را میآموخت و با آثار و مبانی فلسفه‌ء مارکسیزم لیننیزم آشنا می شد. جریانهای سیاسی دیگر نیز اعم از چپ و راست افراطی در سالهای دموکراسی، سعی کردند در درون اردو نفوذ کنند و سازمان های مخفی خویش را بوجود آورند. رادیکال های اسلامی بنام مبارزه با کمونیزم و الحاد، تصفیه مذهب از ارزشهای ماتریالیستی و فعالیتهای مربوط به آن را در اردو تبلیغ می کردند و ضدیت آشکار خود را با مظاهر تمدن مانند سینما، رفع حجاب، مود و فیشن و رستورانت های رنگارنگ در شهر کابل بروز می دادند. جلب و جذب آنها، شعله‌ء جاوید، افغان ملت بعد از حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نسبت به سایر جریانهای سیاسی مانند مساوات، حزب وحدت یا زرنگار و غیره بیشتر بود.

بدینسان، اردو، در دهه‌ء دموکراسی آماج افکار گوناگون و عقاید مختلف سیاسی قرارگرفت و برای اولین بار در تاریخ افغانستان، نظامیان به صورت کتلوی با سیاست آشنا شدند و در حوادث بعدی در کشور نقش قاطع و تعیین کننده را بازی نمودند.

مختصری در مورد وضع اقتصادی کشور درین مدت:

در بخش اقتصادی سیاست حکومت ها را روش پلان گذاری و اقتصاد رهبری شده که از دوران صدارت محمد داؤد بمیراث مانده بود، تشکیل میداد، سهمگیری سرمایه داری خصوصی در آن اندك وکم فروغ بود. زیرا که در طول تمام این سالها صرف فابریکه‌ء نساجی گلبهار به کار آغاز کرده بود و کدام دستگاه صنعتی عمده‌ء دیگر بنابر عدم تشبث بانك ملی تأسیس نشده بود. در بخش دولتی در پلان های اول و دوم اقتصادی قسمت بزرگ منابع مالی، در طرح های زیربنایی مانند سرك سازی، تولید برق و آبیاری بکار رفته بود. در زمینه‌ء تولیدات زراعتی بنابر استعمال کودکیمیاوی و تخمانه‌ء بهتر و بهبود شبکه‌ء آبیاری در بعضی از نقاط کشور محصول غله افزایش یافته بود. در بخش صنایع نیز اقدامات حکومت ها در قسمت ایجاد صنایع سبك مانند پارچه جات و اشیای پلاستیکی به چشم میخورد. از قروض اتحاد شوروی که بالغ به ۵۷۲ میلیون دالر امریکایی و کمك بلاعوض آن بالغ به یك صد میلیون دالر امریکایی میشد (بدون کمك های نظامی آنکشور) در تعمیر سیلو ها، میدان های هوایی بگرام و خواجه رواش، سرك های شیرخان بندر، کابل، پلخمری، مزار شریف، هرات، قندهار، پروژه آبیاری ننگرهار بند آبیاری سرده، دستگاه بند برق نغلو و درونته، فابریکه خانه سازی کابل، پلیتخنیك کابل،

تخنیکم های کابل و مزار شریف، دستگاه دوم برق پلخمری، تفحص و استخراج نفت و گاز شبرغان، پایپ لاین و انتقال گاز، تعمیر تانکهای ذخیره، پترول استفاده بعمل آمد.

از مدرك قروض امریکا (۹۹۲ ملیون دالر) وکمك بلاعوض آن (۳۱۳ ملیون دالر) عمدتاً در طرح آبیاری وادی هیرمند و ارغنداب، برق کجکی، گرشك، سرك کابل قندهار، قندهار سپین بولدك، هرات اسلام قلعه استفاده بعمل آمد. قروض آلمان غرب الی سال ۱۹۷۳ به اندازه، دوصد ملیون دالر و کمك بلاعوض آن ۳۱ ملیون دالر امریکایی بود که در طرح پروژه، جنگل داری در ولایت پکتیا بمصرف رسید و همچنان برای انکشاف ستیشن های رادیو، مخابرات، تجهیزات و تربیه پولیس، پلان گذاری، معارف و پروژه برق ماهی پر مصرف شد. در نتیجه، این کمك ها، چهره، شهرکابل و شهرهای عمده، کشور تغییر یافت و در آن ها ساختمان های بلند منزل، مؤسسات دولتی فابریکات، سینماها، هوتل ها، مغـازه ها و سرك های اسفلت، برق و تیلفون و آب آشامیدنی صحـی، سرویـس های یکی پس از دیگری پدید آمد و مورد استفاده قرار گرفت.

در عرصه، سیاست خارجی درین دهه، با وصف سرد نگهداشته شدن مسئله، پشتونستان، اختلافات اساسی با پاکستان حل نگردید و مسئله، خط دیورند و تقسیم قبایل آنطرف و اینطرف آن خط کذایی روابط دوکشور را همچنان در فضای شك و بی اعتمادی متقابل نگهداشته بود. روابط با ایران بخاطر مسئله آب هلمند، تا دوران حکومت شفیق حل نشده بود و حکومات نتوانستند، قناعت امریکایی یا دول غربی را جهت جلب کمك های اقتصادی و نظامی آنها فراهم سازند. بر عکس وابستگی اقتصادی و نظامی افغانستان را با اتحاد شورروی و کشورهای سوسیالستی بیشتر ساختند.

احزاب سیاسی :

در دهه، مشروطیت، با وجود فقدان قانون احزاب سیاسی و استنکاف پادشاه از توشیح این قانون، احزاب و جریانهای متعدد سیاسی یکی پی دیگری بوجود آمدند و به شکل نیمه مخفی و حتی علنی به فعالیت های سیاسی و سازمانی دست زدند. تمام این احزاب و جریانهای سیاسی، بجز از حزب اتحاد ملی، با رژیم سلطنتی به مخالفت پرداختند، اما در پیشاپیش همه، آنها حزب د. خ. ا. وجریانهای چپی قرارداشت. این احزاب و جریانهای سیاسی مختصراً معرفی می شوند :

حزب دیموکراتیك خلق افغانستان که مختصراً در مورد آن صحبت کردیم و در بحث های آینده در باره، رول و نقش آن در جامعه، افغانی مکرراً و به تفصیل خواهیم نوشت. ولی عجالتاً باید ذکر کرد که این حزب در ماه جولای ۱۹۶۷ به دو جناح خلق و پرچم منشعب گردید، که هر کدام

کمیته‌ء مرکزی، برنامه عمل و اساسنامه‌ء جداگانه برای خود ساختند با جدا شدن طاهر بدخشی از رهبری پرچمی ها، یکسالی بعد از انشعاب اول ح. د. خ. ا. شاخه‌ء دیگری بنام "محفل انتظار" بوجود آمد که بعد ها نام "ستم ملی" از طرف مخالفین آن، بر آن گذارده شد.

شعله‌ء جاوید نشریه‌ء حزب دیموکراتیک نوین و یا سازمان جوانان مترقی (س. ج. م) بود که از اپریل ۱۹۶۸ الی جولای ۱۹۶۹ به نشر می رسید. بنیاد گذار اصلی حزب که در جامعه به نام شعله‌ء جاوید یاد می گردید و هواخواهان و اعضای آنرا شعله یی ها یاد می شدند، دکتر عبدالرحیم محمودی برادر مرحوم عبدالرحمن محمودی انقلابی و روشنفکر شهیر وهمرزم مرحوم غبار می باشد. در معرفی این جریان سیاسی تند رو چپی خط پیکنگ، در کتاب به نام (۱) "شناسنامه‌ء احزاب و جریانات سیاسی افغانستان" تألیف بصیر احمد دولت آبادی چنین میخوانیم:

«معرفی این حزب را از نشریه‌ء مشعل رهایی "سازمان رهایی افغانستان" انتخاب کردیم که چنین نگاشته است : ... پس از علنی شدن اختلافات جنبش بین المللی (۱۹۶۳م) و تأسیس باند "دموکراتیک خلق" نخستین هسته "سازمان جوانان مترقی" در برابر رویزیونیزم معاصر و تزارهای آن موضع گرفت و جلب برخی از روشنفکران چپ و بقایای "ندای خلق" در میزان ۱۳۴۴، س. ج. م. را بنیان گذاشتند. همزمان با اعلام دموکراسی در سال ۱۳۴۲ پلمیک جنبش بین المللی کارگری علنی گردید. در زمستان ۱۳۴۳ تقریباً اکثریت روشنفکران محافل سیاسی تمایل به چپ به مشی رویزیونیستی گرائیده بودند. در همین سال باند "دموکراتیک خلق" ایجاد شد و در انتخابات سال ۱۳۴۴ شرکت کرد و نمایندگانی به پارلمان فرستاد و در بهارسال ۱۳۴۵ با بیرون دادن جریده‌ء خلق رویزیونیسم را به طور سیستماتیک ارائه کرد. علت پیوستن روشنفکران را به باند نامبرده باید در عقب ماندگی فرهنگی سیاسی استبداد شرقی هیئت حاکمه در نخستین بر آمد های سیاسی ضد رژیم به وسیله‌ء رویزیونیتها، آنهم زیر نام سوسیالیزم علمی و با سؤ استفاده از اعتبار گذشته کشور شورا ها و همچنین باید در نطفه ای بودن جنبش مارکسیستی کشور دید. متقابلاً روشنفکران انقلابی در برابر رویزیونیسم شوروی موضع گرفتند، دست به افشای باند "دیموکراتیک خلق" در میان حلقه های محدود روشنفکری زدند و در خزان ۱۳۴۴ در جریان این مبارزه (س.ج.م.) را بنیاد گذاشتند و مبارزه‌ء خود را چنان سازمان دادند که «... مبارزه علیه رویزیونیسم معاصر در محراق همه‌ء آنها قرارداشت».

اوج گیری جنبش روشنفکری خرده بورژوایی علیه رژیم به مثابه واقعیت اجتماعی، سیاسی

۱- شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، تألیف بصیر احمد دولت آبادی. چاپ اول زمستان ۱۳۷۱ چاپ قم، فروردین صفحات ۲۸۹-۲۹۱.

موجود تأثیر عمیقی در مشی، راه و بنا، شکل گیری و تکامل فعالیت عملی (س. ج.م). و جریان شعله جاوید تحت رهبری آن بجا گذاشت. س. ج. م که بر اساسات محکم تیوریک سیاسی و سازمانی بنا شده بود تا این جریان را تابع مشی و راه مارکسیستی خود سازد، بعکس خود تحت تأثیر آن قرار گرفت و به مثابه سازمان تنظیم فعالیتهای انقلابی روشنفکری و علنی در آمد، به جای پهن ساختن ریشه در عمق، در سطح گسترش یافت. بخصوص آنکه باند دموکراتیک خلق با انتشار جریده خلق در سال ۱۳٤۵ و "پرچم" در سال ۱۳٤٦ جمعیت زیاد روشنفکران را در راه رفرمیستی و رویزیونیستی بسیج کرده بودند.

متقابلاً س. ج. م. در جهت مخالفت و افشای آن به طور پراگنده در فعالیت های علنی و روشنفکری شرکت ورزید تا اینکه در سال ۱۳٤۷ امتیاز هفته نامه شعله جاوید را بدست آورد.

شعله جاوید که تحت رهبری س. ج. م انتشار یافت باردتزهای رویزیونیستی خلق و پرچم و افشای فعالیتهای اعتصاب شکنانه و ضد انقلابی آنها به تبلیغ م. ل اندیشه مائوتسه دون طی مبارزه علیه روند رویزیونیسم و رفرمیسم و دفاع از انقلاب قهری پرداخت که به این صورت نقش مهم تاریخی را در جنبش انقلابی و مارکسیستی کشور ایفا کرد و از لحاظ ایدئولوژی راه را برای مارکسیسم و گسترش بعدی آن در جامعه ما باز کرد.

"س. ج.م." قادر نشد در جریان مرز بندی با رویزیونیسم مسایل حاد جنبش مارکسیستی را از لحاظ تئوریك و سیاسی روشن سازد، و مطابق نقشهء دقیق برای یك مدت طولانی فعالیت خود را معین نماید، خصلت و چگونگی پروسه ایجاد حزب را از لحاظ تئوریك و سیاسی روشن کند و عملاً در راه ایجاد حزب بکوشد. موضع، سیاست و تاکتیك های خود را در قبال مسایل اساسی جنبش ارائه دارد.

"س.ج.م." پس از توقیف "شعله جاوید" نتوانست مبارزات ایدئولوژیك منظم و سازمان یافته را علیه رویزیونیزم معاصر در جامعه به پیش برده و مارکسیزم را میان روشنفکران هرچه بیشتر و عمیقتر تبلیغ کند. س.ج.م. همچنین در زمینه های تشکیلاتی قادر نشد سازمان را به سازمان هرچه پنهان تر پر شاخه تر و به یك سازمان انقلابی حرفه ای تکامل دهد، تا بتواند سازمان اداره کار در جنبش باشد.

بنابر عوامل بالا، تضاد های نهفته در سازمان و جریان در سال ۱۳٤۹ طی انشعاباتی نخستین تبارز خود را یافت. انشعابیون با ارائه نظریات و انتشار "پس منظر تاریخی" قادر نشدند اشتباهات سازمان، جریان و علل اساسی آنرا بر همگان از طریق یك مبارزه سالم بر ملاساخته و آلترناتیوی به جنبش ارائه دهند...»

این حزب، همانطوریکه خود اعتراف می کنند، بیشتر از هر حزب دیگر دچار انشعاب

گردیده و به نام های گوناگونی در اروپا، هند و کویتهء پاکستان فعالیت می نماید. مدتی تصور می شد که رهبری شعلهء جاوید را عثمان "لندی" استاد فاکولتهء سائنس پوهنتون کابل بعهده دارد. در سال ۱۹۷۸ ادعا گردید که مجید کلکانی رهبر این حزب است و همچنان دکتر فیض که رهبری سازمان رهایی افغانستان منشعب شده از شعلهء جاوید را بعهده دارد از فعالین بنام این حزب میتوان از دوکتور عبدالرحیم محمودی، دوکتور عبدالهادی محمودی، محمد عثمان لندی، صادق یاری، اکرم یاری، عبدالله رستاخیز، نجیب، عبید، نسیم ولد سیف الدین، لیلاقیض، سید عبدالحفیظ، مینا و لطیف محمودی یاد نمود.

در داخل کشور حزب مذکور در میان هموطنان هزاره، خاصتاً قشر روشنفکر آن نفوذ نمود و همچنان در هرات وکوهدامن طرفداران و هواخواهان زیادی داشت.

حزب مذکور آمریکایی ها و غربی ها را "امپریالیستها" و روس ها را "رویزیونیست" میخواند و از نهضت های آزادی بخش جهان حمایت می کرد به تقبیح مفکورهء زیست باهمی می پرداخت و سقوط رژیم های سلطنتی را از طریق توسل به زور و اسلحهء گرم تقاضا می کرد و معتقد بود که انقلاب های اجتماعی باید قهر آمیز باشد آنها خشونت، مجادلهء غضب آلود و مظاهرات تشدد آمیز را علیه رژیم ها توصیه می کردند و از اعتصاب های ضد دولتی حمایت می نمودند، مبارزات پارلمانی و مسالمت آمیز در نظر آنها محکوم بود، می گفتند که انقلاب باید از دهات آغاز و به شهرها راه یابد. آنها را پیروان مائوتسه دون و خط فکری شانرا مائوئیزم می شمردند، برخی از آنها حتی چین را نیز کوبیدند و طرفدار انور خواجه رهبر مارکسیست های آلبانی بودند.

حزب مذکور، احزاب چپی، خاصتاً پرچم را متهم به تجدید نظر طلبی در اساسات عمدهء کمونیزم می کرد و می نوشت «پرچم پر از پروپاگند دروغین است و تا گلویش در لجن زار تجدید طلبی غرق می باشد» و کارمل جواب می داد : «یك موضوع عمدهء اختلاف میان پرچمی ها و چپی ها که با طریقه های طفلانهء خود همواره علیه پرچم شعله ور اند، مخالفت در بارهء نحوهء مجادلات انقلابی است. چپی ها در تحت شرایط فعلی، نه تنها با مجادلهء مضحك غضب آلود انقلابی سر بالا کرده اند و این کار را یگانه شعار خود گردانیده اند، بلکه موضوع را به چنان شکل طفلانه عرضه میدارند که طبق آن، اطفال مکاتب و محصلان پوهنتون را مجبور میسازند، تا شعار بدهند که تظاهرات شان تشدد آمیز است، در حالیکه حتی یك طفل مکتب هم میداند که این نوع مبارزه که حالا در افغانستان صورت می گیرد یکنوع مجادلهء مسالمت آمیز بحساب میرود. یقیناً برای این شعله وران جنگجو و پر تشدد مضحك می باشد که ادعا کنند که دادن

شعارهای قهرآلود، بالا کشیدن ابروها، اعصاب خرابی و دشنام دادن در هنگام مظاهرات روزمره حکم یکنوع انقلاب تشدد آمیز را دارد.»

شعله یی ها سازمان نظامی خویش را داشتند ولی آنها در جهت جلب وجلب افسران وسربازان اردو و پولیس نسبت به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان توفیق کمتری داشتند.

صدای عوام : نام جریده، حزبی بنام "جمعیت عوام" بود که از ماه مارچ الی جون ۱۹۶۸در کابل به نشر می رسید. رهبر این حزب عبدالکریم فرزان بود. حزب مذکور کدام برنامه و پروگرام مشخصی نداشته، در بین مذهب و اصلاحات مترقی درگیر مانده بود و طرفدار ریفورم های سطحی بود از جمله، فعالین این حزب معصومه عصمتی وردگ و شوهرش عبدالقیوم وردك و ذبیح الله عصمتی را میتوان نام گرفت. این حزب در سطح قوای مسلح آن وقت کدام نام و نشانی نداشت و متأسفانه کادرها و فعالین نظامی حزب مذکور را نگارنده نمی شناخت.

افغان ملت : رهبر این حزب انجنیر غلام محمد فرهاد از تحصیل یافتگان آلمان غرب بود که مدتی عهده، ریاست بلدیه کابل را بعهده داشت و خدمات زیادی در عرصه، تغییر چهره و سیمای کابل انجام داد و بعدها وکیل دوره، دوازدهم شورای ملی گردید که به حزب خویش نام "افغان سوسیال دموکرات" را داد و جریده، افغان ملت را با مرام ملیت خواهی قومی پشتون در داخل و ادعای سرحدات سابق افغانستان در خارج نشر کرد. بعدها این حزب در بین مردم به نام افغان ملت مشهور گردید.

معتقدات سیاسی افغان ملت بر اساس روحیه، ناسیونالیزم تعصب آمیز، استوار بود و پروگرام های اقتصادی آن بر مبنی موازین سوسیالیزم پی ریزی گردیده بود. آنها در مورد مسئله، پشتونستان بیشتر از هرکس دیگر ابراز احساسات می کردند و به زودی مردم آنها را به داشتن اندیشه های نژاد سالاری و داشتن تعصبات قومی و زبانی متهم کردند.

افغان ملت نیز دچار انشعاب گردیده و به سه شاخه، ملت، سوسیال دموکرات و افغان ملت تقسیم شدند و بعدها به شاخه های بیشتری منشعب گردید که یکی از این شاخه ها بنام حزب ملی و مترقی افغان ملت یاد می شود.

تعداد زیادی از اعضای این حزب بعدها به حزب حاکم دیموکراتیک خلق افغانستان پیوستند و پروگرام های سیاسی و اقتصادی حزب حاکم را پذیرا شدند.

افغان ملت در اردو نیز رخنه کرده بود و بعد از کودتای ثور شکل زیر زمینی را اختیار نموده و بعضی از عناصر آن با رژیم جدید به مبارزه پرداختند.

بصیر احمد دولت آبادی می نویسد : [۱] «... صاحب منصبان و خورد ضابطان وابسته و متمایل به این حزب در اکثر قیام های نظامی این دوره بخصوص در قیام فرقه ۷ ریشخور و حرکت فرقه جلال آباد به شکل انفرادی و دسته جمعی، اما با حفظ استقلال سازمانی خود شرکت نمودند، به اثر این اقدامات دولت در ماه میزان غلام محمد فرهاد رهبر حزب را با عدهء دیگری از سران گرفتار نمود و مؤسسین حزب را مورد تعقیب قرار داد.» از جملهء فعالین این حزب در اردو می توان از عبدالقادر میاخیل، میر احمد شاه، عبدالواسع روئین، غلام نبی و غیره یاد کرد.

مساوات صرف در هنگام صدارت محمد هاشم میوندوال چند نفر هوا خواه محدود در اردو داشت و آن ها چون در کادرهای عالیرتبهء نظامی مصروف خدمت بودند، نتوانستند با افسران جوان جوشش و آمیزش پیدا کنند.

محفل انتظار : یکسال بعد از انشعاب اول ح.د.خ.ا. محمد طاهر بدخشی با همراهانش بنابر موجودیت حفیظ الله امین و بالا کشیدنش به سطح رهبری جناح خلق از طرف نورمحمد تره کی جدا شدند و با طرح مسئله ملی در کشور کثیر الملهء افغانستان شاخهء دیگری را بنام "محفل انتظار" ایجاد نمودند. ظهورالله "ظهوری" یکتن از اعضای کادر رهبری این حزب، در نامهء به نگارنده در بارهء اهداف و نقاط نظر این حزب چنین توضیح داد [۲] : «... این شاخه معتقد بودند که در افغانستان افزون بر تضاد طبقاتی، تضاد ملی نیز وجود دارد، ملت برادر پشتون که پس از احمد شاه ابدالی ۱۷۴۷ م تاج و تخت کشور را تصاحب نموده است به ملت حاکم تبدیل شده و صاحب امتیازاتی چند گردیده است. از پرداخت مالیه معاف است، خدمت عسکری انجام نمیدهد، کرسی های بالای دولتی را انحصار کرده، بورس های خارج را قبضه نموده، امکانات وسیع اقتصادی به شمول زمین های زراعتی، تسهیلات تجارتی و صنعتی را به اختیار گرفته است و غیره. بدین ترتیب ملیتهای غیر پشتون که از این همه امتیازات محروم اند از دو، ستم رنج می کشند. یکی ستم طبقاتی و دیگری ستم ملی. بنابرین کانون خیزش قیامهای انقلابی به درجه اول مناطق ملت های غیر حاکم میباشد که باید کار تهیج و سازماندهی مردم در آنجاها متمرکز شود.

با این تحلیل متعصبینی چون افغان ملتی ها و شروُنیستهای مختلف نام "ستم ملی" را بر همراهان طاهربدخشی بر چسپ زدند و وسیعاً آنرا تبلیغ نمودند. بعدها این محفل انتظار به دو شاخهء دیگر جدا شد که یکی به نام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به مخفف (سازا) و دیگری به نام سازمان فداییان زحمتکش افغانستان به مخفف (سفزا) که دومی با پیوستنش در

۱- شناسنامهء احزاب و جریانات سیاسی افغانستان صفحه ۱۱۵.

۲- نامهء مورخ ۲۴ جون ۱۹۹۵ ظهورالله ظهوری به نگارنده در شهر تاشکند.

سال ۱۳۶۰ هـ ش به حزب حاکم در آن منحل گردید و اولی تا آخرین روزهای پیروزی مجاهدین موجود بود." حزب مذکور نیز در بین افسران و سربازان صفحات شمال نفوذ کرده بود.

همزمان با احزاب بالای چپی و میانه رو، رادیکالیزم اسلامی یا بنیادگرایی اسلامی، یکی از ایدئولوژی هایی بود که در پوهنتون کابل راهش را گشود و جمعیت "جوانان مسلمان" را که در شهر کابل به نام اخوان المسلمین شهرت یافتند تحت رهبری غلام محمد نیازی استاد فاکولته، شرعیات پوهنتون کابل، اساس گذاردند. در باره، علل و عوامل زایش و پیدایش این حزب که بعدها به شاخه ها و احزاب متعددی تبدیل گردید و جنبش مقاومت مردم افغانستان را در برابر قشون سرخ رهبری می کردند. در مباحث بعدی این نوشته ها، با تفصیل بیشتر روشنی انداخته شده است. در اینجا همینقدر یادآور می شوم که در دهه، مشروطیت این حزب ایجاد گردید و در سال ۱۹۶۵ م بخش نظامی سازمان جوانان مسلمان را ایجاد کردند که در اردو در ابتدا طرفداران چندانی در بین افسران جوان نداشتند و بخش نظامی آنرا گلبدین حکمتیار رهبری می کرد.

جراید و مطبوعات آزاد در دهه، مشروطیت یکی بعد از دیگری پا به عرصه، وجود گذاردند که در بیداری افکار جوانان و مردم افغانستان نقش قاطعی را بازی نمودند. در آن وقت در شهر کابل کم از کم در حدود بیست و پنج روزنامه و جریده نشر می شد، که هر کدام طرح ها و نظریات خاصی در مورد نجات سیاسی افغانستان داشت. درین نشریه ها انتقادات بی شماری به چاپ میرسید مطالب گوناگونی نشر می شد، جنگهای قلمی تند و تیز، بحث های روشنفکر مآبانه، انشاء گری های سیاسی، مخاصمت های عقیدوی و منکوروی، اشعار، داستان ها، دیالوگ های رنگارنگ، کارتون ها، کاریکاتورها، اعلان های تجارتی، فکاهیات، مدیحه سرایی ها، هذیان گویی ها همه چیز از آسمان تا ریسمان. مهمترین این نشریات آزاد را جراید ذیل تشکیل می داد:

جریده، خلق: که صاحب امتیاز آن نورمحمد تره کی و مدیر مسئول آن بارق شفیعی بود، ارگان نشراتی ح.د.خ.ا. را تشکیل داده وکلمه، خلق به رنگ سرخ در پیشانی آن تحریر یافته بود، این جریده بعد از نشر شماره، ششم خود، بنابر سفارش شورای ملی از طرف محمد هاشم میوندوال مصادره گردید.

جریده، پرچم بعد از انشعاب اول حزب در سال ۱۹۶۸ به صاحب امتیازی میر اکبر خیبر و مدیریت مسئول سلیمان لایق نشر شد و تا سال ۱۹۶۹ م به نشرات خود دوام داد.

جریده، مساوات از جانب صدراعظم محمد هاشم میوندوال تمویل می گردید، صاحب امتیاز جریده عبدالشکور رشاد و مدیر مسئول آن محمد شریف ایوبی بودند که پروگرام سیاسی و

اجتماعی میوندوال را که نکات عمده‌ء آنرا احترام به دین اسـلام، شاه پرستی، دموکراسی و ملی گرایی تشکیل میداد، تبلیغ می نمود.

جریده‌ء شعله‌ء جاوید در سال ۱۹۶۸ به صاحب امتیازی دوکتور عبدالرحیم محمودی که ناشر افکار مارکسیستی خط پیکنگ بود، توفیق نشر یافت.

جریده‌ء گهیخ که مؤسس آن مولانا منهاج الدین گهیخ بود، ناشر افکار و اندیشه های جمعیت اسلامی "جوانان مسلمان" بود. سایر جراید را کاروان به صاحب امتیازی صباح الدین کشککی و مدیریت مسئول عبدالحق واله، افغان ملت، به صاحب امتیازی غلام محمد فرهاد و مدیریت مسئول قدرت الله حداد تشکیل میداد، جراید دیگر عبارت بودند از ترجمان، پیام وجدان، وحدت مردم، خیبر، مژده، شوخك، هدف، ندای حق، افغان ولس و غیره.اردو مجله‌ء ماهانه خویش را به نام مجله اردو نشر می کرد که محتوی آنرا عمدتاً مسایل مسلکی، فنون حرب، تاریخ حرب، جنگهای کلاسیك و معاصر تشکیل میداد ولی از مسایل سیاسی در آن خبری نبود. اردو روزنامه نداشت و نشرات مطبعه‌ء اردوی کشور را که مطبعه‌ء بزرگ و مجهزی بود، نشر تعلیمنامه‌ء تعریف نامه ها و مسایل مختص عسکری احتوا می کرد. بعدها در هنگام ببرك کارمل اردو صاحب روزنامه شد که به نام حقیقت سرباز چاپ ونشر می شد.

اما وضع اجتماعی درین دوره :

مردم افغانستان با وصف برخورداری از مزایای دیموکراسی و شرکت فعال در امور سیاسی، هنوز هم در فقر و تیره روزی جانکاهی بسر میبردند، خشکسالی های پی در پی و عدم توجه و کار آیی حکومات باعث گردید که در طول آن سالها بیش از یك نیم ملیون انسان هموطن ما، مخصوصاً در مناطق هزاره نشین و صفحات شمال و شمالغرب کشور، طعمه‌ء مرگ گردند. دموکراسی جز تولید هرج و مرج، تظاهرات مزمن و خسته کننده، جنگ احزاب، توهین و تحقیر حکومات، عدم استقرار این حکومات، نوسانات در سیاست خارجی، حاد نمودن مسئله زبان پشتو و فارسی، بسته شدن مراکز تعلیمی و تحصیلی کشور، چیز قابل لمسی برای مردم نداده بود. مردم نان میخواستند، که نبود و اگر بود بخور ونمیر بود پوشاك میخواستند، که وجود نداشت و اگر پیدا می شد جز البسه‌ء لیلامی امریکایی و لباس های ژنده بدون پاپوش بدسترس نبود اطراف و روستا ها، مردمانی هم بودند که بوت را نمی شناختند، پا برهنه و عریان بودند و سقفی برای زندگی و چراغی برای روشنایی در اختیار نداشتند دهقان با اجاره کردن زمین ارباب و فیودال به مشکل شکم خود واعضای خانواده اش را سیر می کرد و بدون گرفتن قرضه دوام دار نمیتوانست به زندگانی اش ادامه بدهد، دسترنج سالانه‌ء او، ده ها تقسیم می شد تا به کندو

پرسد او وابسته به زمین، ارباب و طبیعت بود طبیعت که همیشه جفا می کرد زمین که گاهی بار می داد و گاهی ناز می کرد و ارباب که همیشه ظالم و ستمگر بود دهقان چیزی از دموکراسی نمیدانست او در بند و اسیر سنت های قبیله و روستا بود و حتی نمیدانبت که کی پادشاه است و کی صدراعظم. زیرا بحال او فرقی نمیکرد از حکومت صرف تصویری از ماموران مالیه و حکام جابر بخاطر داشت که دسترنج او را به بهانه ها و نام های گوناگون به جیب میزدند و رحم و مروتی از آنها انتظار نمیرفت داشتن کندوی پر، تنور گرم و گاوشیرده، ایدآل او بود، پنج بار نماز خواندن روح و روان او را صیقل میداد و زندگی اش را پر برکت ومیمنت میساخت. کارگر، که در دوران دموکراسی، از آنها بحیث دورانسازان تاریخ نام گرفته می شد و به خاطرش دستها و پاها می شکست و گلوها پاره می شد، کی بود؟ شخصی که کمتر از یك هزار افغانی معاش داشت و یك سر عایله. بزرگترین امتیاز وی داشتن کوپون بود. همین و بس. کسیکه از سپیده شفق براه می افتاد و عقب ماشین ایستاده می شد و حق نداشت برای لحظه یی تنفس کند زندانی دستگاه ها، ماشین ها و اجیر چرخ ها ومیله ها. با قامت خم شده، چشمان گودافتاده و رخسار زرد و رنجور و دستان پر آبله. مامور دولت که از بام تا شام قلم میزد و جنگ اعصاب داشت و در دخمه های سرد بنام دفتر نشسته بود قادر نبود که با گرفتن ۱۲۰۰ افغانی معاش ماهوار زندگی خود و فامیلش را پیش ببرد. زندگی در شهر برای مامور پائین رتبه، عذاب جاودان بود. کرایهء منزل، کرایهء برق، صفایی از همین معاش تادیه می شد، مریضی اعضای فامیل، مصارف ترانسپورت حوادث غیر مترقبه برای بخور و نمیر زندگی او چیزی بجا نمی گذاشت مجبور بود که لباس ژنده یی به ارزان ترین قیمت ها بیابد و پا پوش کهنه یی به پا نماید و به دفتر برود چگونه او میتوانست چشم به دست و جیب عارضین نیندازد و با گرفتن چند پولی بنام (قلمانه) غرور و عزت نفس را نفروشد؟

بلی، اینها، همان "بینوایان" قرن هژدهم بودند، بینوایان ویکتورهوگو، که بار دیگر سر از گورهای تاریخ بیرون کرده بودند در افغانستان و در قرن بیستم. هیچ حکـــومتی سعی نکرد تا فکــری به حـــال این بینـــوایان نمـــاید و با اتخاذ راه و روش های نوین، تدابیر اضافی، پروژه هــای پر ثمر، جلب کمك های تمام مؤسسات بین المللی، لااقل شکم های گرسنهء آنها را سیر نمـــاید و عـــاید سرانهء ملـی [1] را که ســـــالانه ۱۱۶ دالر بـــود

۱- جنگ افغانستان (دخالت شوروی و نهضت مقاومت) صفحه ۳۱ تألیف آندره بریگوا و اولیویه روآ، چاپ دوم ۱۳۶۷ ایران.

بالابرد (۱) و همچنانکه مرض بیداه می کرد و کسی در فکر تداوی مردم نبود و همچنانکه هیچکدام در فکر رفع بیسوادی نبودند.

در عوض، همانطوریکه قانون زندگی در چنین کشورها است، غنی، غنی تر شده میرفت، سرمایه داران بزرگ بوجود میآمدند. فیودال های کلان که حتی شاه را برسمیت نمی شناختند عرض اندام می کردند. تجار کلانترین پول ها را با وارد نمودن غیر ضروری ترین اشیاء به جیب میزدند رجال دولتی عسکری و ملکی، وزرا، رؤسا، حکام، قضات، قشر مرفه و ثروتمند جامعه را تشکیل میدادند. قصرها، منازل قشنگ، مغازه ها، ویلاها، موترهای آخرین سیستم، زمین ها، باغ ها خریداری می گردید، در شهر کابل محلهء وزیر اکبر خان مینه، شهرنو، کارته ۳، کارته ٤ یکی بعد دیگری خط فاصل روشنی بین اشراف اعیان و مردم تهیدست که در شهرآرا، شهر کهنه، خیرخانه، شاه شهید، یکه توت، گذرگاه میزیستند، می کشید. خانوادهء سلطنتی، محمد زایی ها، سرمایه داران، تجار، جنرالان، وزیران، قضات قشر جدیدی را که اشرافیت و اریستوکراسی نامیده می شد، پی می نهادند. در شهر کابل، کافه ها، رستورانت ها، سینما ها یکی بعد دیگری گشوده می شدند شهر غلغله، ماکسیم، پروانه و غیره از جملهء کافه ها و رستورانت های مفشن و گران قیمتی بود که در آن دختران زیبا و نیمه برهنه با عرضه کردن جامهای بلورین ویسکی و شامپانی ولاس زدن با مشتریان ثروتمند و اشراف خویش با کافه های تهران هم سری می کرد. سینما های پارك و آریانا خاصتاً در شب های جمعه پاتوق عده یی از ما بهتران بود، که شیك ترین لباس ها، گران ترین عطرها و لوکس ترین موترها را داشتند. شب های جمعه و روزهای رخصتی در پغمان و جلال آباد، این قشر نو به پا خواسته، شاد، راحت و شنگول در بهترین ویلاها و قشنگترین قصرها بسر می بردند و غم دوران را از دل بیرون می کردند. شاه، حتی در روزهای رسمی به کاریزمیر و پغمان میرفت در حالیکه چند نفر از خاصگان مانند رحیم غلام بچه، مراد علی خان جنرال و غیره او را همراهی می کردند و ثنا می گفتند، به عبث روزگار می گذرانید، در دره های آجر و سیغان و کهمرد طی طریق می کرد و یا آهو شکار می نمود یا در سفرهای عنعنوی خویش بنام تداوی در اروپا میرفت و ملت مظلوم و رنج کشیدهء خود را فراموش می کرد. توریستهای کشورهای غربی که از هرات داخل و از جلال آباد خارج می گردیدند و یا بر عکس، شهر کابل و شهرها و دره های زیبای کشور را بهترین مناطق برای دستیابی به چرس و افیون یافته بودند. شهرکابل به هتل و مهمانخانه جهت پذیرش این جلمبرهای

۱- میزان مرگ و میر بزرگ سالان ۲۳ نفر در یك هزار، کودکان ۲۰۵ نفر در یك هزار. یك داکتر برای ۲۶۰۹۰ نفر و یك نفر و یك تخت در شفاخانه برای ۷۰۵۱ نفر، تعداد افراد مکتب رو (تحصیلات ابتدایی) ۳۰ در صد.

زردموی، کاوبای پوش تبدیل شده بود. آنها، این ژولیده مویان بی فرهنگ همه چیز، حتی شرف خود را به خاطر یافتن و دودکردن توته‌ء چرس و افیون می فروختند و کسی را به آنها کاری نبود آنها متعفن، ژولیده، چرکین و بد لباس بودند شبها خمار و روزها نشه و سرمست. بی بندوبار، بی ادب، فاسد و ریشو هیچگونه قیدی بر آمد ورفت آنها گذارده نشد و حدود و ثغوری بر اعمال و حرکات آنها و معاشرت شان با مردم افغانستان وضع نگردید.

خلاصه آنکه چنان آزادی لجام گسیخته و دور از وقت در کشور شیوع میافت که حتی دست امریکا و اروپا را از پشت می بست و کسی را با آن کاری نبود گوئی کشوری بود بی پاسبان و دولتی بود بی سلطان.

■

اردو و سیاست در سه دههء اخیر

بخش اول

اولین کودتای اردو

-۱-

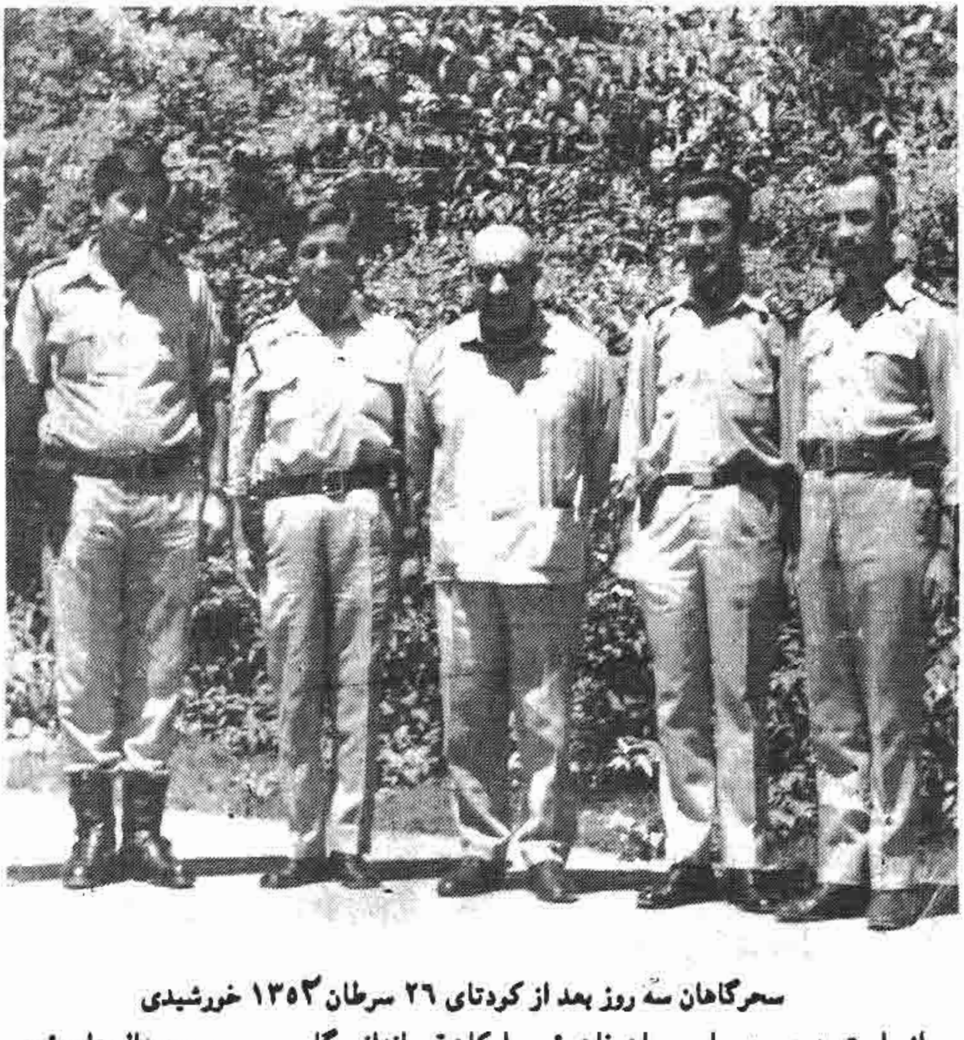

سحرگاهان سهٔ روز بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی
از راست به چپ : صاحب جان خان رئیس ارکان قوماندانی گارد جمهوری، عبدالستار رئیس ارکان قطعه ۷۱۷، سردار محمد داؤد، احمد ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری و نگارنده قوماندان قطعه ۷۱۷

سردار محمد داؤد در زمان دهه، دموکراسی و دگرگونی های عظیم سیاسی در کشور، در حالت انزوا و تجرید بسر می برد زیرا که دیگر حتی یاران و نزدیکان صمیمی اش او را ترک گفته بودند دیگر نام او ازیاد ها رفته بود و چهره اش از خاطره ها. در آن باغ و قصر بزرگ تنها بود و یگانه مصاحبش "زینب" خواهر پادشاه. دیگر در آن سالون بزرگ منزلش صدای بهم خوردن مهمیزها و خش خش سردوشی ها بگوش نمیخورد، دیگر از قامت های خم شده، تعظیم های نوکرمآبانه، والاحضرت گفتن ها و تملق گویی ها خبری نبود. خانه متروک به نظر میخورد و باغ بدون باغبان.

وزراء، جنرالان، قوماندانان، والامقامان، کاسه لیسان، همه و همه او را ترک گفته بودند، با وصف آنکه پادشاه گاهگاهی از او عیادت میکرد و حتی هنگام (۱) مریضی اش، پاهای او را مالش میداد با آنهم وی تنهایی، حقارت و بی اعتنایی را نسبت به خود احساس می کرد و در درون وی دیگ انتقام خموشانه در حال جوشش بود او طعم تلخ شکست را احساس میکرد فکر می کرد نسبت به او بی لطفی، بی مهری و بیعدالتی خاصی صورت گرفته است راستی چه کسی به او این سیمای پیر و از هستی ساقط شده و این شخصیت خودخواه خشن و مغرور احتیاج داشت؟ برادرش سردار محمد نعیم و تنی چند که انگشت شمار بودند و زنگ دروازه، منزل او را به صدا در میآوردند نمیتوانستند به او آرامش ببخشند و او را اقناع نمایند، او شیفته و مفتون قدرت بود و میخواست بالاتر از همه باشد. خانه ساکت بود و در طول این ده سال طولانی چهره های داکتر علی احمد پوپل، عبدالله ملکیار، نوراحمد اعتمادی، سید شمس الدین مجروح، حیدرعدالت و جنرالان یخن سرخ مانند مستغنی، سید حسن خان، خان محمد خان مرستیال که گاهگاهی از وی احوال می گرفتند برایش جذابیت و تازگی خود را از دست داده بود و آرامشی از صحبت های آنها برایش فراهم نمی گردید دوکتور حسن شرق دیگر جزء اشیا و لوازم آن خانه، بزرگ شده بود که اکثراً وجود و عدم او فراموشش می گردید. بازمحمد منگل و عبدالکریم که یکی دربان و دیگری پیشخدمت بودند نمایانگر بقایای ابهت و شکوه گذشته، دربار وی بودند که هنوز هم با وفاداری و اخلاص خاصی به او خدمت می کردند.

سردار محمد داود با انضباط سختگیر، مستبد و مغرور که عشق جنون آمیزی نسبت به ترقی و اعتلای کشورش داشت، مردی بود خدا پرست، پرهیزگار، مومن و متقی، کله طاس، قامت متوسط و اندام فربه او مظهر تشخص و اشرافیت وی بودند. زندگی ساده و بی تجملی داشت و از بدمستی ها و عربده جویی ها و عیاشی های "خانواده" بدور بود و پرهیز می کرد. عیاشی

۱- دهه، قانون اساسی. کشککی، صفحه ۱۵.

و فحاشی را ملامت می کرد و با عاملین آن کینه میورزید دارای استقلال رای بود و مرد صاحب عمل.

این مرد مارکسیست و کمونیست نبود، مسلمان ساده یی بود که خط فکری او را نوعی ناسیونالیزم ناب و سچهء افغانی تشکیل میداد که قبل از همه تعصب نسبت به مسئلهء پشتونستان آنرا متبارز میساخت. از لحاظ سیاسی دیدگاه او با افغان ملتی ها، مشابهت و نزدیکی داشت، نه با پرچمی ها و خلقی ها، بیهوده سعی کرده اند که او را با چپی ها، خاصتاً با پرچمی ها، همفکر و هم نظر بشمارند. او حتی با شوروی ها، طوریکه اکنون ادعا می کنند نزدیك نبود. او در عالم یأس و نومیدی از کمك های امریکا و غرب در کمال مجبوریت به شوروی روی آورده بود زیرا که او نمیتوانست از ادعایش در برابر پاکستان بگذرد. می گویند، او فاشیست بود و طرفدار افکار و نظریات نازی ها، و ده ها القاب و صفاتی که غرض آلود، میان تهی و دور از حقیقت است.

ولی اگر او را که جاه طلبی در نهادش بود و با او رشد مییافت و برای رسیدن به قدرت به هر ورطه یی گام می نهاد و به هر ریسکی تن میداد، ماجراجو بنامند، انتقام جو بپندارند و عقده مند بشمارند، شاید چنین قضاوتی با حقیقت نزدیك باشد. عوالم روحی و فکری چنین مردی را در آن سالها گرفتن انتقام از سردار عبدالولی و طرفدارانش که فرکسیون نیرومند ضد داؤدی را رهبری می کردند تشکیل میداد. از پادشاه نیز آزرده خاطر بود زیرا که از وی انتظار تفقد، دلجوئی و سپاسگذاری را داشت و چون بی اعتنایی دید پس دست بکار شد و تصمیم گرفت، مگر نه آنکه "تصمیم شرط اول مؤفقیت است"؟

(۱) «... لذا همهء وطنپرستان خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شود، ووطن از این ورطهء بدبختی رهایی یابد.»

-۲-

دوکتور محمد حسن شرق در مورد تهیه مقدمات کودتا در خاطرات خود می نویسد که محمد داؤد اندیشهء خود را در مورد کودتا و تغییر نظام شاهی به نظام جمهوری در سالهای اخیر حکومت نوراحمد اعتمادی با من "شرق" در میان گذاشت و من او را تشویق کرده و به اساس هدایت او قبل از همه یك گروپ اطلاعاتی را تشکیل داده تا نتیجهء فعالیت های خویشرا بررسی نمائیم که عبارت بودند از محمد هاشم مدیر قلم مخصوص امنیت دولتی، مهر دل خان خانه سامان سردار عبدالولی، جگرن محمد جان خان مدیر ریاست اخذ خبر وزارت دفاع ملی،

۱- بیانیهء رادیویی ۲۶ سرطان محمد داؤد.

همچنان ایجاب می کرد تا با تمام احزاب روابط خویشرا جهت اخذ معلومات توسعه بخشیم.

او می نویسد (۱) : «... زیاد ترین تشویش ما از همه بیشتر از گروه تحت رهبری ببرک کارمل بود و باید با اینها در تأمین روابط همه جانبه بیشتر توجه نموده نزدیکی که با هدایت و رهبری محمد داؤد بوجود آمده بود به آنانیکه از اصل هدف بی خبر بودند تصور می کردند که با این نزدیکی گویا من عضو حزب پرچم باشم ولی تمام این نزدیکی برای جلب اعتماد آنها برای کسب معلومات بود. بناءً با میر اکبر خیبر هفته، یکبار، با سلیمان لایق... ملاقات کرده و بعضاً کارمل را هم میدیدم. نتایج ملاقات ها برای اعضای جلب شده، کودتا نهایت مفید بود و محمد داؤد را مرتباً در جریان می گذاشتم، از جناح خلق از دو جهت اطلاع گرفته می شد، از مخالفت های پرچم و دیگری گاهی شخصاً با تره کی در خانه، شان ملاقات می کردم. با اطمینان و معلومات کامل واضح گردید که اینها با تعهد خود به شاه در عدم مداخله و جلب در میان صاحب منصبان اردو صادق بودند.»

از این نوشته ها بر میآید که تا هنگامیکه کودتای ۲۶ سرطان پی ریزی نشده بود، احزاب پرچم و خلق به شاه اطمینان داده بودند که در امور اردو دخالت نکنند و جهت جلب و جذب افسران اردو اقدامی بعمل نیآورند در حالیکه چنین نبود و حزب از همان آوان تأسیس خود به طور فعال در اردو کار می کرد. همچنین او ارتباط خویش را با کارمل و تره کی انکار نمی کند ومی نویسد که صرف برای گرفتن اطلاعات به این کار مبادرت ورزیده است.

بهرحال چه این موضوع راست باشد یا دروغ، نمایانگر یك حقیقت است و آن اینکه ماجراجوئی داؤد خان آغاز شده بود وبرای رسیدن به پیروزی حاضر بود با همه بسازد وبدون ترس و تشویش به پیش برود وی ادامه میدهد، برای جلب افسران سه فورمول مورد قبول واقع شده بود :

۱- صحبت در مورد آینده، کشور "نکات اساسی بیانیه، خطاب بمردم"

۲- بی طرفی فعال در سیاست خارجی.

۳- شخصیت شناخته شده، محمد داؤد بحیث رهبر.

وی می نویسد که ما به این باور رسیده بودیم تا با افسرانی که در خارج تحصیل نکرده و پائین رتبه باشند تماس حاصل کنیم ما اولتر از همه در قطعات تانك به فعالیت آغاز کردیم. دگروال غلام حیدر رسولی که ازتانکیست های سابقه دار بود به ما پیوستهٔ بود بعداً تورن سرور نورستانی بود که به هیچ سازمانی مربوط نبود و توسط خودم جلب شد توسط وی مولا داد خان جلب گردید که وی نیز غیر وابسته بود . اکنون ما یك گروپ چهار نفری را تشکیل داده

۱- خاطرات حسن شرق، صفحه ۹۲.

بودیم و بعدها با پیوستن محمد یوسف و حبیب الله زرمتی بعد از دو ماه در قوای ٤ و ١٥ زرهدار تعداد تانکیست های طرفدار محمد داؤد به ۲۰ نفر میرسید. محل کار خود را در منزل سید عبدالاله تعیین نمودیم قدیر خان نورستانی نیز به جمع ما پیوست. ما چند نفر را بنام سرگروپ تعیین نمودیم و به انها هدایت دادیم تا در حصهء جلب و جلب افراد مطمئن کار کنند ما تشکیل ذیل را تا آن موقع داشتیم :

محمد داؤد و حسن شرق "رهبری" غلام حیدر رسولی، محمد سرور نورستانی، مولاداد، محمد یوسف (تانکیست ها و سرگروپ ها) پاچا گل و فادار، عبدالحمید محتاط (الجنیران قوای هوایی سرگروپ ها) سید عبدالاله، عبدالقدیر، غوث الدین فایق (اعضای رابط میان سرگروپ ها) ضیاء مجید توسط محمد داؤد که با پدرش جنرال عبدالقادر رئیس استخبارات وزارت دفاع آشنایی داشت جلب گردید او بعد از صحبت با رفقایش در قطعه انضباط شهری همکاری آن ها را وعده داد مولاداد، با فیض محمد خان افسر قطعه کوماندو (ضربه) صحبت کرد و بعد از ملاقات با من، قطعه ضربه نیز بما پیوست. او به ادامه می نویسد [۱] : «من در ماه ثور ۱۳۵۲ زمینهء ملاقات ببرک کارمل را با محمد داؤد فراهم کردم بعد از صحبت هائیکه بعمل آمد ببرک کارمل به محمد داؤد چنین گفت : چون شما مطابق قانون اساسی کشور حق فعالیت سیاسی ندارید اگر بخواهید میوانید از سه طریق استفاده کنید.

۱- یك روزنامه یا جریده به نام شخص دیگر امتیاز بگیرید و نظریات خود را به مردم برسانید تا زمینهء فعالیتهای سیاسی شما میسر و مساعد گردد.

۲- اگر امکان داشته باشد با اعلیحضرت راه مفاهمه را باز نمائید و بهترین خدمت گذاری به شما این خواهد بود که شما در صورت امکان نائب السلطنه شوید.

۳- کودتا روش و مبارزهء ما با کودتا متضاد بوده و آنرا یك عمل خائنانه و ضد ملی میشماریم و هرکس به این راه اقدام کند ما طرف مقابل آنها خواهیم بود.

محمد داؤد از توصیه های ببرک کارمل رنجیده خاطر شده بود تشکر نموده گفت، من هم بشما می گویم اگر شما عقیدهء مارکسیزم را به قوهء برچه داخلی و یا خارجی به مغز مردم افغانستان داخل نمودید به زنده ام تف و به مرده ام نفرین نمائید. پیروی و پیوند شما را به سلطنت همه میدانند، خدا کند به وعده های خود به اعلیحضرت وفادار باقی بمانید و از اینکه بخانه ام آمده اید از ملاقات و نظریات شما متشکرم. خدا حافظ.»

معلوم نیست، تا کدام حدود نویسندهء سطور بالا در نوشتن حقایق صادق بوده است، اما اگر فیصدی اندکی حقیقت در آن نهفته باشد، میرساند که قبل از کودتا، حرف های آخرین بین ببرک کارمل و محمد داؤد زده شده بود و هرکدام با خاطر آزرده از همدیگر جدا شده بودند بناءً این

۱- حسن شرق، ص ۱۰۷.

ادعا که در کمیته‌ء مرکزی داؤد خان هیأت رهبری پرچم وجود داشت یك ادعای خیالی و کلب حقایق به نظر میخورد معهذا جور آرنی می نویسد(۱) : «رهبران برجسته‌ء ملکی پرچم که ببرك کارمل، اناهیتا راتب زاد و نور احمد نور در آن شامل بودند نیز عضویت کمیته مرکزی و حلقه‌ء داخلی رهبری داؤد را داشتند.»

-۳-

در ماه حوت سال ۱۳۵۱ هـ ش هنگامیکه من "نگارنده" بحیث قوماندان تولی در قطعه انضباط شهری قوایمرکز ایفای وظیفه می کردم روزی بعد از اجرای وظیفه "گزمه توسط موتر سایکل در شهر کابل" ضیاء مجید برای صرف چای مرا به رستوران خیبر دعوت کرد هنگام صرف چای شخص خوش قیافه و خوش لباسی که موهای سفید کوتاه داشت به میز ما نزدیك شد ضیاء مجید وی را بنام غلام حیدر رسولی دگروال صاحب متقاعد به من معرفی کرد معلوم می شد که وی با فامیل ما آشنایی کامل داشت زیرا که از احوال همه با گرفتن اسم و القاب پرسش بعمل میآورد بعد از تعارفات (حس کردم که این ملاقات اتفاقی نیست و قبلاً زمینه سازی گردیده است) رسولی به صورت کاملاً غیر طبیعی و احساساتی در مورد شخصیت ملی و بین المللی سردار محمد داؤد خان صحبت مفصلی کرد و از پاکی، تقوی وطنپرستی و عشق آتشین وی نسبت به مردم افغانستان، قصه ها وداستان ها حکایه کرد بعد صحبت را در مورد بدبختی و تیره روزی مردم افغانستان کشانیده و از بی نظمی، هرج ومرج و ناکامی حکومات متعدد حرف زد و گفت اکنون کار به جایی رسیده است که دیگر ادامه‌ء وضع قابل تحمل برای هیچ وطنپرستی نیست، باید این نظام سرنگون شود و عوض آن یك نظام جمهوری مطابق خواست عصر و زمان جاگزین شود. او گفت مناسب ترین شخصیت برای این کار، سردار محمد داؤد خان است وی بی مهابا و بدون هراس حرف میزد و در قید آن نبود که حرفهایش را دیگران می شنوند او گفت، سردار محمد داؤد به من وظیفه داده است تا با شما ملاقات کنم و شما را با همکاران تان درین راه مقدس که آرمان همه مردم است دعوت نمایم. من که تقریباً شوکه شده بودم از اعتماد وی تشکر کردم قرار شد فکرهایم را بکنم و چند روز بعد به وی جواب بگویم.

در آن موقع من هیچگونه تعلقیتی با هیچ سازمان سیاسی نداشتم اما به نسبت روابط در محیط کار با بعضی از افسران حزبی و نشست و برخواست با آنها در حربی پوهنتون، فرقه ۷ و اکنون در قطعه انضباط بعضی اشخاص فکر می کردند که من عضو حزب هستم. ضیاء مجید نیز عضو حزب نبود، در قطعه انضباط هیچکس عضو حزب نبود وهیچکس به شوروی جهت تحصیل نرفته بود اما بعضی از افسران قطعه‌ء ما درمورد ایجاد یك تحول در کشور و دگرگونی

۱- افغانستان گلرگاه کشور گشایان – ص ۶۹.

های عمیق اقتصادی و اجتماعی بیعلاقه نبودند، گرچه اکثریت این افسران را اشخاصی تشکیل میدادند که سردار عبدالولی و عمال وی از قطعات اردو بخاطر تعلقات فامیلی،قومی، لسانی ودرجهء وفاداری آنها و خانواده هایشان به پادشاه وفرکسیون خویش با وسواس خاصی انتخاب کرده بودند.

من از صحبتهای حیدر رسولی و مشوره با بعضی از دوستانم به این نتیجه رسیدم که در حال حاضر وطن تشنهء یك تحول و دگرگونی بزرگ است و در صورتیکه بساط رژیم شاهی برچیده شده و رژیم جمهوری مستقر گردد، بسی خواستها و تمنیات مردم ما بر اورده می گردد، تحلیل من در آن موقع بسیار ساده و مانند اکثر جوانان احساساتی بود. من فکر میکردم که بالآخره داؤد خان، روزی جایش را در نظام جمهوری مجبور است که به شخص دیگری واگذار شود، این شخص دیگر، پسر وی، و کاکایش نخواهد بود، بلکه شخصی خواهد بود از بین مردم که به اساس انتخابات بر اریکهء قدرت تکیه خواهد زد. من با حیدر رسولی ملاقات کردم و همکاری خود و رفقایم را به او وعده دادم. در قطعه انضباط، با سرعت و حرارت خاصی به جلب و جذب افسران مربوط پرداختم. ستارخان لمری بریدمن قوماندان بلوك خود را در اولین صحبت قانع ساختم. بسم الله خورد ضابطم نیز قانع شد و بعد از صحبت های طولانی با لمری بریدمن صاحب جان و لمری بریدمن جان محمد که اولی قوماندان تولی انضباط و دومی قوماندان بلوك وی بود آنها نیز حاضر به همکاری شدند. از گارد شاهی تورن عبدالوکیل نورستانی و چند نفر افسر دیگر به جمع ما پیوستند. سربازان تولی مانند طراب خان و جانان که یکی کاتب تولی و دومی مسئول سلاح کوت (کوته احوال دار) ما بودند بخاطر سهولت در کارها جذب گردیدند ما بعد از مدت کوتاهی به یك قوت بزرگ تبدیل شدیم ما میتوانستیم قطعه انضباط شهری را به هر شکلی که خواسته باشیم استعمال کنیم در تمام این مدت ضیاء مجید که مدیر پیژند قطعهء ما بود حیثیت یك عضو رابط را بین ما و سردار محمد داؤد داشت.

قوماندان قطعهء ما دگروال محمد انور که مدتها بحیث مدیر پیژند و سفر بری قوایمرکز خدمت می کرد. شخص خوش قلب، مهربان و ساده یی بود، او آنقدر به ما اعتماد داشت که نمیتوانست حتی در تصور خود به وفاداری ما نسبت به سردار عبدالولی شك پیدا کند حتی بر خلاف وی از ما می ترسید و بیم داشت که نسبت نزدیکی با سردار ولی روزی برایش توطئه بچینیم و موجبات برطرفی او را فراهم کنیم اما در واقع او هراس بی موجب داشت زیرا که من جز در اثنای اجرای وظایف، هیچگاهی نمیخواستم با سردار مواجه گردم اما جاسوسان و عمال سردار در قطعه ما کم نبودند، آنها هر روز به شکلی از اشکال جلو سردار ولی سبز می شدند و راپور میدادند.

افسران علاقمند به سردار ولی در قطعه انضباط در آن وقت عبارت بودند از لمری بریدمن محمد اسماعیل.عزیز براودرزاده جنرال عارف خان پسر کاکای عمر شهید، عبدالله "سور" و غیره که برای خوش خدمتی به سردار سخت علاقه مند بودند.

-۴-

ترکیب قوا و وسایط کودتای ۲۶ سرطان چنین بود :

اسم قطعات و جزوتامهای زمینی	تعداد پرسونل	تعدادتانکهاووسایط‌تخنیکی	شخص مسئول و یا قوماندان
لواهای ٤ و ۱۵ زرهدار	۲۰۰ نفر	۷۰ عراده	سرورنورستانی-محمدیوسف‌ومولاداد
قطعه ٤٤٤ کوماندو	۱۲۰۰ نفر	باسلاح‌وتخنیک‌مخابروی‌قطعه	فیض محمد خان - هدایت الله
قطعه ۷۱۷ انضباط شهری	٤۰۰ نفر	رر	ضیاء مجید - نبی عظیمی
قطعه پراشوت وگاردشاهی	۳۰۰ نفر	۱۰ عراده تانك	عبدالقادرمیاخیل-حبیب‌اللهزرمتی
افسران از شعبات و ریاستهای اردو	۱۰۰ نفر	یکصد میل اسلحه پیاده	حسن شرق - غوث الدین فایق
جمع کل	۲۲۰۰ نفر	با ۸۰ عراده‌تانك‌ووسایط‌تخنیکی‌و سلاح‌داخل‌تشکیل‌قطعات	

بر علاوه، قطعات زمینی بعضی از افسران و پیلوتان و تخنیکران قوای هوایی و مدافعه هوایی میدان های خواجه رواش و بگرام تحت قومانده، لمری بریدمن عبدالحمید محتاط و لمری بریدمن پاچا گل وفادار، تعهد سپرده بودند که در صورت ضرورت طیارات را از میدانهای فوق الذکر به نفع قوتهای کودتا چی پرواز دهند. در لوای ۸۸ توپچی (مهتاب قلعه) تورن خلیل الله نیز با کودتا چیان پیوسته بود او تعهد کرده بود که لوای ۸۸ را کاملاً به نفع کودتا استعمال نماید. سلاح قوت ها و گروپ های گرفتاری را می بائیست قطعه انضباط شهری تهیه کند و من آنرا بعهده گرفته بودم برای تانکسیتها نیز میبایست من سلاح توزیع می کردم. ارتباط مخابره با سرگروپ ها و مسئولین میبایست توسط وسایل مخابره، پورتاتیف که از میدان هوایی خواجه رواش توسط محتاط و پاچا گل وفادار تهیه می شد صورت می گرفت. محل قومانده منزل محمد داؤد بود.

وظیفه، اساسی را گرفتاری مسئولین درجه اول و قوماندانان فعال قوای مسلح افغانستان تشکیل میداد. بدست آوردن مراکز رادیو، تلفن و فلج نمودن ارتباطات مخابروی در شهر کابل نیز از جمله، همین وظایف اساسی بودند. تکتیك کودتا را ناگهانی بودن و غیر منتظره بودن کودتا تشکیل میداد. نام سردار محمد داؤد و شهرت و اعتبار آن قوت الظهر کودتا بود.

این پلان بسیار ساده، سطحی و ضعیف بود، وریسك کردن و ماجراجویی در آن بیشتر رول

داشت. تا محاسبات دقیق و منظم نظامی و حل و فصل پیچیدگی های یك پلان منظم، که میبائیست برای تعرض بالای یك اردوی منظم و وفادار طرح می شد.

در پلان مذکور نقاط ضعف بسیاری وجود داشت، یکی ازین ضعف ها، حل نشدن تشریك مساعی بین قوت ها بود. قطعات به صورت مستقل عمل می کردند هیچکس اوامر محل قوماندہ را نمی شنید و در لحظات ضروری نمیتوانست از طریق بیسیم به آن اطلاع دهد. جهت دفع و طرد حملات احتمالی فرقه های ۷ و ۸ که در قرغه و ریشخور وضع الجیش داشتند، هیچگونه تدابیری اتخاذ نشده بود. به رول و نقش قطعات ژاندارم و پولیس که میتوانستند با مقاومت خود، زمان برای سردار عبدالولی کماهی کنند کم بهاء داده شده بود. خاصتاً مسئلهء تأمین ارتباط بین قوت های کودتا چی از یکطرف و افراد منفرد "گروپ های گرفتاری" بسیار سطحی بود و حتی وجود نداشت. چنانچه در شب دهم سرطان در حالیکه امر حرکت داده شده بود و حتی بعضی از قطعات کودتاچی از جا کنده شده بودند "به نسبت استقرار یك قطعه از قرغه در بالاحصار" نزدیك بود کودتا افشا و عاملین آن دستگیر شوند. تهیهء چنین پلان بسیط و ساده یی نمیتوانست کار روسها باشد. زیرا که آنها نمیتوانستند با چنین پلان ساده یی به موفقیت آن اطمینان داشته باشند.

ممکن است شبکهء استخباراتی روسها وکا جی بی، معلوماتی در مورد وقوع یك کودتا حاصل کرده باشند. اما این به معنی آن نبود که در تهیه و ترتیب پلان و دادن مشوره به محمد داؤد خان و در مورد اجرای کودتا نقشی را ایفا کرده باشند. ادعای میر محمد صدیق فرهنگ که نوشته است. (۱) «از قول دین محمد برادر احمد شاه مسعود قوماندان معروف جهاد در پنجشیر روایت شده است که به تاریخ ۱۸ سرطان ۱۳۵۲ یعنی تقریباً یك هفته پیش از کودتا یکصدوبست تن از تانکیست شوروی به کابل وارد شده، شایع گشت که جهت آموزش کار برد تانکهای ۲۶ روسی آمده اند. اینها بودند که تانکها را بالای ارگ و کابل رادیو سوق دادند.» عاری از حقیقت است. زیرا که اولاً که تانکهای ۲۶ در اردوی افغانستان و حتی در شوروی وجود نداشت. شاید مقصود تانکهای (T-26) روسی باشد. ثانیاً که مدت یك هفته برای آموزش تانکهای عصری و پیشرفته بسیار کم است. این تانکها می بائیست در طول این یك هفته از کانسرویشن کشیده می شدند، خصوصیات تخنیکی و تکتیکی آنها را پرسونل فرا می گرفت. بالای آنها انداخت صورت می گرفت، با آنها دریوری مشق و تمرین می شد و بعد توسط تانکیست های افغانی بجانب کابل مارش داده می شدند زیرا که ٤ بجهء صبح هوا روشن می

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ص ٥ جلد دوم.

شد و دربوران روسی را همه می شناختند. ثالثاً برای شهر کابل چه فرقی می کرد که تانکهای T-51 بالای چهارراهی های آن ایستاده شوند و یا تانکهای T-62؟ از طرف دیگر به تاریخ دهم سرطان اگر همان قطعه در بالاحصار جابجا نمی شد، کودتا اجرا شده بود. در حالیکه به قول دین محمد تانکهای شوروی به تاریخ ۱۸ سرطان وارد کابل شده بودند.

فرهنگ به ادامه می نویسد [۱] «همچنان نصرت الله ملکیار وزیر مخابرات در حکومت محمد موسی شفیق در مصاحبه ای که تفصیل آن بعداً خواهد آمد، اظهار داشته است که در شب وقوع کودتا، هنگامیکه میخواست به سوی خانهٔ وزیر داخله برود، موتری را با یك تعداد سرنشین، احتمالاً روسی مشاهده کرد که در موقع عبور از یکی از چهار راهی های شیرپور روشنی افگنی از آن به هوا پرتاپ شد»

این امر ممکن است اتفاق افتاده باشد. زیرا که کلاشینکوف های روسی دو نوع مرمی دارند. مرمی عادی و مرمی رسام. که چنانچه امروز همه میدانند، مرمی های رسام خط زرینی جهت نشان دادن هدف و یا استقامت حمله، به دنبال خود رسم می کند. همچنان راکت های روشنی انداز جهت نشان دادن استقامت حمله و یا تشخیص محل موقعیت جزوتام فیر می شود. از طرف دیگر آقای وزیر وجود روسها را در موتر کنایی احتمالی خوانده و آقای فرهنگ عیناً آنرا برای قوی ساختن کتابش نقل کرده است. قرینه دیگر مؤلف کتاب تاریخ افغانستان در پنج اخیر را، اطلاع یافتن وی از یك نقشهٔ عملیات تروریستی که هدف آن ربودن آقای نیومن سفیر کبیر امریکا در کابل و برهم زدن امنیت در افغانستان بود تشکیل میدهد. نفهمیدیم که این قضیه را با کودتای محمد داؤد خان ونقش روسها در آن چه مناسبتی ارتباط می بخشد. مگر همان ذهنی گرایی و مسخ حقایق.

وی ادامه میدهد [۲] : «...قرینهٔ دیگر شرکت اعضای نظامی گروه پرچم مانند رفیع، محمد اسلم وطنجار، عبدالحمید محتاط و عبدالقادر پیلوت در کودتا بود که بدون اطلاع قبلی مقامات شوروی امکان نداشت بخصوص با در نظرگیری این نکته که رهبر این گروه ببرك کارمل از سابق از عمال کا.جی.بی. بود. بالآخره نظم و نسقی که در اجرای کودتا مشاهده شد واضح ساخت که نقشهٔ مذکور توسط اشخاص و مقامات حرفه ای و با تجربه طرح و تطبیق گردیده که درین مورد جز مقامات شوروی نمی توانست باشد.»

درین مورد بازهم او اشتباه می کند. محمد اسلم وطنجار هیچوقت پرچمی نبود و در کودتای ۲۶ سرطان نقش بزرگی نداشت. عبدالحمید محتاط نیز همچنان پرچمی نبود و عبدالقادر پیلوت

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۵ جلد دوم.

۲- همان اثر ص ٦ جلد دوم.

نیز هیچگاهی پرچمی نبود همانطوریکه خلقی نیز نبود او مانند دستگیر پنجشیری گاهی با این حزب و زمانی با آن حزب می بود، هر کسی که قوی بود و به او امتیاز بیشتر می بخشید. رول و نقش رفیع نیز در کودتا بسیار کم بود او در آن موقع صرف قوماندان یك بلوك تانك بود که همراه با شوهر همشیره اش شیرجان "با شیرجان مزدوریار اشتباه نشود" توسط حیدر رسولی در کودتا جلب شده بودند و هنوز عضو حزب نبودند. در بارهء عضویت ببرك کارمل و اتهام بستن به افراد مشخصی بحیث عامل کا.جی.بی اسناد و شواهد قانع کننده ضرورت است و نمی توان او را با یك حرف عضو کا.جی.بی دانست. از طرف دیگر او از نظم و نسق کودتا حیران است و آنرا کار روسها می داند و باور کرده نمیتواند که هموطنان خودش قادر به انجام عملیاتهای مهمی از این قبیل باشند و به استعداد و قابلیت افغانها بی باور است.

بلی، اینگونه قرینه سازی ها و نقل قول ها ارزش حقیقی کتاب آقای فرهنگ را تا سطح اتهام بستن بر روی حقایق تاریخی پائین میآورد زیرا که تاریخ با قرینه سازی نوشته نمی شود و اگر نوشته شد هیچگاهی به دل نمی نشیند و خواننده را اقناع نمی نماید.

این پلان آنقدر ساده و عاجزانه از لحاظ نظامی طرح شده بود و چنان برتری نیروهای طرفدار پادشاه و سردار عبدالولی در آن بوضوح مشاهده می گردیدکه حتی طراح آن به مؤفقیت آن ایمان نداشت و به محمد حسن شرق وصیت کرده بود [۱] «... در صورت ناکامی بخداوند بزرگ ترا قسم میدهم که اگر من قادر به خودکشی نشدم مرا از بین بردارید، زیرا زندگی ارزش اسارت را ندارد...»

باری، وظایف اساسی همانا، گرفتاری سردار عبدالولی، وزیر دفاع، ستر جنرال خان محمد خان، شهزاده احمد شاه، محمد موسی شفیق، جنرالان و قوماندانان فعال، فلج ساختن مرکز مخابرات و کنترول آن، اشغال رادیو و شهر کابل بود.

تقسیم وظایف به شکل ذیل بود :

- گرفتاری سردار ولی و خلع سلاح نمودن پرسونل گاردشاهی و اشغال میدان هوایی کابل، توسط قطعه ٤٤٤ کوماندو.
- گرفتاری وزیر دفاع، مارشال شاه ولی خان و اشغال رادیو افغانستان، تقسیم سلاح برای گروپ های گرفتاری و تانکیست ها توسط قطعه انضباط.
- گرفتاری شهزاده احمد شاه، توسط گروپ های گرفتاری، به کمك قطعه ٤٤٤ کوماندو.
- گرفتاری قوماندانان فعال اردو توسط افسران کودتاچی همان قطعات و در صورت ضرورت

۱- خاطرات حسن شرق - ص ۱۱۵.

جلب کمك از قطعه انضباط یا پراشوت.

- اشغال شهر کابل توسط تانکها و وسایط لوای ٤ و ۱۵ زرهدار.

من، وظایف قطعه انضباط را طور ذیل تقسیم نمودم :

گرفتاری خان محمد خان وزیر دفاع و اشغال رادیو افغانستان، تأمین امنیت جاده، وزیر اکبرخان، از صحت عامه الی ارگ توسط تولی مربوطه ام و گرفتاری مارشال شاه ولی خان توسط تولی مربوط به لمری بریدمن صاحب جان.

جریان کودتای ۲٦ سرطان :

عصر روز ۱٦ جولای ۱۹۷۳ برابر با ۲۵ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش. ضیافتی در سفارت عراق در کابل به مناسبت روز ملی آن کشور بر پا گردیده بود و یکتعداد از رجال بزرگ به شمول سردار عبدالولی و وزیر دفاع ستر جنرال خان محمد خان در آن اشتراك کرده بودند. بعد از ختم مجلس، عده یی در شام آن روز در منزل سفیر امریکا جهت معرفی آتشه نظامی امریکا جمع شدند که خان محمد خان نیز شخصاً در آن اشتراك کرده بود آنها بعد از خوردن غذاهای مکلف و نوشابه های گوارا، مست و شنگول از باده، بی خبری و بی اعتنایی در بستر راحت غنوده بودند و عرش برین را سیر می کردند.

ساعت یکنیم بجه شب امر شروع حرکت توسط سردار محمد داؤد ابلاغ گردید، ما بسرعت دست بکار شدیم لمری بریدمن محمد اسماعیل در آن شب نوکریوال قطعه انضباط بود و میتوانست با یك تلفن موضوع را به سردارعبدالولی برساند. من به بهانه یی وی را اغفال کرده و به اصطلاع عقب نخود سیاه فرستادم تولی ما مسلح گردید حسن شرق، غوث الدین فایق، مولاداد به نزد ما آمدند و برای شان سلاح توزیع نمودیم. گرچه حسن شرق نوشته است که سلاح کوت های قطعه انضّباط را شکستانده و سلاح را تسلیم شدند مگر واقعیت ندارد سلاح توسط خود ما توزیع گردید. صاحب جان نیز تولی خویش را مسلح ساخت تولی ما به سرعت حرکت کرد و ساعت یك و چهل و پنج دقیقه، شب، منزل وزیر دفاع را مکملاً محاصره کردیم زنگ منزل وی را فشردم بعد از دقایق طولانی افراد محافظ وی بیدار شدند و از قول من به خان محمد خان اطلاع دادند که بانیست به همراهی من به نزد سردار عبدالولی برود این یك بهانه بود منظور من آن بود که اگر به سادگی حاضر به رفتن شود ضرور نیست که سربازان داخل منزل او شوند و فامیل وی اذیت گردند. اما خان محمد خان تعلل کرد چراغ های تعمیر یکی پی دیگری روشن شد، هنوز تلفون کار می کرد و ما حتی در بیرون منزل صدای زنگهای ممتد آنرا می شنیدیم. زمان می گذشت و اگر خان محمد خان با یکی از قطعات اردو تماس حاصل می کرد، مثلاً قطعه ایکه در قلعه جنگی جابجا بود کارما زار می شد به ناچار امر دادم که سربازان داخل منزل وی

شوند. در زینهء منزل تفنگ شکاری وی افتاده بود و در منزل دوم تفنگ شکاری دیگری که کارتوس های آن اینطرف و آنطرف تیت و پراکنده شده بود معلوم می شد که کسی از وقوع کودتا به وی اطلاع داده است ولی او نتوانسته با قطعات اردو ارتباط تأمین کند و چون مأیوس گردیده بناءً به غرض دفاع خود و خانواده اش از تفنگ های شکاری خویش استفاده می کرد که موقع نیافته است ما بعد از جستجوی اتاقهای منزل نامبرده را در تاکوی "زیرزمینی" منزلش ملبس با پیراهن و تنبان با پاهای برهنه و موهای ژولیده در حالیکه در عقب بوجی های مواد غذایی و پخته پنهان شده بود پیدا نمودیم او سخت دستپاچه وحشتزده شده بود و وجودش می لرزید سربازان به ابتکار خود دستانش را از پشت بسته کردند و ساعت قاب طلای او را از دستش کشیدند زیرا که او را اذیت می کرد گیلاس آب به وی خورانده شد حالش خوب شده و بالای خود مسلطّ گردید و پرسید شما کی هستید چه میخواهید؟ من گفتم شما بنابر امر رهبر انقلاب توقیف شده اید وی گفت کدام رهبر، کدام انقلاب؟ من برایش گفتم، همه چیز را بعداً خواهید دانست او سعی کرد سربازان ما را تهدید و تطمیع نماید او می گفت به حرفهای این تورن بازی نخورید او فردا گرفتار و اعدام می گردد و شما که شریك جرم وی هستید، کمترین جزای شما، حبس ابد خواهد بود اگر مرا رها سازید من تعهد می کنم که برای همهء شما پاداش داده شود و ترخیص گردید ولی سربازان به حرفهای وی اعتنایی نکردند. ما او را در یکی از لاری های تولی خویش که در آن موقع سقف نداشت سوار کردیم من در پهلویش نشستم ضابطم ستارخان دریوری می کرد برای حفاظت فامیل و ناموس وی افراد مطمئن را توظیف نموده و خود به طرف منزل محمد داؤد خان حرکت کردیم باز محمد خان منگل درب منزل را گشود و جهت مطلع ساختن سردار محمد داؤد خان شتافت ساعت دقیقاً دو و ده دقیقهء شب بود بعد از لحظهء کوتاهی سردار محمد داؤد خان که با پیراهن و تنبان سفیدی ملبس بود، همراه با سردار محمد نعیم و حسن شرق به دهن دروازه آمده و با من مصافحه نمود و پرسید شما کی هستید؟ من خودم را معرفی کردم و از گرفتاری خان محمد خان وزیر دفاع او را مطلع ساختم. او بسیار خشنود گردید مرا در بغل گرفت رویم را بوسید و گفت شما اولین افسری هستید که وظیفهء خود را در وقت و زمانش انجام داده اید برای شما و سایر رفقا و همکاران تان تبریك می گویم پرسید وظیفهء بعدی شما چیست؟ من گفتم، اشغال رادیو افغانستان. گفت از سردار عبدالولی اطلاع دارید که گرفتار شده و یا خیر؟ من اطلاعی نداشتم، ولی صدای فیرها را هم محمد داؤد خان می شنید و هم ما. گفت فوراً وزیر دفاع را در سرای شمالی بمنزل عبدالقدیر نورستانی مامور ترافیك برسانید و بعداً به وظیفهء دوم خویش شروع کنید. در صورتیکه برای گرفتاری سردار عبدالولی از شما کمك خواسته شود، کمك برسانید. وی در حالیکه سعی می

کرد، از لرزش صدایش جلوگیری نماید، بازهم نمیتوانست هیجان، تشویش و اضطراب خود را مخفی سازد. من او را اولین بار از نزدیك می دیدم او تفاوت چندانی با عکس ها و فوتوهای خویش نداشت اما بقدر کافی پیر و فرتوت معلوم می شد فربه شده بود و طراوت و شادابی ایام جوانی در وی مشاهده نمی شد...*

ما خان محمد خان را به منزل قدیر خان رسانیدیم در راه با بعضی از گروپ های گرفتاری برخورد کردیم ولی چون نام شب را می گفتند مزاحم نمی شدیم اسم شب "انقلاب" تعیین شده بود و جوابیهء آن "پیروزی" بود ما هنگامی به منزل سردار عبدالولی رسیدیم که درب منزل و گوشه یی از تعمیر وی توسط فیر تانك های قطعه ٤٤٤ کوماندو تخریب شده بود و سردار عبدالولی بعد از مقاومت کوتاهی تسلیم شده در حالیکه لباس جنرالی خود را پوشیده بود و دستها را بعلامت تسلیم بالا گرفته بود از زینهء منزل دوم عمارت خویش پائین می شد و می گفت یگانه خواهش من اینست که همراه با فامیلم مانند افغان ها برخورد کنید فیض محمد خان به او وعده داد، و وی را در تانك سوار کرده بطرف منزل قدیر خان حرکت کرد سربازان فیرهای شادمانی نمودند و هزاران مرمی های فشنگ فیر شد و شهر چراغان گردید تولی ما بسرعت بطرف رادیو افغانستان حرکت کرد حملهء برق آسا بالای افغان فلم، رادیو افغانستان، کلوپ عسکری، توان مقاومت را از مدافعین و افراد محافظ این نقاط سلب کرد و ما به سهولت به رادیو افغانستان دست یافتیم سلاح افراد ژاندارم و پولیس و محافظین و پهره داران کلوپ عسکری بدست آمد و پهره داران ما به عوض آنها مستقر گردیدند ما، سربازان خویش را از چهار راهی آریانا الی صحت عامه جابجا کردیم و به جمع آوری افسرانیکه جهت اشتراك در پروای رسم گذشت بصوب پل محمد خان روان بودند پرداختیم و با عزت و احترام زیاد از آنها خواستیم تا الی روشنی صبح و روشن شدن وضع با ما باشند آنها بسیار متعجب و غافلگیر شده بودند باور نمی کردند که کودتا به این سرعت به پیروزی رسیده باشد ساعت ٤ صبح اولین تانکهای قوتهای زرهدار از مقابل رادیو افغانستان گذشتند و در شهرکابل پراگنده گردیدند. سرور و شعف ما و سربازان ما و افسرانیکه در رادیو جمع شده بودند، انتها نداشت بعد از دستگیری سردار عبدالولی، مارشال شاه ولی خان و خانمش در پغمان گرفتار شده و با عزت و احترام توسط صاحب جان و جان محمد خان به قصر صدارت زندانی گردیدند شهزاده احمد شاه در منزلش بعد از مقاومت کوتاهی گرفتار شد، محمد موسی شفیق را از قرغه گرفتند، سایر توقیف شدگان را اشخاص و رجل آتی تشکیل میداد : ملکه حمیرا و اعضای خانواده شاهی، محمد موسی شفیق صدراعظم، گلبهار خان جنرال قوماندان هوایی، جنرال غلام محمد خان قوماندان گاردشاهی، تورنجنرال قمرالدین خان قوماندان عمومی توپچی، دگروال رحمت الله

صافی قوماندان قوت های کوماندو، جنرال عبدالحکیم خان کتوازی قوماندان فرقه ۷ ریشخور، تورنجنرال نواز خان قوماندان فرقه ۸ قرغه، برید جنرال شیر محمد خان "معروف به شیر بادرنگ" قوماندان قوای ٤ زرهدار، جنرال محمد حسین خان قوماندان قوای ۱۵ زرهدار، جنرال محمد طاهر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، قوماندانان غند ها و مغزره های میدان های هوایی کابل و بگرام و بعضی از مهره های مهم در سطوح پائین مانند عبدالحنان دگرمن قوماندان امنیه و گل نبی خان سر مامور پولیس.

ساعت ۷ صبح متصدی رادیو از من توضیح خواست که بعد از تلاوت قرآن کریم چه پروگرامی را نشر کنیم من گفتم نغمه های اتن ملی و موسیقی شادی بخش را مانند روزهای عید و جشن پخش کنید رادیو به نشرات خود آغاز کرد ضیاء مجید به عجله به نزدم آمد و گفت امنیت ستدیو ها را بگیرید زیرا که اکنون رهبر تشریف می آورند من اولین بار که کلمهء رهبر را می شنیدم چندان به دلم ننشست گویی لقب عاریتی بود که به این مرد مُسن، کله طاس، فرتوت چسپانیده بودند ولی بهر حال من چنان کردم که ضیاء میخواست ساعت ۷ وبیست دقیقه سردار دیروز و رهبر امروز در حالیکه پیراهن و پتلون بهاری به رنگ عسکری در برداشت همراه با حسن شرق، ضیاء مجید، حیدر رسولی وعدهء از رهبران و سرگروپ های کودتا به رادیو رسید و بعد از قبول احترام پرسونل قطعهء ما، وارد ستدیو شد، مهدی ظفر نطاق رادیو میخواست بگوید که اکنون سردار محمد داؤد بیانیه میدهد اما سردار محمد داؤد گفت برادر، دیگر مرا و هیچکس را سردارخطاب نکنید سرداری برای همیش از افغانستان رخت بسته است مهدی ظفر بعد از انانس کوتاهی، رشتهء صحبت را به محمد داؤد سپرد و وی نطق قبلاً آماده شده یی خود را شروع نمود که فشردهء آن تقدیم می شود :

« بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران و برادران عزیز سلام !

بنده درطول مسئولیت های مختلف در خدمت وطنم، همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان، مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ما یك محیط مثبت و واقعی نشو و نمای مادی ومعنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نماید مدتها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی می شد تدریجاً از بین برداریم.

من برای سعادت آیندهء وطن خود، جز قایم ساختن یك دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم به نظر بنده

تهداب اصلی چنین یك وضع اجتماعی تأمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل مالکیت ملی است که باید به دو اصل فوق ظاهر یا پوشیده خللی وارد نشود این آرزوهای مقدس بود که مرا وادار ساختند ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را بحضور شاه پیش و تحقق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنم بهر صورت نتیجه آن شد تا آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیك به یك دموکراسی قلابی که از ابتداء تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی، بر تقلب و دسایس، بر دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود مبدل گردید.
خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم به یك انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه به یك رژیم مطلق العنانی مبدل شد و هر کدام از این قدرت ها بجان همدیگر و بجان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکومت کن، آتشی را در سرتاسر مملکت افروختند تا بتوانند در سایهء این فضای ملوث و تیره و تار و پر از بدبختی، فقر، فلاکت، مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند. لذا همهء وطنپرستان، خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شده و وطن ازین ورطهء بدبختی رهایی یابد.
هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیهء حقیقی اسلام موافق است جاگزین آن گردید .
سیاست خارجی افغانستان به اساس بیطرفی، عدم انسلاك در پیمان های نظامی، قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود. سیاست بین المللی افغانستان بر اساس تمنیات ملی کشور، برای حیات مادی و معنوی مردم ما مطرح گردیده است . این نظام با اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است ملحوظ و محترم می شمارد. در مورد روابط با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیهء پشتونستان با آن یك اختلاف سیاسی داریم و تاکنون به حل آن مؤفق نشده ایم سعی دایمی ما برای یافتن راه حل قضیهء پشتونستان دوام خواهد کرد. در خاتمه یکبار دیگر این مؤفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریك گفته و از همه اولتر وطنپرستان، خاصتاً اردوی فداکار افغانستان که از هیچگونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ ننموده اند از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را تقدیم می کنم چون سعی و آرزومندی ما نقطهء انجام ندارد دوام این همکاری از طرف همهء افراد خاصه طبقهء جوان کشور از تمنیات قلبی ما است و به دریافتن آن امید قوی دارم. زنده باد افغانستان، پاینده باد جمهوریت.»

بعد از ختم بیانیه، محمد داؤد خان درراه رفتن بمنزلش با استقبال بی نظیر هزاران نفر از اهالی شهر کابل که قبل از شنیدن سخنان وی، هیجان زده، متعجب، سرگردان و پریشان بودند، مواجه گردید. وی برای مردم دست تکان میداد، مردم برایش کف میزدندو او را گل باران می نمودند،

معلوم نبود که آنهمه گل در آن صبح زود، از کجا پیدا شد، زیرا که مردم نه تنها او را بلکه ما را، سربازان را، موترها، زرهپوش ها و تانکها و اسلحه ها را غرق در گل و برگ میساختند، آنها ما را در بغل می گرفتند، سربازان را می بوسیدند، تانکها را می بوسیدند و اشك شادی، رضائیت و سپاس از گونه هایشان جاری بود. مردها، زنها، پسران، دختران به یکسان عمل می کردند، بالای تانکها ایستاده می شدند، نطق ها و صحبت های هیجان انگیز و انقلابی، شعارهای تند و آتشین، هورا گفتن ها کف زدن ها به اوج خود رسیده بود و تمام نقاط شهر کابل را در بر گرفته بود. آنها تانك ها و اسلحه ها را لمس می کردند به چشمان ما و سربازان ما می نگریستند، گویی باور شان نمی شد که در طی یکشب رژیم چندین صد سالهء پادشاهی و سلطنتی به رژیم جمهوری تبدیل شده باشد، دست فروشان، کراچی بانان، دوکانداران متاع خود ها را بدون پول به ما عرضه می کردند، تکسی ها، سرویس ها از کسی پول نمی گرفت، سینما ها رایگان شده بودند، شهر غرق در خوشی، شادمانی و سرمستی بود. در ولایات نیز کسی دست از پا خطا نکرد، همینکه صدای محمد داؤد استماع گردید، سوال ها حل شد و تلگرام های تبریکیه عنوانی محمد داؤد خان از هرگوشه و کنار مملکت مواصلت می نمود. کودتا پیروز شده بود، امنیت قایم گردیده بود گویی آب از آب تکان نخورده است، "برگشتنی" بود اسفبار و "آمدی" بود نیکو و بدون انتظار.

کودتا سفید بود. زیرا که تلفات آن بسیار اندك بود، حبیب الله زرمتی لمری بریدمن، افسر تانکیست گارد همراه با سه نفر افراد نمبر "مرتبات" تانك به دریای کابل نسبت سرنگون شدن تانکش افتاده و همه شهید شده بودند. همچنان ٦ - ٧ نفر سربازان امنیتی رژیم قبلی نسبت مقاومت کشته شده بودند به نسبت همین تلفات اندك و پیروزی بزرگ بعدها مخالفین محمد داؤد، آنرا کودتای ساختگی میدانستند و نتیجهء سازش بین اودرزاده ها و پسر عموها.

در همانروز، غلام حیدر رسولی لباس جنرالی در بر کرد وعوض سردار عبدالولی بحیث قوماندان عمومی قول اردوی مرکزی تعیین شد و اعلان گردید که برای افسران کودتاچی دو رتبه ترفیع و برای کسانیکه در امر کودتا در شب ۲٦ سرطان همکاری کرده اند یك رتبه ترفیع داده شده است همچنان تمام خوردضابطان اردو به رتبهء دریم بریدمن ترفیع کردند که چون تصمیم عاجل احساساتی بود بعدها اردوی افغانستان را از ناحیهء کمبود خوردضابطان بسیار صدمه زد و با مشکلات زیادی مواجه ساخت عصر همانروز محمد داؤد کمیته مرکزی دولت خویش را تشکیل کرد، کمیته مرکزی از اشخاص ذیل ترکیب یافته بود.

سردار محمد داؤد رئیس، دوکتور محمد حسن شرق منشی، اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از جنرال غلام حیدر رسولی، دگروال محمد سرور نورستانی ، دگرمن عبدالقدیر نورستانی

افسر ترافیک، دگرمن محمد یوسف، جگرن مولاداد، جگرن خلیل الله، دگروال غوث الدین فایق، جگرن فیض محمد، جگرن پاچا گل وفادار، جگتورن ضیاء مجید، جگتورن عبدالحمید محتاط و سید عبدالاله جمعاً ۱۴ نفر. از جملهء این ۱۴ نفر تنها فیض محمد خان رسماً عضویت جناح پرچم حزب د. خ.ا.ا. را داشت و بعدها جگرن خلیل الله. عبدالحمید محتاط بعدها ستمی گردید و پاچا گل وفادار خلقی.

کمیته مرکزی در همان اجلاس خویش، بر علاوهء ترفیعات افسران کودتاچی و معاش بخششی سربازان شامل کودتا، در بارهء تعیینات در سطح اردو و دولت تصامیم اتخاذ نمود. محمد داؤد خان بر علاوهء ریاست دولت بحیث صدراعظم، وزیر دفاع و وزیر خارجه تعیین شد. دوکتور محمد حسن شرق بحیث معاون صدراعظم مقرر شد، عده یی از اعضای کمیته مرکزی در همان جلسه بحیث وزرا تعیین شدند، مانند فیض محمد خان بحیث وزیر داخله عبدالاله وزیرمالیه، غوث الدین فایق وزیر فواید عامه، پاچا گل وفادار وزیر سرحدات، عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات، عبدالقدیر بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس ضیاء مجید بحیث سریاور رئیس دولت و قوماندان گارد جمهوری، خلیل الله رئیس ارکان لوای ۸۸ توپچی. سرور نورستانی قوماندان قوای ٤ زرهدار، یوسف قوماندان قوای ۱۵ زرهدار، مولاداد رئیس ارکان قوای ۱۵ زرهدار.

من نیز دو رتبه ترفیع کردم. جگرن شدم و قوماندان غند ۷۱۷ انضباط شهری قول اردو و ستارخان بحیث رئیس ارکان قطعهء مذکور، عبدالقادر میاخیل قوماندان قطعه پراشوت، جگرن هدایت الله قوماندان قطعه ٤٤٤ و جگتورن یعقوب بحیث رئیس ارکان وی. در فرقه ۷ جنرال غلام نبی فراهی بحیث قوماندان فرقه، در قوای هوایی و مدافعه هوایی دگروال سید امیر، دگروال عبدالقادر بحیث رئیس ارکان هوایی و مدافعه هوایی در همانروز جنرال خان محمد خان مرستیال به وزارت دفاع رفته و خود را بحیث سرپرست وزارت دفاع معرفی کرده و شروع به امر و نهی نموده بود که از همان آغاز احساس بدبینی و شك را نسبت به خود، در بین کودتاچیان دامن زده بود جنرال مذکور بنابر توصیهء محمد داؤد خان به منزل برگشت در روز ۲۷ سرطان شخص محمد داؤد خان به وزارت دفاع رفته و امور دفاعی را شخصاً زیر کنترول گرفته در روز دیگر دگر جنرال کریم مستغنی بحیث لوی درستیز مقرر گردید.

در همان اولین روزها، اتحاد شوروی جمهوری جوان افغانستان را به رسمیت شناخت و متعاقب آن سایر کشورهای بزرك و کوچك جهان با فرستادن تلگرام های تبریکیه، تائید و حمایت از ایجاد نظام نوین در کشوررا صحه گذاشتند. محمد ظاهر شاه، پادشاه افغانستان که در شهر ناپل ایتالیا مصروف استراحت بود صبح کودتا در حالی از تغییر نظام اطلاع یافت که در کالسکهء

مفشنی با اسپ های اصیل از سرکهای ایتالیا می گذشت به سفارت افغانستان در روم رفت و در آنجا مسکن گزید اما نوراحمد اعتمادی او را قانع ساخت که استعفی خود را به محمد داؤد تقدیم کند و در عوض ملکه حمیرا سردار احمد شاه و سایر اعضای فامیل خویش را تسلیم گردد شاه که به گفته‌ء جورج آرنی از شنیدن خبر کودتا خم بر ابرو نیاورده بود چنان کرد و متن استعفی وی در جراید کشور نشر شد :

متن استعفاء محمد ظاهر شاه از سلطنت افغانستان :

۲۱- اسد ۱۳۵۲

روم

بسم الله الرحمن الرحیم

برادرم جلالتمآب رئیس جمهور !

از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم.

مگر همین که دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره‌ء آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت با اکثریت کامل استقبال نموده اند، به احترام اراده‌ء مردم وطنم خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ می کنم.

در حالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است خود را بحیث یك فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم.

دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد.

محمد ظاهر

ملکه حمیرا و اعضای خانواده‌ء شاهی ذریعه طیاره آریانا به روم سفر کردند و به ظاهر شاه پیوستند سردار عبدالولی مدتی را در زندان دهمزنگ بسر برد. رنج و عذاب بسیار دید و توسط ضیاء مجید به محمد داؤد شکایت کرد...

او برای ضیاء گفته بود که به رئیس بگوئید که به لحاظ خداوند مرا از شر این شپش ها و کیك ها نجات دهید. رئیس دولت به رحم آمد و او را در کوتی باغچه‌ء ارگ زندانی ساخت بعد از مدتی مارشال شاه ولی خان و خانمش که در صدارت تحت نظر بودند نیز به کوتی باغچه زندانی شدند اما بطوری که پدر و پسر یکدیگر را دیده نمی توانستند مارشال شاه ولیخان و همسرش بعد از انقضای یك ماه به منزل شان برگردانیده شده و رفع اتهام گردیدند اما مارشال مذکور از

رفتن بخارج الی تعین سرنوشت پسرش سرباز زد.
و همچنان در کابل میزیست.

جهت محاکمهء سردار عبدالولی واشخاصیکه علیه رژیم جمهوری دست به فعالیت میزدند، محکمهء نظامی تشکیل شد، در ترکیب این محکمه دگر جنرال غلام فاروق خان و بعدها دگرجنرال محمد نعیم وزیری یکی بعد دیگری بحیث رئیس محکمه نظامی قرار داشتند. اعضای محکمه عبارت بودند از جنرال عبدالرحیم معاون ریاست محاکمات اردو، دگروال محمد سرور نورستانی قوماندان قوای ٤، دگروال محمد عثمان عضو ریاست محاکمات اردو، جگتورن مولاداد رئیس ارکان قوای ۱۵، جگرن محمد آصف الم عضو ریاست محاکمات اردو و نگارنده. جگتورن ستارخان رئیس ارکان غند ۷۱۷ نیز به صفت همکار دایمی این محکمه تعین گردید ولی در ترکیب محکمه نبود. رئیس دولت قبل از محاکمهء سردار عبدالولی من و آصف الم را به نزد خود خواست و گفت، وظیفهء شما دو نفر که نسبت به دیگران به من نزدیک تر هستید، اینست که دلایل و اسناد کافی علیه سردار ولی فراهم نمائید تا در محکمه به جزای اعدام محکوم شود. گرچه ما هر دو نفهمیدیم که به کدام علت به وی نزدیک تر هستیم اما بر روی خود نیاوردیم و کار خویش را با جدیت آغاز نمودیم.

محمد داؤد خان در عرصهء سیاست خارجی مجبور بود تا روابط خویشرا با اتحاد شوروی توسعه بخشد و کمك های بیشتر آن کشور را جلب کند این اجبار بخاطر آن بود که ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی هنوز هم محمد داؤد را با دیدهء شك و تردید نگریسته و چون پاکستان را حمایت می کردند بناءً افغانستان برای ایالات متحده و متحدینش ارزش کمتر ستراتیژیك داشت و دارای اهمیت سوق الجیشی نبود. پس اگر حتی محمد داؤد صادقانه هم میخواست خود را از وابستگی اقتصادی با اتحاد شوروی برهاند، ایالات متحده با درنظر داشت تعهد شخصی او نسبت به مسئله پشتونستان بالای وی بی اعتنا بود و نمیخواست کشوری را که با پاکستان در حال مناقشه است کمك نماید. روابط سیاسی با ایران بهبود یافت و ایران بعدها سعی کرد تا افغانستان را از حالت قمر بودن اتحاد شوروی نجات دهد شاه ایران به محمد داؤد کمك یك ملیارد دالر را پیشنهاد ووعده داد که در سال ۱۹۷۸ آنرا به دو چند یعنی دو ملیارد دالر ارتقا بخشد. روابط با هندوستان نیز بهبود یافت و حتی هیأت های نظامی آن کشور به کابل مواصت کردند همچنان محمد داؤد، روابط خویشرا با کشورهای نفت خیز منطقه مانند عراق، کویت و عربستان سعودی توسعه بخشید ولی مناسبات با پاکستان هنوز بهبود نیافته بود وسایهء تاریکی بر مناسبات هر دو کشور افگنده بود تا هنگامیکه صدراعظم پاکستان ذوالفقار علی بوتو به کابل دعوت گردید هنوز هم این سردی در روابط هر دو کشور محسوس بود.

اردو با آمدن مجدد سردارمحمداود درراس دولت و وزرات دفاع کشور، بازهم بطرف عصری شدن گام نهاد وبا گذشت هر روز از کمك های بیشتر نظامی اتحاد شوروی مستفید گردید. هنوز مدت کوتاهی از پیروزی کودتا نگذشته بود که یك هیأت بزرگ اتحاد شوروی مرکب از جنرالان و مقاما ت عالیرتبه نظامی اتحاد شوروی تحت ریاست مارشال وی .دي. سولوفسکی بنابه دعوت محمد داود خان به افغانستان آمد. مارشال مذکور که در جنگ عمومی دوم جهانی رتبهء جنرالی داشت؛ این دومین باری بود که به افغانستان می آمد. این هیأت در قصر چهلستون اقامت گزید. از طرف افغانستان غلام حیدر رسولی "قوماندان قول اردوی مرکز" رئیس هیأت افغانی تعیین شد. من نگارنده نیز به صفت منشی هیأت افغانی بنابر امر محمد داؤد خان شامل گردیدم. هیأت مذکور بعد از ملاقات با محمد داؤد و استماع نقاط نظر نامبرده که مجهز ساختن هرچه بیشتر، تحرك بخشیدن و ارتقا بخشیدن قابلیت رزمی اردو بود به کار خویش آغاز کرد. این هیأت از گارد جمهوری افغانستان در ارگ دیدن نمود. از قطعات و جزوتامهای بزرگ مرکز، مانند فرقه های ۷، ۸ قوتهای ٤ و ۱۵ زرهدار، قول اردوی سوم در گردیز، میدان های هوایی خواجه رواش و بگرام بازدید نموده، کمبودی ها، کاستی ها و پرابلم های قطعات و جز و تامهای بزرگ قوای زمینی و هوایی کشور را یادداشت نموده و همراه با هیأت افغانی مشترکاً بالای تشکیل جدید اردوی افغانستان بیشتر از دو هفته کار نمودند. نتیجه کار آنها این بود که مطابق تشکیل جدید اردوی افغانستان باید دارای یکصدهزار نفر پرسونل مرکب از افسر، خورد ضابط و سرباز باشد و قابلیت جذب دو صد هزار نفر را در اثنای سفر دارا باشد. بعضی جز و تام های علاوگی محاربوی و تأميناتی در تشکیل اردو گنجانیده شد و اسلحه و تخنیك جدید و جدید تر در تشکیل اردو اضافه گردید مانند راکتهای سبك دافع هوای "ستریلا-یك" و "ستریلا-دو" در تشکیل فرقه های پیاده، ایجاد لواهای تانك در تشکیل قول اردوهای قندهار و گردیز، اکمال لواهای ٤ و ۱۵ با تانکهای T-62، تشکیل کندك ها و مفرزه های هوایی با طیارات نوع سو ۲۲ و میگ ۲۱ در قوتهای هوایی افغاستان و غیره. همچنان هیأت قراردادی را در زمینهء فرستادن متخصصین و مشاورین بیشتر نظامی الی سطح قول اردو ها و قطعات زرهدار قوای زمینی با جانب افغانی عقد نموده و متعهد شد که در خصوص تربیهء کادرهای مسلکی نظامی اردوی افغانستان سعی و اهتمام بیشتر بخرج داده تکتیك محاربه در اراضی کوهسار افغانستان را به آنها آموزش دهد و مطابق شرایط اقلیمی و اراضی تئاتر محاربوی شرق میانه، خصوصیات تدریسی خود را عیار سازند و تعداد بیشتر محصلین نظامی افغانی را بپذیرند.

در همان سال یك هیأت نظامی بزرگ هندی تحت ریاست لوی درستیزهای قوتهای زمینی و

هوایی آنکشور برای یك بازدید رسمی به افغانستان آمد و از بعضی از قطعات و مؤسسات تحصیلی اردو در مرکز دیدن نموده به جلال آباد سفر کرد و از کار و فعالیت قطعات و جزوتام های فرقه ۱۱ قول اردوی مرکزی بازدید به عمل آورد. برای هیئت مذکور یك تطبیقات آتشدار غند پیاده ترتیب گردید. هیئت بعد از عقد قرارداد های پذیرش محصلین نظامی افغان، دوباره به کشورش بازگشت. این اولین هیأت عالیرتبهء نظامی یك کشور خارجی بود که بعد از اتحاد شوروی به افغانستان وارد می شد و خبر رسمی آن پخش گردیده بود. آمدن این هیأت که بیشتر جنبهء تشریفاتی داشت مناسبات با پاکستان را هنوزهم تیره تر ساخت و باعث آن گردید تا ذوالفقار علی بوتو، در مقابل درخواست کمك برای مخالفین دولت افغانستان که تازه به پاکستان گریخته بودند، جواب مساعد بدهد و آمدن آنها را موهبت عظیم تلقی نماید.

هیأت نظامی هند در فرقه ۱۱ ننگرهار که توسط حیدر رسولی و جمال الدین عمر، البسهء محلی به لوی درستیز قوتهای زمینی هند پوشانیده می شود. سال ۱۹۷٤ م

اردو بعد از کودتا شامل تصفیه های کوچکی از وجود طرفداران و هواخواهان شاه و سردار عبدالولی گردید و بعضی از جنرالان و قوماندانان در سطح بالای اردو، از وظایف قبلی شان برکنار شدند و یا در وظایف پاسیف توظیف گردیدند. اما در هستهء رهبری اردو که آنرا محمد داؤد، مستغنی و حیدر رسولی تشکیل میدادند، بزودی اختلافاتی به نسبت رقابتهای شخص

مستغنی و رسولی به میان آمد و مستغنی طی ورقهء استعفی نامه اش را به داؤد خان سپرد و از خدمت در اردو برکنار گردیده به حیث سفیر در ترکیه مقرر گردید. داؤد خان که نمیتوانست تمام امور وزارت دفاع را شخصاً وارسی و مراقبت نماید بناچار تمام امور وزارت دفاع را برای رسولی رها کرد و بالآخره در سال ۱۹۷۷ رسماً او را بحیث وزیر دفاع تعیین نمود. رسولی تورنجنرال عبدالعزیز را بحیث لوی درستیز تعیین کرد اما صلاحیتهای او را محدود نمود و شخصاً، هم به صفت وزیر دفاع، لوی درستیز و قوماندان قوایمرکز صاحب اختیار تمام اردو گردید. اطرافیان و مقربان حیدر رسولی را در اردو، عبدالعزیز خان لوی درستیز، جنرال عبدالعلی وردگ رئیس ارکان قول اردوی مرکز، جنرال یحیی نوروز رئیس اوپراسیون وزارت دفاع، جنرال محمد یونس قوماندان فرقه ۱۱، دگروال سرور نورستانی، دگروال جمال الدین عمر، جنرال نظیم گل قوماندان فرقه ۸، دگروال جان نثارخان رئیس استخبارات وزارت دفاع تشکیل می دادند. بر علاوه عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله، عبدالاله وزیر مالیه یاران نزدیك وی بودند به طوریکه این سه نفر از همدیگر جدایی نداشتند و در امورات وزارت خانه های همدیگر به مشوره میپرداختند.

حیدر رسولی در قریهء تاجکان جبل السراج ، شخص محاسن سپیدی را یافته و به نزد وی مرید شده بود. آن شخص که بنام "پیر" [1] رسولی معروف بود، چنان مورد توجه و حرمت وی قرار گرفته بود که اکثراً همراه با عبدالعزیز لوی درستیز، امور کشور را رها می کرد و به جبل السراج در منزل پیر خویش (خاصتاً شبهای جمعه) میرفت و در خانقاه وی به شنیدن موسیقی و رقص و سماع می پرداخت. آن مرد، در شهر کابل مشهور شد، چنانکه اکثر رجال دولتی به خاطر خوش آمد رسولی به نزد وی می شتافتند، دستانش را می بوسیدند تحفه و تارتق میدادند تا پیر مذکور آنها را دعای خیر بدهد و به رسولی سفارش کند. این پیر و مرشد رسولی در همه امور حتی رفتن به خارج و بورس های تحصیلی دست داشت و به یك اشارهء او همه چیز به کام انسان می گردید. هنگامیکه نامبرده در شفاخانه صدری کابل بستر شد رسولی از بام تا شام در بالین وی می نشست، دستان و پاهایش را مالش می داد می گریست و جنرالان، قوماندانان، حتی وزراء به خاطر خوشنودی رسولی در گوشه و کنار شفاخانه پرسه می زدند. غلام حیدر رسولی، نه تنها مرتباً به جبل السراج در رفت و آمد بود بلکه بارها و بارها به غزنی میرفت و در زیارت ها و اماکن مقدس غزنی سر به سنگ می نهاد و عفو تقصیرات میخواست. دوستان نزدیك و مقربانش به عوض اینکه وی را بخود آورند و او را متوجه مسئولیت های وظیفوی وی گردانند، بیشتر تشویقش می نمودند تا میدان برای تاخت و تاز و چپاول آنها خالی گردد. این

۱- نام وی غلام علی شاه و بنام آغا صاحب رستاق مشهور بود.

جنرال موسپید، لاغر و کوته فکر که تا حدود فراوانی احساساتی بود، بزودی آلهء دست قدیر و عبدالاله قرار گرفت و هر سه با هم فرکسیون ضد چپی ها را در دولت بوجود آوردند که آماج اساسی آنها، پرچمی ها بود.

وجود چنین هیأت رهبری ضعیفی در اردو، در آن هنگامیکه اردو علناً در سیاست داخل شده بود و سهم عظیمی در سرنگونی نظام شاهی داشت، موجب آن گردید تا احزاب سیاسی نیمه مخفی دوران دموکراسی متوجه اردو شوند و به جلب و جذب افسران جوان اردو همت بگمارند. پرچمی ها، خلقی ها، شعله جاوید و احزاب بنیاد گرای اسلامی یکی بعد دیگری وارد صحنهء عمل گردیدند. بازار سیاست در اردو داغ شد، کتاب ها، جراید، حتی اسناد و اوراق حزبی، دست بدست می گشت و مبلغین و فعالین ملکی و نظامی این جریانهای سیاسی آزادانه و بدون ترس در درون قطعات و جزوتامهای اردو نفوذ می کردند و رفت و آمد داشتند بدون آنکه کسی مزاحم آنها گردد و بپرسد که برای چه منظور و نزد کدام شخصی آمده است. بدون تردید، پرچمی ها در مراحل اول، قبل از آنکه محمد داؤد به خود آید و قطعات اردو را از وجود آنها تصفیه کند، در حصهء جلب و جذب افسران پیشتاز بودند، زیرا افسران اردو تحت تأثیر آنها قرار گرفته و فکر می کردند که با دولت سهیم هستند و در پیروزی کودتا شریك. اشخاصی مانند ذبیح الله زیارمل بحیث مدیر قلم مخصوص وزارت داخله که صلاحیتهای زیاد اجرائیوی را کسب کرده بود مرتباً در قطعات مرکز، رفت و آمد داشتند و به جلب و جذب افسران می پرداختند، اما خلقی ها در آن مرحله بسیار پاسیف بودند و به ندرت موقع جلب و جذب را می یافتند و حتی از طرف رقبای پرچمی خود اذیت و آزار میدیدند. اما بعد از تصفیهء پرچمی ها، جناح خلق اکتیف گردید و کار بی امان را در عرصهء جلب و جذب افسران خاصتاً در قوای هوایی و زرهدار کشور انجام داد. شعله یی ها و سازمان های راست افراطی توفیق کمتری در اردو داشتند زیرا که آنها دیر جنبیده بودند و اکثر جوانان اردو شکار خلقی ها و پرچمی ها گردیده بودند.

موجودیت روز افزون مشاورین شوروی و پخش و پلا شدن آنها تا قطعات و جزوتامهای دور دست اردو و مراجعت فارغ التحصیلان از اکادمی های شوروی و کشورهای دیگر نیز باعث تکانهء نیرومندی در جهت راه یابی افکار نوین و عقاید مختلف سیاسی در اردو گردیده بود و نتیجهء قانونمند بی تفاوتی و اهمال هیأت رهبری اردو، خاصتاً محمد داؤد و حیدر رسولی بود، که آن یکی در امور مملکت داری مستغرق و این یکی در امور ساختمانی "رستورانی بنام حلمو رستورانت در تپه های تاج بیگ" و امور مذهبی منهمك.

بهرحال، اردو را رها کنیم و بر گردیم به اولین روزها و ماه های پیروزی کودتای ۲۶ سرطان. در برج سنبله محمد داؤد رئیس دولت بیانیه یی رادیویی معروف خویشرا بنام "خطاب به مردم

افغانستان" ایراد کرد که مورد حمایت و پشتیبانی جریان های مترقی و احزاب چپی، خصوصاً حزب پرچم قرار گرفت، حمایت بیدریغ و صادقانهء پرچمی ها از بیانیه، باعث آن گردید که در حلقه های ملی و بین المللی ذهنیت نزدیکی و همکاری بین محمد داؤد و ببرک کارمل تبلیغ شود ودولت بحیث آلهء دست پرچمی ها و شورروی در انظار معرفی گردد. در بیانیهء خطاب به مردم آمده بود : که حقوق و آزادی های دیموکراتیك مردم در وجود قانون اساسی بسط و توسعه میبآبد. سکتور دولتی اقتصاد نیرومند می گردد، مبارزه با ارتشأ و فساد اداری صورت می گیرد، اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی و ایجاد کوپراتیف های زراعتی یکی بعد دیگری تطبیق می شود، سواد آموزی عمومیت میبآبد، تعمیم معارف و بسط و گسترش آن تا نقاط دور دست عملی می شود، خدمات و تأمینات صحی به سود اهالی در تمام نقاط کشور صورت می گیرد. ازدیاد معاشات و تأمینات اجتماعی جهت رفاه عامه عملی می شود.

این پروگرام با برنامهء عمل حزب دیموکراتیك خلق افغانستان، شباهت داشت. پروگرامی بود مترقی ولی میبایست به تدریج عملی می گردید و داؤد خان که در اینگونه موارد تجارب لازم داشت، به این امر متوجه بود و آنرا کاملاً میدانست. وی برای تائید حرف خویش، در قدم اول ملی شدن بیمه ها و بانکها را اعلان نمود و به ارتباط اصلاحات اراضی دو قانون را که یکی قانون اصلاحات ارضی و دیگری قانون مالیهء مترقی زمین بود به تصویب رسانید. بموجب این قوانین ملکیت شخصی زمین آبی به یکصد جریب زمین معادل ۲۰ هکتار و دو صد جریب زمین للمی معادل (۲٤۰ هکتار) محدود می گردید. فیصله شده بود که املاك اضافی اشخاص در بدل قیمت عادلانه، در طول بیست و پنج سال به اقساط به مالك زمین پرداخته شود و دولت زمین های مذکور را بالای دهقانان بی زمین به اقساط بفروش برساند. همچنان مالیهء مترقی زمین، زمین دارهای بزرگ را وادار به فروش املاك شان می نمود زیرا که این مالیه بسیار سنگین بود و حاصل زمین به تناسب آن ناچیز. به تعقیب انفاذ این دو قانون و شروع کار اصلاحات ارضی، فرمانی در زمینهء منع فروش زمین های مزروعی شخصی الی انجام اصلاحات ارضی صادر گردید. در کابل شایع شد که سردار محمد نعیم خان برادر رئیس دولت، قوانین مذکور را نادیده گرفته و باشتاب هرچه تمام تر زمین های خود را بفروش میرساند. این امر باعث گردید تا بدبینان ومخالفین رئیس جمهورمانند سید قاسم خان رشتیا و میر محمد صدیق فرهنگ از آن برضد وی استفاده کنند و حتی در تاریخ کشور آنرا به ثبت برسانند. اصلاحات ارضی زمان داودی که به صورت مرحله وار پلان گذاری شده بود، با شرایط کشورما، جنبهء تطبیقی داشت ولی برای تطبیق آن میبایست دفاتر ثبت املاك تصحیح می شد، احصائیه ها دقیق می گردید و ولسوال های جوان و مامورین بی حوصلهء اصلاحات ارضی زحمات فراوان را متقبل می

گردیدند.

ولی چنین نشد، این ولسوال های جوان که بنابر پیشنهاد ذبیح الله زیارمل مدیر قلم مخصوص وزارت داخله تعیین می گردیدند، و تعداد آنها در اوایل جمهوری محمد داؤد در حدود ۴۵-۵۰ نفر تخمین زده می شد، اکثراً عضو حزب دیموکراتیك خلق افغانستان "بخش پرچم" و یا از جمله، هواخواهان این حزب بودند وکارکنان اصلاحات ارضی نیز که توسط وزیر زراعت غلام جیلانی باختری تعین می گردیدند اغلب اعضای همین حزب را تشکیل میدادند. تعداد آنها را مؤرخین در حدود ۱۳۰-۱۶۰ تن ذکر کرده اند ولی به نظر من این تعداد به کمتر از یکصد نفر می رسید. این جوانان صادقانه میخواستند زمین به دهقان برسد و اصلاحات ارضی پیروز شود، در عین زمان مایل بودند تا افکار انقلابی خودها را در بین مردم پخش نمایند. بعضی از آنها بی حوصله بودند و میخواستند، قدرت عنعنوی ملاکان و فیودال ها در یك روز مورد ضربات قرار گیرد و عدالت اجتماعی تطبیق گردد. در نتیجه در اثر استملاك زمین های زمین داران، آنها متضرر شدند، و وعده های آنها در مورد کمك به دهقانان که در خط مشی دولت گنجانیده شده بود، جنبه، تطبیقی نیافت، زمین داران بزرگ احساس خطر کردند و شروع به مقاومت علیه ریفورم ها و اصلاحات داؤدی نمودند. به درجه، اول آنها سعی نمودند تا این جوانان پاك و بی تجربه را با انواع دسایس وحیل از خود بسازند و یا موجبات بدنامی آنها را فراهم سازند.

باری ! محمد داؤد خان علی الرغم گفتار و اظهارات خویش مبنی بر حل عادلانه، قضیه، پشتونستان در اولین سالهای نظام جمهوری آگاهانه و یا نا آگاهانه، عده یی از رجال و شخصیت های معروف پشتونستان مانند خان عبدالولی خان، اجمل ختك و غیره را به کابل دعوت نموده و برای آنها پول و اسلحه، فراوان تادیه کرد. عده یی از جوانان و شورشیان بلوچ را در نواحی کندهار، تحت تعلیم و تربیت نظامی قرار داد و یك کمپ تعلیم و تربیه، نظامی برای جوانان پشتونستانی در دامنه، کوه ولایتی، نزدیك سیاه بینی کابل، تحت نظارت گارد جمهوری بر پا نمود. آنها، مدت دو ماه درین کمپ تحت تعلیم و تربیه، نظامی قرار می گرفتند و بعداً به پاکستان فرستاده می شدند. مسئول تعلیم و تربیه، این کمپ جگرن ظاهر آمر تعلیم و تربیه، گارد جمهوری بود. ضیاء مجید همراه با نگارنده و عبدالحق علومی بارها از جریان تعلیم و تربیه، نظامی در کمپ مذکور بازدید بعمل می آوردیم. ظاهراً کمپ مذکور را به نام مرکز تعلیمی گارد جمهوری یاد می کردند و کسی از کیف و کان آن اطلاع نداشت. اکثراً در اوقات شب، بنابر دستور محمد داؤد از مخزن های ارگ سلاح قدیمی توسط آمر اوپراسیون گارد عبدالحق علومی کشیده می شد و توسط موترهای لندرور از ارگ خارج گردیده به نماینده ولی خان تسلیم داده می شد و مسئولیت امنیت آن را الی سرحد گارد جمهوری متقبل می گردید.

بدین ترتیب همان طوریکه بدبینیها و شکاکی ها در سطح ملی نسبت به سیاست اصلاحات و ریفورم های داؤدی آغاز می گردید، حرکات تحریك آمیز محمد داؤد خان در قبال قضیه‌ء پشتونستان، موجبات بدگمانی همسایه ها، خصوصاً پاکستان و پشتیبان نیرومند آن ایالات متحده امریکا را افزایش میداد که آنرا نمایانگر سیاست کاخ نشینان کرملین می پنداشتند. پس، هرگز انرا نبخشیدند و به عمل بالمثل که جریان آنرا در سطور بعدی میخوانیم دست یازیدند.

اولین تحریکات پاکستانی ها و مخالفت آنها با رژیم جمهوری محمد داؤد در طرح توطئه یی نمایان گردید که توسط محمد هاشم میوندوال و همکاری یکتعداد از همفکران او می بائیست انجام مییافت. شام ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۳ رادیو کابل اعلامیه یی را مبنی بر مداخله و تحریکات پاکستان در امور داخلی افغانستان پخش نمود و به تعقیب آن ابلاغیه‌ء مربوط به گرفتاری محمد هاشم میوندوال، خان محمد خان مرستیال، دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی و مدافعه هوایی رژیم شاهی را با همکاری عده یی از وکلای اسبق شورا جنرالان و افسران اردو، بجرم توطئه علیه دولت جمهوری افغانستان پخش نمود. گرچه محمد حسن شرق در خاطرات خویش نوشته است که میوندوال بالفعل دستگیر شد ولی من "نگارنده" که همانروز مامور گرفتاری میوندوال بودم، موضوع گرفتار شدن بالفعل وی را رد می کنم. جریان از این قرار بود که من بنابر امر مستقیم محمد داود روز پنجشنبه حوالی ساعت دو بجه‌ء بعد از ظهر به منزل محمد هاشم میوندوال رفته و مؤظف بودم تا نامبرده را با خود به ارگ ریاست جمهوری برسانم. من افراد امنیتی را در مدخل دروازه‌ء [۱] منزلش که در شهر نو جنوب چهار راهی شهید شهر نو واقع بود جابجا نموده و به نفر خدمت وی گفتم که چه کاره هستم و چه میخواهم؟ وی بعد از چند لحظه‌ء کوتاهی مرا بداخل منزل دعوت کرد در محیط منزل او خاموشی و سکوت عجیبی حکمفرما بود. مرا در یك اتاقك کوچکی که در جنب عمارت اصلی واقع بود رهنمایی کردند لحظاتی گذشت و بالاخره محمد هاشم میوندوال در حالیکه موهای ریشش را چند روزی نگرفته بود با چشمان سرخ و آماس کرده و ظاهر نه چندان خوش آیند به اتاقك مذکور داخل شد و از دیر آمدن خود معذرت خواست. احساس کردم که نامبرده سخت مضطرب گردیده است پرسید برادر چه کار داشتید؟ من خودم را معرفی کردم و گفتم رئیس صاحب دولت آرزو دارند تا همین لحظه شما را ملاقات نمایند او گفت امروز رخصتی است شما بروید و به رئیس صاحب دولت بگوئید که روز شنبه مشرف می شوم. اضطراب او وقتی بیشتر شد که من برایش گفتم، صدراعظم صاحب! چون

۱- الف هارون نویسنده کتاب داؤد خان د کی جی بی په لوموکی می نویسد که منزل میوندوال در وزیراکبر خان مینه بود، ص ٥٦ اما من نامبرده را در منزلش واقع در جنوب چهار راهی شهید شهرنو ملاقات کردم.

به من امر داده شده است که شما را همین اکنون به نزد رئیس صاحب دولت ببرم. بناءً من نمی توانم خلاف امر عمل نمایم زیرا که من یك فرد نظامی هستم. نمیدانم در آن لحظات او به چه می اندیشید دقایقی به فکر فرو رفت. به ریش خویش دست کشید و به سروپای خویش نظاره کرده و بالاخره گفت، برادر پس اجازه دهید تا ریش خود را بگیرم و دریشی بپوشم. من گفتم بسیار خوب، من همینجا منتظر شما هستم. خیال من در مورد اینکه او فرار کرده نمیتواند، راحت بود، زیرا که بصورت غیر محسوس منزل او را محاصره کرده بودم. بعد از چند دقیقه او که دریشی سرمه یی رنگی پوشیده بود و تر وتازه معلوم می شد مرا صدا زد و به سواری موتر به طرف ارگ ریاست جمهوری حرکت کردیم. محمد هاشم میوندوال در طول راه پرسید، قوماندان صاحب من بارها خواهش ملاقات با رئیس دولت را کرده بودم و همکاری بیدریغ خود را حین مسافرتم در خارج به ایشان اعلان نمودم، نمیدانم چرا نپذیرفتند و اکنون که روز پنجشنبه است، بدون اطلاع قبلی و به این شکل مضحك مرا خواسته اند؟ من که جوابی برای گفتن نداشتم خاموش بودم. موتر ما در مقابل کوتی باغچهء ارگ توقف کرد میوندوال گفت، رئیس صاحب دولت در گلخانه هستند شما چرا مرا به اینجا آورده اید من چارهء نداشتم، برایش گفتم که شما بنابر امر رئیس دولت توقیف شده اید. او پرسید به کدام جرم؟ من گفتم نمیدانم. با وی خدا حافظی کرده و نامبرده را به ضابط مؤظف سپردم. این بود جریان گرفتاری میوندوال و از اینکه حسن شرق جملهء بالفعل گرفتار شد را در مورد نامبرده استعمال کرده بود، ناگزیر به نقل این حادثه گردیدم. نمیدانم منظور شرق چه بوده است؟ زیرا که او به ادامه می نویسد [1] : «...هیأت تحقیق از منزل مولوی سیف الرحمن همکار میوندوال اسنادی را بدست آورده بودند که در آن به پاکستان نوشته بود که ماهر قدر می گوئیم، مردم کافر بودن محمد داؤد وهمکارانش را باور ندارند. جواب داده بودند : تبلیغ کنید که آنها «پرچمی خداناشناس اند» ممکن منظور حسن شرق از کلمهء بالفعل همان سند فوق باشد که از منزل سیف الرحمن بدست آمده بود.

همراه با میوندوال ٤٢ تن دیگر نیز گرفتار و زندانی شدند. اشخاص مهم و نظامیان آنها را خان محمد خان مرستیال، دگرجنرال عبدالرزاق خان، سیف الرحمن وکیل شورا، محمد عارف ریکشا، دگروال زرغون شاه خان، دگروال کوهات خان، دگروال امین الله، جنرال محمد رحیم ناصری، جنرال نیك محمد سهاك، دگرمن نقیب الله، دگرمن نوراحمد خان، جنرال گلبهار، جنرال عبدالسلام ملکیار، جنت خان غروال رئیس بانك پشتنی دو برادر حکیم کتوازی، سعدالله کمال وکیل مومند، حاجی الله گل و برادرش مولاگل هودخیل، حاجی حنان خاحی، دگرمن محمد

۱- پولیس های مذکور عبارت بودند، از نصرالله عمرخیل، نبی قوماندان اکادمی پولیس، غلام فاروق یعقوبی، غلام رسول اکبر، باقی، عبدالله همکار، قطره، سیدکاظم، محمد عیسی و غیره.

هاشم کامه وال، دگرمن محمد اکبر، دگرمن محمد اکرم دگروال هوایی، دگرمن ممتاز و حاجی نقیر محمد خان، الله نظر دستوخیل تشکیل میدادند.

هیأت تحقیق [۱] که اکثریت آنها را پولیس های تحصیلکرده در آلمان غرب تشکیل میداد و صرف صمد اظهر در مصر تحصیل کرده بود متهم به شدت عمل و ضرب و کوب متهمین می سازند. اکنون برخی از مؤرخین می نویسند که میوندوال به زور دندهء برقی مجبور به اعتراف گردیده است و بعداً به اثر ضربات وارده به قتل رسیده است. جراید رسمی اعلان کردند که نامبرده بعد از اعتراف توسط نکتایی اش خود را حلق آویز نموده است. عبدالقدیر که در آن وقت قوماندان ژاندارم و پولیس بود در محضر ما، به نزد محمد داؤد، قسم خورد که نامبرده خودکشی کرده است ولی چون خودکشی با نکتایی غیر طبیعی معلوم می گردد بناءً احتمال اینکه وی به قتل رسیده باشد وجود دارد. احتمال دیگر اینست که چون میوندوال در گذشته بحیث جاسوس سازمان استخباراتی امریکا، سی.آی.ای متهم بود، ممکن ترس وی از افشای بیشترحقایق او را مجبور به خودکشی کرده باشد که ما هرگز به آن پی نخواهیم برد. هیأت تحقیق بر مبنای اعترافات محمد هاشم میوندوال از سایر متهمین نیز اعترافاتی گرفته و دوسیه را به محکمهء نظامی سپرد. در محکمه نظامی، اعترافات آنها برایشان قرائت می گردید آنها قسم میخوردند که در هیچ دسیسه و کودتایی سهم نداشته اند. بعضی ازآنها می گریستند و از ما میخواستند تا وسایل ملاقات آنها را با محمد داؤد فراهم کنیم و یا از وی بخواهیم تا ایشانرا مورد عفو قرار دهد. اما، ما مجبور بودیم به دوسیه های آنها مراجعه کنیم آنها به قلم و شصت خویش در پای اعترافات خود امضاء کرده بودند. به اساس قوانین نظامی آن وقت، محکمه نظامی برای پنج نفر آنها جزای اعدام مطالبه کرد که عبارت بودند از خان محمد خان مرستیال، دگروال ماما زرغون شاه، سید امیر دگروال "هوایی" سیف الرحمن وکیل ومحمد عارف ریگشا. متباقی به جزای حبس ابد الی پنج سال زندان محکوم گردیدند. حکم اعدام بالای پنج تن فوق الذکر در منطقهء پلچرخی اجرا شد.

الف، هارون در کتاب خویش داؤد خان د کی جی بی په لومړکی در صفحه ۶۷ ترکیب اعضای محکمه نظامی را چنین معرفی می کند «په نظامی محکمه کی هم همدا وحشیان ناستور. د کودتا چی او د مرکزی کمیتی د ملگری په نامه د حلورمی زعروزی قوا سرور نورستانی نفوذ لو رول تر تولو دیر ؤ. همدا پرچمیان وو چی د داود خان سره راغلل او په مسایلو کیسی به یی یو بل ته پیلی ورکاوه. تورجنرال عبدالقدیر خلیق هم ددیوان حرب غریتوب او دد

۱- پولیس های مذکور عبارت بودند از نصرالله عمرخیل، نبی قوماندان اکادمی پولیس، غلام فاروق یعقوبی، غلام رسول اقر، بالی، عبدالله همکار، قطره، سیدکاظم، محمد عیسی و غیره.

یوان په سرکی دگرجنرال غلام فاروق خان ژ چی دوی هم د سرور نورستانی خولی ته کتل.»
ا. هارون، ادامه می دهد : «... حه کسانو کولای شوای د بدیو د شیندلو په واسطه برائت واخلی. د کورونو د تلاشی په نامه حینو د رانده تاوانونه گالل. سعدالله کمالی د حان د خلاصون د پاره خپله د "باختر" سینما خرحه کرل»
باید نوشت که در ترکیب محکمه نظامی تورنجنرال عبدالقدیر خلیق عضویت نداشت. اعضای محکمه نظامی هفت نفر بودند. رول سرور نورستانی و صلاحیت وی در محکمه مانند سایر اعضا بود صرف رئیس محکمه در بعضی موارد حق دادن دو رأی را داشت. سرور نورستانی پرچمی نبود و شخص مستقل و غیر وابسته بود در محکمه هر عضو حق داشت به صورت مستقلانه اظهار نظر نماید و برای متهم سوالات متعددی مطرح نماید. دوسیه، متهمین قبل از شروع محکمه در دسترس اعضای محکمه قرار می گرفت دقت کافی برای مطالعه، آن داده می شد. موضوع گرفتن رشوه یك اتهام محض و کاملاً بی اساس است تا جائیکه من بحیث عضو محکمه نظامی شاهد بوده می توانم اعضای محکمه مردم با تقوی بودند و هر کدام آنها عمری را به پاکی و درستکاری در اردو بسر رسانیده بودند. جمله، «در محکمه، نظامی هم همین وحشیان نشسته بودن.» فکر می کنم که نمایانگر خشم، غضب و عدم بیطرفی نویسنده باشد که خلاف مبانی عفت قلم ونویسندگی است.
بعد از این حوادث، قیام های ضد دولتی تحت شعار "جهاد" بر ضد رژیم "کافر" محمد داؤد توسط رادیکالیستهای اسلامی مانند گلبدین حکمتیار سازمان داده شد و مدتی دولت داؤدی را مشغول ساخت اما قبل از آنکه جریان این قیام را با هم بخوانیم ضرور است که در باره، ریشه های تاریخی این جمعیت و اینکه آنها کی بودند وچه میخواستند چگونه به یك نیروی بزرگی تبدیل شدند کمی مکث کنیم.
راستی ما در باره، آنها چه میدانیم؟ در باره، ریشه های تاریخی این جریان؟ تاریخ را ورق بزنیم چنین می خوانیم : برای اولین بار شخصی به نام شیخ حسن البنا در مصر، جمعیت "اخوان المسلمین" را در سال ۱۹۲۸ م اساس گذاشت، هدف از ایجاد این نهضت، مبارزه با نفوذ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دول شرق و غرب در کشورهای اسلامی بود که یکی از تیوریسین های برجسته، آن سید قطب نام داشت. نامبرده فلسفه، کارل مارکس و نظریات فلاسفه، غرب را مبنی بر آزادی های فردی و اقتصاد آزاد رد می نمود و معتقد بود که افکار مذکور جوانان را بسوی بی دینی و فساد اخلاقی سوق می دهد. در پاکستان یکی از عالمان دینی بنام ابوالعلاء مودودی مرام همانندی را تبلیغ می کرد و در ایران دوکتور علی شریعتی.
در افغانستان مسایل مذهبی به صورت سنتی توسط ملاهای کم سوادی پیش برده می شد،

که وظیفه‌ء تدریس قرآن کریم و مسایل ضروری شریعت اسلامی را برای اطفال و جوانان به پیش می بردند. در مساجد معمولاً صبح وقت، بعد از ادای نماز صبح، اطفال روستاها "پسر و دختر" گرد میآمدند و ملای ده برای آنها مسایل مذهبی را تدریس می کرد و در عوض اعاشه و اباطه می گردید. ملا شخصیت محترم بود، درمجالس فاتحه گیری، تدفین و ختم قرآن کریم اشتراك می کرد و نکاح می بست و حتی در حل و فصل منازعات بین اهالی قریه جات و دهات تحت سلطه‌ء خویش، میانجی و مصلح می گردید. مولوی ها با داشتن سواد و دانش بیشتر در علوم صرف و نحو، فقه و مسایل پیچیده‌ء تر مذهبی یك سرو گردن بالاتر از ملاها در جامعه محسوب می شدند و به تدریس طلبه های علوم دینی میپرداختند بر علاوه شیخ ها، مرشد ها، پیرها و روحانیون بزرگ وجود داشتند که به مثابه‌ء شخصیت های بزرگوار و والاتبار در جامعه شناخته می شدند و همیشه مورد احترام بی چون و چرای مریدان و طرفداران خویش قرار داشتند. این مریدان معمولاً مورد بهره کشی آنها قرار می گرفتند و مجبور به اطاعت محض از اوامر و ارشادات شان بودند.

جورج آرنی می نویسد [۱] «... یکی از پیرهای مشهور جنبش مقاومت سید احمد گیلانی است. موصوف در دهه‌ء ۱۹۷۰ امتیاز موترهای "پیوجو" را داشت او هنوز هم اجازه میداد تا آب شستشوی پاهایش به بیماران خورانده شود.» پیرهایی بودند که از غیب سخن می گفتند، پیشگویی می نمودند ومریدان خود را مات و حیران میساختند. چنان اعتقاد خالصانه و صمیمانه یی نسبت به آنها وجود داشت که واقعاً نوشیدن آب پاهای یك پیر و روحانی شفا بخش دردها و تسکین دهنده‌ء غم ها ورنج ها بود. توسط همین روحانیون بود که شاه امان الله خان غازی "ملحد" و کافر اعلان گردید و به کمك همین ها بود که حبیب الله کلکانی قدرت را بدست گرفت.

بهرحال، بعد از آنکه همکاری فرهنگی بین مصر و افغانستان شروع گردید عده یی از جوانان جهت تحصیلات عالی دینی به مصر فرستاده شدند، آنها در بازگشت به وطن تحت رهنمایی اخوان المسلمین مصر و با الهام از اندیشه های شیخ حسن بنا و سید قطب و همفکران آنها، در سال ۱۹٦۵ گروپ مشابهی را بوجود آوردند درین سال در فاکولته‌ء شرعیات کابل به ابتکار رئیس فاکولته پروفیسور غلام محمد نیازی حلقه یی بوجود آمد که اعضایش آنرا بنام اخوان المسلمین یاد می کردند. آنها پلان و نقشه‌ء تولد دوباره‌ء اسلام را در کشوریکه به سوی بی دینی و الحاد رهبری می شد بررسی نموده و تعهد سپردند تا این کشور در آینده نیز اسلام باقی بماند.

۱- افغانستان در گلرگاه کشورگشایان ص ۴۷.

آنها اصول و موازین دولت را که بزعم آنها از شریعت و اساسات مذهبی صدر اسلام تخطی نموده مورد انتقاد قرار می دادند در نظر آنها، رفع نمودن حجاب زنان، بکار گماشتن آنها در ادارات دولتی در زیر یك سقف همراه با مردان، یکجا بودن پسران و دختران در پوهنتون و فاکولته ها در یك صنف، ایجاد رستوران های رنگارنگ در شهر کابل، صرف مشروبات الکلی، اشاعهء افکار کمونیستی در بین جوانان و روشنفکران کشور، همه و همه بدعت تلقی می گردید و دولت میبائیست هرچه زود تر در صدد اصلاح آن برآید. آنها از همان اولین روزهای تأسیس خود با جریانات سیاسی آن وقت مانند پرچم، خلق، شعله جاوید، ستم ملی در نزاع و کشمکش های لفظی و حتی فزیکی بودند. گرچه در مراحل اول نسبت تعداد کمی که داشتند از ترس در سطح پوهنتون ظاهر نمی شدند، اما به تدریج اعضای آنها در تظاهرات ضد دولتی حصه می گرفتند.

در ترکیب این حلقه ایدیولوگ های آینده، ربانی، عبدالرسول سیاف، مولوی حبیب الرحمن، گل محمد، سید عبدالرحمن، موسی توانا، و یکی از محصلین فاکولتهء طب به نام محمد عمر عضویت داشتند. رهبر عمومی این حلقه رئیس فاکولته شرعیات غلام محمد نیازی بود.

در عین زمان در فاکولتهء انجنیری نیز حلقهء دیگری بوجود آمد که در رهبری آن، گلبدین حکمتیار، سیف الدین نصرت یار و حبیب الرحمن شامل بودند. از اثر انستیاتیف محصلین فاکولته انجنیری بود که در سال ۱۹۶۹ ملاقات بین نماینده های این دو گروپ در منزل پروفیسور برهان الدین ربانی صورت گرفت درین ملاقات از فاکولتهء شرعیات عبدالرحیم نیازی و از فاکولتهء انجنیری گلبدین حکمتیار و سیف الدین نصرتیار اشتراك کردند در نتیجه هردو حلقه یا گروپ با هم وصل شدند و اولین سازمان بنیادگرایی را بنام (جوانان مسلمان) بوجود آوردند که اساس و تهداب جنبش بنیادگرایی افغانستان گردید. بعدها همهء این اساس گذاران اسلامی بجز از ربانی، حکمتیار و سیاف یا در زندانها و یا در جنگها شهید شدند و اسم شهدای راه عقیده و ایمان را بخود گرفتند تنها غلام محمد نیازی به اثرمرگ طبیعی خود درگذشت.

کاندید علوم تاریخ شوروی و. سپالنیکوف در مقالهء خویش منتشرهء شماره ۹ در مجلهء آسیا، افریقا در سال ۱۹۹۳ م برهان الدین ربانی را اینطور معرفی می کند : (۱)

«برهان الدین ربانی پسر ملا محمد یوسف از یفتل بالا درگذر کفشدوزی شهر فیض آباد در یك فامیل متوسط الحال بدنیا آمده است. اوتوانست تحصیلات خویشرا در فاکولته شرعیات پوهنتون کابل ختم نماید و بعداً در یونیورستی شرعیات الازهر مصر تحصیل نماید او اندیشه های بنیادگرایی را از اخوان المسلمین مصر فرا گرفت ودر ختم سال ۱۹۶۰ به کابل بازگشت و

۱- ایزاد اسم پدر و محل تولد در نوشتهء و. سپالنیکوف از نگارنده است.

بحیث پروفیسور فلسفه در فاکولته‌ء شرعیات، ادبیات و علوم سیاسی پوهنتون کابل به تدریس پرداخت. وی نویسنده‌ء آثاری در مورد شریعت اسلامی است و او را به خاطر این آثارش در خارج کشور نیز می شناسند. ارتباطات وی با روحانیون مصر، عربستان سعودی، ایران و پاکستان ادامه داشت و در لحظات ایجاد نهضت جوانان مسلمان یکی از چهره های معروف در یونیورستی کابل بود. »

گلبدین حکمتیار در رساله ای که توسط گل محمد خروتی نوشته شده [۱] صرفنظر از تذکار مجدد هویت و شهرت مکمل وی که در رساله مذکور مفصل آمده است، پسر قادرخان ولد حکمت خان که تخلصش را به اساس آن حکمتیار گذاشته است در سال ۱۹۵۶ م شامل مکتب ابتدایه و بعداً به حربی شوونحی شامل گردیده و در قطار شاگردان ممتاز درس می خوانده است.

حربی شوونحی آغاز تلاطم در زندگی پر ماجرای حکمتیار است. او در اینجا با سیاست آشنا شد و در ایام رخصتی های زمستانی در مدار سیاسی میان کابل، کندز، بغلان در حرکت افتاد. در آن زمان او با نظام الدین تهذیب و سلیمان لایق معرفت حاصل نمود... منابع امریکایی ضمن بررسی فعالیت های سیاسی حکمتیار طی آن سالها گفته اند که او عضویت جناح پرچم حزب د.خ.ا. را داشته و در توطئه های سیاسی مانند نفوذ در گروپ های بنیادگرا همچو اخوان المسلمین و در ایجاد نفاق بین شان دخیل بود ... حکمتیار در باره‌ء اتهام مبنی بر عضویت حزب کمونیست می گفت [فقط برای بیست روز خودش بین حزب پرچم بوده است]. خانم دومی اش را که خانم برادرش و خواهر نظام الدین تهذیب بوده بعد از کشته شدن پدر و برادرش در زمان تره کی به حباله نکاح در آورده است.

و. سپالنیکوف در مورد وی می نویسد : «حکمتیار که به نسبت بی انضباطی از حربی شوونحی اخراج گردیده بود، دوباره به قندوز رفت و تحصیلات خود را از صنف نهم "شانزده سالگی" در لیسه‌ء شیرخان بندر قندوز ادامه دادوبعد از فراغت در فاکولته‌ء انجنیری کابل شامل شد. او در سازمان "جوانان مسلمان" مسئولیت بخش نظامی آنرا بعهده گرفت به صورت عموم وی سازماندهی تظاهرات را علیه رژیم شاهی اجرا می کرد و علیه محصلین و سازمان های چپی مبارزه می کرد. در یکی از این تظاهرات خشونت بار بر روی تعدادی از دختران محصلان، بجرم آنکه روی لچ بودند تیزاب پاشید و در سال ۱۹۷۲ در زد و خورد با محصلین شعله جاوید به قتل یکی از محصلین بنام "سیدال" متهم ومحبوس شد و هنگامیکه محمد موسی شفیق بصدارت رسید اورا از محبس رها نمود. او دوباره به فعالیتهای سیاسی آغاز کرد و در سال ۱۹۷۳ فعالیت

۱- رساله‌ء بنام انجنیر گلبدین حکمتیار.

خویش را بر ضد دولت محمد داؤد که به زعم وی حامی و پشتیبان کمونیستها بود به شدت آغازکرد.»

بدینسان در مقابل دو چهره معروفترین فیگورهای سیاسی جنبش بنیادگرایی افغانستان قرار می گیرد که تا همین اکنون برای رسیدن به قدرت در جنگ و ستیز بی امان با همدیگر هستند. برهان الدین ربانی، پروفیشنل حرفوی، انسانی دارای فهم معین، محصور در محیط روحانی و تحصیلی، یك پراگماتیست محافظه کار از قوم تاجك و گلبدین حکمتیار که فاکولته، انجنیری را به اتمام نرسانید. فاقد بیز روحانیت، اما مبارز فورم ها و اشکال مختلف مبارزه از قوم پشتون در صفحات شمال، که کدام تأثیری از لحاظ قومی بالای قبایل پشتون شرق، جنوب شرق و جنوب کشور نداشت.

و سپالنیکوف می نویسد [۱] : «اولین تضادهای آشکار بین ربانی و حکمتیار در سال ۱۹۷۲ درمبارزه برای احراز پُست رهبری "جوانان مسلمان" بوقوع پیوست. دربهار سال ۱۹۷۲در پوهنتون کابل، منازعات و کشمکش های سیاسی مسلحانه بین گروپ های محصلین بوقوع پیوست در یکی از این منازعات سه نفر از جوانان فعال رهبری جوانان مسلمان یعنی حکمتیار، نصرت یار و دوکتور محمد عمر دستگیر و هر کدام به یکنیم سال حبس محکوم و به زندان افگنده شدند. در همان سال در حالیکه هنوز این سه تن در زندان بودند انتخابات برای رهبری سازمان براه انداخته شد برای بررسی ما نتایج این انتخابات مهم نیست ولی این موضوع اهمیت دارد که چگونه این لیدرهای بنیادگرایی دلایلی را جهت بالاکشیدن خود به مقام رهبری عنوان می کردند و چگونه آنها خود ها را بحیث وارثان قانونی رهبری جوانان مسلمان معرفی می کنند :

دلایل ربانی ... شورای جدید بوجود آمد که از بین خود امیر جمعیت را برگزید. من به اتفاق آراء بحیث رهبر جمعیت تعیین شدم. به اثر پیشنهاد من، پروفیسور سیاف بحیث معاون و انجنیر حبیب الرحمن بحیث منشی شورا و نصرتیار معاون منشی انتخاب شدند و این بدان معنی نبود که رول پروفیسر غلام محمد نیازی بحیث مؤسس سازمان ختم می شد بلکه وی بحیث یك چهره، معروف و مسئول در تمام تدابیر اشتراك می کرد. با این ادعا برهان الدین ربانی بحیث رهبر سازمان مسجل می گردد. اما سیف الدین از وی جدا می گردد وحکمتیار این ادعا را قبول نکرد و سازمان مذکور را برسمیت نشناخت.

سیاف طرح دیگری داشت. مطابق طرح وی باید انجنیر حبیب الرحمن بحیث رهبر تنظیم و

۱- مجله، آسیا، آفریقا، شماره، نهم سال ۱۹۹۳.

خویش را بر ضد دولت محمد داؤد که به زعم وی حامی و پشتیبان کمونیستها بود به شدت آغازکرد.»

بدینسان در مقابل دو چهره معروفترین فیگورهای سیاسی جنبش بنیادگرایی افغانستان قرار می گیرد که تا همین اکنون برای رسیدن به قدرت در جنگ و ستیز بی امان با همدیگر هستند. برهان الدین ربانی، پروفیشنل حرفوی، انسانی دارای فهم معین، محصور در محیط روحانی و تحصیلی، یك پراگماتیست محافظه کار از قوم تاجك و گلبدین حکمتیار که فاکولته، انجنیری را به اتمام نرسانید. فاقد بیز روحانیت، اما مبارز فورم ها و اشکال مختلف مبارزه از قوم پشتون در صفحات شمال، که کدام تأثیری از لحاظ قومی بالای قبایل پشتون شرق، جنوب شرق و جنوب کشور نداشت.

و سپالنیکوف می نویسد (۱) : «اولین تضادهای آشکار بین ربانی و حکمتیار در سال ۱۹۷۲ درمبارزه برای احراز پُست رهبری "جوانان مسلمان" بوقوع پیوست. دربهار سال ۱۹۷۲در پوهنتون کابل، منازعات و کشمکش های سیاسی مسلحانه بین گروپ های محصلین بوقوع پیوست در یکی از این منازعات سه نفر از جوانان فعال رهبری جوانان مسلمان یعنی حکمتیار، نصرت یار و دوکتور محمد عمر دستگیر و هر کدام به یکنیم سال حبس محکوم و به زندان انگنده شدند. در همان سال در حالیکه هنوز این سه تن در زندان بودند انتخابات برای رهبری سازمان براه انداخته شد برای بررسی ما نتایج این انتخابات مهم نیست ولی این موضوع اهمیت دارد که چگونه این لیدرهای بنیادگرایی دلایلی را جهت بالاکشیدن خود به مقام رهبری عنوان می کردند و چگونه آنها خود ها را بحیث وارثان قانونی رهبری جوانان مسلمان معرفی می کنند :

دلایل ربانی ... شورای جدید بوجود آمد که از بین خود امیر جمعیت را برگزید. من به اتفاق آراء بحیث رهبر جمعیت تعیین شدم. به اثر پیشنهاد من، پروفیسور سیاف بحیث معاون و انجنیر حبیب الرحمن بحیث منشی شورا و نصرتیار معاون منشی انتخاب شدند و این بدان معنی نبود که رول پروفیسر غلام محمد نیازی بحیث مؤسس سازمان ختم می شد بلکه وی بحیث یك چهره، معروف و مسئول در تمام تدابیر اشتراك می کرد. با این ادعا برهان الدین ربانی بحیث رهبر سازمان مسجل می گردد. اما سیف الدین از وی جدا می گردد وحکمتیار این ادعا را قبول نکرد و سازمان مذکور را برسمیت نشناخت.

سیاف طرح دیگری داشت. مطابق طرح وی باید انجنیر حبیب الرحمن بحیث رهبر تنظیم و

۱- مجله، آسیا، آفریقا، شماره، نهم سال ۱۹۹۳.

پاکستان گریختند. آنها در پاکستان مورد حمایت ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان قرار گرفتند و حزب جماعت اسلامی به رهبری مولانا ابوالعلا مودودی از ایشان طرفداری کرد. در سال ۱۹۷۵ جوانان مسلمان که اکنون بنام جمعیت اسلامی یاد می شدند نقشه عملیاتی بزرگی را برای تحریك یك قیام عمومی روی دست گرفتند.

و. سپالنیکوف می نویسد [۱] : «در برابر جوانان مسلمان، در پاکستان سوال انتخاب نمودن راه ها و شیوه های آینده مبارزه در شرایط نوین بوجود آمد. یکی از این جراید بنیادگرایی در پاکستان به نام "پیام حق" نوشت : جنبش اسلامی در آستانهء تباهی و تجزیه قرار دارد. دلیل آن شهادت کادر های رهبری، بوجود آمدن تضادهای تیوریکی، در یکتعداد اهداف و مرام ها و تضادهای عملی و پراکتیکی در بین مسئولین نهضت است. پس سوالی در بین رهبران تنظیم ها بوجود آمد که "چه کنیم"؟

جوانان مسلمان قیام مسلحانه را که هدف آن سقوط دادن دولت داؤد خان که متمایل به نیروهای چپ و دموکراتیك بود و همچنان بوجود آمدن دولت تیوکرات اسلامی را که باید در مدت کوتاه ایجاد می گردید. بحیث هدف خویش انتخاب کردند.

پراگماتیستهای سالخورده که رهبری آنها را برهان الدین ربانی بعهده داشت فکر می کردند که این عمل ممکن به ناکامی بیانجامد و آنرا یك عمل ماجراجویانه تلقی می کردند. ولی حکمتیار قیام ضد دولتی را تحت شعار جهاد بر ضد رژیم کافر اعلان نمود.

حکمتیار در سال ۱۹۷۸ گفت، «ما فیصله کردیم، هر قدر که ممکن است افراد زیادی را تحت تعلیم و تربیت نظامی در پاکستان قرار دهیم که بعداً آنها عملیات نظامی را علیه دولت آغاز نمایند. کار در بین اهالی و اردو شروع شود، پلان گذاری شده بود که قیام مردم را اردو حمایت خواهد کرد، و بعد از آن عملیات در تمام کشور شروع می شد.»

اخبار فرانتیر پوست مؤرخ ۲۲ اکتوبر ۹۵ می نویسد : «ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان در سال ۱۹۷٤ پنج هزار نفر را تحت فرماندهی یك شخص متعصب اسلامی گلبدین حکمتیار قرار داد تا بر علیه نظم عامه در داخل افغانستان و انصراف داؤد از داعیه پشتونستان فعالیت نماید. در سال ۱۹۷۹ سی آی ای امریکا از پاکستان خواست تا یکی از رهبران را که قابل اعتماد بیشتر باشد برایش معرفی نماید پاکستان گلبدین حکمتیار را یکی از مشهورترین و با استعداد ترین معرفی کرد.»

در تابستان سال ۱۹۷۵ کوشش ها برای قیام در چند نقطهء کشور آغاز شد که به صورت

۱- مجله آسیا، افریقا، شمارهء نهم سال ۱۹۹۳ به لسان روسی به قلم و. سپالینکوف.

عمومی ناکام گردید که نه مردم و نه اردو آنرا حمایت کردند. به صورت عموم اکثر مؤسسین جنبش بنیادگرایی که حکمتیار از آنها یاد نمی نمود کشته شدند ولی خاطرهء آنها برای حکمتیار موقع داد که حزب اسلامی افغانستان را بوجود آورد. در عین حال ربانی نیز تمام شهدای مؤسسین جوانان مسمان را اعضای پر افتخار جمعیت اسلامی خویش وانمود و بخود وابسته میدانست. قیام ناکام شده جدایی کامل را بین مسلمانان را دیکال تیپ حکمتیار و مسلمانان بنیادگرای محافظه کار مانند طرفداران ربانی بوجود آورد که به اساس آن دو حزب، حزب اسلامی و جمعیت اسلامی عرض اندام نمودند.

کسانیکه بعد از قیام زنده مانده بودند، از جمله بقایای رهبری الی حوادث سال ۱۹۷۸ در پاکستان پناهنده شدند... در تمام این مدت در شرایط تنظیمی آنها یکدیگر را بخاطر عدم مؤفقیت قیام ملامت می کردند. حزب اسلامی تائید می کند که کوشش برای قیام، تمرین عمومی من بود. بخاطر انقلاب اسلامی در افغانستان حکمتیار اعلان نمود : «... اگر قیام اسلامی، حزب اسلامی افغانستان "حکمتیار دیگر کلمهء جوانان مسلمان را استعمال نمی کند" نمی بود، مقاومت کنونی ما وجود نمیداشت. یعنی قیام برای او اکنون مفهوم آنرا دارد که آنرا حزب اسلامی رهبری کرده است. حکمتیار می گوید بودند مردمی که "منظور ربانی" ما را به کودتا متهم می کردند، و بودند کسانی که ما را ماجرا جو می گفتند، و حتی کسانیکه قیام قهرمانانهء سر بکف گرفته را چیزی جز مقاومت ماجراجویانه نمی شمردند، ولی امروز همه کس میداند که اگر در آن مرحله قیام صورت نمی گرفت، هیچوقت مقاومت امروزی وجود نمیداشت.»

و. سپالینکوف ادامه میدهد، (۱) « در سال ۱۹۷٦ در خاک پاکستان در تنظیم بنیاد گرا به صورت کامل و قطعی ایجاد شد. حزب اسلامی افغانستان تحت رهبری گ. حکمتیار و جمعیت اسلامی افغانستان تحت رهبری ب. ربانی. که هر کدام این تنظیم ها خودها را ثمره و وارثان نهضت جوانان مسلمان میدانستند. تاریخچهء بعدی روابط این دو تنظیم را کشمکش ها و جنجال های سیاسی بین همدیگر و بعضاً سازش های مؤقتی تشکیل میداد. اما آنها همیشه در بارهء میتودها و روش های مبارزهء مسلحانه در مورد انتخاب متحدین سیاسی، در مورد ترکیب ارگانهای رهبری در دولت مؤقت، گرفتن و جلب بیشتر کمک های خارجی، در مورد تعیین مدل و نمونهء دولت اسلامی آینده و بسی مسایل دیگر همیشه با هم اختلاف داشته و در جنگ و ستیز بودند.

هر دو تنظیم در موضع بنیادگرایی اسلامی قرار گرفتند. ولی برهان الدین ربانی موضع سرد

۱- مجله آسیا، افریقا، شمارهء نهم سال ۱۹۹۳ به لسان روسی به قلم ز. سپالینکوف.

تری داشت تا جائیکه در آن موقع حمایت لیدرهای میانه رو مانند حضرت صبغت الله مجددی، محمد نبی محمدی، گیلانی را فراهم و اکنون در روزهای (سال ۱۹۹۳) با رهبر ازبك های شمال جنرال دوستم یکجا شود. »

از مطالعه، سطور بالا به این حقیقت بر می خوریم که حکمتیار چهره، بود جاه طلب و ناسازگار، فاقد اوصاف و خصوصیات یك شخصیت محوری، ولی بر عکس، ربانی روحانی، محافظه کار جاه طلب، میتوانست سازش کند ، از ماجراجویی پرهیز کند و نقش محوری داشته باشد.

بدینسان قیام اسلامی که آغازگر آن گلبدین حکمتیار بود ناکام ماند، دستاوردهای آنها عبارت بود از خاموش شدن چراغ های منطقه جشن "۲٦ سرطان" بدست گرفتن ولسوالی پنجشیر برای چند ساعت و ایجاد بی نظمی ها، در بعضی از مناطق کشور مانند پلخمری، بغلان و غیره که بزودی تحت کنترول در آمد. اما دستآورد مهم آنها، همانا ایجاد دو حزب بنیادگرا در پاکستان بود که بعد از کودتای ۷ ثور، معادله، دو مجهوله و ساده، بنیادگرا ها را به یك معادله، چند مجهوله مشکل مبدل ساخت که در موقعش به آن می پردازیم.

-۵-

دوسیه، سردار عبدالولی تکمیل شد. اتهام اساسی علیه وی آن بود که به تاریخ ۳ عقرب سال ۱۳٤٦ حکم فیر را بالای محصلان پوهنتون کابل صادر نموده که منجر به کشته شدن سه نفر و مجروح گردیدن تعدادی از شاگردان و محصلین معارف و پوهنتون شده بود. اتهامات دیگر علیه وی، کوشش های او را در سردنگاه داشتن مسئله پشتونستان، دخالت در امورات ملکی و اداری مملکت، قتل یکنفر عابر در حصه، هودخیل کابل که با موتر وی تصادم کرده و کشته شده بود، به دربوری خودش، تشکیل میداد. می گویند هیئت تحقیق که در رأس آن عبدالصمد اظهر بود، با زور، فشار، تهدید، لت و کوب و استعمال دنده، برقی از وی اعتراف گرفته بودند. در دوسیه، وی که سوال های طولانی مستنطقین وجوابات مختصر با خط ناخوانا و کج و معوج سردار عبدالولی به چشم میخورد، فقط همین یك جمله وی "بلی من حکم فیر را دادم" کفایت می کرد که محکمه برایش حکم اعدام را تقاضا نماید. سردار عبدالولی در برابر محکمه نظامی، خونسرد و متین نشسته بود و با لکنت خاصی صحبت می کرد. او تمام اتهامات وارده را رد کرد و خود را بی گناه معرفی کرد. او گفت که اعترافات، در طول شبهای طولانی به اثر شکنجه ها و دنده، برقی از وی گرفته شده است.

شبی سردار محمد داؤد من و آصف الم را در منزل خویش احضار کرد و بر خلاف هدایت قبلی

شان که امر نموده بودند دوسیه سردار ولی طوری ترتیب شود که محکمه حکم اعدام را برایش صادر نماید هدایت دادند که چون دوسیه مذکور به اثر لت و کوب و شکنجه‌ء پولیس های پرچمی ترتیب گردیده و اعتراف گرفته شده و دگرجنرال فاروق خان رئیس محکمه نظامی این جریان را تائید می کند بناءً دوسیه مذکور حفظ و نامبرده را برائت بدهید. تا خواستم چیزی بگویم، سردار با برآشفتگی مخصوص شان مشت بر سر میز کوبیده و گفتند که «برادر به زور دنده برقی هر کس اعتراف می کند حتی خود من و خود شما» وی ادامه داد «اکنون هرچه شده، شده است امر می کنم که این دوسیه را از بین بردارید دگرجنرال صاحب در جریان است. عبدالولی شخص نافهمی بود فقط یك کلاه و یك چوب زیرقول پایه های غرورش را تشکیل میداد اکنون به قدر کافی جزا دیده است من هیچوقت به وطن پرستی وی شك نداشتم.» بنابرآن دوسیه سردارولی همانطوریکه به اثر امر شفاهی سردار داؤد ترتیب شده بود بازهم در اثر امر شفاهی شان عوض شد و محکمه‌ء نظامی اتهامات وارده را بی اساس خوانده حکم به برائت وی صادر نمود و سردار عبدالولی همراه با پدر و مادرش به روم پرواز نموده و با محمد ظاهر شاه پیوست. ولی معلوم نشد که این تغییر اراده در تصمیم سردار داؤد ناشی از فشار فامیلی بود و یا کشش های قومی و هم خونی عواطف او را بر انگیخته و احساسات انتقام جویی و عقده های قبلی اش را نسبت به وی فروکش داده بود.

قبل از جریان عبدالولی من "نگارنده" که هنوز در دستگاه دولت مقرب بودم، در ماه ثور سال ۱۳۵۳ در ترکیب هیأتی تحت ریاست حبیب الرحمن "نیازی" معاون علمی پولیتخنیك کابل جهت توضیح اهداف و مرام بیانیه‌ء "خطاب به مردم" به شوروی رفتیم. در شوروی از چند شهر بزرگ مانند ماسکو، لیننگراد، کیف و باکو دیدن نموده و با محصلین ملکی افغانی در آنجا ملاقات نمودیم. در رأس محصلین مربوط به حزب پرچم، محمود بریالی برادر ببرك کارمل قرار داشت؛ پرچمی ها از بیانیه های من "نگارنده" با شور و حرارت استقبال می کردند. اما سایر جریانهای سیاسی خاموش بودند. نور احمد اعتمادی سفیر کبیر افغانی و سردار عبدالعظیم آتشه نظامی در ماسکو به ما اظهار کردند که پرچمی ها از جمهوریت محمد داؤد خان صادقانه دفاع مینمایند و با شعله ئی ها و اخوانی ها بالای این مسئله همیشه در تصادم اند. در بازگشت، این موضوعات را به محمد داؤد گزارش دادم اما، بعداً معلوم شد که وی گزارش متذکره را دستوری از جانب کارمل دانسته و مرا هم در گروه پرچمی ها حساب کرده است.

بدنبال گرفتاری مولینا فیضانی و قیام ناکام اخوانی ها، تغییراتی در هیأت وزرا صورت گرفت، بدین شرح که عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات با عده یی از افسران قوای هوائی به رئیس دولت پیشنهاد کرده بودند تا در صورت کدام واقعه برای رئیس دولت، جانشین وی قبلاً تعیین

گردد. که طبیعی است، رئیس دولت بر آشفته گردیده، نامبرده را از کمیته، مرکزی جمهوری اخراج و مقام وزارت مخابرات را به عبدالکریم عطایی می سپارد و پاچا گل وفادار نیز که همراه با وحید عبدالله علیه دوکتور محمد حسن شرق شروع به مخالفت کرده بودند نیز به سرنوشت حمید محتاط گرفتار و به بلغاریا سفیر می گردد. به دنبال آنها قرعه بنام جیلانی باختری وزیر زراعت که عضو حزب پرچم بود و از طرف حسن شرق در کابینه وزرا راه پیدا کرده تصادف نموده بود سبکدوش می شود. فیض محمد خان وزیر داخله نیز مشمول این تصفیه می شود و عبدالقدیر نورستانی بحیث وزیر داخله، عزیز الله واصفی بحیث وزیر زراعت به کابینه راه میبابند. حیدر رسولی به رتبه، دگرجنرالی ارتقاء کرده بحیث وزیر دفاع با حفظ پست قوماندانی قوایمرکز تعیین شده و تورنجنرال عبدالعزیز بحیث لوی درستیز تعیین می گردد.

این تصفیه ها در کابینه به معنی دور نگهداشتن دولت از وجود کمونیستها پنداشته می شد و بعد نوبت تصفیه اردو که دیگر از وجود تندروان اسلامی، مائوئیستها و طرفداران میوندوال پاك شده بود فرا می رسد تا پرچمیان نیز از آن رانده شوند. داؤد، دیگر واضحاً بالای تمام جریانهای چپی خط چلیپا رسم می کند و پیشنهاد نور محمد تره کی را که طی نامه یی به او فرستاده شده بود. (۱) «تا پرچمی های مفسد را به افراد آن جناح تعویض نماید.» نادیده می گیرد و به آن وقعی نمی گذارد. قطعه انضباط شهری که من قوماندان آن بودم لغو می گردد. من به صفت آمر کیمیا در قرارگاه قوایمرکز تعیین می شوم و تمام افسران غند ۷۱۷ انضباط شهری به قطعات اطراف فرستاده می شوند. افسران پرچمی در قطعات ٤٤٤ کوماندو، لواهای ٤ و ١٥ زرهدار، قطعه پراشوت فرقه های ۷ و ۸، به تشخیص دستگاه های استخباراتی تبدیل و به اطراف کشور در وظایف پا سیف غیر موثر فرستاده می شوند. در گارد ریاست جمهوری جگرن صاحب جان به حیث قوماندان تعیین و ضیا مجید بنابر خواهش خودش بحیث آتشه نظامی در هند فرستاده می شود. قوماندان های قطعات مرکز نیز تبدیل می گردند و افسران قابل اعتماد رسولی نصب می گردند. وزارت داخله و زراعت از وجود پرچمی ها پاکسازی می شود و این نتیجه بمیان میآید که داؤد میخواهد به شیوه، گذشته مطلق العنانی و خودکامگی را دوباره احیاء کند. بالاخره از اثر تحریکات وحید عبدالله معاون وزارت خارجه انشعاب در کمیته مرکزی داؤد خان بوقوع می پیوندد. در گروه اول، رئیس دولت، حیدر رسولی، عبدالاله، عبدالقدیر، سرور نورستانی و غوث الدین فایق شامل بودند که از قدرت و صلاحیت های اجرائیوی زیادی برخوردار بودند. گروه دوم را که در رأس ان دوکتور محمد حسن شرق بود. جگرن مولاداد،

۱- جورج آرنی ص ۷۰.

دگرمن محمد یوسف، جگرن خلیل الله، جگرن ضیاء مجید و فیض محمد خان تا هنگامیکه هنوز در کابل بود، تشکیل میدادند تا اینکه محمد حسن شرق به صفت سفیر کبیر در جاپان و فیض محمد در اندونیزیا تعیین و از کشور خارج شدند. کمیتهء مرکزی جمهوری نیز از بین رفت و همان گروه اول اهرم قدرت مطلقه را در دست گرفت. محمد داؤد با این اقدامات خویش با گذشت زمان یگانه پشتیبان خود، یعنی جناح پرچم ح. د.خ. ا. را از دست داد و در حالیکه در فضای سیاسی کشور روز بروز اعتماد خود را از دست میداد زیرا که نه بالای چپی ها و نه راستی ها اعتماد داشت، اساسات ایجاد حزب خود به نام "انقلاب ملی" را گذاشت. حزبی که میبایست یگانه حزب سیاسی در کشور باشد، از کارمندان و مامورین دولت بوجود آید از بالا رهبری شود مقامات رهبری آنرا عمدتاً کودتاچیانی مانند رسولی، قدیر و عبدالاله تشکیل دهد، مرام نیشنالیستی داشته باشد، با ماسکو دشمنی ورزد و در سیاست خارجی خود با چرخش ۳۶۰ درجه طرفدار غرب گردد، تا افغانستان را از وابستگی هایش با کریملین برهاند. این کار میبائیست در چوکات قانون انجام میبافت، تا اینکه در ۲۶ جنوری ۱۹۷۷ قانون اساسی در جراید انتشار یافت و انتخاب اعضای لویه جرگه جهت بررسی و تصویب آن اعلان شد. در مادهء چهلم همین قانون بود که نظام حزبی در کشور به حزب واحد دولتی به نام انقلاب ملی یا ملی غورحنگ اختصاص داده شده بود.

هنگامیکه در ماه جون ۱۹۷٤ محمد داؤد به ماسکو سفر کرد، بعد از تبادل افکار با مقامات کریملین و گرفتن کمك معادل ٤۲۸ ملیون دالر، سیاست سردتری را در قبال مسئلهء پشتونستان اتخاذ کرد و حاضر گردید تا با مقامات پاکستانی به مذاکره بنشیند. پس از تماس های دیپلوماتیك توسط سردار محمد نعیم خان به تاریخ ۷ جون ۱۹۷٦ ذوالفقار علی بوتو بدعوت محمد داؤد خان به کابل وارد شد. مذاکرات در فضای تفاهم صورت گرفت. آنها حل موضوع مورد-مناقشه را بر اساس اصول همزیستی مسالمت آمیز قبول کردند. فرمول حل این مسئله عبارت از آن بود که پاکستان رهبران حزب عوامی ملی را از زندان رها ساخته، حقوق فدرال ولایت های سرحد شمال غرب و بلوچستان را تصدیق نماید و در مقابل افغانستان پایان یافتن ادعایش را در بارهء پشتونستان از طریق لویه جرگه اعلان کند و خط دیورند را برسمیت بشناسد.

سردار محمد داؤد که از نتایج مذاکراتش باذوالفقار علی بوتو راضی بود و بالآخره در مقابل مسئله پشتونستان وواقعیت تلخ خط دیورند تسلیم گردیده بود، در سال ۱۹۷۵ به تهران سفر کرده و با استقبال گرم محمد رضا پادشاه ایران مواجه شد و همانطوریکه گفته آمدیم، بعد از مذاکرات صمیمانه و پذیرایی شاندار با گرفتن مبلغ دو ملیارد دالر قرضه به شکل اعتبار به

افغانستان بازگشت. قرار شد که از جملهء این قرضه مبلغ یك ملیارد و هفتصد ملیون دالر آن به غرض اعمار خط آهن از سرحد ایران به هرات، قندهار و سپین بولدك مصرف شود. معلوم نبود که ایران این مبلغ هنگفت را تادیه کرده میتوانست یا خیر؟ البته شرط این سخاوت بزرگ از طرف پادشاه ایران گفتگو و مذاکره با پاکستان بود و چنانچه خواندیم محمد داؤد آنرا پذیرفت و توافقی بین دو کشور بعمل آمد. سردار محمد داود که دیگر دنیا را بکامش میدید در بازگشت از ایران علیه ایدئولوژی های وارداتی بیانیهء معروفش را در برابر شهریان هرات ایراد کرد.

در ماه قوس سال ۱۳۵۵. دسامبر ۱۹۷٦ توطئه ضد دولتی به رهبری جنرال میراحمد خان رئیس توپچی وزارت دفاع از طرف پولیس داؤد کشف گردید که از لحاظ تعداد اشتراك کنندگان بسیار محدود بود و به تحریك راست افراطی و ناسیونالیستها طرح ریزی گردیده بود که به دستگیری چند نفر منجر شد. گفته می شد که نام اسلم وطنجار نیز در لست پولیس بوده است. ولی نسبت سهم گیری او در کودتای ۲٦ سرطان از گرفتاری او صرف نظر شده است.

بعد از تصفیهء پرچمی ها از دستگاه دولت، جناح خلق که کمترین آسیب را از تصفیهء اردو دیده بود با سرعت روز افزونی شروع به جلب و جذب نمودن افسران اردو نمود. حفیظ الله امین که مسئول بخش نظامی جناح خلق بود با تجربه از کودتای ۲٦ سرطان کار خود را در قوای ٤ و ۱۵ زرهدار و قوای هوایی مدافعه هوایی آغاز کرد.

جورج آرنی درین زمینه می نویسد [1] : «... اگر چه پرچمی ها نخستین جناحی بود که در قوای مسلح به جلب و جذب پرداخته بود، مگر در اواسط سال ۱۹۷۷ نفوذ خلقیها بیشتر گردید، پیروزی کودتای سال ۱۹۷۳ چشمهای خلقیها (و تندروان اسلامی) را به این حقیقت باز کرد که دست یابی به قدرت تنها از راه استفاده از ارتش ممکن میباشد»

حفیظ الله امین با زیرکی ومهارت، از سرخوردگی و تأثر تعدادی از کودتاچیان ۲٦ سرطان که دیگر از نزد محمد داؤد خان رانده شده بودند استفاده کرد و هسته های حزبی را در قطعات نظامی ایجاد کرد. وی بیشتر به احساسات ناسیونالیستی، قومی ولسانی افسران توجه کرده و کار لاینقطع و بدون ترس و واهمه را در شرایط دشوار پولیسی و اختناق سیاسی به پیش برد. ملری بریدمن سید حبیب که قبلاً از جملهء افسران در غند ۷۱۷ انضباط شهری بود و بعد از "تصفیه به قوای ٤ زرهدار تبدیل شده بود، روزی به منزلم آمد و گفت که از من دعوت شده است که به حزب خلق بپیوندم. او گفت بسیاری از همکاران دیگرم نیز جذب شده اند. همهء ما با حفیظ الله امین ملاقات کرده ایم و تعهد حزبی سپرده ایم. سید حبیب که از اهالی چهار آسیاب

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان (ص٧٤).

کابل بود و در واقعهء دفع حمله بالای میدان هوایی کابل در وقت امین به قتل رسید. گفت من به این علت به نزد شما آمده ام که اگـــر مایل باشید زمینهء ملاقات شما را با حفیظ الله امین آماده میسازم.

مانند سید حبیب عدهء دیگری نیز که با من شناخت داشتند، از سایر قطعات اردو به من مراجعه می کردند و در بارهء کار وسیع و خستگی ناپذیر حفیظ الله امین اطلاع میدادند. سرعت عمل خلقی ها در جلب و جذب افسران اردو باعث گردید، تا تکتیک فعالیت پرچمی ها نیز تغییر یابد و آنها نیز به جلب و جذب افسران اردو که قبل از آن بسیار با تأنی صورت می گرفت و کاندید مورد نظر می بائیست از هفت خوان رستم بگذرد سرعت بخشند. دورهء آزمایشی تقلیل یافت، سطح فرهنگی، جهان بینی علمی، سویه سواد کاندید کم اهمیت شد، تعلقات فامیلی و قومی مد نظر گرفته نشده و یا بهای کمتری به آن داده شد و بر خلاف گذشته اکنون مسئولین سازمان نظامی که قبلاً با هزارناز و نزاکت حاضر می شدند تا کسی را از نزدیک ببیند و با وی هم صحبت شوند ویا ده ها عیب وعلت بالای وی می گذاشتند، اکنون خود در جستجوی داوطلبان به عضویت حزب، در قطعات اردودست بکار شدند.. مسئولین بخش نظامی افزایش یافت، بر علاوهء میر اکبر خیبر که در رأس این بخش قرار داشت، نوراحمد نور، عبدالوکیل، ذبیح الله زیارمل، گل آقا، حکیم، نورالحق علومی و غیره توظیف گردیدند که کار وسیعی را در اردو آغاز کنند. در تابستان سال ۱۳۵۵ روزی عبدالوکیل به نزدم آمد. ما سابقهء آشنایی داشتیم در یک مکتب درس خوانده و در یک ولسوالی بزرگ شده بودیم او گفت که ما "حزب" مدتها ترا مورد مطالعه قرار دادیم ما، میدانیم که در کودتای ۲۶ سرطان خودت نقش اساسی داشتی و یک افسر تحول پسند و مترقی هستی، رژیم محمد داؤد دیگر به غرب متمایل شده است و با ساختن حزب حاکم "انقلاب ملی" چهرهء ضد ترقی و ضد دیموکراسی خویش را افشاء نموده است. وی گفت اکنون تلاشهای وسیعی برای وحدت هر دو جناح حزب دیموکراتیک خلق افغانستان صورت می گیرد که در آن صورت با داشتن یک سازمان وسیع و نیرومند نظامی در اردوی افغانستان، داؤد خان نخواهد توانست به اهداف خویش که عبارت از سرکوب قطعی احزاب چپ، روشنفکران و ترقی پسندان است نایل گردد. بناءً باید به این مسایل بیندیشی و اگر خواسته باشی رسماً عضویت حزب را بپذیری. بالاخره من همراه با آصف الم و ستارخان بعد از روزهای طولانی دودلی و تردید، در حالیکه سرخوردگی ها و عقده های شخصی ما، نسبت به دست اندرکاران رژیم بالای ما غالب گردیده بود و پیوستن در یک سازمان سیاسی مترقی را یگانه راه ترقی و تعالی کشور می پنداشتیم به گروه پرچم حزب دیموکراتیک خلق افغانستان پیوستیم و شروع کردیم به جلب و جذب سایر همکاران و رفقای نزدیک خود به حزب دیموکراتیک

خلق افغانستان.

در آن موقع اردوی افغانستان خواسته یا ناخواسته در سیاست داخل شده بود. اردویی که روزی در آن خواندن اخبار اصلاح و انیس جرم تلقی می شد اکنون با نفوذ دسته جات گوناگون سیاسی و تبلیغ اندیشه ها و ایدئولوژی های رنگارنگ چه از داخل کشور و چه از طریق محصلین که تحصیلات خویش را در شوروی، آمریکا، هند، مصر، انگلستان (در بخش پولیس در آلمان غرب) به پایان میرسانیدند و به قوای مسلح می پیوستند یا از طریق مشاورین روسی، دیگر نمیتوانست مانند گذشته، در بند انضباط و دسپلین آهنین نظامی باشد و یا مجبور به اطاعت کورکورانه و اجرای اوامر دولت ها و حکومات. خاصتاً که در رأس اردو و هیأت رهبری آن اشخاص بیسواد و بی معرفتی مانند غلام حیدر رسولی قرار داشت و نمیتوانست با درایت و کارآیی و تحلیل دقیق اوضاع و احوال، حفظ و هوای سیاسی در اردو را که با گذشت هر روز به ضرر رژیم تغییر می کرد، تمیز بدهد. دستگاه جاسوسی اردو که در رأس آن شخص بی دانشی بنام جان نثار خان قرار داشت چنان انباشته از افراد نافهم، غیر مسلکی و رشوه خوار شده بود که حتی در روز کودتای ٦ ثور، در خواب غفلت بودند و ساعتها بعد از حرکت تانکها از پلچرخی و ایجاد بی نظمی در آنجا واقف گردیدند تا چه رسد به تعقیب، پیگرد و تشخیص اعضای حزب در اردو که در ان موقع هزاران نفر را تشکیل میدادند.

از شروع سال ۱۹۷٦ کوشش هایی برای وحدت بین جناح های خلق و پرچم چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی آغاز یافت، در سطح ملی، فعالین هر دو حزب، خاصتاً جناح پرچم طرفدار وحدت بودند و میخواستند وحدت سازمانی بین هر دو جناح بوجود آید. در سطح بین المللی، اتحاد شوروی در طول ده سال انشعاب بی علاقگی خود را ابراز کرد ولی هر دو حزب توانستند در احزاب کمونیستی بعضی از کشورها حامیان و طرفدارانی را برای خود دست و پاکنند. از اثر کوشش های احزاب کمونیستی هند، عراق و آسترالیا و نشرات حزبی آنها که تقاضا داشتند اختلافات خویشرا کنار زده و باهم وحدت کنید. فعالین هردو حزب زمینه، ملاقات دو رهبر حزب را فراهم کرده و موجبات آشتی دوباره، حزب را بوجود آورده و اتحاد دوباره، هردو حزب در ماه جولای سال ۱۹۷۷ تحقق یافت.

نورمحمد تره کی بحیث منشی عمومی و ببرک کارمل بحیث معاون وی تعیین گردیدند. هر دو جانب اسناد وحدت را امضا کردند. از همان آغاز وحدت به صورت مکانیکی بوجود آمده بود زیرا که هر دو حزب حوزه های حزبی خود را به طور جداگانه دایر می کردند، و سازمان های نظامی خویش را از همدیگر مخفی نگاه میداشتند. اعضای هردو حزب باهم مخلوط نشده بودند جوشش وصمیمیت حزبی بین شان وجود نداشت و هنوز هم مخالفت های گوناگونی بین آنها

وجود داشت. حفیظ الله امین یکی از چهره های معروف ضد وحدت، خاصتاً در بخش نظامی حزب گردیده بود و با میر اکبر خیبر که طرفدار ادغام هر دو بخش بود مخالفت می ورزید.

علت اختلاف بین این دو نفر مسئولین نظامی بخش های خلق و پرچم را مؤلفین کتاب "حقایق پشت پردهء تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان" آقای دیگوکوردو ویز وسلیگ هرسین در صفحه ٤٤ کتاب خویش چنین شرح میدهند :

«خیبر بحیث تنظیم کنندهء افسران در پرچم با حفیظ الله امین که مسئول شبکه نظامی خلق در قوای مسلح بود رقابت مستقیم داشت. خیبر و امین اکثراً سعی می کردند که عین صاحبمنصبان را جلب و جذب نمایند، این دو در وقت مذاکراتیکه برای اتحاد خلق و پرچم صورت می گرفت بر سر کنترول هستهء حزب در قوای مسلح، شدیداً تصادم نموده بودند، طبق اظهارات منابع متعدد حزب کمونیست، خیبر در زمان مذاکرات تا اخیر به خاطر امتزاج هسته های نظامی پرچم و خلق مبارزه کرد. هدف وی این بود که به نقش امین در ساحهء نظامی که خیلی حساس بود پایان دهد.»

پس از آنکه قانون اساسی جدید توسط لویه جرگهء انتصابی از ۳۱ جولای تا ۱۳ اگست در ۱۳۶ ماده به تصویب رسید و محمد داؤد خان بنابر احساسات و شور و هیجان مجلس در حالیکه ظاهراً ابا می ورزید و از کاندید شدن خویش انکار میکرد، حاضر شد که خود را کاندید نماید و فی المجلس رئیس جمهور گردید.

داؤد خان، به انتظارات مردم مبنی بر کنار گذاشتن کودتاچی ها از پُستهای وزارت پاسخ مثبت نداد وامید مردم را به یأس مبدل ساخت. به طوریکه حتی محمد نعیم برادرش و محمد عمر پسرش از وی آزرده گردیدند. حزب حاکم وسیلهء رقابت بین کودتاچیان مانند حیدر رسولی، عبدالاله، عبدالقدیر از یکطرف و تکنوکراتانی مانند وحید عبدالله، وفی الله سمیعی، عبدالله عمر، محمد خان جلالر و غیره از طرف دیگر گردید. کشمکش ها و رقابت ها فزونی یافت و مقارن آن بی امنیتی نیز در شهر کابل شیوع پیدا کرد. پولیس در همه جا حاضر اما بی کفایت تحت قوماندانی محمد عیسی سرمامور پولیس که یکی از نزدیکترین دوستان وهواخواهان عبدالقدیر بود چنان در فساد اداری، خویش خوری، رشوه ستانی غرق گردیده بود که نمیتوانست جلو حوادث و واقعات روز افزون را بگیرد و مصئونیت و امنیت جان و مال مردم را تأمین نماید.

در گسترش بی امنیتی یکی از چهره های معروف آن وقت مجید کلکانی نیز دست داشت، که پیرو افکار و نظریات شعلهء جاوید بود و بعد از دستگیری رهبران حزب مانند رحیم محمودی، عثمان "لندی" و سایرین، حیثیت رهبری شعله جاوید را بخود داده بود. مجید کلکانی میخواست تا از طریق مبارزهء مسلحانه دولت داؤد را به سقوط مواجه سازد و یا مشکلات بزرگی روبرو

نماید. وی با تشکیل دادن دسته یی مسلحانه در قریه جات کوهدامن و یورش بردن بالای پوسته های حکومتی در اینجا و آنجا ظاهر می شد و گاهگاهی به مؤفقیتهایی دست میبافت. در نزد عوام وی و طرفدارانش بنام سامایی ها (۱) یاد می گردیدند.

در ماه اگست ۱۹۷۷ انعام الحق گران پیلوت آریانا افغان هوایی شرکت، در هنگام شب موقعیکه به طرف منزل خویش درمکروریان میرفت، به ضرب گلوله، شخص ناشناسی کشته شد و در محیط شایع گردید که هدف قاتل کشتن ببرك کارمل بوده است. هنوز قاتل گران پیدا نشده بود که در ماه نوامبر همان سال علی احمد خرم در حالیکه در دفتر کارش مشغول مذاکره با هیأت تجارتی جاپان بود، توسط شخص مسلحی به نام مرجان از دفتر کارش (وازرت پلان) جبراً خارج ساخته شده و در پیشروی همان وزارت با گلوله، تفنگچه به قتل رسانیده شد و قاتل در روز روشن فرار کرد و علت قتل به روشنی و وضوح معلوم نگردید. ولی داؤد خان آنرا به سازمان های راست افراطی نسبت داد. در همان آوان شیر آقا مهندس رئیس فابریکه سمنت جبل السراج که دوست نزدیك محمد داؤد خان بود نیز توسط اشخاص ناشناسی در منزلش واقع فابریکه سمنت جبل السراج کشته شد.

در شام یکی از روزهای ماه اپریل ۱۹۷۸ میر اکبر خیبر عضو بیوری سیاسی حزب دموکراتیك خلق افغانستان، قربانی این بی امنیتی شده و هنگامیکه نامبرده در جاده، بین وزیراکبر خان و مکروریان قدم میزد و میخواست به طرف منزلش به مکروریان برود توسط دو شخصی ناشناس که در موتر جیب روسی نشسته بودند به ضرب گلوله از پا در آورده شد و قاتلین آن فرار کردند. در محیط شایع گردید که نامبرده توسط دونفر از همکاران حفیظ الله امین به اسم صدیق عالمیار و عارف عالمیار بنابر دستور وی به قتل رسیده است. دوکتور محمد حسن شرق مرگ وی را مربوط به دستور سازمان استخباراتی ك.ج.ب. شوروی میداند می نویسد : (۲) «مرگ میر اکبر خیبر توسط یکی از کوماندوهای کا.ج.بی مؤظف در سفارت شوروی به همکاری عبدالقدوس غوربندی که میر اکبر خیبر را از خانه، او برای قدم زدن بیرون کشیده است، صورت گرفته باشد. در حالیکه میر اکبر خیبر در همان روز قرار گفته، عبدالهادی مکمل معین وزارت خارجه وعده داشتند تا ٤ عصر با یکدیگر به سینما بروند. میر اکبر خیبر که به گفته، تعدادی از اعضای حزب خصوصاً پرچمی ها سرسختانه مخالفت می کردند، ساعت سه و پانزده دقیقه از خانه به بهانه، قدم زدن و اشتراك به جلسه، رفقای حزبی به شهرنو میروند و از

۱- ساما- یعنی سازمان انقلابی مائوئیست های افغانستان.

۲ - خاطرات دوکتور محمد حسن شرق ص ۵۹.

آنجا آقای غوربندی با او تا دو صد قدمی جای قتل او یکجا آمده و از آنجا خدا حافظی کرده پس می گردند و چند دقیقه بعد از یك موتر جیب روسی بالایش فیر می گردد و به زمین می غلطند. به گفته و شهادت رهگذری چند».

سران حزب کشته شدن اورا در آن موقع به دولت محمد داؤد نسبت دادند ولی بعدها اناهیتا راتب زاد حین به قدرت رسیدن ببرك کارمل، دست حفیظ الله امین را درین ماجرا دخیل دانست. جورج ارنی درین مورد می نویسد [۱] : «... یقین است که عمل قتل پیش از پیش طرح ریزی گردیده اتفاقی نبود، هویت قاتلان به صورت قطع روشن نشد. رژیم داؤد تندروهای اسلامی را متهم کرد، در حالیکه ح.د.خ.ا. مسئول آن سی. آی.ای را میدانست، به عقیدهٔ بسیاری از مردم قتل توسط رئیس پولیس و رژیم داؤد صورت گرفته بود اما بعدها پرچمی های برجسته انگشت ملامتی را طرف امین دراز کردند که شاید توضیح خیلی مناسب باشد.»

بلی. با وصف تمام این ادعا ها، اتهامات و شایعات بازهم تا روزگار ما، قاتل میر اکبر خیبر ناشناس ماند و در دوران پادشاهی تره کی، امین، ببرك کارمل و نجیب الله هیچگونه توضیحی برای اعضای حزب درین زمینه داده نشد و هیچگونه پیگرد و تعقیبی جهت بازشناسی قاتل صورت نگرفت. [۲] میر اکبر خیبر یکی از نخبه گان، صاحب نظران و پیش کسوتان ایدئولوژی مارکسیزم، لیننیزم در افغانستان بود شخصی که در هنگام تحصیل در پوهنحی حربیه به اتهام ترور شاه محمود خان صدراعظم گرفتار و زندانی شده بود و سالها در محبس ولایت کابل تقاص این عمل خود را پس میداد. ببرك کارمل نیز که اتفاقاً در همان سالها با وی هم زنجیر شده بود، با وی دوست و رفیق گردید و به قول بسیاری از مؤرخین توسط میر اکبر خیبر با این ایدئولوژی مجهز گردید. وی یکی از ایدئولوگ های برجستهٔ حزب دیموکراتیك خلق افغانستان "پرچم" بشمار میرفت که لقب "استاد" از طرف اعضای حزب، بیشتر به همین مناسبت به وی داده شده بود، تا حرفهٔ معلمی اش در پوهنحی پولیس وزارت داخله. وی یك چهرهٔ شناخته شده و یك کمونیست پر شور و انقلابی بود که روشها و میتودهای مبارزهٔ کلاسیك را بخوبی میدانست و به نیکویی بکار می بست. بعد از انشعاب اول حزب، او جانب ببرك کارمل را گرفت، مسئول بخش نظامی پرچم و عضو بیوروی سیاسی حزب بود و در بین رهبری و اعضای حزب از محبوبیت و احترام خاصی برخوردار بود.

شبی در منزل ذبیح الله زیارمل که در آن موقع سال ۱۳۵٦ عضو رابطه گروپ حزبی ما بود،

۱- افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ۷۵.

۲- گفته می شد که در قتل میر اکبر خیبر یکی از کارمندان سفارت شوروی در کابل بنام "اریلوف" دست داشت و قتل توسط شخص خودش اجرا شده بود.

با میر اکبر خیبر برای اولین مرتبه آشنا شدم. در آنشب سلیمان لایق نیز در آنجا بود، آنها مدتی را در مورد شعر تازه، لایق به بحث و اظهار نظر سپری کردند و سپس میر اکبر خیبر با من به صحبت پرداخت. او قد متوسط، موهای جو گندمی، نگاه نافذ و حرکات مطبوعی داشت. متین و آرام بود کمتر حرف میزد و بیشتر می شنید. انسان در برابر او جرئت مییافت که ساعتها حرف بزند و رازهای دلش را برای او باز گو نماید. لباس بسیار ساده و ارزان قیمتی در برداشت فارسی را به لهجه، مردم لوگر صحبت می کرد ترجیح میداد به پشتو حرف بزند ولی نه از روی تعصب. من او را، شخص صمیمی، مهربان و بی پیرایه یافتم، نمونه ومظهر یك انقلابی وطن دوست و با ایمان.

شهادت میر اکبر خیبر، بگفته، ببرك کارمل سکوت سیاسی را که در کشور حاکم بود درهم شکست و توفانی از خشم، قهر و غضب هزاران عضو حزب و هواخواه او را موجب گردید. در مراسم تشییع جنازه بیشتر از چهل هزار نفر اعم از اعضای حزب. د.خ.ا. احزاب چپی، روشنفکران، منورین و دوست داران وی حاضر گردیدند. جنازه بعد از ادای نماز در مسجد پل خشتی کابل، با پای پیاده الی شهدای صالحین تشییع گردید، این جمعیت انبوه که همه گلهای سرخ بدست داشتند، در حالیکه شعار های ضد دولتی میدادند قاتلین خیبر را محکوم میساختند و گلهای سرخ را در هوا تکان میدادند، لشکر شکوهمند و فوج بزرگی را که از قدرت و نیرومندی خویش واقف بود، تمثیل می کرد، این حرکت بیشتر به نمایش دادن قدرت شبیه بود، تا به تشییع جنازه. در مراسم تدفین نور محمد تره کي، ببرك کارمل و عده زیادی از رهبران حزب صحبت نمودند و قتل او را مربوط به دسایس و توطئه های سی.آی.ای و دولت افغانستان شمردند. آنها برای جلوگیری از هرگونه دسایس و توطئه های آینده دولت به اعضای حزب دستور آماده باش صادر کردند و برای فاتحه گیری فردا آمادگی گرفتند مراسم فاتحه گیری نیز چنان بی نظیر و پر طمطراق بود که تا امروز نظیر آنرا کسی بیاد ندارد.

در برابر این نمایش قدرت که رژیم نمیتوانست با آن مخالفت کند، عوض آنکه محمد داؤد از صبر حوصله و درایت کار بگیرد، بسیار عصبانی گردید و امر داد تا اردو به احضارات درجه یك در آورده شود و تصمیم گرفت تا کار را با حزب د.خ.ا. یکطرفه سازد. او تصمیم خوفناك و عجولانه یی گرفت، تصمیمی که در آن لحظات با سرنوشت خودش و نظامش بازی نمود. در شام روز ۲۵ اپریل رادیو افغانستان خبر توقیف نمودن هفت نفر آتی را به نشر رسانید : نور محمد تره کی، ببرك کارمل، حفیظ الله امین، دوکتور شاه ولی، دستگیر پنجشیری، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، ضمیر صافی، اتهام آن ها، نقض نمودن قانون و مقررات دولتی و خیانت به وطن بود. معلوم نشد که چرا ضمیر صافی که یك کادر درجه سوم و چهارم حزب بود، زندانی گردیده و

حفیظ الله امین گرفتار نشده بود... بعدها گفته می شد که بعضی از دوستان حفیظ الله امین [1] در دستگاه پولیس و دولت به وی کمک کرده بودند تا مدت دوازده ساعت آزاد باشد و بعداً توقیف گردد. حفیظ الله امین دستور قیام مسلحانهء را توسط عبدالرحمن پسرش به سید محمد گلاب زوی خورد ضابط و میخانیك در قوای هوایی مدافعه هوایی، به سرگروپ های نظامی بخش خلقی ها صادر نمود. او قبلاً به هواداران خود دستور داده بود که در صورتیکه دستگیر شود خلقی ها باید قیام مسلحانه را از قوای ٤ و ١٥ زرهدار و قوتهای هوایی و مدافعه هوایی آغاز کنند. وی متذکر شده بود که بخش نظامی پرچمی ها نباید از ساعت شروع قیام واقف باشند زیرا هنگامیکه پیروزی بدست آید، پرچمی نیز امتیازات مساوی با خلقی ها در دولت آینده مطالبه خواهند کرد. ولی در صورتیکه حوادث به طرف منفی انکشاف نماید، در آن صورت باید پرچمی ها نیز در حوادث کشانیده شده، خلقی ها خود را از صحنه بکشند و گناه را بر گردن پرچمی ها بگذارند. اما در قوای ٤ زرهدار که محمد اسلم وطنجار بحیث قوماندان کندك اجرای وظیفه می کرد و رهبری قیام کنندگان آنجا را بعهده داشت، نمیتوانست بدون تفاهم با جگرن محمد رفیع که هم رئیس ارکان لوا بود و هم در غیاب محمد سرور که به شوروی رفته بود کفالت قوا را بعهده داشت، عمل نماید. در قوای ٤ زرهدار و قوای ١٥ زرهدار در سطوح قوماندان تولی و بلوك افسران پرچمی نیز وجود داشتند که تعداد آنها کم نبود و وطنجار نمیتوانست آنها را نادیده بگیرد و مستقلانه عمل نماید. همچنان در بعضی از قطعات دیگر نیز مثلاً در لوای ٨٨ توبچی که جگرن خلیل الله رئیس ارکان آن بود، خواه ناخواه، پرچمی ها در جریان قرار داده شده بودند، اما در اکثر قطعات اردو و حتی گارد جمهوری ساعتها بعد از کودتا، در جریان قیام مسلحانه پرچمی ها در جریان قرار گرفتند و صادقانه و صمیمانه به کمك خلقی ها شتنافتند.

-۶-

در آن هنگام من از آمریت کیمیا قوا‌مرکز تبدیل و به حیث آمر کشف قرارگاه قول اردوی مرکز ایفای وظیفه می کردم رتبه ام دگرمن بود و مسئولیت کار حزبی و سیاسی را با تعدادی از افسران قرارگاه، مانند جگرن ستار، تورن حمیدالله، تورن عبدالله صدیق، دگرمن غلام نبی و غیره که تعداد آنها در حدود ده نفر می شد و سازمان حزبی نظامی پرچمی ها را در قوا‌مرکز تشکیل میداد بعهده داشتم. روابطم با افسران سابقه دار اردو نیکو و حسنه و از صمیمیت و

۱- در کتاب شبهای کابل، نوشته جنرال عمرزی که اسم فامیلی و یا شاید اسم مستعار جنرال غنی افسر پولیس است شرح مبسوطی در مورد گرفتاری امین آورده است. او نوشته است که عامل دوازده ساعت تأخیر در گرفتاری امین شخص خودش بوده است که بنابر عواطف و احساسات حزبی اش با قبول هرگونه مسئولیت بعدی در طول شب به امین اجازه داده بوده است تا در منزلش بسر ببرد و همچنان عبدالرحمن پسرش را اجازهء خارج شدن از منزل داده بوده است.

تفاهم متقابل برخوردار بود. حیدر رسولی روابط سردی با من داشت و ماه ها می گذشت که همدیگر را نمیدیدیم گویی هیچ وقت با هم آشنا نبوده ایم. احساس می کردم که همیشه مورد تعقیب عمال وی قرار دارم. یکی از آن افسران یاور وی محمد هاشم از فامیل ببرک خان جاجی بود، شخص دیگر تورن حبیب الله نام داشت که در دفترم کار می کرد. سومی جمال الدین خان عمر بود که گرچه با من دوست بود ولی همیشه حرکات مرا زیر نظر داشت، معاون وی در آمریت اوپراسیون قول اردو، دگرمن عبدالعظیم از اهالی غزنی بود که در گروپ حزبی ما در قوای مرکز دوره، آزمایشی خود را می گذرانید و اغلباً در باره، سوءظن های جمال الدین عمر نسبت به ما معلومات می داد عبدالعظیم مذکور، بعدها بحیث قوماندان غند در قلات و بعد از مرحله جدید بحیث قوماندان فرقه ۸ مقرر شد جنرال گردید و از اثر اصابت راکت در هلیکوپترش در منطقه لوگر، زنده، زنده سوخت و شهید گردید.

بعد از استماع ابلاغیه، رادیو و اخبار گرفتاری رهبران حزبی، اسناد، اوراق و کتابهای مترقی و خواندنی را که در منزلم داشتم، جمع کرده به یکی از دوستان شخصی ام سپردم تا آنرا مخفی نماید و در حالیکه باران سیل آسا می بارید بمنزل بعضی از رفقا سر زده و آنها را از جریان مطلع ساختم و گفتیم اسناد حزبی تانرا مخفی کنید و از لحاظ روحی خودها را با هر نوع حوادث و پیشآمد های احتمالی آماده بسازید هیچگونه دستوری توسط عضو رابط برایم نرسید و بی خبر از قیام مسلحانه آینده ما صبح فردا به وظیفه، خویش رفتیم. در قرارگاه قوایمرکز قطعات و جزوتام های مستقل قرارگاه، زندانی شدن رهبران ح.د.خ.ا. را جشن گرفته بودند و صدای دهل و نقاره از هر طرف بگوش میرسید. افسران قرارگاه باهم سرگوشی صحبت نموده با نگاه های مشکوکی به طرف ما می نگریستند. ساعت یازده روز قطعات و جزوتام های امنیتی قصر تاج بیگ "قرارگاه قوایمرکز" احضارات گرفته و در حالیکه غرق اسلحه و تجهیزات بودند در اطراف قصر تاج بیگ و قصر دارالامان موضع گرفتند و خط مدافعه را بوجود آوردند. صدای انفجار مرمی های تانك از شهر کابل بگوش میرسید در قرارگاه قول اردو، رئیس ارکان قوایمرکز جنرال عبدالعلی وردگ، همراه با دگروال جمال الدین "عمر" آمر اوپراسیون قوایمرکز مضطرب و سراسیمه به دادن امر و نهی مصروف بودند. فامیل حیدر رسولی در منزل مجید خان زابلی نزدیك قصر تاج بیگ سکونت داشتند و بسیار پریشان و مضطرب شده به هر شعبه، قرارگاه تلفون می کردند و سراغ رسولی را می گرفتند. نان چاشت در طعام خانه، افسران با سکوت کاملی صرف شد. از تپه، تاج بیگ مرکز شهر دیده نمی شد زیرا که کوه های آسمایی و شیر دروازه مانع بودند اما دود و غبار ناشی از فیر تانکها، ماشین های محاربوی، راکت اندازها، هاوان ها به وضاحت به مشاهده میرسید. وضع نمایانگر برخورد شدیدی بین دولت و مخالفان آن

بود اما هنوز کسی در دارالامان نمیدانست که کی علیه کی می جنگد. اکنون دیگر افسران قرارگاه بلند بلند حرف میزدند و آن سکوت ترسناك قبل از ظهر را شکستانده بودند. حوالی ساعت سه ونیم عصر عدهء زیادی از سربازان با وسایط و تخنیك محاربوی را مشاهده کردیم که در اطراف قصر دارالامان داخل موضع گردیده و یك قطار کشف را بجانب مرکز شهر گسیل نمودند اما بعد از مدت کوتاهی دوباره مراجعه کرده و در اطراف قصر دالارمان جابجا شدند. گفته شد که توپچی و اسلحهء ریاکتیف مهتاب قلعه و قطعات زرهدار داخل عمل گردیده و با دادن تلفات به آن قطعات از پیشروی شان به طرف مرکز جلوگیری به عمل آورده اند درست در همین ساعات پرواز طیارات بم افگن و شکاری برفراز ارگ جمهوری بمشاهده میرسید طیارات مذکور از ارتفاع پست مانور می کردند و ارگ را می کوبیدند. بمباردمان ارگ. برای ما، نظامیان که از دور شاهد آن بودیم و نمیدانستیم چه واقع شده است نمایانگر مقاومت و دفاع بسیار شدید گارد جمهوری بود. لمری بریدمن عبدالله به من راپور داد که شعبهء استخبارات قوایمرکز لست افراد حزبی (ح.د.خ.ا) را در اختیار عبدالعلی وردگ قرار داده است پیشنهاد وی آن بود که به صورت عاجل قرارگاه قوایمرکز را ترك بگوئیم من به آنها دستور دادم که چون وضع معلوم نیست و ما نمیدانیم در مرکز چه می گذرد، بناءً با هوشیاری تمام مترصد وضع باشند در صورتیکه عبدالعلی اقدام به گرفتاری ما نماید در آنصورت با سرعت و چابکی باید افراد امنیتی را خلع سلاح کرده و اسلحهء آنها را تصاحب نمائیم ما میتوانستیم به این کار دست بزنیم زیرا که در تولی قرارگاه قوایمرکز تعدادی از سربازان و افسران را می شناختیم که در موقع ضروری به ما کمك کنند. ساعت ٦ یا ۷ شام اعلامیهء کوتاهی به زبان های پشتو و دری به ترتیب توسط محمد اسلم وطنجار و عبدالقادر از طریق رادیو افغانستان نشر گردید به این شرح :

متن دری :

«اعلامیهء شورای نظامی قوای مسلح افغانستان»

«سردار محمد داؤد آخرین فرد خاندان مستبد نادرخان، این عوام فریب بی نظیر تاریخ وخاین به ارادهء خلق افغانستان برای همیشه از میان رفت، حاکمیت ملی بعد از این به شما خلق نجیب افغانستان تعلق دارد. دفاع از دستآوردهای انقلاب، از بین بردن هواخواهان این سردار مستبد و ستمگر وظیفهء فرد فرد مردمان شرافتمند افغانستان است.»

انتشار این اعلامیه به تمام سوال های ما پاسخ گفت. برداشت های مختلف و عکس العمل های گوناگونی در قرارگاه قوایمرکز بین افسران بوجود آمد. عده یی شادمان بودند و عده یی خشمگین و غضبناك. هنوز چیزی واضح نشده بود و من کاره یی نبودم، اما در آن لحظات احساس می کردم که تقریباً نصف افسران قرارگاه با من هستند و هرچه بخواهم انجام میدهند. اکنون از

فیر های اسلحهء ثقیل و شدت بمباردمان در شهر کابل کاهش بعمل آمده بود و بعد ازساعتی تقریباً هیچگونه صدایی بگوش نمیرسید. ما که مضطرب و پر تشویش در اتاق های کار خویش نشسته بودیم، ذریعهء رفقای قرارگاه خبر شدیم که حیدر رسولی همراه با لوی درستیز عبدالعزیز و چهار پنج نفر سربازان امنیتی با پای پیاده از فرقه ۸ قرغه حرکت و از طریق بیراهه خود را به دارالامان رسانیده اند. رسولی عده یی از افسران نزدیك قرارگاه را جمع کرده بود و بعد از خواندن نماز خفتن، میخواست با آنها صحبت کند. من فکر می کردم که او اکنون دارالامان را که با ریشخور (فرقه ۷) و یا گردیز قول اردوی سوم وصل بود بحیث محل سوق و اداره اوپراتیفی کشور تعیین نموده از همین محل مقاومت را شروع خواهد نمود و جنگ ادامه خواهد یافت در حقیقت او میتوانست جنرال عبدالعلی وردگ رئیس ارکان قوایمرکز و دگروال جمال الدین عمر را که هردوی آنها افسران تعلیم یافته و نخبهء نظامی بودند به این وظیفه بگمارد و خودش در فرقه ۷ ریشخور که راه آن باز بود رفته و از آن محل عملیات تعرضی را سازمان دهد اما وی جلسهء وداعیه با افسران خویش ترتیب داده بود روحیهء خویش را باخته بود و برای رهایی شخص خود و فامیلش فکر می کرد زیرا همینکه توپچی لوای ۸۸ (مهتاب قلعه) بالای دالارمان آتش گشود ومرمی ها مستقیما به قصر اصابت کردند وی با عجله به سواری موتر جیب (لندرور) در حالیکه لوی درستیز و رئیس ارکان قول اردوی مرکزی با وی همراه بودند قصر را ترك گفت و در تاریکی شب ناپدید گردید. ضربات توپچی شدید شد، منزل سوم قصر تخریب گردید سوق و اداره در قرارگاه برهم خورد، هر کسی به طرفی دوید و ما هم مجبور شدیم از قصر خارج شده به بیشهء کوچکی که در شمال قصر قرار داشت و دارای درختان غلو بود پناه ببریم. همراه با من در حدود چهل نفر افسران قرارگاه یکجا شده بودند در آنجا تاریکی و وحشت از مرگ حکمفرما بود. توپچی لاینقطع قصر را می کوبید و مرمی هائیکه کوتاه می شدند، در اطراف و اکناف ما اصابت می کردند. هنوز دمی نیاسوده بودیم که طیارات محاربوی شکاری خود را به دارالامان رسانیده بعد از به آتش بستن قصر اطراف قصر را به رگبار بستند. مقصد پیلوتان معلوم بود، آنها حیدر رسولی را می پالیدند زیرا که به آنها گفته شده بود وی از قرغه به تپه تاج بیگ رسیده است و همراه افسران قرارگاه قصر را ترك گفته است بناءً پیلوتان از آن بالا، بالاها، همینکه اشباح و سایه های انسانی را مشاهده می کردند با قساوت، بی رحمی و مهارت خاصی، با مانورهای عالی، اقدام به از بین بردن آنها می نمودند. گروپ ما نیز کشف شد یك بال طیارهء میگ ۲۱ قسم خورده بود که تا ما را کاملاً از پا نیندازد دست از سر مان برندارد او دیوانه شده بود چنان با سرعت سرسام آور و حرکات محیرالعقولی در جستجوی ما بود، که فکر می کردیم همین اکنون همراه با طیارهء خویش به درختان اصابت می

کند و طعمهء آتش می گردد. ما را فقط یك چیز نجات داد، تاریکی شب درختان قطور و انبوه، و استفاده از چقوری ها، جویچه ها و عوارض اراضی. طیاره که بارها بالای این اهداف زندهء انسانی آتش گشود و نیمی از جنگل را سوزانید بعد از آخرین حملهء خویش بسوی فضای بیکران اوج گرفت و بار دیگر باز نگشت. ما ساعت پنج صبح در "ده مسلم" یك کیلو متری غرب تپه تاج بیگ خود را رسانیدیم در آنجا بر علاوهء ما، تعداد کثیری از پرسونل اردو را مشاهده کردیم که عده یی با سلاح و عده یی بدون سلاح در بین کوچه های تنگ و کثیف آن قریه در حال گشت و گذار بودند، در مساجد خوابیده بودند یا درسایهء درختان غنوده مردم ده برای آنها نان خشك و چای تلخ میرسانیدند آنها چنان بی نظم، بی دسپلین، عصبانی و خشمگین بودند و چنان فحش ها و دشنام های رکیکی را نثار همدیگر می نمودند که گویی از کشور دیگری آمده اند و هیچگاهی در صفوف اردوی افغانستان، شمشیر نزده اند. از ساعت ۷ صبح الی ۱۰ صبح روز ۷ ثور یکبار دیگر طیارات قوای هوایی افغانستان از ارتفاع بلند بار دیگر ما را یافتند. باغ ها، مزارع، کوچه ها و خانه های ده مسلم، قرأ همجوار، سرك بین دارالامان و ریشخور، قطعات مستقل قول اردو، همه جا و همه چیز را که رنگ و بوی مقاومت از آن بر می خواست با وحشیگری و قساوت می کوبیدند. به یکی از طیارات مرمی اصابت کرد طیاره سرنگون شد و در ده مسلم افتاده حریق گردید. (۱)

مقاومت فرقه ۷ ساعت ده صبح در هم کوبیده شد. فیرها، کاهش یافت و ساعتی بعد، تانك ها و ماشین های محاربوی کودتاچیان در فراز تپه تاج بیگ (قرارگاه قول اردوی مرکزی) بمشاهده رسیدند توسط بلند گوها، خطاب به پرسونل و افسران در ده مسلم که تعداد آنها به دو الی سه هزار نفر میرسید ابلاغ گردید که تسلیم شوند و به صفوف انقلابیون بپیوندند. ما بعد از ظهر آن روز بحال گروپ های ۲-۳ نفر به طرف تپه تاج بیك رفتیم در آنجا مرا شناختند تبریك و تهنیت گفتند افسر جوانی به من گفت که ما دربارهء سرنوشت شما رفقای حزبی بسیار پریشان بودیم. او تعارفات دوستانه یی کرد و توسط موتر جیپی مرا به منزلم فرستاد.

۱- یك بال طیاره میك ۲۱ (Mig-21) شکاری به پیلوتی جگرن عبدالوهاب معاون غند بگرام و جگرن محمد اسحق "سنگی" قوماندان کندك آن غند توسط توپچی دافع هوای فرقه ۷ در فضای ریشخور سقوط داده شد طیاره مذکور از بین رفته ولی پیلوتان طیاره شکاری تعلیمی توسط پاراشوت به ساحه دارالامان به صورت سالم فرود آمدند (۸ ثور ۱۳۵۷).

۲- یك بال طیاره سو ۷(Cv-7 یا Su7) شکاری بمبارد به پیلوتی جکتورن شیر احمد در ساحه فرقه ۷ ریشخور به تاریخ ۸ ثور بار دیگر توسط دافع هوای ریشخور مورد اصابت قرار گرفته و طیاره آتش گرفت. پیلوت مذکور در حصه دوسرکه بگرام توسط پاراشوت بر زمین فرود آمد و طیاره به زمین سقوط نموده حریق شد. فکر میکنم این واقعات هوایی مستند برای رد اتهامات دکتور شرق، حق شناس و دیگران که مدعی شده اند طیارات شوروی از تاشکند با پیلوتان روسی پرواز کرده و در کودتا سهم داشته اند کافی باشد.

دومین کودتای اردو
یا
قیام مسلحانهء ۷ ثور

- ۱ -

ترکیب قوتهای اشتراک کننده در قیام مسلحانه ۷ ثور :

الف- قوتهای متعرض در کابل :

اسم و نمبر قطعات	تعداد پرسونل اشتراک کننده	تعداد تانکها، ماشین های محاربوی و زرهپوش ها	تعداد توپچی مختلف النوع	تعداد طیارات	قوماندانان ومسوولین
لوا های ٤ و ۱۵ زرهدار	٤۰۰ نفر	٦۰ عراده تانک ۲۰ عراده ماشین محاربوی ۲۰ عراده زرهپوش			جگرن محمد اسلم وطنجار جگرن محمد رفیع
لوای ۸۸ توپچی	۳۰۰ نفر		D-30، M-30 ۳٦ کرین و توپچی ریاکتیف جمعاً ٤۰ ضرب		جگرن خلیل الله
قطعهء ٤٤٤ کوماندو	۵۰۰ نفر	۱۰ عراده تانک ۱۵ عراده زرهپوش	توپچی دست داشته		جگرن محمد یعقوب
غند های شکاری وبماره (بگرام)	۱۰۰ نفر			۳٦ فروند سو ۲۲ و میگ ۲۱	عبدالقادر پیلوت
مجموع	۱۳۰۰ نفر	۱۲۵ عراده تانک BMR ۱۲۵ زرهپوش	٤۰ ضرب	۳٦ فروند	

مسئول و قوماندان عمومی قیام حفیظ الله امین عضو کمیته مرکزی ح.د.خ. افغانستان.

ب : قوتهای مدافع در کابل :

اسم و نمبر قطعات	تعداد پرسونل اشتراک کننده	تعداد تانکها، ماشین های محاربوی و زرهپوش ها	تعداد توپچی مختلف النوع	تعداد طیارات	قوماندانان ومسوولین
لوای گارد جمهوری	۱۵۰۰ نفر	۱۰ عراده	۳٦ میل هاوان راکت انداز وسط ۹ میل		جگرن صاحب جان
فرقه ۷ ریشخور	۵۰۰۰ نفر	۳۱ عراده	۱۲ ضرب اوبوس		حکیم کتوازی
فرقه ۸ قرغه	۵۰۰۰ نفر	۳۱ عراده	۱۲ ضرب اوبوس		محمد نظیم
قطعات مستقل قول اردو انضباط، پراشوت و غیره	۱۰۰۰ نفر	۲۰ عراده زرهپوش			
جمله	۱۲۵۰۰ نفر	۷۲ عراده تانک ۲۰ زرهپوش	۲٤ ضرب اوبوس		

از مقایسهء جداول بالا، تناسب ذیل را بوجود آورده می توانیم :

از لحاظ پرسونل، دوازده به مقابل یك بنفع قوتهای مدافعه کننده یا دوازده بار نیروهای پیادهء حیدر رسولی نسبت به امین تفوق داشتند.

از لحاظ تانکها، ۷٤ در مقابل ۷۰ که تناسب یك به مقابل یك را نشان میدهد.

از لحاظ اسلحهء توپچی ۲٤ اوبوس در مقابل ۳٦ اوبوس، نقطْ یك اعشاریه سه به نفع قوتهای متعرض. البته تفوق قوای هوایی صرف درمرکز و در لحظات اول محاربه به نفع قوتهای متعرض بود، اما تجارب نشان داده است که قوای هوایی به تنهایی هیچگاهی مؤثریت نداشته است.

بدینترتیب، قوتهای نامساوی از لحاظ پرسونل ولی همگون و هم سان از لحاظ تخنیك جنگی در برابر هم قرار گرفتند که اگر قوتهای مدافع بخوبی، کاردانی، مهارت و شایستگی سوق و اداره می شدند قادر بودند که جانب متعرض را شکست دهند و یا با کمایی کردن زمان، احتیاط های نیرومند خویش را از سایر نقاط کشور فرا خوانند و جنگ را ابعاد وسیعتری ببخشند که در نهایت پیروزی دولت مسلم و قطعی بود.

تکتیك قیام :

استفادهء وسیع از یورش سریع و ناگهانی قوتهای زرهدار (خاصتاً تانکها)، برای بدست آوردن ممر و به محاصره کشیدن مراکز مهم و کلیدی، مانند ارگ ریاست جمهوری، وزارت دفاع محل چنار (محل سوق و ادارهء قوای هوایی و مدافعه هوایی) فلج نمودن سیستم مخابرات و ارتباطات و اشغال رادیو افغانستان.

- بکار بردن و استعمال مانور و آتش نیرومند این قوا (زرهدار) و هماهنگ نمودن آن با آتش های قوتهای توپچی و راکتی.
- حمایه نمودن تعرض تانکها به وسیله قوتهای هوایی.
- تاکتیك حملهء ناگهانی و برق آسا در روز روشن.
- اغفال نمودن جانب مقابل.
- سرکوب بی رحمانهء هرگونه مقاومت و موقع ندادن به تقرب و استعمال احتیاط های طرف مقابل.

چهره های اساسی قیام :

دگروال عبدالقادر پیلوت رئیس ارکان قوای هوایی (خلقی) تحصیل یافته شوروی

جگرن محمد اسلم وطنجار قوماندان کندك در قوای ٤ زرهدا (خلقی) -

جگرن محمد رفیع رئیس ارکان قوای ٤ و سرپرست آن قوا (پرچمی) -

جگرن شیرجان مزدوریار ق. کندك قوای ٤ (خلقی) -

جگتورن فتح محمد افسر تانکیست قوای ٤ (خلقی) تحصیل یافته شوروی
تورن محمد داؤد عزیزی قوماندان تولی قوای ٤ (پرچمی) -
جگرن خلیل الله رئیس ارکان لوای ۸۸ توپچی (پرچمی) -
جگرن اسدالله سروری افسر قوای هوایی (خلقی) تحصیل یافته شوروی
جگرن سید داؤد ترون میخانیك قوای هوایی (خلقی) تحصیل یافته شوروی
خورد ضابط، سید محمد گلاب زوی میخانیك قوای هوایی (خلقی) -
جگرن نظر محمد پیلوت افسر قوای هوایی (خلقی) از تحصیل یافتگان شوروی
جگرن غوث الدین پیلوت افسر قوای هوایی (خلقی) از تحصیل یافتگان شوروی
تورن وهاب پیلوت افسر قوای هوایی (پرچمی) از تحصیل یافتگان شوروی
تورن اسدالله پیام آمر مخابرهء گارد جمهوری (خلقی) در شوروی تحصیل کرده بود.
جگرن گل آقا آمر اوپراسیون گارد جمهوری (پرچمی) در شوروی تحصیل کرده بود
جگرن عبدالحق علومی افسر گارد جمهوری (پرچمی) در شوروی تحصیل کرده بود
تورن مهمند افسر قوای ٤ زرهدار (خلقی) در خارج کشور تحصیل نکرده بود
تورن عمر شهید افسر قوای ٤ زرهدار (پرچمی) در خارج تحصیل نکرده بود
جگتورن محمد یعقوب رئیس ارکان قوای ٤٤٤ کوماندو (خلقی) در شوروی تحصیل کرده بود
لمری بریدمن امام الدین افسر قطعه ٤٤٤ کوماندو (خلقی) در شوروی تحصیل کرده بود
جگرن محمد امین افسر قوای زرهدار (خلقی) در خارج از کشور تحصیل نکرده بود
جگرن عبدالحق صمدی میخانیك قوای هوایی (خلقی) در شوروی تحصیل کرده بود

از جملهء این افسران، صاحب منصبانیکه در گارد جمهوری خدمت می کردند در روز قیام مسلحانه در جریان قیام قرار گرفتند و بلادرنگ به قیام کنندگان پیوستند. بدون شك چهره های زیادی در قیام مسلحانه ۷ ثور اشتراك داشتند اما معروفترین آنها چهره های بالا بوده اند.

از جانب مدافعین ذوات آتی پُستهایٰ کلیدي را در دست داشتند ولی در میان همهء آنها جگرن صاحب جان خان قوماندان گارد جمهوری مظهر و نمونهء پایمردی، مقاومت و فاداری و ایثار بود.

آنها عبارت بودند از : جگرن صاحب جان خان، دگر جنرال غلام حیدر رسولی وزیر دفاع و قوماندان قوایمرکز. تورنجنرال عبدالعزیز لوی درستیز، برید جنرال عبدالعلی وردگ رئیس ارکان قوایمرکز، قوماندان فرقه ۷ تورنجنرال محمد نظیم قوماندان فرقه ۱۱ تورنجنرال محمد یونس، قوماندان هوایی و مدافعه هوایی دگر جنرال محمد موسی، قوماندان دافع هوای ۸۸ توپچی برید جنرال ظریف میدانی، قوماندان حربی پوهنتون تورنجنرال شاهپور احمدزی، رئیس مصئونیت

ملی تورنجنرال محمد اسماعیل، قوماندان ژاندارم و پولیس برید جنرال محمد طاهر، قوماندان قوای ۱۵ قندهار تورنجنرال غلام نبی فراهی قوماندان قول اردوی پکتیا دگر جنرال سراج الدین، قوماندان فرقه ۲۵ خوست برید جنرال فرح الدین (سیف)، درستیزوال قوای هوایی ومدافعه هوایی دگروال عبدالقادر، قوماندان قوای هوایی بگرام دگروال غلام سخی، قوماندان قوای هوایی شنیدند دگروال عبدالرحیم نورستانی، قوماندان انضباط شهری جگرن خان محمد، قوماندان مفرزه هوایی خواجه رواش جگرن خان جان "مقبل".

جریان حادثه :

قوماندان قوای ٤ زرهدار دگروال سرور نورستانی در آن هنگام به اتحاد شوروی سفر نموده و در استراحت بسر می برد.

کفالت وی را جگرن محمد رفیع رئیس ارکان قوای ٤ زرهدار بعهده داشت. جگرن رفیع در شام روز ٦ ثور از حیدر رسولی اجازه خواسته بود که مطابق پروگرام های تعلیم و تربیه، قوای ٤ باید مشق و تمرین دریوری و انداخت را اجرا نمایند وتانکها و وسایط زرهی باید آمادگی گرفته، از گاراژها و پارك ها وسایط خارج ساخته شوند و مشق و تمرین را مطابق پلان ها و تقسیم اوقات خویش اجرا کنند و حیدر رسولی بدون کدام سوال و پرسش پیشنهاد او را منظور کرده بود. رفیع و وطنجار پلان خویش را طوری عیار ساخته بودند که اولاً قوای ٤ زرهدار به حرکت آماده گردیده، قوای ۱۵ زرهدار را محاصره نمایند در صورتیکه قوای ۱۵ مقاومت نماید افسران مخالف آنرا از بین برده و بعداً جانب مرکز شهر حرکت نمایند. پلان آنها در قوای ٤ زرهدار با دستگیری چند نفر افسر مخالف کاملاً عملی می گردد. اما در قوای ۱۵ با مخالفت بعضی از افسران مواجه می شود که در رأس آنها غلام حضرت جگرن قوماندان کندك قوای ۱۵ قرارداشت.

رفیع و وطنجار، هسته های مقاومت در قوای ۱۵ را با سرعت می کوبند. غلام حضرت به قتل میرسد و قوای ۱۵ زرهدار آمادگی حرکت را به طرف شهر کابل می گیرد. ستون های زرهی مرکب از تانکها، ماشین های محاربوی و زرهپوش ها بسرعت فوق العاده یی دیوانه وار به طرف شهر به حرکت می افتند. بساعت ۱۱ صبح سه تانك که در پیشاپیش این ستون ها قرار دارد در چهار راهی پشتونستان، مقابل وزارت دفاع و مقابل ارگ می ایستند سایر تانکها به طرف میدان هوایی خواجه رواش، رادیو، مخابرات، چهار راهی های عمده، محبس دهمزنگ وزارت داخله، محبس ولایت کابل و ارگ جمهوری هجوم می برند. ارگ و وزارت دفاع در محاصرهء تنگ و فشردهء تانکها و وسایط زرهدار قرار می گیرد. جگرن فتح از چهار راهی پشتونستان بالای گارد ریاست جمهوری، وطنجار از مقابل ارگ بالای وزارت دفاع و شیرجان مزدوریار از جوار ارگ، اولین فیرها را بالای اهداف مذکور انجام می دهند.

اما قبل از آنکه وارد جریان کودتا گردیم بهتر است کمی به عقب رویم و ببینم تا این ساعت در اردو چه می گذشت و وزیر دفاع در کجا بود و چه می کرد؟

وزیر دفاع، شب قبل بعد از صدور اعلامیهء دولت مبنی بر گرفتاری رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بخاطر خوش خدمتی بیشتر امر داده بود که تمام قطعات و جزوتامهای بزرگ اردو، چه در مرکز و چه در اطراف، بخاطر زندانی شدن خائنین به دولت جمهوری افغانستان فردا اول وقت به برگزاری محافل، میتنگ ها، اتن های ملی، دهل و سرنا بپردازند و از این روز تاریخی به مثابهء یك جشن بزرگ ملی تجلیل کنند با این قوماندە در حقیقت احضارات درجه یك را که به اردو داده بود شکستاند و خودش فارغبال، آسوده، راحت و مغرور به بستر خواب رفت. در حوالی ساعت ۷ صبح به وی اطلاع دادند که یکی از افسران پائین رتبه و جوان فرقه ۷ ریشخور بنام عبدالعلی میخواست قوماندان فرقه را به قتل برساند ولی قوماندان فرار کرده و عوض وی رئیس ارکان فرقه به قتل رسیده است عبدالعلی نیز توسط افراد امنیتی قوماندانی فرقه جابجا کشته شده است. جنرال مغرور و سر لشکر (بیباك!!) حیدر رسولی که در همه کارها احساساتی بود شخصاً به سواری موتر جانب فرقه ۷ حرکت می نماید تا چون و چرای قضیه را بررسی نماید و از جریان به محمد داؤد رهبر انقلاب راپور دهد. او بعد از بررسی ذریعهء تیلفون جریان رابه محمد داؤد گزارش داده و آنرا عمل کوچکی توصیف می نماید. بعداً از محمد داؤد عذر می خواهد که در جلسهء کابینه حاضر شده نمی تواند. وی به ساعت ۹ صبح خود رابه دفتر کارش میرساند و از وضع اوپراتیفی در سایر قطعات راپور می گیرد در گزارش ها همه چیز آرام و مطابق پلان گزارش داده می شود به او می گویند که در تمام قطعات مرکز و اطراف جشن و سرور بر پا است و نظامیان از اعلامیهء دولت کاملاً پشتیبانی کرده اند. از قول جنرال جان نثار خان رئیس اخذ خبر وزارت دفاع که یکی از نزدیکان و سر سپردگان رسولی است می نویسد «که بروز ٦ ثور شخصاً به رسولی اطلاع دادم که فعالیت های تخریبی در اردو توسط حفیظ الله امین جریان دارد و از وی خواهش کردم که به قوای ٤ زرهدار اجازه ندهد که به روز ۷ ثور از قشله خارج گردند اما وی نپذیرفت همچنان خواهش مرا در مورد به حال احضارات در آوردن قطعات قبول نکرد و با یك نوع تمسخر مرا توصیه به آرامش اعصاب و خاطر جمعی نمود. بساعت ده صبح بازهم به او اطلاع دادم که تانکها برخلاف هدایت شما، بطرف شهرکابل در حرکت میباشند. وزیر دفاع گفت اطلاع دارم. آمادگی گرفته می شود.»

اگر حرفهای جنرال جان نثار خان راکه حسن شرق در کتاب خود نقل کرده است، جدی بگیریم، بازهم الی رسیدن تانکها از پل چرخی به مرکز شهر، یکساعت وقت در اختیار وزیر دفاع قرار داشته است یکساعتی که کافی بود و به وی فرصت میداد تا تدابیر امنیتی را بخوبی اتخاذ

کند از نزدیکترین فرقه ها کمك بخواهد قوای هوایی را استعمال نماید اقلاً محمد داؤد و فامیلش را در یکی از قطعات بزرگ ومطمئن اردو جابجا نماید، تانکهای گارد را در اطراف ارگ مستقر بسازد و ده ها کار و وظیفهء دیگر. ولی او معلوم نیست بعد از اطلاع از حرکت قوای ٤ و ۱۵، درین مقطع زمانی به چه فکر می کند؟ و به کدام عملی دست میزند؟ بیخود نبود که ما به وی "گنگس" (۱) می گفتیم. اکنون دیگر وی واقعاً لقب گنگس کبیر را از خود ساخته بود. می گویند وطنجار توسط مکروفون به وی گفت تسلیم شود ولی او که هنوز در حالت خلسه و نیایش بود وقعی به گفتار وی ننهاد، بناءً تانك غرید و وزارت دفاع را در آتش کشید رسولی از خواب پرید و همراه با عبدالعزیز لوی درستیز از در عقبی وزارت دفاع بیرون شد و توسط موتر جیپی که از فرط عجله و شتاب با یك تاکسی تصادم کرد خود را به قرغه رسانید.

در کتاب "تجاوز" تألیف داویدگالی ولادیمیر سنیگیرف مؤلفین روسی، چاپ ماسکو، سال ۱۹۹۱ در بارهء همین مقاطـع زمانـی به کشـور مستقل و جنگ اعلان ناشده چنین می خوانیم (۲) : «...قسمی که بعداً فهمیده شد، اولین حملهء انقلابیون بالای تعمیر وزارت دفاع آغاز گردید. وزیر دفاع دگر جنرال حیدر رسولی همهء مشاورین را جمع کرد. تعداد ما در وزارت دفاع مانند همیشه ۳۰ نفر بود، وزیر دفاع گفت، آقایان، وضعیت خیلی ها خطرناك است، سرویس برای شما حاضر است به منازل خویش بروید، و مشاورین از وزارت دفاع خارج گردیدند...»

-۲-

اما داؤد خان چه می کرد؟

شهاب الدین فرخ یار یك نویسنده ایرانی در سفرنامه اش به نام سرزمین دره ها درین مورد می نویسد : (۳) «همه چیز در یك صبح زیبای بهار سال ۱۹۷۷ آغاز شد آن روز هفتم اردی بهشت ماه بود و داؤد خان رئیس جمهور کشور تازه خودش را آماده می کرد تا به دفتر کارش برود که بناگاه در باز شد و یکی از اعضای دفترش او را از اغتشاشی که در یکی از پادگانهای نظامی شهر کابل رخ داده بود آگاه کرد. داؤد خان بسرعت به دفتر کارش رفت و از منشی مخصوص خواست تا شمارهء رئیس ستاد ارتش را بگیرد و او طی ده دقیقه تلاش پیگیر، نه رئیس ستاد ارتش و نه هیچك از رؤسای قوای سه گانه را نیافت، دقیقهء یازدهم تلفون دیگر کار نمی کرد و چند دقیقه بعد صدای مهیبی کاخ ریاست جمهوری را به لرزه در آورد. شلیك مداوم

۱- گیج. ۲-تجاوز - ص ۱۵.

۳- سرزمین دره ها، (شهاب الدین فرخ یار) ص ۱۱٤، چاپ اول ۱۳۷۱ تهران.

تانکها پانزده دقیقه ادامه یافت و بعد همه چیز به پایان رسید و جمهوری افغانستان داؤد خان که چهار سال و نه ماه و نوزده روز پیش با کودتای علیه ظاهرشاه آنرا انقلاب ملی نامیده بود به تاریخ پیوست...»

اما اینطور نبود. کودتا با مقاومت روبرو شده بود و در طی یك روز جنگ پیروز نگردیده بود. ببینیم جورج آرنی درین زمینه چه می نویسد (۱) : «ساعت ۹ روز ۲۷ اپریل، داؤد فکر نمی کرد که توفانی او رَا حلقه می کند، او در ارگ جمهوری جلسهٔ کابینه را رهبری می کرد تا روی سرنوشت رهبران حزب دموکراتیك خلق افغانستان تصمیم بگیرد رهبران به شمول امین، سه صد متر دور تر از ارگ قرار داشتند در عین زمان در مرکز فرمان دهی قوای ٤ زرهدار که در ساحهٔ پلچرخی موقعیت دارد محمد اسلم وطنجار افسران ورزیده را دور خود جمع کرد تا در موقع ضرورت از حکومت دفاع نمایند به هر صورت او قوماندهٔ عملیات زمینی را صادر کرد. لازم بود تا تأسیسات کلیدی از قبیل میدان هوایی بگرام و مرکز گارنیزیون شهر کابل نیز تحت کنترول در آورده شود. در بگرام قضایا حسب دلخواه پیش نمیرفت، علایم قیام عمومی، یورش جنگنده های قوای هوایی بر قصر ریاست جمهوری بود. در بگرام افسر ورزیده عبدالقادر خود را در دفتر کارش قفل کرده بود و بعد از آمدن تانك های قوای ٤ زرهدار به میدان هوایی وادار به همکاری گردید.

نخستین جنگندهٔ هوایی ساعت ٤ عصر وارد عمل گردید، مگر تا آن فرصت وطنجار حملات خود را بدون کمك قوای هوایی آغاز کرده بود. اگر چه تانکها از طرف صبح ارگ را احاطه کرد، مگر در حوالی چاشت بود که وطنجار دستور نخستین فیر را صادر کرد. داؤد جلسهٔ کابینه را متوقف ساخت. وزیر دفاع و وزیر داخله هر دو بیرون شدند تا وفاداران خویش را جمع کنند. در حالیکه قطعات زرهدار و ضد تانك با شورشیان در قصر ریاست جمهوری مصروف نبرد بودند با شنیدن فیرها، خلقی ها در هر جا تشویق شدند تا قوماندە را بدست گیرند، افسران بلند رتبه کشته و یا خلع سلاح گردیدند و با این امکان قطعات تحت کنترول شورشیان به طرف صحنهٔ جنگ یورش بردند مگر درین جای شك وجود ندارد که هیچکسی نمیدانست به طرفداری کیست. حتی بعضی از هواداران پرچم در قوای مسلح به مقاومت پرداختند. شاید سؤ تفاهمی صورت گرفته باشد که گویا کودتای راست در حال پیشرفت است...»

آنتونی های من در کتاب خویش به نام افغانستان در زیر سلطهٔ شوروی می نویسد : که در نتیجهٔ بازداشت هایی که در شب ۲۶ آوریل صورت گرفت، طرح کودتا بنابر فشار حوادث به جلو

۱- افغانستان گذرگاه کشورگشایان صفحه ۷۶-۷۷.

آورده شد زیرا رهبران حزب می دانستند که دولت داؤد در سرکوب کردن آنها از تمام امکانات خود استفاده می کند زیرا قرار بود که کودتا در ماه اسد انجام شود. بحران در اثر قتل سیاسی میر اکبر خیبر تیوریسین و نویسنده نام دار شاخه پرچم بوجود آمده بود تعداد تظاهر کنندگان در مراسم تشییع جنازه میر اکبر خیبر باعث ترس محمد داؤد گردید. حفیظ الله امین که ده ساعت بعد از دیگران توقیف شد توانست نیروهای خویش را برای کودتا آماده سازد.

او می نویسد (۱) : «... ترکیب، جرأت و جسارت و آماده شدن و شانس افسران جوانی که رهبری کودتا را داشتند باعث شد که بر مشکلات (که یقیناً غیر قابل حل به نظر می آمد) فایق شوند بر خلاف آنچه سیاستمداران پس از کودتا اعلان کردند ح.د.خ.ا. طرفداران زیادی در ارتش نداشت و فقط چند صد نفر طرفدار مومن در ارتش داشت ولی این افراد در جاهای مناسب و در واحد هایی خدمت می کردند که برای این موقعیت مناسب بود، همچنین یك نیروی دیگر به آنها یاری میداد، این نیرو عدم علاقمندی و پابند نبودن افسران به دولت داؤد بود زیرا داؤد سعی داشت که نیروی افسران عالیرتبه را فلج کند و در نتیجه وقتیکه از افسران مذکور دعوت می شد که نیروهای خود را به طرفداری دولت بیآورند از این کار عاجز می ماندند فقط نیروی برجسته ارتش که عبارت بود از لشکر هفتم و گارد جمهوری آن اندازه قوی و وفادار بودند که به طرفداری از داؤد برخیزند و با تصمیم قاطع برای حفظ او مقاومت کنند اما البته مقاومت آنها کوتاه بود و فقط چند واحد کوچك بیش از همه مقاومت کردند... وطن جار فرمانده واحد چهارم زرهی در پل چرخی که در بیرون کابل است بود. در حالیکه عبدالقادر توانسته بود کنترول پایگاه هوایی بگرام را پس از اینکه سرگرد داؤد ترون خودش با مسلسل سی نفراز افسران نیروی هوایی را که تسلیم شده بودند کشت به تصرف خود در آورد. ظهر روز بیست و هفتم آوریل وطنجار تانکهای سنگین خود را برای وزارت دفاع آورد و وزارت دفاع بسرعت تصرف شد، در نتیجه عده زیادی از افراد که میبایستی برای وفاداری به دولت به حمله پی متقابله بپردازند، از بین رفتند. در تمام مدت بعد از ظهر جنگهای شدیدی در اطراف کاخ ریاست جمهوری، وزارت خانه ها، در ریشخور جنوب کابل ادامه داشت، لشکر هفتم تحت فرماندهی افسران عالیرتبه از داؤد دفاع می کردند، اما در بعد از ظهر روز ۲۷ آوریل نیروی هوایی که یاغی شده بود توانست صف آنها را بشکند وقتی که سربازان میخواستند به مرکز شهر بروند مورد حمله نیروی هوایی قرار گرفتند در کاخ ریاست جمهوری (ارگ) داؤد شخصاً فرماندهی را بعهده داشت و درین جا مقاومت سرسختانه تا صبح روز بعد ادامه یافت و گارد ریاست جمهوری در برابر حملات دایی

۱- افغانستان در زیر سلطه شوروی ص ۱۱۲-۱۱۴- چاپ اول ۱۳٦٤، چاپ تهران.

تانکها و بمباران های هوایی با سرسختی مقاومت کردند. پر زیدیت داؤد و برادرش محمد نعیم همراه تمام خانواده، آنها که هفده نفر بودند در یکی از اتاق های ارگ تیرباران شدند زیرا داؤد حاضر به تسلیمی نبود ».

سید محمد گلاب زوی یکی از قهرمانان کودتای ثور، رازهای تاریك آن ساعات و لمحات تاریخی را که باعث دگرگونی و تحول عمیق بنیادي در کشور گردید در کتاب "تجاوز" باز گو و افشا نموده است.(۱) «یکسال پیش از انقلاب اپریل همه در کمیته مرکزی فیصله کردند که هرگاه رهبران ح.د.خ.ا. گرفتار شوند باید همه به پا خیزند در روز ۲۶ اپریل به تمام اعضای حزب در اردو هوشدار داده بودند تا همه برای جنگ علیه داود آماده باشند من هم صبح وقت همانروز از آن مطلع شدم خبر مذکور را پسر هفده ساله امین بنام عبدالرحمن آورد او خبر آورد که رهبران را به جرم توطئه در سرنگون ساختن رژیم داؤد گرفتار کرده اند در آن موقع بالای اعضای حزب که در اردو بودند نهایت حساب می گردید آنها دست به اسلحه بردند پلان گذاری این که قوتها در کجا و چه زمانی مکلفیت دارند و وظیفهء آنها چیست مفصلاً نوشته شد. الی ساعت یازده ظهر تماماً وظایف قوتها در برابر کار مهم و دشوار به صورت دقیق داده شد.

داؤد در قصرش اعضای کابینه را ملاقات نمود و در بارهء گرفتاری رهبران ح.د.خ.ا. برایشان اطلاع داد تانکی به قوماندهء فتح از قوای ٤ زرهدار درقسمت چهارراهی پشتونستان ایستاده شد و بالای گارد آتش نمود این اولین فیر و آغاز کودتا بود. تانك مزدوریار در آغاز بالای خانهء که داؤد و برادرش زندگی میکرد فیر نمود و بعداً بالای گارد مذکور اتش کرد تا جائیکه من میدانم بالای تانك مزدوریار توسط راکت انداز فیر می کردند.

اگر اشتباه نکنم در طول تمام مدت جنگ تقریباً (۶۰) شصت چین تانك اشتراك کرده بود. وزیر تجارت جلالر که مدت بیست سال در رژیم های مختلف بحیث وزیر کار کرده و با تجربه است می گوید : داؤد خان زمانی که صدای میر تانك را شنید به اعضای کابینه گفت که میتوانید از ارگ خارج شوید بعضی وزرا خارج شدند اما بعضی دیگر که جلالر هم از جملهء آن بود از ترس مرمی ها در جاهای امنی در داخل ارگ پنهان شدند. داؤد با اعضای فامیلش، برادرش، وزیر داخله وزیر مالیه و بعضی افراد دیگر در همانجا ماندند در گارد که برای محافظت ریاست جمهوری بود افرادی که به حزب د.خ.ا. تعلق داشتند نیز موجود و کم نبودند آنها بالای کسانیکه حمله نموده بودند فیر نمی کردند و شاید به همین خاطر تعداد قربانیان از طرف ح.د.خ.ا. کم بود در غرب می نوشتند که تعداد کشته شدگان به صدها تن میرسید ولی این دروغ است

۱- تجاوز ص۱۹.

تعداد کشته شدگان از هردو طرف زیاتر از ٤۰-۵۰ نفر نبود.

قوماندان گارد صاحب جان بود وی با بسیاری از افسران ما دوست بود و ارتباط نزدیك با رهبران حکومت داشت زمانی از وی نیز برای داخل شدن به ح.د.خ.ا. دعوت کرده بودند او با بسیاری از نظریات ما هم عقیده بود در روز انقلاب صاحب جان مانند یك پشتون پاك و وفادار تا سرحد اخیر از دولت دفاع کرد وی گرفتار شد و اعدام گردید بسیار افسوس برای این شخص که کشته شد. الی ساعت یك شب ۲۸ اپریل گارد دفاعی تقریباً به شکست مواجه شد حمله کنندگان داخل اتاق که داؤد با اعضای فامیلش بودند، گردیدند و به آنها امر کردند که تسلیم شوند. داؤد خان جواب داد که من تسلیم کمونیست ها نمی شوم. او با فیر تفنگچه امام الدین را زخمی ساخت بعد ازین عمل داؤد خان تمام حمله کنندگان دست به سلاح بردند و همه گی را از بین بردند، یکی پس از دیگری.»

مؤلفین کتاب "تجاوز" در مورد حادثه‌ء ۷ ثور از قول لیف، نیکلا یوویچ گوریلو سرمشاور نظامی شوروی در افغانستان چنین می نویسند (۱) : «من از اول صبح به وظیفه نرفتم و در مکروریان استراحت داشتم، سفیر شوروی برای مشایعت نمیدانم چه کسی به میدان هوایی رفته بود که ناگهان صدای فیر تانك ها شنیده شد. این تانك کی است و بالای کی فیر می کند؟ هیچ جوابی برای سوال های ما پیدا نشد بعد از چند لحظه سفیر آمد و با بسیار مشکل توانست با مرکز ارتباط پیدا کند من هم از طریق تیلفون با مشاور قوای ٤ صحبت کردم، وی گفت رفیق جنرال! تانك هایی به سرکردگی وطنجار در شهر کابل به محاصره‌ء وزارت دفاع و قصر ریاست جمهوری پرداخته همچنان میدان هوایی را بدست آورده اند. مشاور قوای ۱۵ زرهدار هم تلفون کرد و گفت که از قوای پانزده نیز تانکها به طرف شهر حرکت کرده اند. روشن گردید که سران ح.د.خ.ا. در میدان هوایی به دادن وظیفه و سوق و اداره‌ء قوتها مصروف هستند. قومانده برای عساکر را دگروال عبدالقادر میداد بزودی معلوم گردید که اولین حملات انقلابیون بالای قصر (ارگ) از جانب گارد داؤد دفع گردیده است... ساعت چهار تعمیر وزارت دفاع کاملاً اشغال گردید حیدر رسولی مؤفق گردیده بود تا خود را به قوای ۸ که در قسمت پغمان و نزدیك کابل است برساند.

در شروع ساعت ۱۵ و بیست دقیقه روز ۲۷ اپریل قصر داؤد با بماردمان های پی در پی مواجه شد. درین بماردمان طیاره های افغانستان از (C-76) سو - ۷۶ و (میگ-۲۱) از بگرام پرواز می کردند ولی در همان روز سعی و کوشش انقلابیون برای گرفتن ارگ و یا تسلیم

۱- تجاوز ص ۱۶ - ۱۷.

نمودن مدافعین آن بی فایده بود.

وزیر دفاع در فرقه ۸ تمام افسران را جمع کرده و برایشان وظیفه میدهد که تمام نقاط مهم کابل را بدست آورده و دولت را نجات دهند. حیدر منتظر آماده شدن افسران جهت حمله به کابل نمی شود و برای آماده نمودن سایر افسران اردو به نقاط دیگر میرود، ولی در قوای هشتم در عدم موجودیت وی واقعهء دیگری صورت می گیرد : هنگامیکه قطعات از فرقه می بر اید، ناگهان یکتعداد تانکها عقب گرد می کنند و بالای قطعات خود فیر می نمایند قوای جمع شده از هم می پاشد و هرکس به طرفی فرار می کند، بعداً روشن گردید که تانکیست های مذکور عضو ح.د.خ.ا. بوده اند.

حیدر نا وقت شب به ریشخور رسید و قوای ۷ را به طور عاجل برای دفاع آماده ساخت در روز ۲۸ اپریل هنوز قوای مذکور کاملاً حاضر نشده بود که از هوا با آتش مواجه شدند در ضربات هوایی که چهار ساعت ادامه یافت به تعداد ۲۰ طیاره همزمان اشتراك کرده بودند. وزیر دفاع کشته شد و افسران به هر طرف فرار کردند.

عساکری که ارگ را محاصره کرده بودند، در صبح ۲۸ اپریل داخل قصر شدند، جنگ بین آنها و مدافعان در گرفت. داؤد و اعضای نامیلش کشته شدند.

من توسط تیلفون با مشاورین دیگر که در سایر شهرهای افغانستان مانند هرات، قندهار گردیز و غیره وظیفه داشتند، ارتباط گرفتم، آنها گفتند که قوماندانان این قطعات توسط افسرانیکه عضو ح.د.خ.ا. بودند گرفتار گردیده و به کابل فرستاده شدند. به نظر من آنها با احترام رها شده و به خانه هایشان فرستاده شدند.

در همین جا میتوانم بگویم که تحول خاتمه یافت، بلی من آنرا تحول نظامی می نامم، تحولی که بجز از درد سر برای ما روسها چیز دیگری به ارمغان نیآورد... »

بدینترتیب قیام مسلحانه ضد داؤد ونظام جمهوری اش از زبان ها و دیدهای متفاوت تا امروز نیز بازگو می شود که به صورت عمومی با حقیقت نزدیك است اما اگر همهء این حکایات و قصه ها را جمع بندی نمائیم تصویر ذیل را در مقابل خویش خواهیم یافت : در روز مذکور محمد داؤد خان جلسهء کابینه را به صورت فوق العاده دایر کرده و میخواست در مورد رهبران ح.د.خ.ا. و سر نوشت ح.د.خ.ا. با آنها مشوره و تصمیم بگیرد. محمد داؤد قبلاً با سفیر کبیر امریکا در کابل نیز در پنمورد مشوره کرده بود و هر دو به این عقیده رسیده بودند که باید با ح.د.خ.ا. تصفیهء حساب صورت گیرد. وزیر دفاع در جلسه نبود و بعد از آنکه تلفونی راجع به تصفیهء فرقه ۷ به رئیس جمهور راپور داد و آنرا بی اهمیت تلقی کرد محمد داؤد با اطمینان خاطر به پیش بردن جلسه ادامه داد. ساعت یازده بجهء روز جگرن صاحب جان قوماندان گارد

جمهوری وارد اتاق مجلس گردید و به محمد داؤد اطلاع داد که ستون های تانك و زرهپوش از پلچرخی به طرف ارگ و شهر کابل در حال حرکت است در همین موقع اولین فیر تانك که وزارت دفاع را تحت آتش گرفته بود محمد داؤد را بی اختیار تکان داد و دیگر برای وی شك و شبهه یی از وقوع یك درگیری نظامی باقی نگذاشت وی دستور داد که افراد خانواده اش را از خارج ارگ جمع آوری کرده و به ارگ بیآورند. مجلس وزرا را تعطیل کرد و گفت اگر کسی میخواهد از ارگ بیرون شود مختار است، به صاحب جان دستور داد که دروازه، های ارگ را بروی کودتاچیان بسته کند و تدابیر قوی و دفاعی اتخاذ نماید. خودش همرا با سردار محمد نعیم، سید عبدالاله و افراد خانواده اش در یکی از اتاقهای گلخانه، ارگ مسکن گرفتند.

تانکها و ماشین های محاربوی ارگ را به محاصره گرفتند و بالای آن آتش گشودند. از طرف ارگ نیز توسط راکت اندازهای ضد تانك سبك و وسط، بالای این تانکها آتش گشوده شد و توسط هاوان های وسط و ثقیل و تانکهای دست داشته، کودتاچیان مورد ضربات پیهم قرار گرفتند. ماشین محاربوی (BPK) لمری بریدمن محمد عمر [۱] توسط انداخت راکت انداز دستی حریق گردید نامبرده با تمام مرتبات ماشین مذکور به قتل رسیدند. مقاومت گارد جمهوری استفاده از راکت اندازهای دستی و وسط که از مسافه، نزدیکی از بالای برج ها و باروهای ارگ تانکها را به سادگی شکار می کردند فزونی یافت. افسران پرچمی که هنوز نمیدانستند طرف مقابل کی است و تعداد آنها در گارد کم نبود صاحب جان را در دفاع از گارد یاری میرسانیدند. مقاومت این افسران بی نهایت زیاد و شدید بود آنها حمله را از جانب گروپ های راست و اسلام گرایان فکر می کردند و به هیچصورت حاضر نبودند دست از مقاومت بکشند. تنها در بعد از ظهر بعد از اینکه با دگرمن گل آقا به شکلی از اشکال از طریق کودتاچیان تماس گرفته شد آنها دانستند که در بیرون چه می گذرد بناءً آنها همکاری خویش را با صاحب جان قطع کردند و خواستند تا نامبرده را وادار به تسلیم نمایند اما صاحب جان تسلیم نشد و مقاومت دوام یافت. اما نه به آن شدت قبلی. زیرا که پانیك بوجود آمده بود و افسران پرچمی و خلقی در داخل گارد به کار شکنی و پخش شایعات پرداخته بودند. ظهور طیارات در فضای کابل و بباردمان گارد ریاست جمهوری این پانیك را کامل میساخت و بعد از ساعت دوازده شب مقاومت گارد درهم شکست. صاحب جان اسیر گردید و جنرال گل آقا، عوض وی سوق و اداره‌ا گارد را بعهده گرفت اما داؤد و همراهانش مسلح بودند و هنوز هم به فکر آن بودند که جنرال حیدر رسولی برای آنها کمك میرساند. پس هر کس که به اتاق وی نزدیك می شد بالایش فیر

۱- عمر، برادرزاده، عارف خان جنرال بود و بعد از مرگش مکتب نادریه بنام وی "عمر شهید" یاد می گردید.

می کردند. دستگیری داؤد به فردا به تعویق افتاد.

اما در استقامت قوای هوایی، در ساعت ده و نیم صبح یک ستون دیگر تانک حرکت کرده، در نظام قراول قوای هوایی توسط جگرن نظر محمد پیلوت و سید محمد گلاب زوی به سوی قرارگاه هدایت شده بالای قرارگاه قوای هوایی آتش می گشایند. قوماندان مفرزه محافظ میدان هوایی خواجه رواش دگرمن خان جان مقبل (شاعر) قطعه خویش را که مصروف اتن ملی و جشن و سرور است بسرعت جمع نموده مسلح میسازد و بالای تانکها آتش می کنند اما تانکیستها به وی امان نداده او را به قتل میرسانند و افراد وی پراگنده می شوند. تانکها به کمک افسران خلقی قرارگاه قوای هوایی و مدافعه هوایی (محل چنار) را بدست میآورند. عده‌ء از افسران غیر وابسته بدون کدام جرمی به قتل رسانیده می شوند و عبدالقادر سوار بر هلیکوپتری خود را به بگرام می رساند.

در میدان هوایی بگرام سید داؤد ترون مسلط گردیده، تعدادی از افسران غیر وابسته را به نام مخالفت با کودتا، در نزدیک خط رنوی بدون کدام جرمی به قتل می رساند، طوریکه خواندیم آنتونی هایمن تعداد آنها را سی نفر قید کرده است. عبدالقادر بعد از ترتیب و تنظیم امور مربوط فرماندهی عملیات را بر عهده می گیرد و خودش نیز در بمباردمان های هوایی شرکت می ورزد. بگفته‌ء منابع شوروی تعداد طیارات اشتراک کننده ۲۰ طیاره از نوع سو ۷۶ و میگ ۲۱ بودند که به ساعت سه و نیم بعد از ظهر برفراز کابل ظاهر گردیدند. قادر می گوید که هفده بار ارگ را بمباردمان نموده است. بمباردمان فرقه ۷ ریشخور و قرارگاه قوامرکز در حدود ۶ ساعت دوام کرد. (چونکه من خود شاهد آن بودم) پس از محاصره‌ء ارگ، قطاری از تانکها در همان آغاز عملیات، بسوی وزارت داخله و ولایت کابل با سرعت حرکت می کنند. مقاومت پولیس در اطراف وزارت داخله و ولایت کابل درهم کوبیده می شود. تانکها دیوار احاطه ولایت کابل را تخریب کرده، رهبران ح.د.خ.ا. را رها نموده و بالای تانکهای خویش ارکاب می نمایند. در طول راه تانکی در یکی از چهار راهی ها توقف می کند. امین از دریچه‌ء تانک در حالیکه دستانش با "اولچک" بسته شده است سر خود را بیرون کرده و دستانش را برای سربازان و افسران کودتاچی و رهگذران تکان میدهد. این ژست در آن لحظات حساس محبوبیت وی را در بین طرفداران خلقی اش بالا میبرد. تانکها حرکت می کنند و بسوی رادیو افغانستان براه می افتند. رهبران بعد از ساعتی به طرف قرارگاه قوای هوایی و مدافعه هوایی حرکت می کنند در آنجا کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. تشکیل جلسه می دهد و حفیظ الله امین مؤظف می گردد تا اعلامیه شورای نظامی را که در آن خبر سقوط دولت محمد داؤد خان بمردم اطلاع داده می شود ترتیب نماید. متن اعلامیه را در صفحات قبلی خواندیم طبیعی است که نشر آن بالای اعضای حزب

د.خ.ا. در تمام اردو تأثیرات گوارا بجای می گذارد و باعث می گردد تا آنها قوماندانان خویش را در قطعات اطراف خلع سلاح و گرفتار نموده قدرت را بدست گیرند. بعد از نشر اعلامیهء افسران بخش پرچمی حزب کلاً فعال می گردند و همراه با رفقای خلقی خویش کار همآهنگ و مشترك را پیش میبرند.

ساعت یك بجهء شب گارد جمهوری سقوط می کند جگرن صاحب جان و بعضی از افسران نزدیك به وی دستگیر می گردند. امر دستگیری سردار محمد داؤد به لمری بریدمن امام الدین افسر قطعه کوماندو و داده می شود. امام الدین همراه با دگرمن گل آقا آمر اوپراسیون گارد به نزد داؤد میرود و به وی می گوید : «نظر به امر کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. شما سلاح خود را به زمین گذاشته تسلیم شوید.» داؤد جواب میدهد «برای کمونیست ها تسلیم نمی شوم» و به سرعت بالای امام الدین آتش می نماید. امام الدین از ناحیهء باز و مجروح می شود ولی با وجود مجروح شدن آتش جناحی را توسط کلاشینکوف دست داشته اش بالای محمد داؤد و همراهانش باز می نماید. زد و خورد شروع می گردد و در نتیجه سردار محمد داؤد، سردار محمد نعیم، عبدالاله، زینب داؤد همسر محمد داؤد و خواهر محمد ظاهرشاه، پسران و اعضای خانوادهء محمد داؤد که تعداد آنها جمعاً به هفده نفر میرسد، جابجا کشته می شوند و ارگ نفرین شده تسخیر می گردد.

غلام حیدر رسولی وزیر دفاع، پس از آنکه از فرقه ۸ حرکت می کند و کوششهایش جهت رسانیدن فرقهء۸ به ارگ در حصهء پولی تخنیك کابل از طرف کودتاچیان به شکست مواجه می شود وفرقه ۸ هزیمت می نماید با همراهی تورنجنرال عبدالعزیز لوی درستیز و دو، الی سه نفر افراد محافظ از طریق بیراهه با پای پیاده حوالی ساعت دونیم بجهء شب به قرارگاه قوایمرکز رسیده و بعد از ادای نماز خفتن و وداع با بعضی افسران نزدیك خویش میخواهد به طرف فرقه ۷ حرکت کند اما در طول راه، با موانعی بر میخورد و مجبور می گردد که موتر را رها کرده بهٔ قلعهء غیبی خود را برساند و در منزل باغبان باشی قوایمرکز خود را پنهان نماید پسر باغبان باشی در روز ۲۸ اپریل کودتاچیان را از موقعیت وی آگاه می سازد. سردار حیدر رسولی که مردم او را "سردار جان" می گفتند، همراه با لوی درستیز عبدالعزیز و عبدالعلی وردك گرفتار می گردند و در پولیگون های پلچرخی از طرف آنها بقتل می رسند.

قسمتی از فرقه یازده قول اردوی مرکزی که تحت قوماندهء جنرال محمد یونس بنابر امر وزیر دفاع در روز ۲۷ اپریل از جلال آباد حرکت و به ماهیپر رسیده بود توسط قوای ٤ و قوای ١٥ زرهدار توقف داده شد، بعد از درگیری مختصری، رو به هزیمت می نهد همچنان قوماندان کندك انضباط شهری قوایمرکز جگرن خان محمد نیز در گیر و دار روز ۲۷ اپریل گرفتار و از بین برده می شود.

بدینسان الی ساعت ده صبح روز ۸ ثور، بعد از ۲٤ ساعت، قیام مسلحانه خونین ۷ ثور به پیروزی میرسد. نظام کهن از بین میرود و نظام جدید جاگزین آن می گردد.

تلفات کودتا :

مطبوعات رسمی تلفات کودتا را بین ۱۰۰ الی ۱۵۰ نفر وانمود می ساخت، اما واقعیت اینست که عدهٔ تلفات بمراتب بیشتر بود، خاصتاً در گارد جمهوری صدها تن کشته شدند، تلفات در میدان های هوایی خواجه رواش و بگرام نیز عدد درشتی را تشکیل میداد در بگرام قصداً می کشتند بدون جرم و به اساس مخالفت های شخصی، در فرقه ۷، قرارگاه قوایمرکز، قطعات مستقل قوایمرکز، در دارالامان عده زیادی در اثر بمباردمان طیاره و آتش توپچی از بین رفتند، در فرقه ۱۱ و کندك انضباط قوایمرکز که در شیرپور موقعیت داشت نیز عده یی به قتل رسیدند. مجموعاً در حدود یك هزار، الی یك و نیم هزار انسان از هر دو جانب کشته شدند. اهالی ملکی زیادی نیز به قتل رسیدند و یا مجروح گردیدند که دولت نتوانست و یا نخواست آمار درستی در زمینه ارائه نماید. یکنیم هزار انسان با خون های سرخ خویش جاده های کابل را رنگین نمودند تا اینکه نظام جدیدی بوجود بیآید ولی این خونریزی آغاز گر ریختن خون های بیشتر و بیشتر بود... تا جائیکه در این وطن بلاکشیده زمین، آسمان و تمام اشیای پیرامون رنگ سرخ بخود گرفت.

-۳-

آیا شوروی در تهیـه و پلان گذاری کودتای ۷ ثور دست داشت؟

بعضی از نویسندگان مانند ش.ن. حق شناس معتقد است که «طیارات روسی از تاشکند به پرواز در آمدند و ارگ جمهوری محمد داؤد خان را تا حوالی سه بجهٔ شب، پی هم و بشدت بمبارد کردند.»

این ادعا کاملاً غلط است، زیرا که گارد جمهوری محمد داؤد الی ساعت یك بجهٔ شب سقوط کرده بود ومحتاج به بمباردمان دوباره نبود. حق شناش، درین مورد که طیاره های مذکور از تاشکند پرواز کرده باشند، هیچگونه سند و مدرکی ارائه نمی نماید فقط با ذهنیگری و تعصب، بیش از حد و حصر سخن می گوید.

فرهاد لبیب از جملهٔ افسرانی است که در زمان خلـقی ها از کابل گریخته است او می نویسد (۱) : «دستور کودتا در سفارت شوروی در کابل تهیه و توسط صاحب منصبی به نام

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر.ج ۲- ص. ۸۱.

سرور منگل به حفیظ الله امین فرستاده شد و وی آنرا همدست گلاب زوی به صاحب منصبان وابسته ارسال نمود.»

سرور منگل صاحب منصب نبود بلکه یکی از کدرهای ملکی بخش پرچم ح.د.خ.ا. بود و با حفیظ الله امین هیچگونه ارتباطی نداشت و از طرف دیگر، کدام سند ومدرك دال بر این موضوع که دستور کودتا در سفارت شوروی تهییه شده باشد از طرف لبیب نام ارائه نگردیده است.

نویسندگان کتاب "تجاوز" می نویسند (۱) : «... ما بالآخره به این نتیجه رسیدیم که تحول ۲۷-۲۸ اپریل برای دولت شوروی به کلی غیر منتظره بود و آنها هیچگونه پلانی را درین مورد ترتیب نداده بودند، طوری که سفیر شوروی در کابل پوزانف می گوید «من با کارمل، تره گی و امین بعد از تحول ۷ ثور معرفی شدم». داؤد پیش از انقلاب تقریباً ۳۰۰ نفر مشاور روسی را در اردوی افغانستان استخدام کرده بود امکان دارد که دولت شوروی برای همین مشاوران وظیفه داده بود تا علیه رژیم مبارزه نمایند.

درین مورد مصاحبه‌ء با ل.ن. گوریلو داریم. به گفته‌ء وی، هیچ نوع ارتباط با اعضای حزب وی و افسرانش نداشتند و نمیتوانستند داشته باشند بر عکس روابط ما با داؤد خان بسیار خوب بود طوریکه داؤد خان گفته بود : «اگر حتی موی سر یکی از مشاورین روسی کم شود، مجرم را از بین می برم.» در سال ۱۹۷۲ زمانی که مشاورین روسی به افغانستان آمدند آنها بدون محافظ و سلاح داخل شهر شدند و با استقبال شادیانه‌ء مردم مواجه شدند به گفته‌ء مشاور ما، داؤد خان بسیار بالای مشاورین شوروی و کمك های نظامی آن اتکاء می نمود.»

سلیگ هریسن-و- دیگو کوردو ویز در مورد اینکه درین کودتا شوروی ها نقش داشتند یا خیر و پلان کودتا توسط آنها تنظیم شده بود یا نه، مطالبی در صفحه ٤٧ کتاب خویش تحریر کرده اند (۲) : «...مطالعه جزئیات کودتای هفت ثور نشان میدهد که کودتا در آخرین فرصت توسط خود افغانها تنظیم شد، اگر ادارات استخباراتی شوروی در زمینه کمکی کرده باشد، کمك ایشان بعد از آغاز عملیات صورت گرفته است، یعنی شوروی ها اساساً در مقابل کار انجام شده قرار گرفتند.»

در صفحه‌ء دیگری می نویسند (۳) : «از شواهد یکه موجود است به صورت عمومی چنین برداشت می شود که اتحاد شوروی به یك حادثه غیر مترقبه به صورت آنی و بالبداهه پاسخ گفته است. به قول الکساندر موروزوف که دوره‌ء ماموریتش بحیث معاون کی جی بی ماه ها و هفته های قبل از ۲٦ اپریل را نیز شامل می شود، ماسکو می دانست که کودتایی در شرف وقوع است

۱- تجاوز ص -۱۵. ۲-۳- حقایق پشت پرده‌ء تهاجم شوروی به افغانستان صفحات ٤٧-٥٢ و ٥٣.

و مقامات مسکو شدیداً توصیه نمود که از آن خود داری شود. لیکن کی.جی.بی نتوانسته بود کشف کند که بعد از آنکه یکی از جواسیس سازمان استخباراتی نظامی شوروی به سازمان مذکور از پلان امین اطلاع داد، نامبرده ساعت ۹ و یا ده شب ۲۵ اپریل را برای آغاز عملیات کودتا تعیین کرده بود بعداً کی جی بی دریافت که در هدایت امین در مورد کودتا این دستور هم شامل بود که موضوع از روسها جداً مخفی نگهداشته شود. آیا او در هراس بود که ما مداخله خواهیم کرد؟ یکی از توطئه کنندگان که وفاداری اش به حزب کمونیست اتحاد شوروی و دولت اتحاد شوروی نسبت وفاداری اش به امین به مراتب زیاد تر بود، این راز را بما افشا نمود. می شد که داؤد را از موضوع باخبر ساخت ولی نه در سفارت شوروی در کابل و نه در ماسکو کسی در فکر آن بود که با حزب دیموکراتیک خلق خیانت کند.

موروزوف به من گفت که اندکی بعد از نیمه شب پیامهایی از وزارت خارجه و دفتر مرکزی کی جی بی مواصلت کرد که در آن بما توصیه نشده بود که امین را از ماجراجویی اش منصرف سازیم.

این موضوع که اتحاد شوروی در کودتا نقش بالبداهه و آنی داشت، به صورت خاص زمانی هویدا گردید که بعد از به میان آمدن رژیم جدید در بین ارکان آن بر سر قدرت مبارزه و مجادله آغاز یافت.»

بدین لحاظ قیام مسلحانهء ۷ ثور را میتوان یك قیام و کودتای افغانی شمرد، زیرا که تاکنون هیچگونه سند و مدرکی از آرشیف های وزارت دفاع، داخله، امنیت دولتی و خارجهء اتحاد شوروی بدست نیامده و منتشر نشده است که دست شوروی ها را در پلان گذاری، ترتیب و تنظیم، تشویق و ترغیب کودتا، دخیل بداند. بناءً این قیام که کار خود افغانها بود، به صورت غیر منتظر و دراماتیك که در آن جوشش و عواطف ظریف جوانی افسران اردو رول بارزی داشت براه انداخته شده بود. قیامی بود ماجراجویانه، بدون سنجش های لازم نظامی، بدون در نظر گرفتن پی آمد های سیاسی، قیامی ناپخته و خام. قیامی که در آغاز در سطح یك بغاوت و یك شورش کوچك توسط بزرگ مردان رژیم داؤدی تلقی گردیده بود.

-۴-

عوامل سقوط دولت محمد داؤد خان:

از دیدگاه نظامی، "ناگزیری" وابستگی های شدید اردوی افغانستان به وسایل و وسایط و تجهیزات جنگی و نظامی اتحاد شوروی سبب گردید تا سیل مشاورین و متخصیصن شوروی به افغانستان و محصلین و افسران جوان افغانی به اتحاد شوروی سرازیر گردیده و باعث پدیدار

شدن افکار و اندیشه های پر کشش و با جاذبه انقلابی و نوین در بین جوانان اردو گردد. همچنان نقش و رول احزاب و جریانات سیاسی چپ و راست که از برکت دههء دموکراسی در اردو فعالانه به جلب و جذب پرداخته بودند کاملاً مشهود وبرجسته بود. در آن زمان قطعات اردو به کانون های پرشور بحث و تبادل افکار در بارهء مسایل سیاسی و اجتماعی روز مبدل شده بود. از جملهء جریانات سیاسی آن وقت حزب د.خ.ا. مبارزهء بی امان را خاصتاً بعد از سفر محمد داؤد به ایران به خاطر جلب و جذب افسران اردو آغاز و ادامه داد که از اثر این تلاش ها بالآخره اردو روحیهء یکپارچگی، همبستگی نظامی، انضباط و دسپلین خویش را از دست داده و اطاعت کورکورانه و مطلق از اجرای اوامر، آمرین و مافوقان کاملاً از بین رفته و در عوض آهسته، آهسته نشانه ها و تمایلات، سرکشی، طغیان و بغاوت و نوعی از دموکراسی که برای اردو کاملاً خطرناك شمرده می شود پدیدار گردید. افکارو اندیشه های جدید، نوین و مترقی که با احساسات، عواطف و تمایلات افسران جوان که از اثر کودتای ۲٦ سرطان از خواب بیدار شده بودند نزدیك بود، روز تا روز نفوذ می یافت و برقلب ها و افکار شان حکومت می کرد.

برای ادارهء چنین اردویی متأسفانه داؤد خان هیأت رهبری بسیار ضعیفی را که در رأس آن مرحوم دگرجنرال غلام حیدر رسولی بود، مؤظف ساخته بود. این هیأت رهبری از یکطرف در کشمکش های گرفتن قدرت بیشتر در بین خود در جنگ و ستیز بودند و از طرف دیگر فاقد بصیرت لازم سیاسی، شناخت محدود سوق و اداره بودند و حتی دانش نظامی آنها نیز بسیار اندك بود که نمیتوانستند به صورت عاملانه اردویی را که آماج حملات روز افزون گروه ها و سازمان های گوناگون سیاسی شده بود رهبری نمایند.

درین میان ایجاد حزب انقلاب ملی که به صورت مصنوعی بالای مردم تحمیل شده بود. اسباب نفرت و انزجار در حلقه های حزبی و روشنفکری اردو گردیده و آنرا آمادهء انفجار ساخته بود.

طرد افسران جوان کودتاچی، تجزیه و تصفیه قطعات کودتا، مانند قطعه انضباط شهری، کوماندو، گارد جمهوری، پراشوت، قوتهای هوایی از وجود عناصر هواخواه به حزب د.خ.ا. و جذب سریع آنها توسط ح.د.خ.ا. موجب گردید که محمد داؤد تجرید گردد و در پشت دیوارهای کاخ خویش محبوس شده و صدای ملت و مخالفان خویش را نشنود.

حملهء قبل از وقت و ناشیانهء رژیم که ناشی از غرور، تکبر و کوتاه نگری داؤد و هیأت رهبری رژیم بود بالای ح.د.خ.ا. بدون هیچگونه سنجش ها و محاسبات نظامی انجام یافت. احضارات وآمادگی کافی برای حملهء مخالفین صورت نگرفت، تناسب قوتها مد نظر گرفته نشد و استخبارات و کشف ملکی و نظامی نتوانستند بموقع و با شایستگی وظایف خویش را انجام و

فعالیت مخالفین خویش را کشف و افشا ء سازند.

یکی از عوامل اساسی دیگر سقوط دولت داؤد خان را میتوان در تغییرات غیر منتظرهء سیاست خارجی و داخلی رژیم مطالعه کرد. داؤد خان بعد از سفر ایران و گرفتن اعتباری معادل بر دو ملیارد دالر، بلافاصله در هرات از ایدئولوژی های وارداتی صحبت نمود و بر تمام جریان های سیاسی چپ در داخل کشور چلیپا کشید، در سفر خویش در ماسکو، ژست و پوزیشن یك حکمران غیر وابسته به شوروی را اتخاذ کرد و وانمود ساخت که میخواهد برای همیشه افغانستان را از وابستگی های نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی رهایی بخشد.

سفرهای وی به عربستان سعودی، ترکیه، مصر و کشورهای خلیج که یکی بعد دیگری انجام یافت، مناسبات تازه و عادی با پاکستان مظهر بی ثباتی و بی موازنگی سیاست او را تشکیل میداد که ناظران خارجی و داخلی را متحیر ساخته و در شك و تردید فرو برده بود.

عوامل داخلی، مانند دو دستگی و انشعاب در کمیتهء مرکزی جمهوری، کشمکش ها برای احراز قدرت جهت رخنه نمودن در رهبری حزب غورځنگ ملی از طرف جناحین کابینهء که دولت را تا سرحد استعفی تهدید نموده بودند، ایجاد یگانه حزب حاکم سیاسی و نادیده گرفتن سایر احزاب و جریانهای سیاسی خاصتاً محروم ساختن افسران اردو و روشنفکران کشور از حقوق سیاسی شان، تداوم سیاست نظامی گر و حکومت مطلقه، رجوع دوباره و تشویش برای حفظ منافع خانواده و طبقه حاکمه، فقر و تیره روزی روز افزون کتله های وسیع مردم، عدم تغییر مثبت در شرایط اقتصادی و اجتماعی آنها، ناکامی پلان های اصلاحات ارضی و غیره که عناصر زیربنایی سقوط را تشکیل میدادند به اضافهء خصوصیات فردی منفی محمد داؤد، مانند کله شقی، سختگیری، یکدندگی و عصبانیت که بعضاً با بی رحمی، کینه توزی و انتقام گیری عجین می شد و خشك و تر را می سوزانید.

بدینترتیب نظام جمهوری محمد داؤد سقوط کرد و آغازی شد برای تباهی و ویرانی کشور.

* * *

بخش دوم

فصل اول

در دوره‌ء نور محمد تره کی

-۱-

کابل، این مام مقدس، این شهر گرامی، این عروس شهرها، این زادگاه قهرمانان و دلیران که شاهد ده ها تاج پوشی، پادشاه گردشی و تغییرات بزرگ در قلب خویش (ارگ) در طول سالها و سده ها است، یکبار دیگر شاهد بزرگترین نوزایی تاریخ که در قیاس، ذهن و تصور انسان نمی گنجید، گردیده است کابل شاهد انهدام و فروپاشی یك رژیم نیرومند، یك سلاله‌ء مستبد، یك اردوی عظیم و مدرن شده است که توسط عده یی از افسران با چند عراده تانك و چند بال طیاره صورت گرفته است. کابل، آغاز یك دوره‌ء نوین، یك عصر طلایی را به فال نیك گرفته است تن زخمی اشْ را که در طول بیست و چهار ساعت گذشته خونین بود، تمیز کرده است و با امید های اوج گیری به آینده می نگرد آفتاب جهانتاب، این خون های ریخته شده را خشکانده است و باد صبحگاهی و نسیم روحپرور، عطر مشك بیز خواجه صفا را سخاوتمندانه نثار قدوم کابلیان نموده است دیگر از فیرهای تانك ها، صفیر گلوله ها، بمبارد طیارات خبری نیست و کوی و برزن کابل را نمی لرزاند وحشت و دهشت از بین رفته اند و یکبار دیگر صلح کاذبی، آرامش و سکوت خوش آیند را بر این شهر جنت مکان عرضه کرده است.

امروز نهم ثور ۱۳۵۷ است مردم از خواب برخواسته اند، دو روز و دو شب پر از عذاب، تشویش و دلهره دیگر سپری شده است، رادیو موزیك های ملی و نغمه های شادمانی پخش میکند. بسیاری از افراد برگزیده، روشنفکران، مامورین ملکی و نظامی و دارای مشاغل مهم در شك و تردید قرار دارند که آیا به وظایف شان حاضر گردند یا خیر؟ ولی توده‌ء اصلی شهر، زحمتکشان، بی نوایان و بی پناهان که مدت دو روز در خانه هایشان خود ها را حبس کرده بودند تك تك به سوی قلب شهر روان شدند و چون کسی مزاحم آنها نگردید دیگران نیز جرأت یافتند سرکها و خیابانها را انبوه جمعیت دربرگرفت در شهر نظامیان مسلط بودند، مردم به

ایشان می نگریستند و از خود می پرسیدند انقلاب دیگر برای چه؟ این انقلاب با انقلاب قبلی چه تفاوت دارد؟ اما، مردم شریف اند، سپاسگذار، قدردان خوش قلب و کریم زیرا به زودی از شك و تردید بیرون می آیند و باور می کنند که نظم نوین به آنها خوشبختی، رفاه و ترقی را به ارمغان میآورد پس بازهم به امید فردای بهتر و زندگی خوبتر، تانك ها را، توپ ها را، اسلحه ها را و سربازان را گل باران می کنند بازهم اشك شادی و سرور میریزند و بازهم صحبت ها، شعارها و نطق های آتشین و انقلابی سر میدهند اکنون دیگر مردم میدانند چه واقع شده است و عاملین اصلی این تغییر کی ها اند دیگر معلوم شده است که حزب. د.خ.ا. که سالها و سالها برای خوشبختی، رفاه و ترقی افغانستان مبارزه می کرد و به آنها وعده و وعید های گوناگون میداد در مبارزه برای کسب قدرت پیروزشده است شام می شود و مردم با قلبهای پر از امید و آرزو به خانه هایشان بر می گردند از رادیو اعلامیه های گوناگون در بارهء برقراری حکومت نظامی، قیود شب گردی، منع اجتماعات افشاء نمودن عناصر تخریب کار و غیره پخش می گردد و مطالبی علیه خاندان نادری، محمد هاشم خان سفاك، محمد داؤد مستبد، کودتای ساختگی ۲٦ سرطان و دولت مردان آن پخش می کنند آنها می گفتند «... برای حمایت از مردم افغانستان و قرار گرفتن کشور در راه حقیقی ترقی، پیشرفت و سعادت و برای نجات هموطنان از چنگال ظالمان و بیدادگران ما دست به یك عمل قطعی و فوری زدیم و این کار را نیروهای مسلح شجاع افغانستان با تدبیر و مهارت انجام دادند سقوط داؤد و از بین بردن بقایای رژیم سلطنتی برای مردم افغانستان رویایی بود که ما بر آن جامهء عمل پوشانیدیم. اکنون تمام ملت سر تعظیم در برابر افسران و سربازان شجاعی که جان خود را به خطر انداختند و این عمل بزرگ تاریخی را انجام دادند فرود میآورند انقلاب هفتم ثور نوید بخش آیندهء جدید برای مردم ما است، آینده ای که در آن به دین، ارزشها، سنن و آرمان های مردم ما احترام گذارده می شود...»

سرانجام در اول ماه می خبر انتقال قدرت از شورای نظامی، به شورای انقلابی پخش گردید و اسم دولت افغانستان به نام دولت جمهوری دموکراتیك افغانستان مبدل شد خطوط اساسی عملکرد دولت جمهوری د.ا. به زبان های پشتو و دری توسط نور محمد تره کی و ببرك کارمل از طریق رادیو انتشار یافت که محتوی آن فرق چندانی با مرام ح.د.خ.ا. منتشرهء در اولین شمارهء خلق نداشت. هیأت رهبری دولت به شرح ذیل اعلان گردید :

نور محمد تره کی بحیث رئیس جمهور، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دیموکراتیك افغانستان.

ببرك کارمل بحیث معاون اول رئیس جمهور، معاون اول درمقام های شورای انقلابی وصدارت.

حفیظ الله امین بحیث معاون صدراعظم و وزیر خارجه.

محمد اسلم وطنجار بحیث معاون صدراعظم و وزیر مخابرات

عبدالقادر بحیث وزیر دفاع

نور احمد نور بحیث وزیر داخله

دوکتور شاه ولی بحیث وزیر صحت عامه

صالح محمد زیری بحیث وزیر زراعت و اصلاحات ارضی

غلام دستگیر پنجشیری بحیث وزیر معارف

سلطان علی کشتمند بحیث وزیر پلان گذاری

عبدالکریم میثاق بحیث وزیر مالیه

محمد حسن بارق شفیعی بحیث وزیر اطلاعات و کلتور

سلیمان لایق بحیث وزیر رادیو و تلویزیون

اناهیتا راتب زاد بحیث وزیر امور اجتماعی و گرحندوی

عبدالکریم شرعی جوزجان بحیث وزیر عدلیه و لوی حارنوال

محمد اسماعیل دانش بحیث وزیر معادن و صنایع

نظام الدین تهذیب بحیث وزیر سرحدات و قبایل

محمد منصور هاشمی بحیث وزیر آب و برق

عبدالقدوس غوربندی بحیث وزیر تجارت

علم گل سوما بحیث وزیر تعلیمات عالی

محمد رفیع وزیر فواید عامه

سیاست خارجی دولت را گسترش و انکشاف روابط نزدیك و حسنهء سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی با اتحاد جماهیر اشتراکیه شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی تشکیل میداد. توسعهء روابط با هندوستان و کشورهای همسایه آرزو برده می شد و مناسبات متقابله دوستی وهمکاری با امریکا و دول غرب سیاست خارجی دولت جوان افغانستان را تشکیل میداد. اتحاد شوروی نخستین دولت خارجی بود کــه رژیم جدید را برسمیت شناخت، کاسیگین و بریژنیف تبریکات خویش را به تاریخ سوم ماه می برای تره کی فرســتادند. ایالات متحده امریکا نیز بعد از کمــی تعلل و تردید رژیم را برســمیت شناخت حکومت رئیس جمهور کارتر در آن روز ها اظهارمیداشت که هر چند دولت جدید در نتیجهء کودتا، بیشتر به شوروی متمایل شده است اما گمان نمیرود که این دولت حیـــثیت یك دولت دست نشانده را پیدا کند.

باری، بیانیهء اساسی دولت جمهوری دیموکراتیك افغانستان، بازتاب مختلفی در بین طبقات و اقشار گوناگون داشت. روشنفکران، جوانان مترقی، تحول پسندان که آنرا مظهر آمال و آرزوهای

شان تصور می کردند، از آن پشتیبانی کردند و تحقق آنرا در عمل بهترین و مؤثر ترین راه بیرون رفت از فقر و تیره روزی ملیونها مردم افغانستان می شمردند. بعضی از سازمان های چپی مانند شعله جاوید، ستم ملی و غیره هنوز حزم و احتیاط را نگه میداشتند و منتظر اقدامات عملی دولت و برخورد آنها با سازمان های چپی و دیموکراتیك و ملی بودند. نهضت ها و سازمان های راست و اسلامی، بیروکراتان، تکنوکرات ها، ملاکان بزرگ، سرمایه داران جامعه، روحانیت از همان اولین روزها علیه دولت جبهه گرفتند عده یی به فکر فرار ازکشور افتادند وعده یی به فعالیتهای زیر زمینی، تبلیغات و پروپاگند های زهرآگین دست یازیدند عوام الناس منتظر ماندند که چه وقت گیر و گرفت تمام میشود، چه وقت احساسات و هیجانات این فاتحین جوان فروکش می کند و چه وقت ادعای بزرگ آنها مبنی بر دادن نان، مسکن و تأمین صحت و لباس تحقق مییابد و چه موقع احترام به انسان که شعار هر روز انقلاب بود در عمل پیاده می شود و انسان زحمتکش وطن حقوق و آزادی های از دست رفته اش را باز مییابد. پس عوام الناس، امیدوار بودند و پر توقع.

گرفتاری ها، زندانی کردن ها، اعدام نمودن های بدون محاکمه، ناشی از تب و تاب انقلابی (!) روزهای آغازین بزودی خاتمه یافت. وزرای جدید شروع به کار نمودند. تره کی ارگ نشین شد و کارمل صدارت نشین و امین در وزارت خارجه، جاخوش کرد. تره کی گفته بود که ما برای تعویض کارمندان اسبق، کادرهای کافی داریم و میتوانیم بدون استفاده از آنها چرخ دولت را بحرکت درآوریم. وزراء با الهام از این حرف های غیر واقعی و اصولی سعی نمودند که اعضای حزبی بخش مربوطه خویش را در وزارت خانه ها نصب کنند و کارمندان مسلکی، تعلیم یافته و با تجربه گذشته را بیکار ساخته و روانه منزل نمایند. نتیجه چنان شد که در وزارتخانه خلقی، از «الف» تا «ی» کدرهای خلقی که اکثراً معلمین بودند و در وزارت خانه ایکه پرچمی درراس آن بود، از رأس تا آخر، پرچمی ها نصب گردیدند این امر موجبات برهم خوردن توازن نظام اداری و عدم اعتماد و اطمینان مردم را سبب گردید و باعث آن شد که کارشکنی ها رقابت ها، سؤ تفاهمات در اولین فرصت ها بین ادارات دولتی بوجود آید و اولین زمزمه های اختلاف و عدم همانگی و تشتت و پراگندگی در امور روزمره بین وزارت خانه ها و مؤسسات دولتی ظهور نماید. اکنون بعد از گذشت اندك زمان مردم میدانستند که در کدام وزارت خانه خلقی ها و در کدام وزارت خانه پرچمی ها قدرت را بدست دارند، همچنانیکه آنها سه رقیب و سه نفر سیاستمدار را در رأس حزب و دولت تشخیص کرده بودند. در میان سیاستمداران سه نفر بودند که از همان ماه های اول به عنوان رقیب شناخته شدند. تره کی سیاستمدار جناح چپ و از همه مسن تر بود، زیرا شصت و یك سال از عمر او می گذشت. اما ببرك کارمل به علت سخنرانیهای آتشین خود

بسیار مشهور تر بود زیرا در دورهء وکالت خود به مردم شهر کابل خود را شناسانده بود. درین زمان کارمل چهل و نه ساله و همسن رقیب مورد نفرتش یعنی امین بود نفر سوم از مثلث سیاستمداران حفیظ الله امین بود و در بدو امر در مقامی پائین تر از سایرین قرار داشت اگر چه او نیز مانند ببرك کارمل معاون نخست وزیر بود. بدون شك این تقسیم بندی از این رو شده بود تا بتواند دو جناح خلق و پرچم را جز و حزب د.خ.ا. بودند بهم پیوند دهد... و برای برقراری تعادل سعی گردیده بود تعدادی مساوی وزراء از هر یك از شاخه ها به وزارت انتخاب شوند، درین کابینه سیزده وزیر خلقی و هشت وزیر پرچمی بودند. عده یی از مؤرخین عبدالقادر وزیر دفاع آن وقت را نیز پرچمی حساب کرده و نوشته اند که تعداد خلقی ها دوازده نفر و پرچمی ها نه نفر بوده اند. در حالیکه عبدالقادر با وجود دلبستگی به پرچم، از آغاز تا انجام دوران سیاسی اش خلقی بود. بناءً از همان آغاز پرچمی ها در کابینه نسبت به خلقی ها اندك بودند و پُستهای کلیدی از آن خلقی ها بود. این تقسیم بندی قدرت، به معنی عدم اعتقاد بخش خلق، "خاصتاً حفیظ الله امین" به وحدت و یگانگی حزب تلقی گردید و خاصتاً که امین حاضر نبود بخش نظامی حزب را در دسترسی اتحاد قرار دهد. پس منازعات و کشمکش های روز افزونی بین پرچمی ها و خلقی ها آغاز شد، رقابت ها اوج گرفت، انتقاد ها فزونی یافت و جنجال های سیاسی بین رهبران به نقطهء اوج خود رسید. امین، کارمل را متهم می ساخت که در روز کودتا و در لحظات پیروزی، پیش بینی ناکامی کودتا را کرده و به آن اعتراض کرده بود و معتقد بود که هیأت رهبری به اطراف و ولایات بگریزند. وی کارمل را مبلغ ترس و شکست خوانده و وی را فرصت طلب یاد کرده بود. گرچه در رسالهء "راجع به انقلاب ثور" مستقیماً اسمی از ببرك کارمل گرفته نشده بود ولی تلویحاً منظورببرك کارمل بود. ببرك کارمل امین را ماجراجو، ضد وحدت ویکپارچگی حزب می شمرد وپیروزی کودتای ثوررا محصول اشتراك مستقیم هردوجناح نظامی حزب وبعداً پشتیبانی وسیع پرچمی ها دراردوتلقی میکرد ومیخواست هردوجناح دراردوپستهای حساس را باهم تقسیم کنند این افکارمتضادبین این دورقیب قدرتمند وسرشناس به کشمکش های بزرگی انجامید جورج-آرنی درین زمینه می نویسد (۱) : «در جلسات بیروی سیاسی دردو ماه اول بعد از کودتا، کشمکش های روز افزونی بین ببرك کارمل و امین به مقابله انجامید. رهبر پرچمی ها طوریکه یك دههء قبل سرلوحهء سرخ را برای جریده خطرناك می پنداشت، بیرق سرخ را که خلقی ها به جای بیرق سه رنگ پیشنهاد می کردند، مورد انتقاد قرار داد. اگرچه رژیم به آن وقعی نگذاشت مگر مردم با آن به مخالفت پرداختند. رویهمرفته عدم سازگاری بین هر دو جناح

۱- افغانستان گذرگاه کشور کشایان چاپ پشاور سال ۱۳۷۰ ص - ۸۰.

نخست به توسعه٫ کمیته مرکزی و سپس میانجیگری بریژنف انجامید. در نتیجه به تاریخ ۱۷جون در کمیته مرکزی به اکثریت آراء توافق بعمل آمد که سیاست دولت را جناح خلق وضع نماید. در کابل قبل برین آوازه ها بود که گویا ببرك در خانه٫ خود نظر بند است و هم تصویر او از روزنامه ها ناپدید گردید.»

سلیگ هریسن در مورد مخالفت های کارمل و امین (۱) می نویسد : «... امین به این نتیجه رسیده بود که در صورتی می تواند قدرت شخصی خویش را تحکیم نماید که در ج.د.خ. ا به تنهایی قدرت را در دست داشته باشدوی نتوانست که بروز های ۲۸ و ۲۹ اپریل به کمك شبکه نظامی اش که از پشتونها مرکب بود در یك مجادله٫ نهایت شدید درون حزبی کارمل را مغلوب سازد ولي استدلال می کرد که ح. د. خ. بنام "انقلاب موفقانه خلق" قدرت را به صورت انحصاری در دست خویش بگیرد. لیکن کارمل با پیروی از دستور کمیته مرکزی می گفت که کودتا نمایانگر کامیابی قوتهای دموکراتیك ملی است و نمیتوان آنرا انقلاب خواند» این رجز خوانیهای امین، اولین علایم شقاق و انشعاب دوباره٫ حزب بود. آغاز تراژیدی عظیم افغانها!»

-۲-

من برای مدت کوتاهی بنابر دستور حزب در قرار گاه قوایمرکز وظایف رئیس ارکان قوایمرکز را به پیش میبردم در آنجا بر علاوه٫ من تورن جوانی به اسم مهمند که فاتح قصر تاج بیگ بود! با ماشین های محاربوی، زرهپوش ها و دم و دستگاه خاصی فرمان میراند و موجودیت من باعث دلخوری وسلب استقلال وی گردیده بود. شایع گردید که عظیمی "نگارنده" قوماندان قوایمرکز تعیین شده است، روز دیگر امین مرا در نزد خود در وزارت خارجه خواست، همراه با من، آصف الم و جگرن ستار نیز بودند، قبل از شرفیابی (!) به نزد وی، سراپا از طرف محافظین غرق در اسلحه که در هر کنج وکنار تعمیر پاس میدادند، تلاشی گردیدیم. امین در اتاق وزیر خارجه نشسته بود و بیدرنگ ما را پذیرفت. او از جایش بلند شد، از پشت میز بیرون گردید و با تأنی و کراهت بطرف من دست دراز کرد ادا و اطوارش ساختگی معلوم می شد و ژست وی به مرد مغروری شبیه بود که حریف خود را "مغلوب" کرده باشد. من او را برای اولین بار از نزدیك میدیدم، اما صدایش برایم آشنا بود وی مرد متوسط القامه، خوش قیافه و خوش تیپی بود صحبت و حرف زدنش تا حدودی عامیانه و بازاری بود، اما نوعی صراحت و رگ گویی را افاده

۱- حقایق پشت پرده٫ تهاجم اتحاد شوروی به افغانستان ص ۵۵.

می داد. صدایش محکم و لهجه اش غلیظ بود، دری را به روانی و سلامت کلام صحبت می کرد. اما معلوم می شد که پشتو زبان است او ما را به نشستن دعوت نکرد بعد از تعارفات به آصف الم گفت، من شما را قبلاً می شناختم شما از پغمان هستید؟ آصف الم جواب مثبت داد امین گفت شما را بحیث رئیس محکمه عالی قوای مسلح تعیین کرده ام راضی هستید؟ "الم" تشکر کرد و رخصت شد بعد روی خود را به طرف من نمود گفت شما در کودتای داؤد سهم داشتید و قوماندان قطعه انضباط شهری قوایمرکز بودید چه فکر می کنید اگر اکنون در یکی از پُستهای قوماندانیت در اطراف کشور شما را توظیف کنیم؟ من گفتم در صورتیکه لازم دانید و ضرور باشد مخالفتی ندارم. ستــارخان را نیز می شناخت به وی گفت شما چی پُستی را آرزو دارید؟ او گفت هر چه شما و رهبران لازم میبینند. وی تبسم معــنی داری نمود و بعد از مکث مختصری با ما خدا حافظی نمود. روز بعد جنرال عبدالقادر وزیر دفاع مرا به نزد خود خواست و گفت ترا بحیث قوماندان در فرقهء ۱٤ غــــزنی مقرر کــرده ایم برایت تبریك می گویم. همین امشب خود را باید به غزنی برســانی، و وظیــفهء را از قومــاندان اسبق تسلیم شوید. من بلافاصـــله حرکت کـــردم و شب در غــزنی از طــرف افــسران و پرسونل آنجا استقبال شدم.

من بزودی با پُست عالی و کار پر مسئولیت در غزنی آشنا شدم و همکاری افسران حزبی و افسران غیر وابسته را به سادگی و سهولت بدست آوردم. افسران غیر حزبی اکثراً مرا می شناختند، دلسوزی، تفقد و احترام عمیق و صمیمانهء من نسبت به آنها و استماع مشکلات و پرابلم های روزمرهء آنها، مراقبت دوام دار از وضع زندگی آنها و سربازان قطعات دور دست فرقه، روابط صمیمانه و نیکویی بین ما ایجاد نمود. گرچه در فرقه ۱٤ افسران مربوط به بخش خلق بیشتر بود. اما، سعی و کوشش من در خصهء جوشش آنها با افسران پرچمی که تعداد آنها در آن فرقه کم نبود، نتیجه داد و وحدت امر و قومانده در اولین هفته ها تأمین گردید. اهالی غزنی که مردم بسیار نجیب و شریف اند نیز با من بیشتر نزدیك شدند تا با عبدالاحد ولسی والی غزنی. دلیل ان تکبر و نخوت غیر ضروری والی بود که تقریباً بین خود و مردم دیوار پولادینی بوجود آورده بود. اما من، بر عکس برای حل مشکلات اهالی ساعتی را تعیین کرده بودم مردم میآمدند مشکلات خود را بیان می کردند و من حتی المقدور سعی می کردم آنرا برطرف و حل نمایم هنگامیکه سیل مدهشی در غزنی آمد تمام پرسونل فرقه را همراه با وسایط تخنیکی فرقه جهت کمك و نجات مردم شهر فرستادم و شخصاً در میان گل و لای در نجات بخشیدن اطفال، اموال و مواشی مردم کمك.کردم، و آب آشامیدنی، نان خشك برای اهالی توزیع نمودم جوی ها و کاریز ها بسته شده بود و تخنیك فرقه به کمك و امداد عاجل با مردم همت گمارید درو کردن مزارع

گندم توسط اشتراك داوطلبانهٔ افسران و سربازان فرقه، اشتراك در مراسم جنازه و فاتحه گیری، اشتراك در محافل خوشی، نشست و برخواست ما را با مردم غزنی بیشتر ساخت و موجبات حسادت و کینه توزی "ولسی" را فراهم نمود. او روزی به من گفت قوماندان صاحب، شما قوماندان فرقه هستید یا والی ولایت؟ البته جواب وی چیزی جز خاموشی نبود. وی بالای مردم اعتماد نمیکرد و فکر می نمود که اگر در بین مردم ظاهر شود، حتماً ضرر و اذیت می بیند و کسر شأنش می شود.

در فرقه ۱٤ که در آن وقت یك فرقهٔ تیپ "ب" بود، رویهمرفته تخنیك و وسایط محاربوی کهنه و قدیمی انبار شده بود که قابلیت تحرك و مانور فرقه را بسیار ضعیف ساخته بود. عدم توجه قوماندانان قبلی درینمورد کاملاً محسوس بود. همچنان عدم دلچسپی آنها در مورد اسکان و اباطه افسران و سربازان که در خانه های گلی و پخسه یی زندگی می کردند، طعام خانه اتاق های خواب، سینما و سایر ضروریات زندگی نداشتند بخوبی نمایان بود حتی مسجد برای عبادت وجود نداشت، تنها غند مکمل و مجهز فرقه در غزنی غند ۵۸ فرقه بود که در بالاحصار غزنی وضع الجیش داشت سایر قطعات آن در مقر کتواز و بند سرده موقعیت داشتند هنوز فرقه جدید ساخته نشده بود و امور ساختمانی آن به آهستگی پیش میرفت سرباز، بستره نداشت، البسهٔ کهنه و پوسیده توزیع می شد و به ندرت بوت های جدید برایشان توزیع می گردید استحقاق قانونی آنها نیز کم و کسر می گردید سرباز از موقعیکه داخل خدمت می گردید تا وقتیکه ترخیص می شد، رنگ بوت، صابون کالاشویی، زیرجامه (زیردریشی)، کمربند را به چشم نمیدید صرف مبلغ ۳۰ افغانی معاش برایش توزیع می شد آنهم در صورتیکه قوماندان تولی از خدا میترسید. غذای آنها بسیار بی کیفیت و بدمزه بود اکثراً شلغم را جوش میدادند و یا نخود را،از میوه خبری نبود. آشپزخانه ها و آشپزها، بوی گند و کثافت میدادند بیت الخلاء کثیف و اندك بود حمام برای استحمام وجود نداشت خلاصه چهرهٔ فرقه ۱٤ در آنروز ها شباهت به یك بیغوله و مخروبهٔ داشت که از یاد همه رفته بود. متروك، مخروب، کثیف با انسانهای جلمبر و بدلباس و تخنیك قراضه و زنگ زده.

برای دست و پنجه نرم کردن با این همه مشکلات و سوالهای حیاتی آماده شده و با شور و اشتیاق خاصی شـروع به کار نموده بودم من میخواستم که آن فـرقه در ردیف بهترین قطعات و جزوتامهای بزرگ نظامی قرار گیرد امکانات وسیعی برای تغییرات اساسی وجود داشت کار ما، آغـاز شـده بود و سرباز و افـسر اولین نتایج آنرا در تغییر غذای روزمره، بهبود اباطه و توزیع لباس ها و بوت های نو و استحقاق تعیـین شدهٔ شان احساس می کـردند تلاشهای مـن، در حصـه تغییر در سایر عرصـه ها ادامه داشت و سخت مصروف بودم که روزی یکی

از دوستـانم از کابل تلفـن کرد و گفت مادرت مریض است فوراً به کابل بیا.

آنروز ۲۸ ماه جون بود منزلم در خیرخانه مینه بود باشتاب خود را به آنجا رسانیدم. مادرم را کاملاً صحتمند یافتم. برادرم توضیح داد که رهبر آرزوی ملاقات را با تو دارد. بعد از ساعتی عبدالوکیل که در آن موقع معین وزارت خارجه بود به منزلم آمد. وکیل عذر خواست که باعث تشویش و ناراحتی من شده است. او گفت وضع بسیار خفقان آور و متشنج است، خودم نمیتوانستم تلفن کنم. مجبور شدیم با چنین بهانه یی ترا به مرکز بخواهیم و در جریان حوادث قرار دهیم. او گفت متأسفانه آرزوها و کوششهای صادقانهء رهبری ما، در راه ایجاد وحدت و یکپارچگی ح.د.خ.ا. به اثر دسایس و توطئه های حفیظ الله امین و همدستانش با شکست مواجه شده و وی با گرفتن صلاحیت و اختیارات روزافزون از نزد نور محمد تره کی به مرکز و کانون قدرت فردی در حزب تبدیل گردیده است و هرچه بخواهد انجام میدهد. او در نظر دارد تا تمام پرچمی ها را از رهبری الی صفوف از صحنهء خارج و حتی به صورت فزیکی به نام خائنین به انقلاب ثور از بین ببرد. او گفت همین اکنون تصمیم وی در مورد سفیر شدن رفیق کارمل در پراگ، نور احمد نور به واشنگتن، اناهیتا راتب زاد به بلگراد اینجاب (عبدالوکیل) به لندن، محمود بریالی در کراچی، و دوکتور نجیب در تهران از حلقه های وزارت خارجه و منابع دیپلوماتیک بگوش میرسد، و همچنان در نظر دارد که رفیق ما فیض محمد را در بغداد، پاچاگل وفادار را به دهلی جدید، راز محمد پکتین را به ماسکو و انجنیر نظر محمد را در بن بحیث سفرا تعیین نماید. راز محمد پکتین از جملهء طرفداران تره کی است و بنابر نظر و تصمیم تره کی در آن سفارت مهم مقرر شده است. او گفت، این به معنی کودتای سیاسی علیه حزب ما است. اما رفیق کارمل فعلاً مقاومت می کند، و تصمیم ندارد که کشور را ترک بگوید. ما با اکثر افسران و اعضای حزب صحبت کرده ایم. نظر ها مختلف است، اما نظر تمام اعضای حزب (پرچم) اینست که در صورتیکه امین در تصمیم خود پافشاری نماید، باید اردو قیام مسلحانه را علیه امین آغاز نماید. وی گفت، من میخواهم آمادگی خودت و رفقای فرقه ۱٤ را به رفیق کارمل در مورد قیام مسلحانهء اردو اطلاع بدهم. چه فکر می کنی؟ آیا میتوانی در آنجا استقلال فرقه را اعلان و در صورت درخواست ما، به طرف کابل مارش نمایی؟ لحظاتی بخود فرو رفتم، زیرا که اولین بار نغمهء انشعاب و عدم سازش وجوشش را با خلقی ها می شنیدم. احساسات و هیجانات آن لحظه را هیچ وقت فراموش نمی کنم. ولی چارهء نبود واقعیت تلخی بود که میبایستی قبول می کردیم. من به وکیل گفتم اگر راه و وسیله ها دیگری سراغ ندارید، من حاضرم، اما تاکید می کنم که انتخاب این راه، خون های بسیاری را خواهد ریخت و فرجام آن بسیار تاریک است. وکیل خشنود گردید. رمزی بین ما تعیین شد و قرار گذاشته شد تا توسط تلفون یا به وسیلهء شخصی آن رمز

به من گفته و یا رسانیده شود، و من به کار خویش آغاز کنم. رمز مذکور چنین بود «وضع مریض وخیم است، به صورت عاجل کمك کنید.» بعدها فدا محمد ده نشین برایم قصه کرد که در صورتیکه از طریق تیلفون و مخابره امکان ارسال رمز و پیام مذکور ناممکن می شد، او وظیفه داشت تا خود را به غزنی رسانیده و برایم رمز مذکور را بیان کند.

من شب به غزنی رسیدم و بلافاصله بعضی از پرچمی ها را به نزدم طلبیدم. آنها عبارت بودند از، جگتورن عبدالرزاق قوماندان غند ۵۸، جگرن عبدالصبور قوماندان غند توپچی، جگتورن آصف دلاور قوماندان مفرزه در بند سرده، دگر من عبدالعظیم قوماندان غند در مقر، سکندر قوماندان تولی انضباط فرقه. من موضوع را به آنها توضیح دادم آنها بدون کدام تردید حاضر گردیدند که در صورت رسیدن دستور بخاطر گرفتن انتقام از امین و حمایت از ببرك کارمل داخل اقدام شوند. در فرقه ۱٤، تورن نصرالله آمر سیاسی فرقه بود. وی شخص هوشیار و با ادبی بود و از لحاظ تعلقات نزدیك خویش با تره کی، هوادار و هواخواه وی بود. در اطراف وی تعدادی از افسران خلقی وجود داشتند، اما آنها نمی توانستند مانع اقدام من گردند، در صورتیکه ابتکار عمل را ما بدست می گرفتیم. افسران غیر وابسته نیز بیشتر اوامر مرا اطاعت می کردند، تا اوامر رفقای خلقی را. از جمله، هواخواهان امین در فرقه لمری بریدمن عبدالخالق و تورن تواب افسران تانکیست بودند، که دایماً تحت مراقبت و کنترول قرار داشتند. ما پلان دقیق اما ساده یی طرح کردیم. که نکات اساسی آنرا، گرفتاری افسران مخالف، مسلح ساختن فرقه و ترك نمودن وضع الجیش فرقه به خاطر جلوگیری از بماردمان های هوایی تشکیل می داد از شرح و تفصیل پلان مذکور و توضیع عناصر نظامی پلان بخاطر جلوگیری از قطور شدن و تورم این کتاب صرف نظر می کنم.

اما، هیچگاه نه مخابره، تلفنی و نه شخصی که حامل پیام و رمز بالا باشد. برای ما نرسید. ما سخت منتظر بودیم، تشویش و هیجان داشتیم، رفقائیکه به مرکز میرفتند و میآمدند. وضع را بسیار متشنج و مأیوس کننده میخواندند تا سر انجام از طریق رادیو خبر مقرری رفقا را به سفارت خانه ها شنیدیم و چند روز بعد خبر رهسپار گردیدن بدون سروصدای آنها را، بخاطر اشغال نمودن وظایف شان. گویا، آنها در آخرین لحظات از تصمیم خویش مبنی بر مقاومت مسلحانه صرف نظر کرده بودند، یا اینکه از طریق دوستان شوروی خویش متوجه عواقب این اقدام گردیده بودند.

هنوز مدتی از رفتن رهبری حزب پرچم سپری نشده بود که در روز ۱۷اگست خبرگرفتاری جنرال عبدالقادر، سلطان علی کشتمند، محمد رفیع، جنرال شاهپور و میر علی اکبر سر طبیب

شفاخانه‌ء جمهوریت یکی بعد دیگری بجرم اجرای دسیسه علیه دولت جمهوری دیموکراتیك افغانستان پخش گردید و در ۲٤ سپتامبر از کشف دسیسه با ابعاد وسیع تری صحبت شد.

آنتونی هایمن درینمورد می نویسد که [۱] : «درست معلوم نیست که توطئه‌ء کودتای هفدهم اگست به چه مرحله ای رسیده بود، همینقدر میدانیم که درین روز یعنی هفده اگست وزیر دفاع عبدالقادر همراه بقیه افراد پرچم و رئیس ستاد ارتش سرلشکر شاهپور احمد زی بازداشت شدند. با اعمال شکنجه از باز داشت شدگان اقرار گرفته شد، البته بدرستی نمیتوان دلیل قابل اعتمادی در باره‌ء علل بازداشت و خصومت آنها بدست آورد. اما این عمل بهانه یی برای بازداشت مخالفین دیگر که در ماه سپتامبر انجام شد بدست حکومت داد، درین تاریخ و زیر برنامه ریزی سلطان علی کشتمند و یکی از قهرمانان انقلاب ثور محمد رفیع از کابینه اخراج شدند. آن کسانی که تا همین اواخر به میهن پرستی معرفی می شدند، حالا مورد سرزنش وملامت و اتهام به خیانت گردیده بودند و رادیو و مطبوعات آنها را به باد انتقــاد می گرفتند. آن پنج وزیری که در ماه ژوییه به سفارت اعــزام شده بودند نیز از حــزب اخــراج شدند. بنابرین از این پــس دولت یك دولت مؤتلـف نبود و به جای آن حــزب خلق به صــورت دیکتاتوری در کشــور مسلط شد.»

جورج آرنی در همین زمینه چنین اظهار عقیده می کند [۲] : «توطئه ظاهراً توسط کارمل و همراهانش، چهار هفته قبل از اشغال وظیفه اش در پراگ طرح ریزی شده بود. پلان چنان بود که سفیران ناراضی چند روز قبل از عید به کــابل برگردند و از رخصتی عید استفاده کرده، آنها مظاهرات را تحریك نمایند. ارتش ناگــزیر به مداخله گردد. در نتیجه افسران ارشد نظامی به شمول قهرمانان انقلاب ثور چون عبدالقادر وزیر دفاع، جنرال محمد رفیع و لوی درستیز جنرال شاهپور، قدرت را بدست خواهند گرفت، و حکومت جبهه‌ء مـلی را مســتقر خواهند ساخت. بر اساس اظهارات رادیوی کابل تعدادی از نیشــنالیستهای مســـلمان و افراد غیر از حزب د.خ.ا. مگر چپی مانند طاهر بدخشی از سازمان ضد پشتون ســـتم ملی، نیز در آن شامل بودند.»

محمد صدیق فرهنگ نیز داستانی مشابهی درینمورد تحریر کرده است. اما آنچه حقیقت دارد و بر نگارنده روشن است همانا، آمادگی پرچمی ها جهت قیام مسلحانه، قبل از عزیمت ببرك کارمل به جانب ماموریتش میباشد که جریان آنرا در بالا خواندیم. اما در مورد ادعای مؤرخین بالا و

۱- افغانستان در زیر سلطه شوروی ص - ۱۲۲-۱۳۳. چاپ اول - ۱۳٦٤- تهران.

۲- افغانستان گذرگاه کشورگشایان ص ۸۲.

اتهام امین مبنی بر آمدن دوباره‌ء ببرك كارمل از طریق ایران و پاکستان و اقدام به کودتا، باید گفت که برای هر نوع اقدامی بعد از عزیمت آنها از کشور دیر شده بود. زیرا که فقط بلافاصله بعد از رفتن آن تصفیه‌ء اردو از وجود پرچمی ها آغاز گردیده و دیگر کسی برای کودتا باقی نمانده بود.

بدینترتیب بعد از مدت کوتاهی از رفتن آنها، من از فرقه‌ء ۱٤ غزنی تبدیل گردیدم و به حیث قوماندان پوهنځی پیاده در حربی پوهنتون تعیین شدم. این بزرگترین گذشت و بخششی بود که امین در طول زندگی خویش انجام داده بود زیرا که من انتظار زندان و یا اعدام را داشتم. عوض من جگرن جعفر سرتیر بحیث قوماندان فرقه ۱٤ غزنی مقرر شد.

-۳-

قبل از بررسی تحولات اقتصادی و اجتماعی دوره‌ء نور محمد تره کی واوضاع آشفته‌ء ترور و اختناق آنوقت نظر کوتاهی به تحولاتیکه در اردوی افغانستان در اولین ماه های بعد از کودتا رخ داد می افگنیم:

در آن موقع اردوی افغانستان دارای ده فرقه بود. تعداد پرسونل اردوی افغانستان را ۱٤۵ هزار نفر تشکیل میداد. تعداد تانکهای ٦۵۰ عراده، ماشین های محاربوی ۷۸ عراده زرهپوش ها ۷۸۰ عراده، و تعداد توپ ها ۱۹۲۰ ضرب قوای هوایی کشور دارای ۱۵۰ بال طیاره محاربوی و ترانسپورتی، ۲۵ بال هلیکوپتر و سه کمپلیت راکت های دافع هوا بخاطر ستر نمودن حریم فضایی کشور بود.

در ماه جولای معامله‌ء ۲۵۰ ملیون دالر خریداری اسلحه بین کابل و ماسکو امضاء شد و بزودی مشاوران نظامی اتحاد شوروی جهت بلند بردن کمیت و کیفیت اردوی افغانستان برای مقابله با جنگ داخلی و مخالفین کودتا به افغانستان سرازیر شدند وتا سطح غند ها به کار گماریده شدند.

اما، سطح اکمال اردو، بخصوص بعد از قیام هرات پائین آمد، سربازان و افسرانیکه به رژیم علاقه نداشتند وتحت تأثیر تبلیغات کشورهای غربی و مخالفین دولت در آمده بودند، با گذشت بهار و آمدن تابستان، بطور روز افزونی شروع به ترك نمودن قطعات شان کردند. آنها یا به پاکستان فرار می کردند و از طرف مخالفین دولت و گروه های تازه به پا خواسته‌ء مجاهدین جلب می گردیدند و یا به خانه های شان در قریه ها و دهات بر می گشتند و علیه دولت مسلح می

گردیدند. استخبارات غرب در اوایل جون تخمین نمودند که بیشتر از ده هزار عسکر افغانی ترک وظیفه کرده اند. البته این ادعا دور از واقعیت نبود. در هیأت رهبری اردو جنرال عبدالقادر وزیر دفاع و جنرال شاهپور احمدزی لوی درستیز از صلاحیت های کمتری برخوردار بودند تمام تعیینات اردو تحت نظر مستقیم حفیظ الله امین صورت می گرفت ومحمد اسلم وطنجار بنابر دستور نور محمد تره کی درین تعیینات رأی مشورتی میداد که گاهگاهی از طرف امین قبول می گردید. بناً بدرجه اول پُستهای حساس، قوماندانیت های قول اردو ها، فرقه ها، لواهای مستقل، غندها، به نزدیکترین دوستان وهواخواهان امین تقسیم شده بود و بدرجهء دوم به هواخواهان تره کی. بخش نظامی پرچمی ها تقریباً در آن تعیینات در نظر گرفته نشده بودند و نقش بسیار ضعیفی در رهبری اردو به آنها داده شده بود. بزرگترین پُستها را، دگرمن گل آقا بحیث والی هرات و قوماندان فرقه ۱۷، نگارنده (قوماندان فرقه ١٤ غزنی)، جگرن خلیل الله قوماندان لوای ۸۸ توپچی، جگرن سید جان قوماندان غند ۲۱ محافظ، دگرمن شیرجان قوماندان قطعه پراشوت، آصف الم رئیس محکمه عالی قوای مسلح، دگرمن هدایت الله رئیس اوپراسیون وزارت دفاع بعهده داشتند. در وزارت داخله تنها برای مدت کوتاهی عبدالصمد اظهر بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس مقرر گردیده بود. اما، قبل از تصفیهء پرچمی ها از اردو امین با زیرکی و مهارت خاص به بهانهء تعیین نمودن، بخش نظامی پرچمی ها در پُستهای حساس، لست سازمان نظامی بخش پرچم را از عبدالوکیل و سایر مسئولین نظامی پرچم بدست آورد و حتی تا سطح کندك و تولی افسر و سرباز پرچمی را نشانی کرده بود. ارائه لست از طرف پرچمی ها بزرگترین اشتباه آنها بود. زیرا که بعد از انشعاب دوم، برای تصفیه پرچمی ها در اردو، امین هیچگونه مشکلی نداشت. امین با زیرکی و مهارت خاص عمل کرده بود و مسئولین نظامی پرچم با خوشباوری و سادگی بدون حد و حصری. اما حتی بعد از تصفیه هنوز هم در اینجا و آنجا در اردو پرچمی ها باقیمانده بودند که یا امین وجود آنها را خطرناك نمیدانست و یا آنها را نمی شناخت. مثلاً در غزنی، هیچگونه تصفیه و گرفتاری پرچمی ها بوقوع نپیوست. اما سایر احزاب و سازمان های راست و چپ در اردو کمترین صدمه ها را دیدند. زیرا که دشمن شماره يك، پرچمی ها بودند و «اگسا» مصروف تصفیه آنها. به همین خاطر بود که در بعضی از قطعات اردو، شورش ها و قیام های خورد و بزرگی صورت می گرفت که گاهی شعله یی ها و زمانی اخوانی ها آنرا توسط عمال خویش سازماندهی می کردند. در آن موقع ایوان گریگورویچ پاولوفسکی (سترجنرال) قوماندان عمومی قوتهای زمینی اتحاد شوروی و معاون وزیر دفاع،

مسئولیت انسجام امور نظامی و ترتیب وتنظیم اردوی افغانستان را برای مقابله با مخالفین دولت بعهده داشت. تورنجنرال لیونیکلایوویچ گوریلوف بحیث لوی مستشار نظامی شوروی در افغانستان کارمی کردند، و بوریس سمیونوویچ ایوانوف (تورنجنرال نماینده) کی.جی. بی. در افغانستان بود. بعدها عوض پاولوفسکی، دگر جنرال سلطان کیگزوویچ موگاتیف در نوامبر ۱۹۷۹ به عوض، گوریلوف مقرر گردید. آنها همراه با هیأت های نظامی شوروی برای تشکیل یك اردوی دارای کمیت و کیفیت عالی محاربوی که بتواند از دستآوردهای انقلاب ثور دفاع نماید دست بکار شدند، و تشکیل ذیل را برای اردوی آینده افغانستان پیشنهاد کردند :

تعداد افسران	- ۳۳۲۳۶ نفر
تعداد خوردضابطان مکتبی	- ۱٤٦۸۲ نفر
تعداد خورد ضابطان قطعه و سربازان	- ۱٦۱٤۹۹ نفر
جمع کُــل	= ۲۱۹٤۱۷ نفر

این تشکیل منظور گردید و جانب اتحاد شوروی تعهد سپرد که سلاح، تخنیك، مهمات و ضروریات لازم این اردوی دو صد هزار نفری را به افغانستان به صورت عاجل کمك نماید. (۱)

«فقط یك هفته بعد از خاموش شدن شورش هرات هواپیماهای باربری اتحاد شوروی که محموله های آنها تانك، نفر بر زرهی و هلیکوپتر توپ دار بود به مرکز افغانستان سرازیر گردیدند. گام دوم کاربرد وسایل مذکور به گونه‌ء دقیق بود. جنرال الکسی یپیشف مسئول امور سیاسی قوای مسلح شوروی همراه با شش جنرال دیگر غرض ارزیابی روحیه و نظم ارتش افغانی به کابل مواصلت نمودند. آنها دریافتند که روحیه ارتش پائین و نظم آن سست است. از اینرو بعد از ارزیابی ضرورت مشاوران بیشتر نظامی پیش بینی گردید.»

اما در باره‌ء بلند رفتن مورال، روحیه و ترتیب و تنظیم امورات حزبی و سیاسی قبل از آمدن الکسی یپشیف تدابیر خاص از همان اولین روزها در اردو اتخاذ شده بود. در تشکیل جدید اردو شعبه سیاسی که بنام ریاست عمومی امور سیاسی اردو یاد می گردید و مطلقاً از اردوی اتحاد شوروی کاپی شده بود گنجانیده شد در حقیقت این شعبه در اردو، یکی از شعبات کمیته مرکزی حزب بود که اهداف و مرام حزب، وظایف حزبی و سازمانی را در اردو استقامت میداد و

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان ص ۹٤.

در بین پرسونل اردو، کارسیاسی و تبلیغی را پیش میبرد. با پروپاگندهای مخالفین حزب و دولت مبارزه می کرد، در جهت بلند رفتن مورال و معنویات سرباز و افسران اردو تلاش می کرد و به وزیر دفاع، یا قوماندان مربوطه مشوره ها و کمك های لازم را در موارد فوق می نمود. رئیس سیاسی اردو معاون وزیر دفاع شمرده می شد و مانند لوی درستیز و معاون اول وزیر دفاع، یکی از فیگورهای برجسته و آمر مستقیم اردو تلقی می گردید. استاد اقبال بحیث رئیس عمومی امور سیاسی اردو، این وظیفه را پیش میبرد. نامبرده سابقهء نظامی نداشت و در گذشته معلم بود. بیشتر به امین متمایل بود و به نفع وی کار می کرد.

شعبات سیاسی در قول اردو ها، فرقه ها، لواها، غندها، کندك ها، تولی ها و بطریه ها وجود داشت که بنام آمرین سیاسی و معاونین سیاسی و کارکنان سیاسی یاد می شدند. ایجاد این اپرات در اردو فقط در اولین هفته های پیروزی کودتا صورت گرفته بود و اردوی افغانستان را عملاً به یك اردوی حزبی تبدیل نموده بود. بر علاوه مشاورین سیاسی نیز از بالا تا پائین یعنی از وزارت دفاع الی سطح غند در اردو سرازیر گردیدند که در تمام امورات روزمرهء قطعات و جزوتامهای بزرگ اردو، حتی تعیینات و تبدلات مستقیماً دخالت می نمودند.

ارگان مقتدر دیگری نیز در اردو ایجاد شد که به نام خارنوالی قوای مسلح یاد می گردید. این ارگان در هر سه جزء قوای مسلح یعنی اردو، وزارت داخله و وزارت امنیت دولتی دارای تشکیلات و اختیارات و صلاحیت های وسیعی بود. در رأس این تشکیلات دگرمن محمد هاشم قرار داشت که تا هنگام کودتای شهنواز تنی پُست خویش را حفظ نمود و خارنوالی قوای مسلح را از "الف" تا "ی" به افسران خلقی سپرده بود. همچنانکه آصف الم در محکمهء عالی قوای مسلح عمل بالمثل را انجام داده بود. از "الف" تا "ی" پرچمی.

باری! جهت بکار برد سلاح و تخنیك جدید و جدیدتر امورات سوق و اداره، آموختن مسایل سیاسی و حزبی عده زیادی از افسران به اتحاد شوروی فرستاده شدند، آنها در کورسهای قصیرالمدت دو ماهه، سه ماهه، شش ماهه و یکساله فرستاده می شدند وعاجلاً به افغانستان گسیل می شدند تا در پُستهای حساس و کلیدی جابجا شوند.

ستر درستیز اتحاد شوروی در نظر داشت، تا با بلند رفتن کمیت اردو، فرقه های تیپ "ب" را به تیپ "الف" تبدیل نماید و در صورت ضرورت به ایجاد جز و تامهای بزرگ و مستقل دیگر نظر به استقامت های حساس اوپراتیفی اقدام نماید.

ستردرستیز اتحادشوروی با علاقمندی خاصی جریان تجهیز و تکمیل اردوی افغانستان را تعقیب می کرد. مارشال اگارکوف لوی درستیز هر روز در باره‌ء وظایف انجام شده از طریق لوی مستشار نظامی خویش راپور می گرفت و هدایات جدید و جدیدتر صادر می کرد درین امر مارشال اخرامییف معاون اول ستردرستیز شوروی مسؤل بود بعدها مارشال سرگی سکولوف معاون اول وزیر دفاع اتحادشوروی، بحیث مسؤل درجه یك در امور نظامی افغانستان تعیین شد و هنگام داخل شدن اردوی ٤٠ شوروی (قطعات محدود) در افغانستان عملیات مذکور را مستقیماً سوق و اداره می نمود. این مارشال، قد متوسط، اندام فربه، چشمان بزرگ و ادا و اطوار شاهانه داشت، صدایش غور و کلفت بود و خود پسندی، غرور و خود خواهی در سرتاپایش به چشم میخورد. در مسلك خود وارد و با تجربه بود. شخص با انضباط و با دسپلین بود و حافظه‌ء قوی در تشخیص افسران اردو از لحاظ تعلقیت حزبی شان داشت و هیچگاه خلقی را با پرچمی به اشتباه نمی گرفت. من در هنگامیکه قوماندان فرقه ۷ ریشخور و بعداً قوماندان فرقه ۱۷ هرات پس از ٦جدی ۱۳۵۸بودم مارشال مذکور را چندین بار از نزدیك ملاقات کرده و هربار ساعتی با وی (در موجودیت ترجمان) صحبت کرده و همدیگر را شناختیم. مصیبت بزرگ این مارشال این بود که چشم دیدن پرچمی ها را نداشت و از اثر معاشرت در روز های اول کودتا با افسران و رهبران خلقی و مشاورین آن وقت به یك خلقی دو آتشه تبدیل شده بود. همانطوریکه مارشال اخرامییف و بعدها سترجنرال وروینیکوف معاونین لوی درستیز به این مصیبت گرفتار شده بودند ...

با وصف فرار روز افزون در اردو هنوز اردو دارای فیصدی اکمال خوب بود و میتوانست قابلیت محاربوی، تحرك و مانور خود را در جنگهای روزمره نشان دهد و مستقلانه در جهت سرکوب مخالفین دولت عمل نماید. جلب و احضار سربازان در اردو هنوز مطابق موازین و عنعنه های قبلی انجام مییافت و جلبی با دیدن پارچه جلب خویش به مراکز مکلفیت ها می شتافت. اما بتدریج کاهش قابل ملاحظـــه یی در امر جلب و احضار پدید آمـد که اردو مجبور گردید سیستم جلب و احضار اجباری را تطبیق کند که درین مورد در مباحث بعدی روشنی خواهیم افگند.

در پهلوی وسایل مجهز و تسلیح قوای مسلح و پیشبرد کار سیاسی و حزبی پروگرام مبارزه با بیسوادی به نحو شتاب انگیز و عجولانه طرح و تطبیق می شد. گرچه این کار در گذشته نیز جزء پروگرام ۲٤ ساعته سربازان بود اما اقدام جداگانه برای سواد آموزی و تعلیمات سیاسی اردو جزء ستراتیژی و هدف حزب در جهت باسواد ساختن پنجاه فیصد مردم افغانستان در عرض سه سال آینده بود. جهت بالابردن سویه معلومات و دانش آفاقی سربازان لکچر و بیانیه‌ء در باره‌ء انقلاب، در باره‌ء تاریخ جدید افغانستان، قوماندان شجاع انقلاب (امین) در باره‌ء اتحاد شوروی، شناخت زمین، آسمان و دنیای پیرامون، درباره‌ء سوسیالیزم، کمونیزم، درباره امپریالیزم، اخوان، نقش ورول مذهب در جوامع عقب مانده، استعمار، استثمار، صحبت می گردید، شعارهای تند سرخ و آتشین انقلابی(!) داده می شد و سربازان مکلف به شنیدن، کف زدن و هورا کشیدن می شدند. در هر قطعه و جزوتام، تلویزیون های ساخت روسی، جهت تماشای سربازان گذاشته شده بود، سینما های سیار و ثابت در قطعات اردو فعال گردیده بود و بعد از میتنگ های با موقع و بی موقع جهت تفریح و سرگرمی سربازان، دسته های موزیک و رقاصه های صحنه دعوت می شدند تا مورال سربازان بلند برود!! در بعضی از قطعات مساجد را میخکوب کرده بودند و یا به سلاح کوت های اسلحه و مهمات تبدیل ساخته بودند. اما هنوز مخالفتی در مورد اجرای فرایض مذهبی سربازان صورت نمی گرفت. در حالیکه افسران جوان نماز خوان، نشانی می گردیدند این اردو را هیأت سوق و اداره‌ء جوان خلقی ها و مشاورین آنها رهبری می کردند.

جنرالان سابقه دار و با تجربه، زندانی یا خانه نشین شده بودند و یا به جوخه‌ء اعدام سپرده شده بودند، تا جائیکه بخاطر دارم، جنرال بابه جان در ریاست اوپراسیون اردو، جنرال عبدالغفور نیز در همان ریاست مصروف اجرای وظایف بودند و این بخاطر آن بود که آنها در اتحاد شوروی تحصیل کرده بودند. در حربی پوهنتون جنرال عبدالغفور رابض قوماندان بود وجنرال صمدی قوماندان مدافع هوایی بود و تنی چند از جنرال تا دگروال هنوز هم در اردو وجود داشتند.

اما چهره های مشهور افسران خلقی که در حقیقت امور رهبری و سوق و اداره اردو را تشکیل میدادند، و وظایف حساس و کلیدی را بدست داشتند، عبارت بودند از :

محمد اسلم وطنجار، شیرجان مزدوریار، سید محمد گلاب زوی، سروری، داؤد ترون، یعقوب وبعداً لوی درستیز، استاد اقبال وزیری، غلام جیلانی "رئیس لوژستیک"، غوث الدین پیلوت

مشهور به گاگارین، عبدالقادر "وزیر دفاع"، اسدالله پیام، کبیر کاروانی، جعفر سر تیر، نورمحمد سرروضه وال، نادر دهقان، نظام الدین "رئیس اداری وزارت دفاع" محمد هاشم "حارنوال قوای مسلح" و فتح محمد "ریاست لوژستیک"، فقیر محمد گلرنگ، آصف شور، احمد علی، بهرام الدین، نظرمحمد پیلوت، شهنواز تنی، فتح "پیژندوال" امین "مشهوربه بروت" جمعه، فاروق "هراتی" فاروق "قوماندان فرقه ۷"، محمد زی نیکمل، محمد هاشم مهمند، عبدالودود وزیر، جانداد ، روزی، اقبال، قاسم، غلام نبی "مدتی لوی درستیز" اسدالله، امام الدین، تواب، خان آقا باندیحی، علاؤالدین، سید مکرم و غیره.

- ۴ -

انشعاب دوم در حزب دیموکراتیک خلق افغانستان با اخراج شش نفر از رهبری بخش پرچم از عضویت حزب، گرفتاری سلطان علی کشتمند، محمد رفیع، عبدالقادر، شاهپور احمدزی، میرعلی اکبر و محکومیت آنها به اعدام و حبس ابد تنزیل رتبه حزبی، مجید سربلند، فدامحمد ده نشین، نظام الدین تهذیب، سرور یورش از عضویت کمیته مرکزی به نامزدی عضویت حزب و همچنان طرد شدن سلیمان لایق و بارق شفیعی از بیروی سیاسی حزب عملاً صورت حقیقت بخود گرفت. این امر در اثر گزارش مؤرخ ۲۸ ماه نوامبر سال ۱۹۷۸ نورمحمد تره کی در برابر کمیته مرکزی ح . د. خ . ا شکل قانونی بخود اختیار کرد و میدان را برای فعالیتهای خصمانه، حفیظ الله امین بر ضد پرچمی ها کاملاً مساعد نمود چنانکه کار در همین جا پایان نپذیرفت و بدنبال گزارش مذکور صدها تن از اعضای نظامی و ملکی پرچم و تعداد زیاد و بی شمار مردم عادی، رجال سابق، عناصر غیر وابسته، روحانیون، متنفذین، روشنفکران و هر کس که سرش به تنش می ارزید بدون هیچگونه دلیل، سند و مدرکی گرفتار می گردیدند. به زندان پلچرخی افگنده می شدند و با بدون محاکمه درشبهای سیاه و ظلمانی در پولیگون پلچرخی اعدام می گردیدند و در چقوری های قبلاً آماده شده سر به نیست می گردیدند.

ترور و اختناق در آغاز با کشتن بدون موجب و بی دلیل سردار محمد داؤد و هفده نفر اعضای فامیل وی در اولین روزهای کوتاه بحیث پالیسی ارعاب و وحشت رژیم عرض اندام کرد و چهره، خشن، سیمای هولناک و طراز فاشیستی دولت را با تیرباران نمودن بدون محاکمه محمد موسی شفیق" غلام حیدر رسولی" عبدالعزیز لوی درستیز" عبدالعلی وردگ، وفی الله سمیعی" وحید عبدالله " جنرال عبدالقدیر خلیق" صلاح الدین غازی، غلام نقشبند "دشتی" معین وزارت داخله و

خالد سکرترش چه در سطح ملی و چه در سطح بین المللی عریان افشاء نمود، و سپس گرفتاری ها و پیگردهای جهنمی و پایان ناپذیری آغاز گردید. دولت برای سازمان بخشیدن هر چه بهتر سیاست ترور و اختناق خویش سازمان پولیسی موسوم به "اگسا" (۱) را که دارای تشکیلات خاصی بود، بر بنیاد ریاست ضبط احوالات گذشته ایجاد کرد و یکی از چهره های قسی القلب و خون آشام بنام اسدالله سروری را در رأس آن مقرر نمود.

جورج آرنی می نویسد (۲) «سازمان پولیس سیاسی - موسوم به اگسا سازمان مخصوص بود اتباع خارجی به زودی دریافتند که دوستان افغانی شان از حرف زدن با آنها در هراس اند. بعداز کودتا به زودی محکمه انقلابی تأسیس گردید که توسط آن افراد به جرم فعالیت علیه دولت محاکمه می شدند. اکثر زندانیان سیاسی بدون کدام مجوزه قانونی دستگیر می شدند و هر گونه تماس شان با بیرون قطع می گردید و با سادگی از بین میرفتند. البته باید گفت که تنها هواداران پرچم در معرض خطر قرار نداشتند. در میان گرفتار شدگان ۷٤ زن و طفل خاندان سلطنتی نیز شامل بودند، باگذشت زمان، گروه های مختلف مردم چون رهبران مذهبی، کارمندان ملکی، داکتران، پروفیسوران و دیگر روشنفکران، که از منافع خود سخن می گفتند نیز روانه زندان می شدند. مراکز تحقیق در تمام نقاط کابل تأسیس گردیده و حتی نظامیان حزب که هنوز در مکتب درس میخواندند اجازه داشتند که در آزار و اذیت زندانیان سهم بگیرند. به گزارش سازمان عفوبین المللی، شوکهای برقی، شلاق زدن، ناخن کشیدن و غیره شکنجه های رژیم را تشکیل میداد.»

جورج آرنی می نویسد که حداقل چهار صد نفر پرچمی صرف در روز های بعد از کشف توطئه به اصطلاح روز های عید وارد زندان و ۲۵۰ نفر پرچمی و ستمی اعدام گردیدند. ولی احصائیه های دیگر این تعداد را بسیار زیاد میداند. بنابر گزارش سازمان عفو بین المللی در سال ۱۹۷۸ تعداد زندانیان سیاسی چهار هزار نفر تخمین شده بود که هر شب در حدود پنجاه و یا صد نفر آنها اعدام می گردیدند.

دگرمن هدایت الله رئیس اوپراسیون وزارت دفاع " جگرن عارف، جگرن خلیل رئیس ارکان قطعه پراشوت" جگرن شیرخان افسر قطعه پراشوت " سید زمان الدین جگرن قطعه پراشوت جگرن عبدالباقی تورن محمد کریم جگرن عنایت یاور، محمد موسی قوماندان هوائی و مدافعه هوائی که ارکان حرب امریکا بود، جنرال محمد یونس قوماندان فرقه ۱۱ مشرقی در اثر مقاومت

۱- اگسا افغانستان دگتو ساتلو اداره.

۲- افغانستان گذرگاه کشور گشایان - ص ۵۸.

و نورزی قوماندان غند ۵۵ فرقه ۷، سید عبدالغنی خان جنرال، محمد صفرخان نورستانی جنرال، جنرال احمد شاه گردیزی، دگرجنرال محمد عیسی نورستانی و تعداد زیاد دیگری از افسران مسلح بدون محاکمه اعدام گردیدند.

محمد طاهر بدخشی یکی از مؤسسین حزب دیموکراتیک خلق افغانستان درین لست سیاه شامل بود و بدون محاکمه اعدام گردید.

خانواده حضرت مجددی روحانی بزرگ کشور در همان اولین روزها هنگامیکه سید داؤد ترون قوماندان عمومی ژاندام و پولیس بود بزرگترین تلفات را متحمل گردید. می گویند. شبی نامبرده در قلعه جواد حمله کرده و تمام مردان و زنان و اطفال خانواده حضرت شوربازار کابل را دستگیر و تمام دارائی شان را ضبط نمود. مردان خانواده را به قتل رسانیده و زنان و اطفال را به محبس پلچرخی انتقال میدهد. امر دستگیری اعضای باقیمانده خاندان مجددی در تمام ولایات کشور صادر می گردد و مورد سرکوب و قصابی قرار می گیرند.

خانواده های وکیل نورستانی " محمد اسماعیل خان غرزی " جنرال محمد صفر خان غرزی و بعضی از سرشناسان و متنفذین نورستان نیز سرنوشت مشابهی با خانواده حضرت مجددی پیدا می کنند و یکی بعد دیگری سر به نیست می گردند.

مشهور ترین آدم کشان و قصابان آن دوره را که مردم تاهمین اکنون با خوف و وحشت از آنها یاد می کنند، اشخاص ذیل تشکیل میداد : عبدالله امین برادر حفیظ الله امین" اسدالله امین برادر زاده و داماد امین " اسدالله سروری، عزیز خواهر زاده اسدالله سروری" سیدمنصورهاشمی " سید عبدالله قوماندان محبس پلچرخی " غلام جیلانی رئیس لوژستیک وزارت دفاع " کبیر کاروانی " تورن اورنگ " سید داؤد ترون، روزی ، اقبال و جانداد و البته شخص امین، مردم می گفتند که عبدالله امین حتی در محضر عام آدم می کشت و مردم را زنده، زنده زیر خاک می نمود. محمد علی دریور بلدوزر مؤسسات صنعتی پلخمری برایم چنین قصه می کرد :

«از استقامت پلخمری بطرف بغلان، جائیکه پل هاشم خان قرار دارد گذشته بطرف راست دشتی بنام بایسقال که قبلاً برای تربیه گوسفندان قره قل اختصاص داده شده بود و چند اتاق بدین مقصد در آنجا اعمار گردیده بود ، به امرعبدالله امین گودال بزرگی بوسیله بلدوزر توسط اینجانب حفر گردید که در آنجا انسانها را زنده به گور می ساختند و من مجبور بودم که روی آنها را با خاک بپوشانم آن انسانها مانند مور در زیر خاک روز های طولانی شور میخوردند. ولی من از ترس نمی توانستم هیچ اقدامی نمایم. دیدن این منظره فجیع بالای من تأثیرات منفی فوق العاده بی بجا گذاشت تا جائیکه سالها بحیث بلدوزر کار دیوانه معروف بودم و مریضی های سختی را گذشتاندم»

قصه ها و حکایت های خوفناکی از شکنجه دادن پرچمی ها و مخالفین توسط اسدالله سروری که هر روز شکنجه های تازه تری اختراع می کرد و به زیر دستانش میآموخت بر سرزبان ها بود. می گفتند سید منصورهاشمی آدم کش قهاری بود و سید عبدالله قوماندان زندان پلچرخی هم با الهام از گفتار رهبران خویش محبوسین و محکومین را زجر و شکنجه‌ء فراوان میداد، کبیر کاروانی در قندهار و هرات با بیرحمی و قساوت بیمانندی با مردم رفتار میکرد و شخصاً قربانیان خویش را به رگبار می بست. اورنگ جنرال یونس و عبدالخالق رفیقی والی ننگرهار را ساده و آسان و به امر خود به قتل رسانید ...

-۵-

سیاست اقتصادی رژیم را اقتصاد رهبری شده توسط دولت تشکیل میداد که به کمک و همکاری گسترده‌ء اتحاد شوروی بنا یافته بود. در مدت یکماه بعد از کودتا، افغانستان یك سلسله قرارداد ها را با اتحاد شوروی امضاء کرد و تعهد نمود تا در تطبیق پلان پنج ساله بیش از یك بیلون دالر به افغانستان کمك نماید. سایر کشورهای سوسیالستی مانند چکوسلواکیا، آلمان دیموکراتیك نیز درین کمك ها سهیم بودند. اما هیچگاه پلان پنج ساله اقتصادی رژیم به سرنرسید و آن کمك ها سرازیر نشد، زیرا که در وطن جنگ بود، کشت و کشتار بود و عمر دولت کوتاه.

اما، بعد از اولین هفته ها : فرمان های شورای انقلابی که یکی بعد از دیگری صادر می شد، نمایانگر تصمیم جدی حزب د.خ.ا. در مورد تغییرات بنیادی و اساسی مناسبات اقتصادی و اجتماعی جامعه‌ء سنتی افغانی بود. نشر این فرمانها بر روابط سنتی، اقتصادی و اجتماعی مردم ضربه‌ء شدیدی وارد کرد.

جورج آرنی می نویسد (۱) : «در افغانستان ثبت دقیق زمین وجود ندارد. گر وی و قرضه ندرتاً به اساس سند تحریری صورت می گیرد. نخستین سرشماری که توسط دولت خلقی صورت گرفت، یك کمی بیشتر از تخمین های قبلی بود، تعداد کوچیها به اساس تخمین ها بین یك تا سه ملیون نشان داده شد. همچنان معاملات قرضه، گروی زمین و نداشتن زمین یك امر عادی بود، زمینی که در اطراف یك محل قرار داشت به افراد انگشت شماری متعلق بود که خودشان در آنجا حضور نداشتند، به همین گونه زمین های بیابانی از یکجا تا جای دیگر فرق می کرد. در مناطق قبایلی زمین بین افراد مشترك بود، مطابق رسوم آنها کشت می شد و اتخاذ تصمیم در مورد دهکده از طرف ملك صورت می گرفت. مارکسیست ها، با پیشگیری اصلاحات ناسنجیده،

۱- افغانستان گذرگاه کشورگشایان - ص ۸۸.

طبقهء استثمار گر زمیندار افغانستان را علیه خود بر انگیختند. در ماه جولای معاملات قرض و گروی در روستا ها منسوخ قرار داده شد. قطعات کوچك زمین، که برای پنج سال و یا بیشتر از آن به گرو گذاشته شده بود، به صاحبان اصلی آن مسترد گردید، در ماه نوامبر نصاب زمین به ۱۵ جریب محدود گردید. رژیم معتقد بود که باساس معیار فوق ۵۰ نیصد زمین قابل زرع برای توزیع مجدد وجود خواهد داشت. در عین زمان سیستم آبیاری نیز ملی گردید. فرمان دیگری که در همان سال صادر گردید در مورد ازدواج بود. برای "طویانه" سنتی که والدین داماد برای حفظ مقام و حیثیت زن آنرا می پرداختند حدودی تعیین گردید. در فرمان سال ازدواج برای دختر ۱۶ سال و برای پسر ۱۸ سال تعیین گردید. همچنان تأکید بعمل آمد که هیچکس حق ندارد تا فرزند خود را به ازدواج اجباری وادار سازد.»

بدون تردید، تمام این فرمان ها، انقلابی و مترقی بودند، زمین باید به کسی میرسید که در آن زحمت می کشید. دادن سود به ارباب به ضرر دهقان بود و او را در بند دایمی ارباب قرار میداد، لغو نمودن طویانه که در آن موقع نقداً پرداخته می شد وشیربهای دختر تلقی می گردید، برای هزاران هزار خانوادهء دهقان کمر شکن بود و بر وابستگی دهقان به زمین و ارباب تا اخیر عمر مهر تائید می زد، تعیین سن قانونی ازدواج نیز از ازدواج های غیر قانونی جلوگیری می کرد و عمل بدی نبود.

اما تطبیق جبری این فرمان ها و تحمیل آن به وسیلهء فشار و زور برچه، مخالفت وسیع مردم را برانگیخت، کمیسیون های اصلاحات ارضی که در رأس آن معمولاً ولسوال ها، علاقه دارها، منشی های حزبی این واحدهای اداری می بودند، معمولاً از جوانان پرشور، احساساتی و کم تجربه که معلمین بخش اعظم آنها را تشکیل میدادند، بوجود میآمد. آنها با سربازان حکومتی و علاقداری در محل مورد نظر میرفتند. تمام اهالی دهکده را جمع می کردند. زمین دار بزرگ و دهقانان وی را نیز می طلبیدند، زمین گز و پل می شد بهترین و حاصل خیز ترین تکه های زمینرا جدا می کردند و به مالك زمین می گفتند، این زمین ها دیگر مال شما نیست، بلکه به فلان دهقان شما تعلق دارد. سند مالکیت زمین را امضاء می کردند و به دهقانان می سپردند. بعد از آن منشی یا ولسوال نطق غرا و آتشین انجام میداد. از فیودالیزم، سیستم ارباب رعیتی، از استثمار فرد از فرد، از مظلومیت دهقانان در طی قرون و سده ها، از امپریالیزم، استعمار، استبداد، از ریشه کن ساختن خانوادهء نادری، از کشف دسایس علیه دولت خلقی توسط کارمل و پرچمی ها، از جنگ و سرکوب اخوان الشیاطین، ساعتها و ساعتها صحبت می کردند. مردم را مجبور میساختند که کف بزنند و هو را بگویند. بعد از آن دهل ها نواخته می شد، کاکل ها و کفل ها می جنبید، صدای شادمانی و هلهله اوج می گرفت و شب در اخبار رادیو خبر میتنگ

عظیم با اشتراک هزاران نفر دهقان و زحمتکش کشور و توزیع زمین به آنها گوش مردم را کر میساخت. اگر ملا امام ده توزیع این چنین زمین را که بدون اشتراک قاضی، محکمه و شریعت اسلامی انجام داده می شد، غیر قانونی و خلاف شریعت میخواند و یا اگر زمیندار اعتراض می کرد و یا اگر دهقان از گرفتن سند زمین اباء میورزید سرو کارش با همان منشی دو آتشهء انقلابی بود که حتی فی المجلس به حکم انقلاب! وی را به دیار عدم می فرستاد. دهقانان زیادی بودند که بعداز مراسم جشن و پایکوبی سند مالکیت زمین را دوباره به مالك آن بطور مخفیانه رد می کردند و حاضر نمی شدند که خلاف شریعت اسلامی ملك و زمین ارباب خویشرا بدست آورند . از طرف دیگر دهقانان نمی توانستند بدون داشتن قلبه گاو، تخمانه، کود، آب وپول زمین را کشت کنند. وابستگی آنها به مالك زمین یك امر قبول شده برای آنها تلقی می گردید.

مبارزه با بیسوادی یکی از پروگرام های مترقی دولت بود که رژیم برای آن بودجه یی در حدود ۲,۲۰۰ ملیون افغانی در سال ۱۹۷۹ تخصیص داده بود زیرا، رژیم آنرا راه میان بری بسوی انقلاب اجتماعی می دانست. اما متأسفانه علاقه دار، ولسوال، منشی حزبی، کاتب ها ، معلم ها، حتی پولیس های حزبی درین کمپاین بزرگ بسیج شدند.، آنها تجربه و خرد کافی برای بسیج داوطلبانه مردم درین امر نداشتند. با شتاب و عجله کورس های سواد آموزی را در سطح قریه ها بوجود آوردند. تباشیر و تخته سیاه حاضر کردند وزن مردم را به اجبار وادار به فراگیری سواد نمودند. خشم مردم وقتی بالا گرفت، که زنها و دختران جو ان آنان با تهدید و فشار مجبور به حاضر شدن درین کورسها گردیدند. هر قدر مـردم به این مامورین و علمبرداران علم و معرفت (!) حالی می کردند که زنان ما، مطابق به عنعنات و رسوم قرون با نا محرم در یك اتاق نمی نشینند به گوش آنها فرونمیرفت. بنا آنها متوسل به زور و فشار می گردیدند و اینان متوسل به عدم اطاعت و مقاومت، و کار به جائی میرسید که یا آن معلمین و مبلغین سواد و سویه را سر می بریدند و یا با اهل وعیال خویش فرار را بر قرار ترجیح میدادند.

این جوانان تازه بدوران رسیده ، و این انقلابی های سرخ و بروتی ، در مراسم فاتحه گیری، عروسی ، سنتی ، نامزدی ، شیرینی خوری، شب شش و غیره مردم سرزده و نا خوانده داخل می شدند، بنام عمل خرافی دیگ های پخته شدهء غذای مردم را چپه می کردند. ساز و سرود یا فاتحه و سوگواری اهالی را برهم میزدند و آنرا خلاف قانون وانمود می کردند. آنها با موجب و یا بدون موجب بنام کار دسته جمعی ، میتنگ ، مارش و غیره مردم را جمع می کردند و از کار می کشیدند. از بام تا شام برای آنها در باره انقلاب، در بارهء شخصیت آموزگار انقلاب، دربارهء نابغهء جهان و ستارهء شرق که آثاری مانند" دبنگ مسافری" آفریده بود و یا در بارهء شخصیت قوماندان شجاع و دلیر انقلاب، در بارهء سوسیالیزم و کمونیزم ، اتحادشوروی و همسایه بزرگ

شمالی و دیکتاتوری پرولتاریا، ساعتها و ساعتها حرف میزدند، در حالیکه نه خود ایشان و نه مردم چیزی از آن درک نمی نمودند. کسی نمی دانست که حرف بر سر چه است ؟ ولی همه مجبور بودند بشنوند . کف بزنند، هورا بگویند زیرا که سر هیچکس بوی قورمه نمیداد تغییرات در تمام سطوح و عرصه ها یکی بعد دیگر رخ میداد ، شتاب و عجله‌ء بیموردی بکار میرفت. شاید این شتاب بخاطر آن بود که خلقی ها به ماسکو نشان دهند که نسبت به پرچمی ها بیشتر انقلابی اند و مرد عمل، و ماسکو باید می دانست که حزب خلق لایق ترین و بی نظیر ترین حزب حاکم در افغانستان است.

پس گرفتند و رنگ بیرق ملی را سرخ ساختند وعوض نشان محراب و منبر، نشان عجیبی را که در آن چرخ و چکش به وضاحت دیده می شد در بیرق افزودند. در روز بالاشدن بیرق حتی کبوتران را رنگ سرخ کرده و به هوا رها ساختند، فرزندان خلق و تاریخ بر علاوه‌ء رنگ بیرق، میز ها را، چوکی ها را، دیوارها را، دروازه ها و کلکین ها را، تنه های درختان را، شعار ها و پلاکات ها را ، تریبون ها را به رنگ سرخ در آوردند رنگ سرخ مظهر انقلابی بودن بود و بزودی نایاب گردید. تکه و اطلس و بخمل سرخ حکم کیمیارا پیدا کرد. بالاخره چنان سرخی از درو دیوار میبارید که انسان را به سر گیجه دچار میساخت، پس عوام الناس که به سرگیجه دچار شده بودند بر هر چه سرخی بود لعنت می فرستادند و بر هر چه سبز می بود رحمت !! رفقا به این اکتفا نکردند، در ماه اکتوبر ۱۹۷۸ تصمیم گرفتند که آیه بسم الله الرحمن الرحیم را از آغاز اعلامیه ها ، ابلاغیه ها، اظهار نامه ها ، خطابه ها، سخنرانی ها، پیشنهاد ها و سر آغاز هر حرف وعملی حذف کنند و به مخالفین اسلام گرای دولت،" اخوان الشیاطین " خطاب نمایند . نشستند و فکر کردند که دیگر چه کنیم ؟ پس امر کردند که در هر دوکان ، مغازه سماوارچی، مؤسسات دولتی ، مدارس ، مکاتب ، پوهنتون ها ، قشله ها قاغوش های نظامی در سینماها ، تیاتر ها شفاخانه حتی در سرویس ها عکس ها و فوتو های "پیشوا" نصب گردد.

آنتونی هایمن می نویسد (۱) : «نه تنها در تمام ادارات دولتی عکس این "پدر نیك منظر" که لباس آبی رنگ سه تکه آبی برتن داشت دیده می شد. بلکه صفحات اول رسانه های گروهی نیز پر از عکس های تره کی بود. صفحه ای اول روزنامه ها به عکس "پیشوای محبوب و پدر ملت یا معلم بزرگ" اختصاص داده شده بود. رادیو و روزنامه غالباً تره کی را معلم بزرگ معرفی می کردند که از قدیم مشروب خوار قهاری بود و اکنون تحت فشار نیز قرار داشت، کم کم این تبلیغات خود ساخته را باور کرد و آنها را کاملاً "به خود گرفت". وقتی وزرای برجسته‌ء دیگر در

۱- افغانستان در زیر سلطه ی شوروی ص ۱۶۳ - ۱۶۵.

تلویزیون ظاهر می شدند، درست پشت سر آنها بازهم تصویر تره کی نمایان می گردید. اعتقاد شدید پیروان تره کی بحدی بود که در روزهای تظاهرات او را به پایه‌ء الوهیت میرساندند. هفته یی سه یا چهار بار در ماه مارش ۱۹۷۹ تظاهرات بر پا می کردند... عکسهای خیلی بزرگی از تره کی پیشاپیش به وسیله یی عده ای از راه پیمایان حمل می شد. این تظاهرات و راه پیماییها با تصویر عظیم معلم بزرگ مانند تصویر مسیح ومریم که در اروپا حمل می شد تشابه داشت. این تظاهرات فقط ارزش ظاهری داشت و منظور از آنها این بود که به مردم و خارجیها بگویند که ملت افغان پیشوای محبوب خلقی خود را می پرستند. تصویر این تظاهرات در رسانه های گروهی کشور های سوسیالیست نشان داده می شد. اما این تظاهرات با انتقاد و عکس العمل مردم کابل روبرو بود، زیرا آنها بخوبی میدانستند که زمینه‌ء این تظاهرات به اصطلاح ملی چیست؟ قبل از انقلاب ثور تظاهرات جنبه‌ء حقیقی داشت و می شد از روی آنها عقاید مردم کابل را دانست. تظاهرات غالباً به وسیله دانشجویان براي امور سیاسی برپا می شد و بیشتر آنها جنبه‌ء مخالفت با دولت را داشت. اما پس از آوریل ۱۹۷۸ حزب خلق انجام تظاهرات را فقط حق مسلم خود دانست و فقط حزب می توانست برای کشور خلقی تظاهرات راه بیندازد.

سازمان های جوانان خلقی قسمت اعظم راه پیمایان را تشکیل میدادند، اما روش های دیگری برای وادار کردن هزاران نفر به راه پیمایی به کار برده می شد. به غیر از وزارت دارایی مامورین تمام وزارت خانه ها، بیمارستانها و دبیرستانها مجبور بودند یك یا دو و بعضی اوقات سه بعد از ظهر در هر هفته را برای شرکت در تظاهرات تعطیل کنند. کادرهای حزبی با دقت افراد اداره ها و بیمارستانها را کنترول می کردند تا مبادا کسی از شرکت در راه پیمایی غیبت کند. در نتیجه این کار برنامه های مدارس به هم خورد... کودکان دبستانی غالباً در اثر فشار و زیادی راه پیمایی و گرمی تابستان از پا در می آمدند.»

اشتباهات، نارسایی ها، نواقص یکی دو تا نبود. فراموش شده بود که افغانستان یك کشور اسلامی است ومردم آن به خداوند "ج" ایمان دارند. رژیم به صورت رشد یا بنده یی از محبوبیت خود در بین مردم کاسته بود زیرا که حتی زندگی شخصی مردم در معرض مداخله‌ء رژیم واقع شده بود.

بعد از آنکه مخالفین سیاسی و حزبی تره کی، امین یعنی پرچمی ها کاملاً از صحنه رانده شدند، نوبت به سایر اقشار اجتماع رسید. دامنه‌ء گیر و گرفت و بزن و ببند توسعه یافت و اشخاص مختلف از مامورین دولت تا محصلان و شاگردان معارف، افسران، سربازان، جنرالان، تجار، دوکانداران، اهل کسبه، متقاعدین، خوانین، متنفذین، زمین داران، کارگران، دوکتوران، انجنیران، آوازخوانان همه و همه با موجب یا بدون موجب به دوایر پولیس کشانیده شده و بعد از

آزار و شکنجه های جسمی و روحی به زندان ها و یا کشتارگاه ها فرستاده می شدند. یا بنام اخوان الشیاطین، شعله یی، ستمی، افغان ملتی، سامایی و هزارویك نام دیگر از طیاره ها به زمین پرتاب می گردیدند زیرا که امین فرموده بود!! «کسانیکه علیه ما در تاریکی دسیسه کنند در تاریکی سرکوب می گردند.» آنها شب هنگام در شهر کابل و سایر شهر های کشور به خانه های مردم بنام تلاشی داخل می شدند، افراد خانواده را که هراسان و وحشت زده و لرزان از خواب برخواسته بودند با پرسش های بی مفهوم و سوالهای بیمورد و تحقیر آمیز مورد استنطاق و بازخواست قرار میدادند. اگر کسی برخلاف میل آنها حرفی میزد و یا لب می جنبانید با مشت و لگد و قنداق تفنگ مورد لت و کوب قرار می گرفت. پرسیده می شد، با فلان کس چه مناسبتی دارید؟ دیروز دو ساعت... کجا رفته بودید؟ پسر خانواده کجا است؟ این کتابها را چرا نگاه داشته اید. عکس ظاهرشاه، داؤد، کارمل را برای چه در منزل نگهداری می کنید. رادیوی بی بی سی را چرا می شنوید؟ و پرسش های سخیفانه یی از این قبیل. بعد از آن مال و منال فامیل مذکور را برای یافتن سند و یا مدرکی زیر و رو می کردند. همه چیز را بهم میریختند، با نیش برچه سوراخ می نمودند. بعضاً اشیای سبك و قیمتی را غارت می نمودند و منزل را ترك می دادند. این عمل در سرویس، در سینما، در اداره در همه جا مجاز بود زیرا که انقلاب ثور میبایستی پیروز می شد و مخالفین خود را مرعوب می نمود.

پس، فرار بزرگ آغاز گردید. هزاران هزار نفر خانه، کار، جای و هستی خویش را رها کرده و بجانب کشورهای همسایه با زن و فرزند خویش روی آوردند. این بینوایان و ستم دیدگان تاریخ با شکم گرسنه، تن برهنه در گرما و سرما، شب و روز منزل میزدند یا با دادن رشوه و مبالغ گزاف پول به قاچاقبران انسانها، خودها را به پاکستان و ایران میرسانیدند. روشنفکران کشور اعم از داکتر، انجنیر، مهندس، استاد، معلم، پروفیسور، نویسنده، شاعر، افسر، محصل، متعلم، پرستار، آواز خوان همه و همه از ترس ترور و اختناق رژیم و عدم احساس "مصئونیت قانونیت و عدالت" راهی کشورهای همسایه و کشورهای غربی گردیدند و اکثر آنها مادام العمر در آن کشور ها بحیث پناهنده، سیاسی و مهاجر رحل اقامت افگندند و عده، دیگر آنها در سازمان های نو ظهور و نوپای احزاب اسلامی جذب شدند. فرار مغزها آغاز یافته بود دولت تجرید می گردید و شهرهاو روستاها بی سکنه می شدند. دولت حکم محکومیت خود را صادر کرده بود و این آغاز مقاومت بود.

با وصف تمام این نابسامانی ها هنوز در شهر کابل زندگی به پیش میرفت، تجارت و کسب و کار کساد نشده بود، رفت و آمد در شاهراه ها ادامه داشت و کسی اذیت نمی گردید. رابطه و پیوند روستا و شهر قطع نگردیده بود، مواد اولیه نایاب نبود، و فرت تیل، شکر و غله، صابون،

گوگرد از برکت کمک های سخاوتمندانهء اتحاد شوروی بچشم میخورد. مواد کوپونی به نرخ ارزان توزیع می گردید. اما زندگی قیمت بود، زیرا که معاش کارمندان پائین رتبهء دولت یعنی کاتب، سرکاتب و مامور از ۱۶۰۰ افغانی تا دو هزار افغانی بود، که نمیتوانست مخارج بخور و نمیر یک فامیل را تکافو نماید. کارگر و دهقان که برایشان گلوها پاره می شد، همچنان در فقر و فلاکت زندگی می کردند. فقط تاجران هوشیار، سودخوران، محتکرین و قاچاقبران که دولت را مصروف کشت و کشتار های سیاسی و مشکلات داخلی میدیدند، از فرصت استفاده کرده و پول های کلانی به جیب میزدند. در نتیجه قشر تازهء بدوران رسیده یی بوجود آمد که از برکت دزدی و دستبرد به مال و منال مردم به دم و دستگاهی رسیدند و صاحب قصرها، مغازه ها، هتل ها و اتوموبیل های مجلل و قیمتی گردیدند، و جای خانوادهء محمدزایی ها و اشرافیت را در کابل و سایر شهرهای بزرگ پر نمودند. منتهی با کلتور و فرهنگ دیگر.

بعضی از رجال برجسته رژیم با داشتن معشوقه ها و مترس های قشنگ کوس بدنامی را به نام رژیم خویش می کوبیدند فارغبال و بدون اندیشه به عیاشی و فحاشی میپرداختند و در غم آن نبودند که مردم همه چیز را می بینند و همه چیز را می شنوند مردم داستان هایی از شب نشینی ها و عیاشی های بعضی از والی ها و وزرا را نقل می کردند و قصه ها می گفتند. آنهائیکه در تلویزیون کابل به نغمهء اتن ملی با حرکات سبک موزون و دلپذیر شامل با سایر دختران مکتب میرقصیدند شادی بخش محافل بزرگان آن عصر بوده اند. گرچه اینها همه شایعه بود ولی حقایقی نیز در پشت آن وجود داشت. زیرا که همهء این اتهامات که از چپ و راست و از هر زبانی وارد می گردید ودر هرمحفلی نقل می شد، بدون پاسخ باقی می ماند. گوئی دولت در گوش های خود "پنبه" گذاشته بود.

در تلویزیون و سینما ها فلم های پاکستانی به نمایش گذاشته می شد، در تیاتر و ننداری ها، کلوپ های سرباز خانه ها و اماکن مشابه آن دختران هنر پیشه که لباس های سرخ و سبز وزری دوزی شدهء پنجابی به تن می کردند، با آرایش غلیظ سرخاب و سفید آب و چهره های مسخ شده، چسپیده در زرک های طلایی و نقره یی، با زنگ و جامن، ظاهر می شدند، میرقصیدند و میخواندند، و باران پول از چپ و راست بر آنها میبارید و معلوم نبود که اینهمه اسکناس های درشت بی زبان از کجا شده اند، در شهر کابل، پوشیدن لباس های پنجابی و چادرهای حریر و ابریشمی سرخ، سبز و زرد علامت تعلقیت صاحبش به قشر نوبه پا خواستهء حاکم تلقی می گردید. در تلویزیون امین به صورت دوام دارو ملال انگیز و مزمن ظاهر می شد. صفحهء تلویزیون بازتاب دهندهء مارشها و میتنگ های خسته کننده و پایان ناپذیر می گردید که مایهء رنج و عذاب بیکران بینندگانش بود.

رادیو از ۷ صبح الی ۱۲ بجهٔ شب نشرات داشت ولی آدم بیکار پیدا نمی شد که به آن گوش بسپارد. مردم همه به اخبار و نشرات بی بی سی و جهان دیگر گوش می سپردند و با کوچکترین خبری که بر ضد دولت انتشار می داد، علاقمندی وافری ابراز می داشتند.

محمدزایی گری های رژیم را پایانی نبود و سالگرد تولد نورمحمد تره کی آنرا مسجل ساخت. می گویند که ابتکار از امین بود. بخاطر مفتضح ساختن رهبرش. جشنی بود که نظیر آن را هرگز کسی به یاد نداشت. مردها با لباس های سورمه یی و خانمها و دختران مکاتب با لباس های سرخ و سبز پنجابی، بازار ویسکی و ودکا داغ و بزن و بشکن گرم. ساقها، سرین ها و کاکل ها می جنبیدند و صدای موزیك موزون و دلپذیر بود. کیك بزرگ که چشم ها راخیره و دهانرا پر آب می نمود، در صدر مجلس و تره کی در پهلوی آن مانند خاقان چین برجسته و پر فروغ، بازار تملق و ستایش پر رونق.

این تنها نبود : منزل تره کی را به موزیم انقلاب تبدیل کردند. تاریخ قدیم ملغی گردید و تاریخ جدید و انقلابی (!) بر رشتهٔ تحریر در آمد، حقایقی (!) در بارهٔ انقلاب ثور نوشته شد و فلم های هنری که امین را بحیث "بچه فلم" در حالیکه قوماندهٔ قیام مسلحانه را میداد، با دستهای ولچك شده بعد از پیروزی کبیر نشان میدادند. "دختر فلم" معلوم نبود ولی آقای "هورا" صمیمانه هورا می کشید و اشك های شادی خویش را پاك می کرد، عده یی کف میزدند شعار میدادند. شور و شعف نشان میدادند. شعر میسرودند. هر کس به اندازهٔ استعداد و مهارتش ازین بازار مکاره سود می جست. هدف معلوم بود : کرسی عالیتر و بقای بیشتر...

- ۶ -

مقاومت در برابر اعمال و کردار رژیم در آغاز بسیار اندك و کم فروغ بود و تقریباً خصوصیات محلی داشت. مثلاً در یك قریه خصومت ونفرت، در روستای دیگر بی تفاوتی و بی اعتنایی و در محل دیگر حتی خوش بینی و همکاری به تناسب رنج، درد و یا الطافی که بر مردم عاید می شد، ظهور می نمود. این نفرت، خصومت، بدبینی و یا خوش بینی مربوط بود به مجریان تطبیق فرامین اگر در دهی خوش بینی و همکاری نسبت به دولت ظهور می کرد (متأسفانه چنین دهاتی بسیار کم بود) نمایانگر آن بود که هیأت اداری آن واحد اداری، مردم واقع بین، دلسوز و با فرهنگ اند و نمی خواهند مردم اذیت گردند، و برعکس خصومت و نفرت در آن جایی وجود داشت که آمران و قوماندانان و صاحبان صلاحیت و اختیار، مردم را مانند مال و متاع خویش فکر می کردند و به ایشان استحقاق زندگی کردن را نمیدادند.

این مقاومت که در ده و شهر همزمان شکل می گرفت، بتدریج سراسری می گردید و خصلت

ملی پیدا نمود و صبغت الله مجددی در اواخر سال ۱۳۵۷ به آن اسم "جهاد" گذاشت. جهاد به مقابل حکومت کفر و الحاد. جهاد به مقابل کمونیستهای خدا ناشناس.

کشته شدن آدولف داپس سفیر کبیر ایالات متحده امریکا در صبح روز ۱٤ فبروری ۱۹۷۹ توسط پولیس بی کفایت رژیم که توسط حزب ستم ملی ربوده شده و بخاطر رهایی رهبر آن جریان "عبدالله باحث" در هتل کابل زندانی شده بود، باعث آن گردید که روابط امریکا با دولت ج.د.افغانستان تیره گردد. از طرف دیگر در آن موقع در پاکستان جنرال ضیاء الحق به اثر یك کودتای نظامی به قدرت رسیده بود و در ایران رژیم شاهی سرنگون و رژیم جمهوری اسلامی توسط آیت الله خمینی ایجاد گردیده بود. رژیمی که بنیادگرایی اسلامی را پیشه و عمل خود ساخته بود، نه شرق را می شناخت و نه غرب را و مخصوصاً با کمونیستها و رژیم های مترقی و مردمی پدرکشی داشت ولی هنوز آنها بیشتر بخود و پرابلم های داخلی شان مبنی بر تحکیم نمودن پایه های قدرت مشغول بودند. اما گروه های اسلامی بنیادگرا در داخل این کشور ها و کشورهای عربی مانند جماعت اسلامی، جمعیت العلمای پاکستان، جنبش اخوان المسلمین در مصر و غیره کشورهای عربی و همسایه، اوضاع داخل افغانستان را با دلچسپی و علاقمندی خاصی تعقیب نموده و همدردی نشان میدادند. با اعلان "جهاد" دیگر مقاومت نه تنها در سطح ملی، بلکه در سطح بین المللی بر ضد رژیم جوان و تازه بپا خواسته یی افغانستان آغاز گردید و در نتیجه بجز از اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی و هندوستان به تمام کشورهای جهان بر علیه دولت ج.د.ا. به پا خواستند و در حشر بزرگ بخاطر سقوط رژیم سهم گرفتند :

۱۲۰ کشور جهان همراه با دوزخی ترین سازمان های جاسوسی مانند سی.آی.ای، انتلیجنت سرویس، موساد، آی.اس.آی، ساواك و غیره که بزرگترین امکانات مادی و مالی را دارا بودند.

جنبش اسلامی اخوان المسلمین جلو دار و علم بردار این مقاومت گردید. این جنبش که در مصر و ترکیه بوجود آمده و حافظ منافع و نظریات فیودالیزم بود علیه ترقی و تنور قد علم کرده بود، و در پاکستان به دو تنظیم جهادی، حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی به صورت خاص و روز افزونی توجه وکمك نموده و آنها را به با نفوذ ترین و مقتدر ترین احزاب و تنظیم های اسلامی افغانی در پاکستان مبدل نمودند. سایر تنظیم ها توسط مولوی محمد نبی محمدی به نام حرکت انقلاب اسلامی، مولوی محمد یونس خالص بنام حزب اسلامی خالص که در نتیجه انشعاب با حکمتیار بود، یکی پی دیگری بوجود آمد. در ثور ۱۳۵۸ پیر سید احمد گیلانی تنظیم محاذ ملی را ایجاد کرد و حضرت صبغت الله مجددی جبهه نجات ملی را اساس گذاشت. عبدالرسول سیاف نیز پس از رهایی از زندان آرام ننشست و از کسی پس نماند، و حزبی به نام اتحاد اسلامی تأسیس کرد. این

هفت نفر در حقیقت از یك سرچشمه الهام می گرفتند. افکاری که اخوان المسلمین جهانی آنرا از مدتها قبل عنوان کرده بود. این هفت تنظیم درمیان مردم به هفت گانه شهرت یافتند. اهل تشییع تیز که تا آن موقع بیشترین آزار ها و شکنجه ها را تحمل کرده بودند و قربانیان زیادی داده بودند، در خارج و داخل کشور سازمان ها و تنظیم های خویش را بوجود آوردند که مراکز آن در ایران قرار داشت. احزاب اسلامی شیعه به نه تنظیم بالغ می گردید که در میان مردم به نه گانه ها شهرت یافتند. نه گانه ها عبارت بودند، از سازمان نصر افغانستان، پاسداران جهاد اسلامی افغانستان، نهضت اسلامی افغانستان، جبهه متحد انقلاب اسلامی افغانستان، حزب دعوت اتحاد اسلامی افغانستان، حزب الله افغانستان، حرکت اسلامی افغانستان، سازمان نیروی اسلامی افغانستان و سازمان مجاهدین مستضعفین که شورای ائتلاف اسلامی اهل تشییع را در ایران بوجود آورده بودند.

اما عجالتاً باید گفت که در اولین مقاومت ها، تنش ها و قیام ها، رول و نقش این تنظیم ها محسوس نبود، زیرا که آنها دارای نیروی کافی در مسایل پیشبرد جنگ نبودند و هنوز أمورات سازماندهی آنها بسیار ضعیف بود. در قیام ها و رزم های نخستین عوام الناس نقش عمده را بازی می کردند. آنها که با ابتدایی ترین وسایل حربی مانند تفنگ های شکاری، موش کش، دهن پر، کارد، شمشیر، نیزه، بیل و شاخی مجهز می شدند و با خصومت و نفرت از مجریان تطبیق قوانین و فرامین دولت انتقام می گرفتند. آنها را سر می بریدند و خود با سلاح و تجهیزات جنگی آنها مجهز گردیده، دسته جات کوچك مسلح را بوجود میآوردند که بعدها به اثر خوش بینی و یا ارتباط قومی، قبیلوی و لسانی توسط یکی از تنظیم های خارج کشور جلب می گردیدند و استعمال می شدند. بناءً هنوز جنگهای منظم تنظیمی بر علیه دولت وجود نداشت و قیام های محلی و کوچك که صرفاً ماهیت آشوب و طغیان علیه دولت را داشت، توسط خود اهالی، بدون دستور تنظیم ها انجام مییافت ولی به شدت سرکوب می گردید.

اولین مخالفت ها و قیام ها توسط پرچمی ها بر ضد رژیم حاکم آن وقت صورت گرفت. این مخالفت ها در اولین روز کودتای ۷ ثور توسط ببرك کارمل در قرارگاه قوای هوایی کشور با مخالفت وی در به قتل رسانیدن محمد داؤد و اعضای خانواده و کشتار خانواده، سلطنتی و رجال دولتی ابراز گردیده بود. همچنان مخالفت وی با شیوه های تند و شتاب زده، طرز فاشیستی امین در تطبیق اصلاحات و ریفورم ها بود. او مخالفت خود و مکتب خود را در بارهء شیوه های مبارزه، عجولانه در امر به پیروزی رسانیدن کودتا، صریحاً بیان کرده بود. او معتقد بود که باید در ساختار جدید دولت نه تنها حزب حاکم، بلکه تمام جریان های سیاسی، ملی و دیموکراتیك اشتراك داده شوند و جبهه، متحد ملی برای اداره، کشور بوجود آید.

آنتونی هایمن تضادها و مخالفت ها بین کارمل، تره کی امین را چنین خلاصه می کند (۱) :
«... شاید علت قطعی شکاف در کابینه پس از کودتای ثور مربوط به مسالهٔ حیاتی خط مش آنها بود، اختلاف آنها در این بود که حالا با مؤفقیت انقلاب چگونه نقشه های خود را پیش ببرند. پرچمی ها از دیر باز طرفدار پیشرفت تدریجی بودند و معتقد بودند باید از راه سیاسی و با ظرافت امور را پیش ببرند تا پشتیبانی مردم بدست آید، اما از سوی دیگر رهبران خلق به خصوص امین، طرفدار اقدام شدید و قاطع در باره تمام مسایل کشوری بودند و هیچ گذشتی نمی کردند. امین مانند بسیاری از خلقی های دیگر لنین و ستالین را بمیزان زیاد می ستود. زیرا آنها دارای ارادهٔ آهنین و انعطاف ناپذیر بودند، آنها شك نداشتند که انقلاب ثور به نوبه یی خود مانند انقلاب کبیر (در روسیه) حرکتی عظیم و برگشت ناپذیر خواهد بود.»

کارمل خاطر نشان می کرد که بین آرزوهای خلقی ها و واقعیت های جامعه افغانی فاصله زیادی وجود دارد. برای ببرك کارمل و پیروانش دانش مارکسیزم که انقلاب اجتماعی را توصیه می کرد و از لحاظ تیوری با کودتا ها مخالف بود بیشتر مورد توجه بود تا احساسات. او میدانست که کودتا را هرگز نمیتوان به انقلاب تبدیل کرد. دیکتاتوری پرولتاریا توسط یك حزب و یك ارتش خواب و خیال بود و محال بود و جنون.

جورج آرنی می نویسد (۲) «... زمانیکه او به قدرت رسید، در عمل برخورد محتاطانه یی را در پیش گرفت، اما دیگر دیر شده بود، زیرا جناح خلق حزب قبلاً ضدیت مردم را علیه کمونیزم ایجاد کرده بود. رویکار آمدن ببرك به کمك تانکها و هلیکوپترهای توپ دار شوروی مانع آن گردید که دهقانان را قناعت دهد که بین دو جناح حزب فرق دارد. حتی امروز، که ده سال از حکمروایی پرچم می گذرد، هنوز هم حزب از بابت تند روی فعالین خلقی با مشکلات مواجه میباشد...»

بدین ترتیب میتوان نتیجه گرفت که تحلیل و تجزیهٔ جامعه سنتی افغانی در بین خلقی های آن وقت وجود نداشت، آنها بیشتر شورشی و عصیانگر بودند تا انقلابی. آنها میخواستند همه را با فشار و زور در طول چند سال آینده با سواد بسازند ولی حزب مذکور اطلاع زیادی در بارهٔ جامعهٔ سنتی، قومی و قبیله یی خویش نداشت و هیچگونه رابطه یی با دهقانان و کارگران کشور برقرار نکرده بود. آنتونی هایمن متذکر می شود (۳) : «عقیدهٔ عمومی در میان خلقیها این بود که امین نقش پرولتاریا را به حزب دادة بود. اما بطور آشکار اثری از آن در حزب دیده

۱- افغانستان در زیر سلطهٔ شوروی ص ۱۲۰. ۲- افغانستان گذرگاه کشور گشایان ص ۶۰ .

۳- افغانستان در زیر سلطهٔ شوروی ص ۱۳۹.

نمی شد. امین همیشه اعلام می کرد که کودتای ثور یك انقلاب واقعی زحمتکشان بود. ظاهراً این گفتار، حزب کوچك خلق را نماینده‌ء زحمتکشان افغانستان معرفی می کرد. شاید به علت ابراز همین نظریات بود که حزب خود را مجبور می دید تمام وسایل قدرت کشور را در دست خود داشته باشد و به دیگران اختیار ندهد و مردم را در امور اداره‌ء روستایی تشویق نکند.»

این اختلافات تیوریکی بین رهبران باعث گردید تا صدای اعتراض و نا رضائیتی ببرك کارمل و پیروان حزبی وی بلند گردد و اختلافات روز افزون در همان ماه های اول درز و شگاف عمیقی در وحدت حزبی ایجادکند. جبهه گیری و مقاومت پرچمی ها در برابر بی عدالتی ها، زورگویی ها، ترور و اختناق، کشتار بی رحمانه‌ء مردم، ببرك کارمل را واداشت تا در اردو و قوای مسلح افغانستان داخل اقدامات گردد و تحریك مسلحانه را سازماندهی نماید. اما طوریکه قبلاً گفتیم هیچگاه دستور وی برای ما، بنابر ملحوظاتی که روزی افشاء خواهد شد و نگارنده از آن بی خبر است، نرسید. اقدامات برای قیام مسلحانه افشاء گردید، و صدها تن پرچمی جان خود را از دست دادند و هزاران تن آنها بعد از تحمل بدترین و بی رحمانه ترین شکنجه ها، به زندان پل چرخی افتادند. این واقعه در حقیقت اولین قیام مسلحانه و اولین عکس العمل گروه های چپی را به مقابل رژیم ترور و اختناق تشکیل میداد.

ولی پرچم، تنها مبارزه نمی کرد. سازمان های چپی دیگر مانند ستم ملی و شعله‌ء جاوید نیز بر ضد رژیم جبار آن وقت علم مبارزه را بلند کرده و فعالیت های چریکی مخفی را در شهرها و روستاها براه انداخته بودند. ستم ملی خاصتاً در شمال کشور نفوذ بیشتری داشتند. شعله جاوید در مناطق کوهدامن و پروان و مناطق مرکزی افغانستان (هزاره جات) و هرات طرفداران زیادی برای خود دست و پا کرده بود. مائوئیست ها در بهار سال ۱۹۷۹ انشعاب کرده بودند و به نام های ساما (سازمان آزادی بخش مردم افغانستان) به رهبری مجید کلکانی و ساوا (سازمان وطنپرستان واقعی افغانستان) به رهبری دوکتور محمودی یاد می گردیدند. در حقیقت مؤسس ساما، مجید کلکانی بود که در زمان جمهوری محمد داؤد به یك چهره‌ء سرشناس و زیرك و کاردان در عملیات چریکی بر علیهٔ رژیم جمهوری داؤد مبارزه می کرد و روزگار پولیس داؤدخان را سیاه کرده بود. آنتونی هایمن در مورد بیوگرافی او می نویسد : «مجید کلکانی را تا اندازه یی با "روبین هود" مقایسه می کنند. وی رهبر دست چپی و با هوشی بود، سابقه و شخصیت وی با هم توأم شده وی را به صورت شخصیت ملی و معروف در مقاومت در آورده بود. در میان پشتونهای قندهار پرورش یافت. وی فرزند یك قاضی معروف کوهستان بود که قاضی ظهیر نام داشت. او در دانشگاه کابل به تحصیل الهیات مشغول بود که از طرف سازمانهای محمدزایی تحت تعقیب قرار گرفت. در نتیجه بلایی که برسرش آورده بودند. مجید از مخالفین سرسخت خانواده

سلطنتی شد و با شخصیتهای دست چپی روابط نزدیك برقرار کرد. در اوایل دهه‌ء ۱۹۶۰ مخصوصاً با ببرك کارمل روابط صمیمانه یی داشت از سال ۱۹۶۸ او عهده دار سرپرستی دسته ای درکوهستانهای شمالی شد و به تدریج شخصیتی اسطوره یی گردید. او در سال ۱۹۷۹ در سن چهل سالگی آخرین مرحله یی رهبری خود را بعهده گرفت و به صورت یك رهبر ملی در آمد. دوره رهبری او کوتاه اما با شکوه و برجسته بود. دوره‌ء قدرت او مانند دوره‌ء قدرت هم شهری اش بچه سقا کوتاه بود.»

و اما موصوف پسر عبدالرحیم ولد ملك عبدالحکیم که شخص مردمدار بوده مسکونه قریه کلکان شمالی کابل میباشد که بعد از اعدام پدر و پدرکلانش در زمان صدارت هاشم خان جبراً در حالی که کودکی بیش نبوده به قندهار تبعید گردیده و بعداً در وقت شاه محمود خان در لیسه امانی «نجات» تحت رهنمایی و توجه قاضی ظاهرخان که از اهل پغمان و از جمله‌ء استادان نخبه آن لیسه بود قرار گرفتند. برادرش عبدالقیوم «رهبر» درست ده سال بعد از اعدام وی از طرف مخالفین سیاسی در حیات آباد پشاور ترور شد.

محبوبیت و شهرت مجید، در جلب و جذب مردم تأثیر فراوانی داشت و توانست در بین اردو نیز نفوذ نماید. تکتیك فعالیت این سازمان دست چپی را قطع خطوط ارتباطی اردو، دستبرد زدن به کاروانهای حمل و نقل اسلحه و مهمات نظامی، حمله بر پایگاه ها و پست های نظامی، ترور نمودن افسران حزبی های وابسته به رژیم و پرچمی ها، ایجاد بلوا و آشوب در قطعات نظامی "آنها ادعا داشتند که در قیام هرات و بالاحصار در عهد تره کی - امین سهم داشتند" تبلیغات و تحریکات ضد رژیم، تظاهرات و بی نظمی ها، تشکیل میداد. آنتونی هایمن تعداد اعضای ساما را از چند نفر به اثر کاروایی های مؤفقانه مجید کلکانی به هشت هزار نفر حساب کرده است. ولی مجید در کابل دستگیر شد و در ماه جولای ۱۹۸۰ محاکمه و تیرباران گردید و محمد صدیق فرهنگ نیز تائید میکند که مجید بعد از محاکمه اعدام شد غلام حضرت که مامور دستگیری وی از طرف عبدالقدیر وزیر داخله داودی شده بود. عرصه را به خود تنگ دیده به خارج رفت و پس از کودتای ۱۹۷۸ به افغانستان برگشت. او می نویسد (۱) : «مجید مردم کوهدامن را علیه دولت بسیج کرد تا اینکه در سال ۱۹۸۱ در وقتی که جهت فاتحه خوانی به خانه‌ء نیك محمد وکیل سابق کوهدامن و خویش نجیب الله رئیس خاد رفته بود، غافلگیر شده، اعدام گردید.»

بهمین طریق سازمان دست چپی ملی که مخصوصاً در بدخشان نفوذ وحضور فوق العاده

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر. ص ۵۱.

داشت، با وصف عدم توانایی کافی نظامی در مرکز کشور، فعال بود و علیه رژیم مبارزه می کرد. طور نمونه، ربودن سفیر کبیر دابس، در روز روشن در شرایط ترور و اختناق امین گواه روشنی بر فعال بودن چریکهای شهری آن سازمان بود.

اما (۱) «اولین درگیری های نظامی بین دولت و مخالفین به تاریخ ۱۲ میزان سال ۱۳۵۷ در دره‌ء کامدیش نورستان شرقی رخ داد که رهبری آنرا لطیف خان مهردیش، ملاحضرت علی و رحمت نبی بعهده داشتند» این حمله بالای کاروان تدارکاتی و اکمالاتی قول اردوی یك که از کامدیش به بریکوت بازمیگشت صورت گرفت.

ولی صدیق فرهنگ اولین قیام مسلحانه‌ء مردم را به تاریخ ۳۰ جولای ۱۹۷۹ در فلوکی دره پیچ و به قوماندانی انور امین میداند و می گوید که در آن برخورد در حدود دوهزار نفر مردم نورستانی پایگاه نظامی دولت را تصرف کرده ومدت سه روز حوزه‌ء نظامی دولت را به تصرف داشتند.

بعد از آن شورش ها و قیام های خورد و کوچکی در بعضی از نقاط کشور صورت گرفت، شورش در زمینداور توسط بمباردمان طیارات خاموش و سرکوب شد. شورش قبیله‌ء حدران به رهبری خانواده‌ء ببرك خان نیز با اهمیت بود، زیرا که اهالی و اقوام پکتیا مؤفق شدند تا نیروهای دولتی را از دره‌ء محدران به عقب برانند شورش های دیگر در صفحات شمال کشور بوقوع پیوست که مهمترین آنها درگیری های دولت در دره‌ء صوف بود. اما مهمترین این شورش ها که از لحاظ کمیت، کیفیت، ابعاد و وسعت خویش دارای اهمیت سیاسی و نظامی بود، قیام ۲٤ حوت مردم در هرات است:

درین قیام علت عمده مخالفت مردم و اهالی با پروگرام های اصلاحات اراضی و برنامه‌ء سواد آموزی، خود سری ها و عیاشی های والی هرات نظیف الله نهضت و بی کفایتی قوماندان فرقه ۱۷ سید مکرم بود. دولت به بهانه مخالفت با پروگرام های خویش در ابتدا حضرت عبدالباقی مجددی و سید معظم پسر حضرت کرخ را با تمام اعضای خانواده‌ء شان که در حدود ٦۰ نفر می گردید دستگیر نمودند و از سرنوشت آنها کسی واقف نگردید. پس مولوی عبدالعزیز خطیب مسجد جامع هرات، قاری ابوبکر مدیر معارف، سید اسحق دلجو و چند تن دیگر مردم را به مخالفت علیه دولت تحریك نمودند. از تاریخ نهم الی هژدهم حوت مردم در قریه های سلیمی، گذره و ولسوالی غوریان جمع گردیده. هیأت های اصلاحات ارضی و مؤظفین کورسهای سواد آموزی را به قتل رسانیده و یا از محلات مذکور بیرون راندند. در همین آوان حضرت صبغت الله مجددی

۱- پیام زن، نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان شماره ۳۷ سال ۱۹۹٤ ص ۸۹.

طی نامه یی مردم را به قیام عمومی دعوت کرد و قیام آنها را به مشابهء "جهاد" علیه رژیم کفر و الحاد توصیف نمود مردم نامه را به یکدیگر نشان می دادند و از متن آن با سواد و بی سواد واقف می گردیدند. به روز ۲۳ حوت در جنگل روضه باغ جوار پل پشتون هرات، مردم جابجا گردیدند. اهالی در طول شب درختان قطور را از جنگل مذکور اره نموده و توسط آن راه سرك عمومی هرات، میر داؤد را مسدود ساختند. رهبران و محرکین قیام، مولوی عبدالعزیز، اصراری، مولوی صالح محمد و گل احمد تیزابی بودند. فرقه ۱۷ که از قیام عمومی مردم اطلاع قبلی داشت، برای سرکوب قیام به حالت احضارات در آمده بود و همچنان طیارات نظامی و محاربوی در شنیدند و بگرام برای اجرای وظایف محاربوی آمادگی داشتند. مردم در صبح روز ۲٤ حوت با برافراشتن بیرق های سبز به طرف شهر روان شدند و در طول راه دسته جات دیگر اهالی از دهات و قریه جات نزدیك با آنها پیوستند. فرقه ۱۷ جهت سرکوب قیام حرکت کرد ولی نسبت مسدود بودن راه، وسایط آنها توقف نمود. در همین اثنا از چهار طرف بالای ایشان انداخت صورت گرفت. سید مکرم و نهضت والی هرات، سر مشاور فرقه ۱۷ دگروال کتاچوف از باغ فرامرز خان قرارگاه فرقه عملیات را سوق و اداره می کردند. زد و خورد با قوای دولتی ادامه یافت. در طول روز ۲٤ و ۲۵ حوت مردم با دلیری و رشادت جنگیدند، تانکها و زرهپوش ها را با وسایل دست داشته مانند بوتل های تیل خاك، بمب های دستی، انداختن مواد مشتعل از فراز بامها و عمارات از کار انداختند و جنگ را از شهر کهنه به داخل شهرنو کشانیدند. طیارات دولتی دروازهء قندهار را تحت بمباردمان شدید قرار داد. قیام کنندگان دو نفر از مشاورین روسی را که در حال گریز بطرف میدان هوایی بودند در حصهء پل جکان به آتش بسته و به قتل رسانیدند. نظیف الله والی هرات و سید مکرم دست پاچه شده از مرکز تقاضای کمك و بمباردمان تمام شهر را نمودند.

قوماندان غند ٥ توپچی عطا محمد خان دگرمن برایم گفت : «من در دفترم نشسته بودم، توپ ها آتش می کردند. هدف معلوم نبود، در یك لحظه ده، الی بیست هدف داده می شد، من نمی توانستم بالای مردم بی گناه فیر کنم. بهمین خاطر در کنج دفترم نشسته بودم و قوماندهء های سید مکرم را با اکراه می گرفتم و ذریعهء تیلفون به قوماندان کندك میرسانیدیم. من از وقایع داخلی فرقه چندان واقف نبودم. دفعتاً چند نفر افسر مسلح داخل اتاقم شده و گفتند ما به مجاهدین پیوسته ایم، تو نیز با ما یکجا شوا زیرا میدانیم که حزبی نیستی. آنها قوماندهء را بدست خود گرفتند و به یك بطریه امر دادند که به صورت انداخت دیرکت باغ فرامرز خان را تحت آتش بگیرد. آن شخص جگتورن محمد اسماعیل افسر کندك ۱۷۷ دافع هوای فرقه بود از اثر فیرهای توپچی والی، قوماندان فرقه و سر مشاور فرقه گریختند و از بیراهه خود را به میدان هوایی رسانیده بعداً به طرف شنیدند پرواز کردند.»

افسران مذکور که انستیاتیف حرکت را در فرقه ۱۷ بدست آورده بودند، در یکی از اتاق های غذا خوری فرقه تعدادی از افسران حزبی و مشاورین را که در حال مشوره و تبادل نظر بودند. غافلگیر نموده همه را به آتش بستند. سپس سلاح کوت ها را به تصرف در آورده، دروازه های فرقه را بر روی مردم باز نمودند و مردم را مسلح ساختند. روز ۲۷ حوت مردم سایر نقاط مانند ادرسکن، ولسوالی او به، کشک، کرخ و غیره به قیام کنندگان پیوسته و شهر را سقوط دادند.

در فلم مستندی که اکنون از طرف روسها تهیه شده است و در تلویزیون سراسری شوروی اسبق (کانال "۱") نمایش داده شد. در باره‌ء تشویش و اضطراف مرکز و تقاضاهای مکرر نور محمد تره کی برای فرستادن کمک های نظامی و امتناع ماسکو ازین امر صحبت می گردد. همچنان مارشال گروموف در صفحه ٤٤ کتاب (سرې لښکرې په افغانستان کې) مکالمه تیلفونی تره کی و کاسیگین را چنین نقل کرده است :

« "اشد محرم. ځانګړی دوسیه "

کاسیگین : ملګرې تره کی ته روایاست چې د لیونید ایلیچ او د سیاسي بیرو د ټولو غړو سلامونه ورته ورسوم.

تره کی : ډیره مننه.

کاسیگین : د ملګري تره کي روغتیا څنګه ده. ډیر خوبه ستړی شوی نه ربي؟

تره کی : نه، ستړی کیږم نه. نن دانقلابي شورا غونډه وه.

کاسیگین : ډیر ښه. له ملګري تره کي نه وغواړو (دا خبرې د ژباړونکي په مرسته سرته رسیدلي ب.گ) د افغانستان د حالاتو یو تصویر راکړي.

تره کی : حالات ښه نه دي، مخ په خرابیدو روان دي. د وروستی یوې نیمې میاشتې په اوږدوکې ایراني لوري خپل څلور زره پوځیان په ملکي کالوکې زموږ خاورې ته رالیږلي چې د هرات ښار او پوځي چونې ته یې نفوذ وکړ. اوس ټوله اوولسمه پلې فرقه د یوه توپچي غونډ او د هوایي مدافعې د یوې لوا په ګډون د هغوی په لاس کې دي او پرله پسې زمونږ په سرتیرو ډزې کوي. په ښارکې اخ و ډب روان دی.

کاسیگین : د فرقې د منسوبینو شمیر څو دی؟

تره کی : شمیرېې تر پنځو زروتنو رسیږي. ټول مهمات او جبه خانه د هغوی په لاس کې ده. خپلو ملګروته چې له هغوی سره په جګړه اخته دي، له کندهاره په الوتکه کې خواره او مهمات لیږدوو.

کاسیگین : هلته ستاسې د پلویانو شمیر څودی؟

تره کی : ۵۰۰ تنه. هغوی د فرقې د قوماندان په مشرې په هوایي ډګر کې ځای پر ځای

دي. د هغوی مرستی ته مو له کابله په الوتکو کی اوپراتیفي دلی ورواستولی. نن سهار هغوی هوایی دگرته ور رسیدلي دي.

کاسیګین : آیا د فرقی افسرانو هم خیانت کړی؟ که کومه برخه یی د فرقی له قوماندان سره په هوایي دګر کی دی؟

تره کی : یوه وړه ډله له موږ سره ده خونور ټول غلیم ته وراوښتي دي.

کاسیګین : آیا د هرات د کارګرو، ښاري کسب ګرو او مامورینو په منځ کی ملګري لرئ؟ ایا کوم څوك لاستاسی ملاتړکوي که نه؟

تره کی : خلك زموږ فعال ملاتړ نه کوي. هغوی تقریباً ټول د شیعه ګانو د مذهبي شعارونو تر اغیزی لاندی راغلی دي. د هغوی تبلیغات پردی بنسټ ښنادی چی : "په ملحدانو باور مه کوئ، په موږ پسی راځئ"

کاسیګین : هرات څومره نفوس لري؟

تره کی : له ۲۰۰ نه تر ۲۵۰ زرو تنو پوری هغوی د وخت د تقاضا له مخی عمل کوي. هغوی ته چی کومی خواته لارښوونه کیږی، هماغی لوری ته ځي. اوس اوس هغوی د غلیم تر څنګه ولاړدي.

کاسیګین : او کارګران هلته ډیر دي که نه؟

تره کی : ډیر لږدي، ټول ټال یو یا دوه زره تنه.

کاسیګین : ستاسی په عقیده د هرات د پیښو لرلید څه دی؟

تره کی : زموږ په عقیده نن ماښګر یا سبا سهار به هرات سقوط وکړي او بشپړ به د غلیم لاس ته ورسي.

کاسیګین : ورانډی به څه کیږی؟

تره کی : شك نه شته چی غلیم به نوي پوځي ټولګي جوړوي او مخ په وړاندی به یرغل پیل کوي.

کاسیګین : د هغوی د ماتولو لپاره کافي ځواك نه لرئ؟

تره کی : که چیری مودرلودلی...

کاسیګین : په دی موضوع کی ستاسی وړاندیزونه څه دي؟

تره کی : موږ غواړو چی تاسی له موږ سره د سرو او وسلوله لاری عملي او تخنیکي مرسته وکړئ.

کاسیګین : دا ډیره ستونزمنه لانجه ده.

تره کی : له دی پرته به غلیم د کندهار او وروسی د کابل خواته راوړاندی شي هغوی به نیم

ایران د هرات د فرقی تر بیرغ لاندی په ځان پسی را روان کړي. پاکستان ته تښتیدلي افغانان به هم راستانه شي. ایران او پاکستان زموږ خلاف په ګډه منسوبه کارکوي. له همدی امله که تاسی په هرات یو ریښتینی ګوزاروکړئ، نو د انقلاب د ژغورلو امکان شته دی.

کاسیګین : له دی خبری نه سمدستي ټوله نړی خبریږي. یاغیان د بیسیم د ستګاوی لري او سمدلاسه به خبر ورکړي.

تره کی : هیله کوم چی له موږ سره مرسته وکړئ.

کاسیګین : موږ مجبور یو په دی اړوند (په خپل منځ کی) سلامشوره وکړو.

تره کی : تر هغی چی تاسی مشوری کوئ، هرات به یی نیولی وي او هله به نوهم د شوروي اتحاد او هم د افغانستان لپاره نوری ستړی ستونزی رامنځته شي.

کاسیګین : اوس نو د پاکستان او په جلاتوګه د ایران په هکله خپل وړاندیزونه راته ووایاست. آیا تاسی د ایران له مترقی عناصرو سره اړیکي نه لرئ. آیا نه شی کولی هغوی ته ووایئ چی ستاسی ګدغلیم امریکا ده. ایرانیان امریکایانو ته سخت په غوسه دي او له دی خبری نه تبلیغاتی ګټه اخیستل کیدای شي.

تره کی : موږ همدا نن د ایران پر حکومت، د هرات په چاروکی د لاس وهنو له امله اعتراض وکړ او دراډیوله لاری موخپورکړ.

کاسیګین : ایا نه غواړئ پر پاکستان ورته اعتراض وکړئ؟

تره کی : سبا، بل سبا به پرپاکستان هم ورته اعتراض وکړو.

کاسیګین : ایا تاسی پر خپل پوځ دا ده باست. دغه دا د څومره باوري دی، آیا په هرات باندی د ګوزار کولو لپاره ځواك نه شئ تولولی؟

تره کی : زموږ په نظر پوځ باودمن دی، خو د نوروسارونو د پوځونو ایستل او هرات ته لیږل یی ممکن نه دي، ځکه چی دا کار په نوروسارونو کی زموږ دریځ کمزوری کوي.

کاسیګین : که موږ په بیره نوی الوتکی او وسله درکړو، تاسی، د نویو پوځي تولګیو د جوړولو وس نه لرئ؟

تره کی : ددی کارلپاره ډیر وخت په کار دی او هرات به سقوط وکړي.

کاسیګین : ستاسی په عقیده که هرات سقوط وکړي، نو پاکستان به هم په خپله توله پوله کی په ورته اقدامات لاس پوری کړي؟

تره کی : ددی خبري امکانات ډیر زیات دي. له دی پیښی وروسته به د پاکستانیانو جرأت زیات شي. امریکایان په دی برخه کی له هغوی سره مرسته کوي. د هرات له سقوط وروسته به پاکستانیان هم خپل عسکر په ملکی کالو کی راولیږي او د سارونو نیول به پیل شي او ایرانیان

به هم خپلی لاس وهنی چټکی کړي. په هرات کی بری له مبارزی سره د ترلو نوروتولو لانجو کونجي گنل کیږي.

کاسیگین : د نړیوال سیاست په دگر کی تاسو له موږ نه د کومو اقداماتو یا اعلامیو تمه لرئ؟ تاسی له تبلیغاتي پلوه په دی برخه کی کومه طرحه یا وراندیز لرئ؟

تره کی : په کار ده چی تبلیغاتي او عملي مرسته یو د بل په څنگ کی ترسره شي. زما په نظر کی تاسی په خپلو تانکونو او الوتکو افغاني نښانونه ولگوئ، هیڅوک به پری پوه نه شي. ستاسی لښکری د کوشك او کابل له لار کولی شي، پر مخ لاړی شي.

کاسیگین : لومړی خو باید سړی کابل ته ورسیږي.

تره کی : کوشك خو هرات ته ډیر لنډ دی او کابل ته لښکری دالوتکو په وسیله رالیږل کیدای شي. زموږ په عقیده کی تاسي کابل ته پوځ راولیږئ او هغوی بیا له کابله د هرات پر لورروخوځیږي، هیڅوك به خبر نه شي، فکر به کیږي چی دا حکومتي عسکر دي.

کاسیگین : زه نه غواړم تاسی خوابدی کړم، خو ددی خبری پټول ممکن نه دي، ترڅه نړی به دوه ساعته وروسته ترې خبره وي.

چیغی به وهل کیږي چی شوروي اتحاد پر افغانستان برغل پیل کړی دی.

ملگری تره کی ! دا راته ووایاست که موږ په الوتکوکی کابل ته د تانکونو په گډون وسله دروروسو، آیا تاسی به تانکستان پیدا کړای شئ که نه؟

تره کی : ډیر کم شمیر.

کاسیگین : نو څومره؟

تره کی : شمیر یی راته پوره معلوم نه دی.

کاسیگین : که په الوتکوکی په بیړه سره تانکونه، د اړتیا وړ مهمات او هاوانونه درولیږو، ددغی وسلی د کارولو پاره به فني پرسونل ومومئ که نه؟

تره کی : دی پوستنی ته زه ځواب نه شم ویلی، دی ته شوروی پوځی سلاکاران ځواب ویلی شي.

کاسیگین : (ستاسی له خبرونه) داسی نتیجه اخیستل کیدی شي چی په افغانستان کی سه چمتو پوځي کادرونه نشته او یا ډیر لږ دی په سلگونو افغاني افسرانو په شوروي اتحاد کی زده کړی کړي دي، هغوی ټول په کومه سوړه ننوتي دي؟

تره کی : د هغوی زیات شمیر مرتجع مسلمانان یا اخوانیان دي. موږ پر هغوی تکیه نه شو کولای. باورنه پرې لرو.

کاسیگین : د کابل نفوس څومره دی؟

تره کی : نږدې یو میلیون.

کاسیګین : که چیرې له هوایی لاری په بیړه وسله دروږسوو، آیا نه شی، کولای نور پنځوس زره عسکر راپیدا کړئ؟ څومره عسکر پیدا کولی شئ؟

تره کی : موږ کولای شو، یوازی د ځوانانو له منځه یو شمیر کسان را پیدا کړو، خو د هغوی روزنه ډیر وخت نیسي.

کاسیګین : او محصلین جلبیدای نه شي؟

تره کی : له محصلینو او د لیسو د پورولسمو او دولسمو ټولګیو له زده کوونکو نه یوڅه جوړیدای شي.

کاسیګین : آیا د کارګری طبقی له منځه څوك نه شئ غوره کولی.

تره کی : د افغانستان کارګره طبقه ډیر لږ شمیر لري.

کاسیګین : او نادار بزرګران څنګه؟

تره کی : د ښوونځیو د پاسنیو ټولګیو په شاګردانو، محصلینو او یو کم شمیر کارګرو حساب کیدای شي، خو د هغوی روزل اوږده کیسه ده، خوکه اړشو نو بیا به هرڅه ته لاس اچوو.

کاسیګین : موږ پریکړه کړی چی پوځي مهمات په بیړه درولیږو، ستاسی هلکوپټری او الوتکی به دترمیم لپاره ومنو او دا ټول په وړیا توګه. دغه راز مووپتیبله سل زره ټنه غنم درولیږو او د هرو زرو مکعب متروګاز بیه له ۲۱ دالرونه ۳۹ و ۳۷ دالرو ته لوړه کړو.

تره کی : دا خو ښه خبره ده، خو راځئ د هرات په هکله وغږیږو.

کاسیګین : ښه ده آیا نه یوازی د کابل، بلکه د نوروښارونو له مترقی عناصرو څخه چی تاسی پری تکیه کولی شئ یو څونوی فرقی نه شئ جوړولی. موږ به داړتیا وروسله درکړی وای.

تره کی : افسران نه لرو. ایران خپل پوځیان په ملکی کالوکی رالیږی. پاکستان هم خپل افسران او سړی په افغانی جاموکی رالیږي، شوروی اتحاد ولی نه شي کولی تاجکان، ازبکان او ترکمنان به ملکي کالو کی راولیږئ هیڅوك به هغوی ونه پیژني.

کاسیګین : د هرات په هکله نور څه ویلی شئ؟

تره کی : غواړو چی تاسی د ټانکونو د چلولو لپاره ازبکان، ترکمنان او تاجکان راولیږئ. دغه ټول ملیتونه زموږ په خاوره کی هم شته. د افغانانو جامی دی واغوندي. افغاني نسانونه دي ووهي، هیڅوك به یی و نه پیژني زموږ په نظر دا یو ډیر آسان کار دی. د ایران او پاکستان تجربه سيي چی دا کار په آسانی سره کیدلی شي. هغوی زموږ سرمشق دی.

کاسیګین : بی شکه تاسی دی ستونزی ته په ساده سترګه ګورئ، دا یوه ستونزمنه نړیواله مسأله ده. خو له دی سره سره موږ به بیا سره جرګه شو او هله به تاسی ته ځواب درکړو. زما په

عقیده تاسی باید د نویو قطعو د جوړولو هڅې پیل کړي وای. له بله څایه په راغلیو خلکو تکیه کول په کار نه دی. د ایران په انقلاب کی مو ولیدل چی خلکو څه دول امریکاییان او ټول هغه کسان ایسته وغورځول چی ځانونه یی د ایران د مدافعانو په جاموکی نغستي وو.

راځی داسی پریکړه وکړو : موږ مشوره کوو او بیا به تاسی ته ځواب ووایو. او تاسی په خپل وار له خپلو پوځیانو او زموږ له سلاکارانو سره جرگه شئ ایا په افغانستان کی داسی وگړي نشته چی له تاسی څخه ملاتړ وکړي او دسر په بیه ستاسو لپاره وجنگیږي؟ همدا ځواکونه باید وسله وال کړای شي.

تره کی : زغره وال گادي را ته په الوتکه کی راولیږئ.

کاسیگین : تاسی یی د چلولو لپاره وگړي لرئ؟

تره کی : د ۳۰-۳۵ گادو لپاره چلوونکي پیدا کیدای شي.

کاسیگین : په هغوی داده یاست؟ آیا له گادي سره یوځای به غلیم ته ورنه شي. زموږ چلوونکی خو په ژبه نه پوهیږی.

تره کی : تاسی گادی له هغه چا سره راولیږی چی زموږ په ژبه پوهیږی منظور می ازبکان او تاجکان دی.

کاسیگین : ما له تاسی نه د همدغسی یوه ځواب تمه درلوده. موږ سره ملگري یو. مبارزه موشریکه ده. یو له بله شرم کول نه دي په کار. تولو شیانو ته باید له همدی زاویی وکتل شي.

موږ به بیا تلفون درته کوو. خپل نظر به درته وایو.

تره کی : زموږ درناوی او د زړه له کومی هیلی ملگري برژنیف او تولی سیاسي بیوروته ورسوئ.

کاسیگین : مننه، تاسی هم خپلو تولو ملگروته زموږ سلامونه ورسوئ، او تاسی ته د ستونزو په غوڅولو کی متین عزم، په ځان باور او هوسايي غوارم. په مخه مو ښه. »

بریژنیف تره کی را به ماسکو خواست او به طور عاجل پرواز کرد در آنجا او را قانع ساختند که در حال حاضر روسها نمی توانند در افغانستان مداخلهء نظامی نمایند. امین قطعات تانك و کوماندو را امرداد که از کابل حرکت کنند و همراه با قطعات قول اردوی قندهار داخل شهر هرات گردند آنها با افراشتن بیرق های سبز و سفید در بالای تانکها و وسایط خویش قیام کنندگان را فریب دادند قیام کنندگان فکر می کردند که قول اردوی قندهار نیز قیام نموده و برای آنها کمك رسانیده است. قوتهای دولتی بدون کدام برخوردی با همین حیله و خدعه های جنگی خود را به داخل فرقه ۱۷ هرات رسانیدند و عملیات سرکوب را آغاز نمودند در روزهای ۲۸ و ۲۹ جنگهای خونین بین قوتهای دولتی و قیام کنندگان بوقوع پیوست یکی از رهبران نظامی قیام نورمحمد

دگرمن در همین روز کشته شد بمباردمان طیارات، آتش تانك ها و توپ ها که لاینقطع و دوام دار صورت می گرفت، مقاومت قیام کنندگان را از بین برد و شهر و مراکز حساس دولتی دوباره بدست آمد. تلفات و ضایعات قوتهای دولتی بسیار سنگین بود زیرا که فرقه ۱۷ سقوط کرده وعده زیادی از افسران حزبی و غیر حزبی و سربازان فرقه در آن گرماگرم جنگ کشته شدند و یا زخمی گردیدند پرسونل فرقه گریختند و به خانه هایشان برگشتند افسران حزبی و یا هواخواهان آنها افسران غیر وابسته و سایر جریانهای مترقی به منازل خویش خود ها را حبس نمودند و با بیم و وحشت منتظر سرنوشت خویش بودند. ضایعات تخنیك و اسلحه ثقیل فرقه بسیار نبود زیرا که قیام کنندگان نتوانسته بودند در آن موج خوشی و هیجان درینمورد فکر کنند و انها را به محلات دورتری انتقال دهند. اکثر تانکها و توپ هائیکه در شهر برده شده بودند بعد از تصفیه شهر دوباره بدست آمد. شایع بود که تعداد کشته شدگان به ۵۰ هزار نفر میرسید اما این مبالغه بود.

دوکتور ش.حق شناس می نویسد [۱] : «... دو روز بعد در حالیکه مردم سرشار از باده پیروزی و غافل از دشمن مکار و نامرد، در خیابان ها و پارکها اجتماع کرده بودند، طیارات روسی که از تاشکند پرواز می کردند، صدها تن بم را برفراز قشله عسکری و بازارها و خیابان های شهر پرانبوه مردم ریختند که در نتیجه این اعمال وحشیانه و ضد انسانی بیش از ۲۵ هزار مرد و زن و کودك به شهادت رسیدند.»

اما، آنتونی هایمن تعداد کشته شدگان را به میزان بسیار کمتری وانمود می سازد. [۲] او می نویسد : «بیش از پنجهزار نفر از مردم در نتیجه بمباران شهر و سرباز خانه های باغی شده کشته شدند.»

جگتورن محمد عمر ظریف که آمر دایره مرکز فرقه ۱۷ در آن موقع بود برایم گفت که تعداد کشته شدگان اعم از ملکی و نظامی بیشتر از دو هزار و پنجصد نفر نبوده است. وی که در آن موقع یك افسر غیر حزبی بود اما تحصیلات مسلکی خویش را در رشته لوژستیك در لیننگراد به اتمام رسانیده بود در تمام این رویدادها و حوادث در هرات وجود داشت و ناظر کشته شدن سه، چهار نفر مشاورین روسی همراه خانم هایشان از طرف قیام کنندگان بود. جگتورن محمد اکبر افسر غیر حزبی قرارگاه فرقه نیز اظهارات مشابهی داشت و تعداد تلف شدگان حادثه را در همین حدود تخمین می کرد. افسران مشهور قیام کنندگان هرات را اشخاص آتی تشکیل میداد :

۱- دسایس و جنایات روس در افغانستان چاپ اول ۱۳۶۳ تهران. صفحه ۳۹۱.

۲- افغانستان در زیر سلطه روس ص ۱۴۵.

جگتورن محمد اسماعیل، جگتورن علاؤالدین، جگتورن نور محمد، دگرمن محمد انور نصرتی، جگرن عبدالعزیز، جگرن سید اسدالله، جگرن شایسته، جگرن شمشیرخان، ضابط خلیل الله، ضابط سلطان احمد، جگرن غلام رسول بلوچ، ضابط شیرین گل و ضابط بصیر خان.

رژیم از شروع جنگ در هرات ابلاغیه های متعددی را یکی پشت دیگر پخش نموده و قیام ۲٤ حوت هرات را مربوط به نفوذ دادن سه هزار نفر عساکر ایرانی در خاك افغانستان وانمود کرد. حفیظ الله امین صاف و ساده آنرا از اثر تحریکات ایران و مداخلهء ملایان ساخت پاریس و آخوندهای ساخت لندن می دانست و شب و روز از طریق رادیو و تلویزیون و رسانه های گروهی با بی شرمی عجیبی تبلیغ می کرد و سرکوب قیام را نتیجه تدبیر، کاروایی و مهارت خویش قلمداد می نمود. این حادثهء بسیار مهم (قیام هرات) جرقه های اغتشاش را بین اردوی افغانستان پخش نمود. قیام نشان داد که وفاداری نسبت به رژیم تحت سوال قرار دارد. قیام هرات بزودی سرمشقی شد برای قیام های مردم بادغیس، جوزجان، سمنگان و در ماه ثور مردم غور و غیره. اما چون هنوز قیام کنندگان دارای اسلحه کافی نبودند و از سازماندهی لازم بی بهره بوده تجربه کافی نداشتند و اکثر نقاط و واحدهای اداری یا مفرزه ها و گارنیزیون های عسکری بدون ارتباط با یکدیگر، بدون هماهنگی ویکپارچگی قیام می کردند. بناءً این قیام ها خصوصیت سرتاسری و ملی را بخود نمی گرفت. قیام های کوچك محلی بودند که با خشونت و کاردانی سرکوب می گردیدند.

قیام مردم در چندول کابل :

رژیم مطلق العنان، بعد از گرفتاری و سر به نیست کردن خانوادهء مجددی و به غل و زنجیر کشیدن هزاران انسان بی گناه شروع کرد به گرفتاری عده زیادی از روحانیون، متنفذین، واعظان و روشنفکران اهل تشیع و مردم هزاره که مشهورترین آنها را سید سرور واعظ، شیخ محمد امین افشار، شیخ محمد علی، محمد اسماعیل مبلغ، سید ابراهیم عالمشاهی، محمد یوسف بینش، نادرعلی جاغوری، سید عبدالحمید ناصر و آقای عالم تشکیل می داد. گرفتاری و مفقودی این عده از بزرگان قوم انگیزه اصلی قیام چنداول بود. مفکورهء عمومی شورش این بود که مردم هزاره از چندول حرکت نموده، بالای عمال دولتی حمله کرده و وارد جادهء میوند شوند و اهالی کابل با آنها پیوسته مظاهره عظیمی را سازمان دهند. در همین هنگام از طرف جنوب کابل حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار نیز وارد کابل شده و توسط عمال خود قطعه نظامی بالاحصار را متصرف شده و به مظاهره چیان بپیوندند و بعد از آنکه تمام مردم کابل به این

۱- افغانستان در زیر سلطه شوروی ص ۲۱٤.

مظاهره پیوستند، اسباب سقوط دولت تره کی را فراهم سازند.

روز دوم سرطان ۱۳۵۸ مردم شیعه ساکن چندول به حرکت خویش شروع کرده، اولاً بالای ماموریت پولیس چندول حمله نموده، بسرعت آنرا اشغال نمودند و اسلحه و مهمات آنرا غارت کردند و کسانی را که مقاومت کردند. جابجا تیرباران نمودند. آنها با برافراشتن بیرق های سبز داخل جاده‌ء میوند شده و تظاهرکنان با دادن شعارهای ضد دولتی در امتداد جاده‌ء میوند بسوی آبده‌ء گمنام به پیش رفتند. حزب اسلامی به عهد خویش وفا نکرد و مردم هزاره را تنها گذاشت. اردو نیز به آنها نپیوست. دریتمورد آنتونی هایمن چنین می نویسد [1] : «در حدود سه هزار نفر که بیشتر شان هزاره بودند، در جاده‌ء میوند با پرچم های سبز راه افتادند. سازماندهندگان جزوه هایی بر ضد حکومت پوشالی کمونیست دست نشانده تره کی، بین مردم پخش می کردند. بدنبال تظاهر کنندگان دواتوبوس با پنجره یی باز در حرکت بود و از پنجره های اتوبوس عده ای از مخالفین و مشتاقان مخالفت، مسلسل و تفنگ خارج ساخته، برای شلیک کردن آماده بودند... چندین هزار نفر از مردم به تظاهر کنندگان پیوستند. اما این افراد فقط مسلح به کارد و چماق بودند. سپاهیان سر رسیدند و به مدت چهار ساعت سربازانی که تا بن دندان مسلح بودند به تظاهرکنندگان و عابرین تیرخالی کردند، و عده یی زیادی را کشتند. افرادی که زنده مانده بودند به کوچه های تنگ جاده‌ء میوند پناه بردند.»

در شهر کابل در آنروز خونین، صدها تانك، زرهپوش و ماشین های محاربوی، نقاط کلیدی و ستراتیژیك را محاصره کرده و هزاران نفر سرباز اردو و پولیس جاده میوند، مندوی کابل، مسجد پل خشتی، پل باغ عمومی، پل آرتل، شاه دوشمشیره، اخیر جاده‌ء میوند، پل محمود خان را انسداد نموده بودند. صدای فیرهای اسلحه خفیف و ثقیل شنیده می شد، دوکانها بسته شدند، و عابرین از ترس و وحشت به منازل شان پناه بردند. امین امر کرده بود که این تظاهرات با قساوت و بی رحمی سرکوب گردد تا برای آینده موجب عبرت گردد. در آنروز به گفته‌ء شاهد عینی بیشتر از دوهزار نفر افراد هزاره از جاده‌ء میوند جمع آوری گردیدند. با گناه و یا بی گناه، تشخیص داده نمی شد. پس هر کس که هزاره بود، از سقأ گرفته تا جوالی میبایست گرفتار می شدند و در گورهای دسته جمعی دولت دفن میشدند.

دولت افغانستان در تبلیغات رسمی خود، بازهم دولت ایران را متهم به دخالت در امور داخلی خویش کرد و گفت که تظاهر کنندگان هزاره همه دشمنان متعصب انقلاب بوده و از ایران کمك مالی می گرفته اند. پس دایره‌ء گیروگرفت هزاره ها و جامعه‌ء قزلباش که اکثر آنها مردم روشنفکر و تحصیلکرده بودند وسیع گردید و خشك و تر را سوزانید.

شاید این قیام میتوانست به حرکت بزرگی تبدیل شود و موجبات درد سر مهمی برای رژیم

گردد، در صورتیکه حزب اسلامی به وعدهء خویش وفا می کرد و از جنوب شهر به آنها می پیوست و با سایر تنظیم های جهادی وارد و همزمان با این حرکت، چه در شهر کابل و چه در سایر شهرها، دست به آشوب می زدند.

با گذشت زمستان و فرا رسیدن بهار و تابستان نارضایتی در صفوف اردو روز افزون گردید و گریز سربازان از قطعات فزونی گرفت. به طوریکه قطعات و جزوتام های اردو، از تولی گرفته الی غند به شورشیان می پیوستند و باعث تضعیف روحیه ومورال اردو می شدند. برای جبران تضعیف روحیه رژیم، اسلحه زیادی از اتحاد شوروی فرستاده شد که میتوان تانکهای ت. ٦۲، طیارات محاربوی میگ ۲۱ و ۳٤ بال هلیکوپترهای می-۱۷ را نام برد.

به تاریخ ۲۱ مارچ سال ۱۹۷۹ در فرقه ۱۱ قول اردوی مرکزی که در جلال آباد موقعیت داشت از طرف افسران غیر سازمانی مانند تورن عبدالله "سور" ناصری، رحمت الله وردك و چند نفر افسر دیگر به مقصد کشتن جگرن "بهرام" قوماندان فرقه ۱۱ و بدست گرفتن سوق و اداره فرقه مذکور، حرکتی انجام گرفت که در نتیجهء آن قوماندان فرقه و عدهء از افسران خلقی کشته شدند. اما چون سازماندهی این حرکت ضعیف بود، فعالان حرکت مذکور نتوانستند افسران و سربازان فرقه را با خود همراه بسازند. درین حادثه عبدالله "سور" گرفتار و اعدام گردید و سایرین به آن طرف سرحد گریختند. تعداد دستگیر شدگان را مؤرخین بیشتر از دو صد نفر وانمود می سازند.

قیام در بالاحصار کابل، به تاریخ ٥ اگست سال ۱۹۷۹ رخ داد. در مجلهء پیام زن، نشریهء جمعیت اسلامی زنان افغانستان، چاپ کویته پاکستان شماره مسلسل ۳۷ جون ۱۹۹٤ ص، ۸۸ مائوئیستها این قیام را بخشی از قیام عمومی ای میدانند که توسط جبهه مبارزین مجاهد افغانستان "متشکل از پنج سازمان منجمله سازمان رهایی و حرکت انقلاب اسلامی" صورت گرفت. درینمورد می نویسند :

«...قرار بود همزمان در بسیاری نقاط دیگر کابل و ولایات حرکت های مسلحانه جهت براندازی دولت امین بوجود آید. ولی متأسفانه قیام به علت خیانت تنی چند نتوانست به مؤفقیت بیانجامد، و فقط در بالاحصار خالد و گل احمد از سازمان رهایی توانستند اکثر خلقی ها را تیرباران و خود هم پس از شش ساعت درگیری به شهادت برسند. علاوتاً تعداد دیگر از رهبران قیام که دستگیر شدند زیر شکنجه های روسها و جلادان امین جان باختند. از آن جمله بودند داؤد استاد اکادمی پلیس و محسن یکی از روشنفکران نام دار هزاره که هر دو خارج از بالاحصار قرار داشتند.»

این قیام را که از ساعت ۱۱ ظهر شروع و الی تاریکی شب دوام کرد همهء مردم کابل از جمله

"نگارنده" بچشم سر ملاحظه کردیم. ما می دیدیم که چگونه هلیکوپترها برفراز بالاحصار مانور می کنند و چگونه بالاحصار و تپه های شهدای صالحین و قرب وجوار بالاحصار را بمبارد و به گلوله می بستند. گفته می شد که دو الی سه عراده‌ء تانک قیام کنندگان به طرف ارگ حرکت کرده بودند و آنها سعی داشتند تا به تعقیب این تانکها قطعات بالاحصار را به استقامت ارگ (خانه خلق "ا") سوق دهند. اما تانکهای مذکور مورد هدف راکتهای هلیکوپتر قرار گرفته و توقف داده شده بود. شعله یی ها بر خلاف صدیق فرهنگ که قیام مذکور را عکس العمل برطرفی یك تن از صاحبمنصبان مورد احترام افراد قطعات مقیم بالاحصار می داند معتقد اند که رهبری قیام ۱٤ اسد را سازمان آنها موسوم به "گروه انقلابی خلق های افغانستان" بعداً "سازمان رهایی افغانستان" بعهده داشت و اغلب رهبران آن مانند محسن، داؤد افسر پلیس، همایون، ضیاء گوهری، پهلوان داود، داکتر نعمت و غیره نیز وابسته به آن سازمان (شعله) و از شعله یی های سرشناس بودند. نویسنده مضمون قتل نینواز آهنگساز مشهور کشور و حبیب ذکریا را با قیام مربوط می داند و متذکر می گردد که آنها برای تفریح و هوا خوری به اطراف بالاحصار نرفته بودند بلکه برای شرکت در قیام از آنها دعوت شده و وظایف خاصی را بایست انجام‌میدادند.

آنتونی هایمن در مورد قیام ۱٤ اسد مطابق ٥ اگست ۱۹۷۹ می نویسد که [۱] : «به تاریخ ٥ اوت واحد های برجسته یی ارتش کابل در پادگان بالاحصار در حاشیه مرکزی کابل در پای تپه هایی که بر پایتخت مشرف بودند، سر به طغیان برداشتند. از ۱۲۰۰نفر افراد پادگان درین قلعه یك واحد کوماندویی به همراهی تانك در ظهر روز پنجم اوت به حرکت در آمدند تا مقر دولت را متصرف شوند و تصمیم داشتند که علیه کابینه تره کی - امین که درین ساعت در کاخ (خلق) تشکیل جلسه داده بودند کودتا کنند. رهبری بعهده افسران جوان بود که برای اولین بار همراه با چریکها عمل می کردند. وقت ظهر بود محل این یاغیگری کوچك، آن را جنبه یی یك عمل زود رس و مایوسانه داد که می توان آن را خودکشی دانست. زیر اقدام نیروی هوایی و واحد های وفادار به ارتش ممکن بود به سهولت بر ضد آنها وارد عمل شوند و به مرکز کابل برسند.»

بدینترتیب، قیام بالاحصار ساعت پنج بعد از ظهر کاملاً سرکوب گردید. زیرا که قطعه مذکور در محیط تنگ و محصوری اقدام به قیام کرده بود و نتوانسته بود به سرعت سوق و اداره را از نزد افسران وفا دار به رژیم بدست گیرد و با سایر قطعات و جزوتام های اردو در کابل ارتباط تأمین نماید. درگیری بین افسران کودتاچی و افسران خلقی، باعث افشاء گردیدن قیام شد و قیام

۱- افغانستان در زیر سلطه یی شوروی ص ۲۱۸.

کنندگان در محوطه‌ء تنگ بالاحصار مجبور به دفاع گردیدند. آنتونی هایمن تعداد کشته شدگان این حادثه را ۴۰۰ نفر تخمین می کند. امین ادعا کرد که قیام را ایران و عمالش رهبری و تحریک کرده است.

شورش های دیگری در ولایت پکتیا بروز ۱۱ اگست در ناحیه‌ء زرمت اتفاق افتاد که در نتیجه‌ء آن فرقه ۱۲ گردیز متحمل تلفات سنگین شد، همچنان به تاریخ ۲۰ جولای در منطقه گردیز، اهالی پکتیا شورش نموده بودند که در نتیجه دو نفر مشاورین روسی به قتل رسید و قیام مذکور توسط قوای هوایی و قطعات فرقه ۱۲ و قول اردوی ۳ سرکوب شد. شهر صنعتی پلخمری برای مدت کوتاهی بدست مخالفین افتاد ولی باز پس گرفته شد. علاقداری های حصه اول و حصه دوم پنجشیر نیز مورد حمله اهالی قرار گرفت. حزبی ها به قتل رسانیده شده و سلاح و مهمات آن به تصرف احمد شاه مسعود در آمد.

از لحاظ نظامی مهمترین و برجسته ترین قیام ها در دوران تره کی همانا قیام مردم هرات بود که در نتیجه‌ء آن شهر سقوط کرد، و یکی از فرقه های مستقل و بزرگ اردو بدست مردم هرات افتاد و هزاران میل اسلحه خفیف و ملیونها فیر مهمات غارت گردیدو نزدیك بود که یکی از مهمترین میدان های هوایی کشور سقوط نماید و به دولت تره کی ضربه‌ء مهلکی وارد گردد.

-۷-

قیام ها، شورش ها و عصیان های پی در پی در سرتاسر کشور و قوای مسلح افغانستان، باعث گردید تا اتحاد شوروی در باره‌ء ضرورت یك دولت دارای قاعده های وسیع در افغانستان بیندیشد و در مورد طرز العمل خشونت بار و بی رحمانه‌ء رژیم حاکم و عدم کارایی و لیاقت رهبری کردن زعمای آن وقت کشور تصمیم اتخاذ نماید. برای سرکوبی قطعی مخالفین و چریکها باید اردو کاملاً تقویت می گردید و حتی مشاورینی در امور جنگهای پارتیزانی و چریکی از کیوبا و ویتنام درخواست می شد زیرا که اردو بسرعت در حال فرسایش بود و جنگ چریکی با گذشت هر روز ابعاد و سیعتری کسب می نمود. پاکستان و ایران به مراکز مخالفین دولت افغانستان تبدیل شده بودند و هزاران نفر افغان بحیث مهاجر در آن کشور ها پناه میگزیدند. در ایران، آیت الله خمینی انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانیده بود و به پیروی از سیاستش قنسلگری افغانستان در مشهد به آتش کشیده شده بود و مظاهرات خشونت بار در تهران بر علیه رژیم تره کی سازماندهی گردیده بود. اما هنوز نه ایران و نه پاکستان در وضعی نبودند که با افغانستان که تحت حمایت بزرگترین قدرت جهانی یعنی اتحاد شوروی قرار داشت وارد جنگ شوند، در مطبوعات غربی پیش بینیهایی درباره خط مشی شوروی مبنی بر شکست عمل فشار

و تهدید مردم و مخالفین و سیاست کشتار، ترور و اختناق وحشیانه، مخالفین انعکاس می یافت. غربی ها نیز معتقد شده بودند که بزودی اتحاد شوروی دولتی را که سیاست ملایم و سازش کارانه یی را با اهالی به پیش ببرد، بوجود خواهد آورد.

اما با وصف تمام این پیش بینی ها، در داخل، حفیظ الله امین قدرتش روز افزون بود و با استفاده از حسن نیت تره کی و خوش قلبی وی در کابینه تغییراتی بوجود آورده، خود را بحیث لمری وزیر اعلان و نظارت تمام شئون قوای مسلح کشور را به عهده گرفت. طرفداران تره کی در تغییر کابینه که در ماه جون بوقوع پیوست پُستهای خود را ازده ست دادند. یکی از این وزرا دستگیر پنجشیری بود که به ماسکو رهسپار گردید.

ا.م. پوزانوف سفیر کبیر شوروی در افغانستان "از ۱۹۷۲-۱۹۷۹" می گوید، بعد از حادثه، هرات متوجه گردیدیم که امین روزبروز دارای قدرت و صلاحیت می گردد و تمام مسایل و امورات نظامی را قبضه کرده است. او می گوید روزی به نزد تره کی رفتم و برای رهبر افغانستان گفتم: «رفیق تره کی وضع در کشور خراب شده است، جنگهای داخلی آغاز گردیده است. درین بازی پاکستان، آمریکا و کشورهای عربی نیز دخیل شده اند. وضع ایجاب می کند که درین حالت شما باید تمام امور و رهبری کشور را در دست بگیرید.... شما چرا بازهم امین را بحیث مسئول امورات نظامی در کشور تعیین نمودید؟ او که گویا به حرفهایم گوش نداده باشد برایم گفت که بلی، بنابر تصویب شورای انقلابی امین را بحیث وزیر دفاع تعیین کرده ایم وی وظایف خود را بدرستی به پیش خواهد برد. فردا، فرمان را امضاء می کنم.»

سید محمد گلاب زوی نیز در همین کتاب شکایت کرده است که «هرقدر به نورمحمد تره کی می گفتیم که امین روز به روز بر قدرت و قوت خود می افزاید و قوای مسلح را کاملاً از وجود طرفداران خود پر کرده است. باور نمی کرد و می گفت من امین را با همین دستهایم بزرگ کرده ام. تا حدی که دستانم آبله کرده است. او هیچ وقت علیه من کدام عمل منفی انجام نمی دهد.»

ولی بالآخره این شاگرد "کم زاد"، قدر استاد خویشرا ندانست، سپاسگذاری و شکران وی در قبال تره کی و کمک های وی سرانجام با وقیحانه ترین وجهی به مبارزه برای گرفتن قدرت بین آندو منجر گردید.

معلوم نیست بخاطر کدام مسئله اعتماد و باور امین نسبت به تره کی و یا برعکس متزلزل گردید. اما همینکه کابینه ترمیم شد و امین صلاحیتها و اختیارات وزارت دفاع را بخود تخصیص داد در کابل شایعه، اختلافات بین رهبری حزب خلق پخش گردید و در بین مردم، طرفداران تره کی به نام "تره کیست ها" و طرفداران امین بنام "امینست ها" و طرفداران زرغون بنام "زرغونیستها" یاد می گردیدند. شایعه، سازش و آشتی نور محمد تره کی با ببرک کارمل و

پرچمی ها نیز بعد از همین اختلافات و ایجاد درزها بین رهبری خلق در کابل اوج گرفت و این، درست قبل از سفر رئیس جمهور تره کی به کیوبا بود.

در اخیر ماه اگست حفیظ الله امین در یکی از اجتماعات حزب خلق اعلان کرد که نور محمد تره کی برای شرکت در کنفرانس کشورهای غیر متعهد به کیوبا سفر می نماید. وتره کی را با وصف آنکه سفیر کبیر شوروی پوزانف ودوستان نزدیکش مانند گلاب زوی و اسلم وطنجار از مسافرت به کیوبا منع کرده بودند، وادار ساخت که علی الرغم اراده‌ء دوستان و هواخواهانش به کیوبا مسافرت کند.

پوزانف می گوید (۱) : «همه‌ء ما قبل از سفر وی به کیوبا او را مانع گردیدیم و گفتیم که موجودیت نفر اول در کشور حتمی است. اما تره کی نپذیرفت و برای سفر از ما طیاره خواست»

نور محمد تره کی بعد از شرکت در کنفرانس هاوانا، در ماسکو توقف کرد و با استقبال گرم بریژنف و سایر رهبران شوروی قرار گرفت. آنها در باره‌ء ابعاد و پس منظر جنگهای سرتاسری و مزمن مجاهدین با دولت افغانستان صحبت کردند و بریژنف او را متوجه خطری ساخت که در بازگشت از طرف امین متوجه وی خواهد بود. گفته می شود که در همین هنگام ببرک کارمل نیز در شوروی بود و نور محمد تره کی با وی ملاقات و آشتی نمود. قبل از آمدن تره کی، اسدالله سروری ذریعه‌ء تلفون تره کی را از توطئه امین آگاه ساخته بود.

جورج آرنی می نویسد (۲) :«سروری همچنان ماسکو را از توطئه آگاه ساخته بود که بعدها بریژنف تصدیق کرد که موصوف تره کی را هم هشدار داده بود. معلومات سروری کافی بود تا ماسکو را متقاعد سازد که امین را بر طرف کند زیرا از قبل در مورد وی شك وجود داشت. رهبر در حال تبعید پرچم که ببرك کارمل نام داشت هنگام آمدن تره کی از هاوانا به ماسکو در همانجا بود. بریژنف و آندری گرومیکو بین این دو رهبر افغانی مذاکرات مخفی یی را سازمان دادند.»

درین مذاکرات در باره‌ء وحدت دوباره‌ء حزب و تشکیل یك جبهه‌ء متحد توافق بعمل آمد که مطابق آن میبایستی امین برطرف و ببرك کارمل بحیث صدراعظم مقرر شده و اشخاص غیر حزبی در کابینه‌ء دولت شامل شوند.

در سفر تره کی به هاوانا دوکتور شاه ولی و داؤد ترون که از جمله‌ء هواخواهان حفیظ الله امین بودند، با زیرکی خاصی در ترکیب هیأت توسط امین شامل ساخته شده بودند، و وظیفه ء آنها این بود که تمام حرکات، رفتار و گفتار تره کی را تحت مراقبت قرار داده، در صورت لزوم به

۱- تجاوز بر افغانستان ص ۳۵.

۲- افغانستان گذرگاه کشور گشایان. ص ۹۶.

امین تلفون کنند. سید داؤد ترون از مذاکرات نور محمد تره کی با بریژنف و ملاقات وی با ببرک کارمل و همچنان از صحبت هایش در برابر محصلان افغانی که گفته بود : «وقت آن است تا از شر پشه یی خود را نجات داد که خواب شبانه‌ء حزب را ناراحت می سازد.» به حفیظ الله امین ذریعه‌ء تیلفون راپور داده و حفیظ الله امین را متوجه ساخته بود.

بعدها در محیط چنین شایع گردید که نور محمد تره کی برای اسدالله سروری دستور از بین بردن حفیظ الله امین را از ماسکو صادر کرده بود. پلان سروری این بود که امین را حین حرکت به طرف میدان هوایی کابل، در طول راه توسط گروپی از افراد مطمئن خویش که در حالت کمین بودند، از بین ببرد. اما حفیظ الله امین نیز که مراقب اوضاع بود از این پلان آگاه گردیده قبل از حرکت بسوی میدان هوایی محافظین خویش را تبدیل و مسیر حرکت را تغییر داده، با اطمینان خاطر به میدان هوایی رفت. تا هنگامیکه امین به میدان هوایی نرسیده بود، طیاره نور محمد تره کی به فضای میدان سرگردان ماند و اجازه‌ء نشست فقط هنگامی برایش داده شد که امین صحیح و سالم به فرودگاه رسید.

نور محمد تره کی با اعزاز و اکرام خاصی (!) در میدان هوایی از طرف حفیظ الله امین استقبال شد. هنگام مصافحه تره کی با امین، اولین سوال تره کی خطاب بوی چنین بود که همه آمده اند؟ "همه؟" تره کی بازهم می پرسد که تمام رهبران قبلی در پُستهای شان هستند؟ امین جواب میدهد، بلی "همه". بعداً تره کی می گوید که من در حزب "درد" را پیدا کرده ام. باید آنرا معالجه نمود. با شنیدن این کلمات امین را بیش از پیش متوجه خطری که متصور بود می سازد و در صدد طرح دسایس مرگباری می افتد. این حرف ها را سید محمد گلاب زوی برای مؤلفین کتاب "تجاوز" حکایه می کند.

گلاب زوی می گوید [۱] : «بعد از دیدار میدان هوایی روز سه شنبه بازهم تره کی و امین به تنهایی در قصر گلخانه ارگ ملاقات کردند و ما صرف از طرف شب مؤفق شدیم تا تره کی را تنها ببینیم و از خطری که از ناحیه امین بود او را آگاه سازیم من و سروری به وی گفتیم که امین میخواهد او را به قتل برساند و از بین ببرد. ما پلان از بین بردن امین را برای او تشریح کردیم. تره کی حرفهای ما را شنید و با تأثر گفت، من تمام عمر او را بزرگ کرده ام و او را از دشواری های زندگی حفظ نموده ام. ببینید دستانم آبله نموده است، ولی شاید شما واقعیت را می گوئید.» گلاب زوی می افزاید که ما باید روز پنجشنبه پلان خویش را در مورد امین تطبیق می کردیم. ولی متأسفانه یکنفر در بین ما خائن پیدا شد و پلان ما را برای امین افشا ساخت. حفیظ الله

۱- تجاوز صفحه ۳۸.

امین آنروز برای صرف نان چاشت نیآمد و به دروغ گفت که دخترم مریض است. تره کی برایش تلفن کرد که چرا جهت صرف نان چاشت نیامدی، او می افزاید که به نزدم گلاب زوی و اسدالله سروری نشسته اند، شما باید مانند مردها با هم صحبت کنید، ولی امین در جواب می گوید، تا زمانیکه گلاب زوی و سروری در آنجا باشند من نخواهم آمد. سید محمد گلاب زوی پیشنهادات خویش را در مورد خلع قدرت نمودن و یا از بین بردن فزیکی امین به تره کی ارائه می کند که از طرف تره کی با گفتن این جمله رد می شود : (۱) «رفقا، گوش کنید! بخاطر نجات زنده گی خود حتی مگس را نخواهم کشت. بگذارا که تقدیر و سرنوشت مرا حزب و مردم تعیین کنند.»

در باره، پلان سید محمد گلاب زوی و سروری که چگونه میخواستند امین را از بین ببرند، در کتاب حقایق پشت پرده، تهاجم شوروی بر افغانستان چنین می خوانیم : (۲) «قرار پلان وقتیکه امین داخل ارگ می شد، دست و پایش را می بستند و در تشنابی محبوسش می ساختند. بعداً بم ساعتی ای را در تشناب مذکور انفلاق میدادند.»

سلیگ هریسن در همان صفحه می افزاید :

«امین اطلاع نداشت که سروری به دو نفر از محافظین تره کی دستور داده بود که هر که سعی کند که به اقامتگاه رئیس جمهور برود باید فوراً به قتل برسد. وقتیکه امین به ارگ رسید، داؤد ترون که شخص مورد اعتماد وی بود و بحیث سرياور رئیس جمهور ایفای وظیفه می کرد به نامبرده اخطار کرد که رفتنش به داخل شاید خطری را در برداشته باشد.»

سفیر پوزانف می گوید که ما در باره، وجود اختلافات جدی بین تره کی و امین به ماسکو اطلاع دادیم و وزیر داخله، کورنینکو Koorninko جواب شفر ما را داد که توصیه، کرملین اینست تا به صورت عاجل تره کی را ملاقات کنید و در باره، آینده خوفناکی که اتفاق خواهد افتاد وی را مستحضر سازید، پوزانف می گوید، من با پاولوفسکی Pavloveski، گوریلوف Gorilov، ایوانف Ivanov و ترجمان به نزد او رفتیم و گفتیم که حامل پیام رهبری شوروی هستیم و باید رفیق امین نیز حضور داشته باشد. امین در همان لحظه پیدا شد و ما توصیه، ماسکو را در باره، وحدت بین آنها برایش انتقال دادیم. تره کی گفت بلی در حزب ما مخالفت هایی وجود دارد. ولی در کجا این مخالفت ها وجود ندارد؟ برای رهبران تان بگوئید که همه چیز خوب خواهد شد. پوزانف می گوید که چهره، امین حق بجانب بود و در اخیر او گفت حرفهای رفیق تره کی کاملاً درست است. اگر بمیرم با نام تره کی که در لبانم خواهد بود، خواهم مرد و اگر تره کی قبل از من بمیرد من تمام پلانهایش را به سر می رسانم.

۱- تهاجم صفحه ۳۸. ۲- حقایق پشت پرده، تهاجم شوری. ص ۸۳.

پوزانوف می گوید همینکه به سفارت برگشتیم دیدیم که موتر لیموزین با نمبر پلیت افغانی در دهن سفارت ایستاده است. دربان گفت، چهار وزیر، سروری، مزدوریار، وطنجار، گلاب زوی نزد دگروال کا جی بی ولادیمیرایلین آمده اند. این چهار نفر چون متوجه خطری که از ناحیه امین برایشان وجود داشت، شده بودند، به سفارت شوروی آمده بودند.

پوزانوف در صفحات بعدی کتاب می گوید که بار دیگر بنابر دستور گرومیکو [۱]، با همان چند نفر قبلی به نزد تره کی رفتیم و برایش گفتیم که شما خبر دارید که چهار وزیر برطرف شده اند؟ او میدانست. قرار شد از امین نیز دعوت بعمل آید تا در مذاکرات ما شرکت کند. پوزانوف ادامه میدهد [۲] : «تره کی برای امین تلفن کرد و با زبان پشتو با او صحبت نمود. گوشی را گذاشت و گفت حالا خواهد آمد. تره کی فقط در همین لحظات در باره‌ء پلان های امین برای ما صحبت کرد و گفت که میخواهد قدرت را از دستش بگیرد. خیلی با تأثر از امین یاد می کرد وبه حرفهای ما که چندین بار برایش گفته بودیم و تاکنون بی نتیجه بود پی می برد. ناوقت ا خیلی ناوقت چشمانش باز شد.

در همین لحظه صدای فیر از پائین شنیده شد. گوریلوف به طرف کلکین دوید و چیغ کشیده گفت که امین می گریزد. همه‌ء ما بطرف کلکین دویدیم. از همه اولتر تره کی، زیرا نزدیک بود من او را به گوشه پی کشیدم. بادی گاردهای تره کی به نزدش آمدند و به پشتو چیزی برایش گفتند. تره کی گفت که سرباورم سید داؤد ترون کشته شده است. تره کی گوشی را برداشت ولی تلفون قطع بود. بعداً ما از همه چیز مطلع شدیم، و دانستیم که بعد از آنکه تره کی با امین صحبت کرد. امین با سه نفر بادی گارد خویش به ارگ آمد. موتر وی در پهلوی موترهای ما ایستاده شد. او با یکی از دربوران روسی ما، مصافحه کرده و یکی از بادی گاردهایش را در موتر باقی گذاشت و با دو نفر بادی گارد دیگر در قصر داخل شد. در داخل او را سرباور ترون ملاقات کرد که یکی از نزدیکان صمیمی امین بود. امین، ترون و یکی از بادی گاردهای دیگر خویش را جلو تر از خود فرستاد و خودش با بادی گارد دیگر به عقب آنها، به یك فاصله‌ء معین حرکت کرده و به طرف زینه هائیکه به منزل دوم منتهی می شود براه افتادند و همینکه دو نفر او تقریباً در منزل دوم رسیده بودند فیرها آغاز شد. ماشه را چه کسی اول کشید؟ جواب آنرا گفته نمیتوانم. ولی احتمالاً ترون میخواست بادی گاردهای تره کی را از نزدیك دروازه‌ء تره کی دور کند. بالای آنها قهر شده بود میخواست تفنگچه های آنها را بگیرد همان بود که آنها تاب نیاورده و آتش نمودند.»

۱- اشغال تجاوز ص ٤١. ۲- اشغال تجاوز، ص ٤١.

پوزانوف شرح میدهد که بعد از حادثهء مذکور به نزد امین رفتیم و به وی گفتیم باید وضع بررسی شود و اختلافات حل گردد، در همین وقت آواز تانك ها شنیده می شد که به سرعت ارگ را محاصره می کردند. امین پیشنهاد کرد که باید تره کی از تمام پُستهای خویش سبکدوش شود ولی ما مخالفت کردیم. او می گفت تره کی باید لااقل از یکی از پُستهای خویش منشی عمومی حزب، یا رئیس دولت برکنار شود، ولی ما نپذیرفتیم. مشاجره بین ما و امین نتیجه نداد. قرار شد فردا وقت به بحث خویش دوام بدهیم. ولی امین وقت را ضایع نکرد و در طول شب تمام رهبران و اعضای شورای انقلابی را قانع ساخت که تره کی برایش توطئه ترتیب کرده بود و میخواست او را از بین ببرد. فردا صبح ما با یك حقیقت مواجه گردیدیم. تره کی از تمام پُستهای خویش برکنار شده و عوض وی امین خود را تعیین کرده بود.

در همان صفحات کتاب کریم میثاق از زبان امین حکایه می کند. که هنگامیکه تره کی وی را به قصر دعوت کرد. او از داؤد ترون پرسید که در صورتیکه به نزد تره کی برود برایش خطر دارد یا خیر؟ ترون برایش گفته بود که چون دوستان شوروی نیز حضور دارند، بناءً هیچگونه خطری نیست. در قصر داؤد ترون و "وزیر زیرك" پیشاپیش ترون در زینه ها بالا شدند. در منزل دوم دو نفر یاوران تره کی با کلاشینکوف ها ایستاده بودند. ترون برای آنها گفت که راه را باز کنید که رفیق امین با ما است. آن دو نفر فیر نمودند. ترون جابجا کشته شد و زیرك زخمی گردید. زیرا که با بدن خود را ستر کرده بود.

مشکل است که انسان درك کند. کی برای کی توطئه چیده بود. رازی است بسیار تاریك و مبهم. بعضی ها معتقد اند که امین همه را گول زده و با تحریك نمودن احساسات ترون علیه یاوران تره کی چنین درامه یی را ترتیب و چون خودش در منزل اول قصر قرار داشت و هنگامیکه فهمید ترون کشته شده است بسرعت در موتر نشست و گریخت و مطابق پلان خویش بسرعت ارگ را محاصره کرد و ارتباطات تره کی را با خارج ارگ (خانه خلق) قطع نمود زیرا بهانه یی برای این امر بدست آورده بود.

باری! امین بمجرد رسیدن به محل کار خویش به طرفدارانش امر احضارات میدهد. به قوماندان گارد، "جگرن جانداد" امر میدهد که رابطهء تره کی با خارج قطع شود و محل سکونتش محاصره گردد. همانشب نامبرده شورای انقلابی را جمع کرده و از توطئه تره کی بر علیه خویش انها را واقف میسازد و قناعت ایشانرا مبنی بر سبکدوشی تره کی از وظایفش فراهم میسازد. در آن جلسه هیچگونه اعتراضی صورت نمی گیرد. امین به اتفاق آراء بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی و رئیس شورای انقلابی تعیین می گردد. همه برایش کف میزنند و هورا می گویند و همه مهر صحت و تائید را بر اجرات وی می گذارند. این خبر از طریق رادیو وتلویزیون در شب بعدی

پخش می گردد و علت استعفای تره کی را از پُستهای متذکره مریضی غیر قابل علاج تره کی اعلان می کنند. همزمان جلسه‌ء مذکور اخراج و سبکدوشی سید محمد گلاب زوی، شیر جان مزدوریار، وطنجار و سروری را از تمام مقامات حزبی و دولتی تصویب می نمایند.

"جانداد" اقامتگاه تره کی را محاصره می کند. امین به سرعت قوماندان فرقه ۸ پیاده، قوماندان های غند توپچی، کندك مستقل تانك فرقه‌ء مذکور، رؤسای ارکان قواهای ٤ و ۱۵ زرهدار و عده‌ء زیادی از افسران و هواخواهان تره کی را برکنار و زندانی میسازد. با مهارت و سرعت چشمگیری بالای وضع نظامی و سیاسی در کشور مسلط می گردد.

در قتل تره کی بنابر اعترافات آمر مخابره‌ء گارد تورن عبدالرؤف، بر علاوه‌ء خودش، محمد یعقوب لوی درستیز، جان داد قوماندان گارد، روزی معاون سیاسی گارد، اقبال امر اطلاعات گارد اشتراك داشتند. آنها، تره کی را همراه با خانمش در کوتی باغچه انتقال داده و بعد از آنکه خانم وی را به بهانه تداوی اش از وی دور می کنند، توسط روزی و اقبال افسران گارد در محضر عبدالودود ذریعه‌ء بالش خفه ساخته و به قتل میرسانند و شب هنگام جسد وی را در قول آب چکان دفن می کنند.

عکس العمل های اردو در مقابل این حادثه ضعیف بود. زیرا که شیرجان مزدوریار قبل از آنکه مؤفق به پناه بردن به سفارت شوروی گردد، در پغمان توسط عمال حفیظ الله امین دستگیر و به زندان افگنده می شود. سه نفر دیگر بعدها از سفارت شوری به وسیله‌ء تابوت های چوبی راساً به میدان هوایی انتقال و با موتر عامل تابوت ها به طیاره داخل می گردند. اولاً به صوفیه و سپس به ماسکو انتقال می گردند. سایر هواخواهان تره کی نیز نسبت عدم سازماندهی و نداشتن رهبری نمیتوانند دست به کدام اقدام نظامی بزنند صرف به تاریخ ۱٦ اکتوبر ساعت یازده روز در فرقه ۷ شورشی از طرف هواخواهان تره کی صورت می گیرد که توسط قطعات فرقه ۸، لوای ۳۷ کوماندو، غند تعلیمی و قوای هوایی سرکوب می گردد، و بدینسان حفیظ الله امین، با کاردانی، زیرکی، مهارت و شجاعت می تواند مخالفین خویش را از بین برده و بر سریر قدرت تکیه بزند و اسم خود را در تاریخ بحیث دیکتاتور صد روزه‌ء افغانستان ثبت نماید.

-۸-

نور محمد تره کی کی بود؟

نور محمد تره کی پسر نظر محمد خان، شخصی که در قبیلهٔ تره کی در ناوهٔ مقر به دنیا آمده و خود را پسر چوپان میخواند و به قبیلهٔ غلزایی پشتونها از همان غلزایی هائیکه امیر عبدالرحمن خان آنها را به زور در مناطق هزاره نشین مرکزی افغانستان مستقر ساخته بود تعلق داشت. پدر تره کی با وصف آنکه از سواد بی بهره بود و به گونهٔ کوچی ها شبانی میکرد، پسرش را به مکتب فرستاد. او در کودکی در کویته الی صنف چهارم ابتدایی تحصیل کرد و بعداً به عنوان کاتب در شرکت پشتون تریدنگ کمپنی قندهار شامل کار شد. سپس بحیث نمایندهٔ همین شرکت به بمبیی رفت، در آنجا با لسان اردو و انگلیسی آشنا شد. در بازگشت مدتی دروزارت فواید عامه کار کرد و سپس بحیث محرر مجلهٔ اقتصاد توسط عبدالمجید خان زابلی که هم قبیلهٔ وی بود مقرر گردید. وی بعداً به صفت مدیر پترول در شرکت انحصارات پترول و شکر نیز کار می کرد [۱] «اما از اثر دستبازی در کوپونهای پترول از کار برکنار شد و زابلی او را به تجارتخانهٔ شخصی خود گماشت. اما بنا به روایتی از آنجا هم به علت اختلاس در مصارف تعمیر رانده شد.» اما این گفته مخالفان تره کی بود. تره کی در دوران شاه محمود خان به حزب ویش زلمیان پیوست و بعد از آنکه تعدادی از اعضای حزب مذکور حبس شدند. تره کی از وفاداری خویش به صدراعظم شاید به وسیلهٔ زابلی اطمینان بخشید و بحیث آتشهٔ مطبوعاتی در واشنگتن مقرر شد. اما سردار محمد نعیم، به خاطر سخنان تند و تیزی که علیه محمد داؤد بر زبان رانده بود، وی را برطرف کرد و به کابل فرستاد. در کابل او در نمایندگی ملل متحد و ادارهٔ همکاری های اقتصادی امریکا مشغول به کار شد، و به تأسیس دارالترجمهٔ نور پرداخت. مدتی در ولایت قطغن وبدخشان وظیفه اجرا کرد و در آنجا به نوشتن داستان های کوتاه و دراز ادبی که بیانگر زندگی مردم بود پرداخت.

نور محمد تره کی در هند، با افکار کمونیستی آشنا شد و روابطی با اعضای حزب جدید التأسیس کمونیست هند پیدا کرد. این روابط تا سال ۱۹۷٦ با آن حزب ادامه داشت. او در کابل کورس حقوق و علوم سیاسی را نیز خارج از وقت رسمی تعقیب می کرد. ناظرین معتقدند که روابط تره کی با سفارت اتحاد شوروی در سال ۱۹٤۸ تأمین شده باشد، زیرا که در همان سال سفارت شوروی پولی به عنوان حق الزحمهٔ یك ناول برایش پرداخت که به زبان روسی ترجمه شده

۱- افغانستان در پنج قرن اخیر ص ۷۳۲ ج اول.

بود. نور محمد تره کی به زودی با روشنفکران کابل آشنا شد و در اشاعه‌ء افکار مارکسیستی از جمله‌ء یکی از سه چهار نفری بود که بعدها مؤفق به تأسیس حزب د.خ.ا. شدند. نور محمد تره کی، ببرک کارمل و میر اکبر خیبر.

نور محمد تره کی، مرد خود ساخته یی بود که در آوان جوانی با انرژی و فعالیت خاصی در راه کسب معاش و تحصیل از هیچگونه تلاشی دریغ نمی کرد. شخص مهذب، مهربان و خوش قلبی بود استعدادی در سطح متوسط داشت. درون گرا و تا حدود زیادی ساده بود. خوش باوری و اعتماد نمودن بالای اشخاص و افراد نزدیکش منفی ترین خصوصیات وی را تشکیل میداد. موهای جوگندمی، اندام بلند و باریك داشت که هنگامیکه دریشی سرمه یی واسکت دار می پوشید به شخصی تازه به دوران رسیده یی یك سروگردن بلند تر از دیگران شبیه می گردید. کینه توز و عقده مند نبود و خصوصیات سازش و آشتی پذیری در روحیات وی به مشاهده میرسید. می گویند به خرافات نیز باور داشت اما دارای هیچگونه نبوغ، خلاقیت و قدسیت نبود. ببرك کارمل را بعد از انشعاب اولی، جنرال زاده میخواند و اعضای وابسته به حزب پرچم را اشراف زاده از فصاحت و بلاغت کلام کارمل رنج می برد و او را همیشه بحیث رقیب خویش تصور می کرد. می گویند در مجلسی که او می نشست، بعد از ساعتی سخن گفتن، سکوت مستولی می گردید، زیرا که مضمونی برای سخن گفتن وجود نمیداشت. اما شوخی ها و طنزهای زیادی می گفت و مستمعین خویش را مشعوف میساخت. جاه طلبی و خویشتن بزرگ بینی را حفیظ الله امین در وجود او پرورش داد، تا به جنون کیش شخصیت تبدیل گردید. هنگامیکه او را نابغه گفتند، ستاره‌ء شرق خواندند، آموزگار توانا شمردند، پدر ملت خطاب کردند خود را مقدس شمرد مغرور و مست گردید، و چون کیك بزرگ بدید و دختران در پیرامونش حلقه زدند و حواریون آغـــاز به کفـل جنبانیدن و کاکل شوراندن کردند فکر کرد که جهان به کام است و عیش تمـــام. هنگــامی بخود آمـد که همه چیـز را باخته بود : قدرت را، مقام را و زندگی را.

آخرین روز های تره کی بنابر گفته خانم ۶۲ ساله اش " نور بی بی تره کي" بسیار تلخ و دردناك گذشته ولی او هنوز باور نمی کرد که امین او را از بین ببرد. وی به کمك دوستان شوروی که حتماً او را نجات میدهند باور داشت. او می گفت امین به چنین کار احمقانه یي دست نمی زند. او به احساس رفیقانه و کمونیستی امین باور داشت. زیرا که امین را بسیار دوست داشت. نور بی بی می گوید ، من به تاریخ ۹ اکتوبر در زندان پلچرخی شنیدم که تره کی فوت کرده است بعد از سه ماه "بمن گفتند که در یکی از شب ها سه نفر امینیست به اتاق تره کی رفتند. او ایستاده شد کوت خواب را برداشت و آرام بود افسران پیشنهاد کردند با آنها برود او آب خواست

جواب دادند وقت آب خوردن نیست. از دستان تره کی گرفتند و از پاهایش و او را برروی زمین خوابانیدند، و بالای رویش بالش را گذاشتند و خفه اش کردند. قوماندان گارد شخصاً شاهد این ماجرا بود. کجا شوهرم را دفن کردند، من نمیدانم. بعداً من پرسیدم چرا شوروی ها شوهرم را نجات ندادند زیرا که هم سفیر وهم جنرالان وعده کرده بودند اما هیچکس برایم جواب نداد."
بدینسان مؤسس حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، اولین رئیس جمهور دولت جمهوری دیموکراتیک افغانستان، کمونیست و مبارز پرشور انقلابی به ابدیت پیوست، و فصل نوینی آغاز شد برای جنگهای جدید وسرکشیهای دیگر جهت بدست آوردن قدرت و عوض کردن تاریخ!

* * *

فصل دوم

حفیظ الله امین

-۱-

بعد از گرفتن قدرت اولین حرفهای حفیظ الله امین برای مردم افغانستان، وعده نمودن سه اصل مهم. "مصئونیت، قانونیت و عدالت" بود که هر چه زود تر جامهء عمل خواهد پوشید. او می گفت که گذشته گذشته است. دوران کشتار انسانهای بی گناه، شکنجه های دوزخی اگسا، دوران بگیر و ببند، بی قانونی و بی سروسامانی دیگر تکرار نخواهد شد. او که از تلویزیون افغانستان صحبت می نمود می گفت که تمام فجایع گذشته را نور محمد تره کی و همراهانش انجام داده اند. با پر رویی و وقاحت خاصی خود را بی گناه و حق بجانب می شمرد، او آینده مصئون و مسعودی را برای مردم وطن وعده می داد. در صحبتهایش از افغانستان بزرگ صحبت می کرد. نوعی استقلالیت از سخنانش استشمام می شد. اکتها و ژستهایش دکتاتورمآبانه بود. دهنش کف کرده بود و با چشمان بخون نشسته اش چنان می نگریست، که گویی دنیا را فتح کرده است.

بمجرد گرفتن قدرت، حفیظ الله امین متوجه اردو گردید. دگرمن یعقوب را بحیث لوی درستیز و صاحب اختیار اردو تعیین کرد و اردو را از وجود افسران وفادار به تره کی تصفیه نمود. طرفداران تره کی یا زندانی گردیدند و یا از بین برده شدند. سازمان دوزخی اگسا را به نام "کام" (۱) اسم گذاشت، در آغاز عزیز اکبری خویشاوند سروری را بحیث رئیس آن تعیین نمود. اما بزودی وی را برطرف نموده داماد و برادرزاده اش اسدالله امین را درین پست مقرر کرد. کابینه اش را از اشخاص هواخواه و طرفداران تره کی پاك ساخت. به برادرش عبدالله امین قدرت طاغوتی در صفحات شمال کشور بخشید. به دستور امین لست بزرگی که نام هزاران تن زندانی سیاسی در آن درج بود ترتیب گردید و در دیوارهای وزارت داخله و ولایت کابل نصب شد. وی اعلان کرد که بنا به دستور نور محمد تره کی همهء آن اشخاص کشته شده اند. در لست مذکور نام زن، مرد، پیر و جوان یافت می شد که بی رحمانه از بین برده شده بودند. مردم با این اطلاع

۱- کام - کارگران امنیت ملی.

به ولایت کابل و وزارت داخله یورش بردند. قیامتی بر پا گردید. صدای شیون وزاری مردم که اسم عزیزان و وابستگان خود را پیدا می کردند گوش فلك را کر می کرد. همه به تره کی و امین دشنام می دادند. لست ها را به زودی از ترس قیام مردم از دیوارها برداشتند و با استفاده از موقع و فرصت مناسب کسانیکه میتوانستند در آینده باعث درد سر برای امین گردند در همان شب و روز به صورت مخفیانه از بین برده شدند. یکی از آن چهره ها، شادروان طاهر بدخشی بود و شخص دیگر نوراحمد اعتمادی فقید، که با بی رحمی و قساوت خاصی کشته شدند.

در روزهای آینده عده یی از زندانیان سیاسی که اکثراً اشخاص بی گناه و غیر سازمانی بودند رها گردیدند. بعضی از اعضای پرچم نیز در آن روزها از زندان مرخص شدند. امین قول داد که بعد از تصفیه‌ء دوسیه ها تمام زندانیان سیاسی را رها خواهد کرد. ولی هرگز به قولش وفا ننمود.

امین ستراتیژی ساده یی را تعقیب می کرد. ملامت کردن تره کی و انداختن بارتمام گناهان به دوش وی. او عکس ها و پوسترهای تره کی را از دیوار ها پائین کرد و وعده داد که به کیش شخصیت و دیکتاتوری یك فرد پایان بخشد. او نماینده هایی را که غیر سازمانی بودند به خاطر طرح قانون اساسی جدید تعیین کرد و سازمان ملی دفاع از انقلاب را بوجود آورد. هدف وی این بود تا افراد غیر وابسته به رژیم با او همکاری کنند. وعده داد که خدمت به دین اسلام را بجا آورد و مساجد را به مصارف دولت ترمیم و رنگ آمیزی نماید.

اتحاد شوروی رژیم امین را به رسمیت شناخت و پیام های تبریکیه‌ء نیم گرم لیونیدبریژنیف و گرومیکو عنوانی وی مواصلت کرد. اما سردی محسوس در روابط شوروی با امین بوجود آمده بود. هرکس احساس می کرد که ماسکو غضبناك و خشمگین شده است. از همه بیشتر شخص امین این خنکی و کاهلی را لمس می کرد به همین خاطر بود که او تلاش کرد تا با واشنگتن باب مذاکره را باز کند و از شارژدافیر سفارت امریکا در کابل بخواهد که کمك های امریکا از سر گرفته شود و روابط بین دوکشور دوباره تأمین و توسعه یابد و در عین زمان شاه ولی وزیر خارجه‌ء خویش را به نیویارك فرستاد تا با مقامات آمریکایی مذاکره کند. آمریکایی ها نیز یکی از دیپلمات های مهم خود را به کابل فرستادند تا امین را ملاقات کند. در اسناد «لانه جاسوسی» شرح مبسوطی مبنی بر تلاش امین برای جلب اعتماد امریکا آمده است. وی سعی کرد با پاکستان نیز روابط بهتری تأمین نماید و کشیدگی های بین دو کشور را از طریق مذاکرات حل نماید. امین میخواست بدینوسیله به اتحاد شوروی تفهیم نماید که وی یك شخص مستقل است و میتواند در سیاست خارجی خویش با هر کشوریکه او را کمك نماید نزدیك گردد و کابل توانایی اتخاذ پالیسی مستقل را دارا است.

بنابر تقاضای وی پوزانوف را تبدیل کردند زیرا که امین او را پرچمی و طرفدار ببرك کارمل

می شمرد و گناه شکستن تمام کاسه ها و کوزه ها بدوش وی بود عوض نامبرده "فکرت احمد جانوویچ تابییف" بحیث سفیر در افغانستان تعیین گردید و خاطر امین آسوده شد.

ترس امین این بود که روسها بالآخره او را از بین برداشته و ببرک کارمل را جانشین وی خواهند ساخت. بهمین خاطر او از دولت چکوسلواکیا تقاضا کرده بود تا هرچه زود تر ببرک کارمل را به وی تسلیم کنند. اما چکوسلواکیا به تقاضای امین پاسخ مساعد نداد و مناسبات امین با دولت مذکور به تیره گی گرایید. "واسیلی بلاك" عضو عالیرتبه حزب کمونیست چکوسلواکیا بهمین مناسبت به کابل آمد و حامل پیشنهاد ببرك کارمل مبنی بر تشکیل حکومت ائتلافی بود ولی امین به خشم آمد و بعد از چهار روز وی را با سردی و خشونت پذیرفت.

شایعات در کوچه و بازار پخش گردید که امین عضو سی.آی.ای است و بزودی با آمریکا و غرب آشتی کرده و همراه با مجاهدین، دولت طرفدار آمریکا را در افغانستان ایجاد خواهد کرد. این شایعات بیشتر بازتاب شب نامه هایی بود که از طرف طرفداران تره کی پخش می گردید در شب نامه ها گفته می شد که جاسوس شناخته شده امریکا (امین) بزودی تمام کمونیستها را از بین برده و دولت را با مجاهدین شریك خواهد ساخت. در شب نامه ها به ضرورت وحدت و همبستگی حزب خلق و پرچم بخاطر از بین بردن امین تأکید می گردید. عده یی را عقیده بر آن بود که برخی از این شب نامه ها در سفارت شوروی ترتیب و از طریق اعضای سفارت مخفیانه از طرف شب پخش می شدند.

بزودی کار ترمیم قصر دارالامان و قصر تاج بیگ پایان یافت و حفیظ الله امین قصر تاج بیگ را محل کار و رهایش خویش تعیین نموده به آنجا نقل مکان کرد و قصر دارالامان را برای صدارت افغانستان اختصاص داد. دلیل این امر معلوم نبود اما می گویند امین میخواست مانند اعلیحضرت امان الله غازی که در اواخر پادشاهی خویش به تجمل پرستی گرایش پیدا کرده بود متمایل به ارسطو کراسی، اشرافیت و تجمل پسندی گردیده بود و در قصر مذکور مجلل ترین مهمانی ها و شب نشینی ها را ترتیب میداد و با جلال و جبروت خاصی زندگی می کرد و بعضی ها می گفتند که این هم به دستور روسها و مطابق پلان آنها صورت گرفته بود که امین از شهر دور شده و در اثنای عملیات نظامی شهریان کابل آسیب نبینند.

-۲-

در طول این مدت من (نگارنده) در حربی پوهنتون بحیث قوماندان پوهنحی پیاده مصروف اجرای وظیفه بودم ومضمونی بنام قوماندانیت و مورال را درس میدادم. افسران "امینی" با بدبینی و بی اعتمادی خاصی به من می نگریستند و سعی داشتند با رفتار و حرکات تحریک آمیز خویش من وعده‌ء از افسران دیگر را که یا پرچمی بودند و یا غیر وابسته، بی حوصله و عصبانی بسازند و مدرکی برای به زندان انداختن و یا از بین بردن ما بیابند. آنها در حضور ما، ببرک کارمل، اناهیتا و سایر رهبران پرچم را دشنام میدادند، در تظاهرات پوهنتون ما را زیر نظر می گرفتند که با آنها شعار هایی علیه پرچمی ها تره کی، کارمل میدهیم و یا خیر، به افسران جوان که میبانیست مطابق آئین نامه نظامی یعنی خدمات داخله و جزای عسکری برای ما رسم تعظیم کنند. تفهیم می کردند که برای ما سلام ندهند و گستاخانه از برابر ما بگذرند تا عصبانی گردیم و کس را جزا بدهیم. بدون نوبت و دلیل ما را نوکریوال میساختند. در اثنای تدریس در صنف حاضر می شدند و با گستاخی و بی اعتنایی جریان درس را اخلال می کردند و محصلین را از صنف بیرون می ساختند. افسری بنام جمعه تورن آمر شعبهء استخبارات حربی پوهنتون بود که سخت مراقب من و بعضی افسران دیگر مانند دگرمن عبدالقادر میاخیل، تورن فاروق ظریف، دگرمن سیر، دگرمن عبدالغنی، دگرمن حکیم، دگرمن لطیف، تورن معصوم و سایرین بود. او حق و نا حق ما ها را به نزد خود میخواست ساعتها منتظر می نشسیتم و بعد از ان که باریاب می شدیم پرسش های احمقانه یی از ما می نمود. می پرسید دیشب شما در کجا بسر بردید. دیروز فلان محصل را برای چه احضار کرده بودید. فلان افسر یا محصل را چرا جزا داده اید؟ اسم یکی از رفقای پرچمی زندانی ها را می گرفت و می گفت با او چه مناسبت دارید. آیا هنوز هم ارتباط دارید یا خیر؟ شب نامه ها را کی پخش کرده است؟ چرا در تظاهرات دیروز شما مانند سایرین به ببرک کارمل، رفیع، کشتمند، قادر و غیره فحش نمیدادید. چرا در کار داوطلبانهء دیروز حربی پوهنتون اشتراک نکرده اید و غیره. این افسر دارای قامت کوتاه، بروت های بزرگ و پهن و چشمان محیلی بود وی از اهالی هرات بود و لهجهء غلیظی داشت معمولاً هنگامی ما را میخواست که موقع رخصتی می بود و آنقدر معطل می نمود تا موترهای سرویس حربی پوهنتون حرکت کنند وما نتوانیم از آن استفاده نماییم. وی مظهر و قاحت، گستاخی و بی تربیه گی بود روح شریر داشت و آدم بیرحمی بود.

تلاش های وی برای ترتیب نمودن اسناد منفی علیه ما، بی فایده و بیمورد بود. من روزی به وی گفتم که تورن صاحب، بی جهت تلاش می نمائید. اگر منظور زندانی کردن من است. دلیل و

سند در کار نیست. من پرچمی بودم و هستم. بگوئید خودم به پلچرخی میروم. بیمورد خود را و مرا اذیت می کنید. گویی حرف های من به جای حساس خورده بود. مدتی به من خیره شد و بعد گفت، راست می گویی، اگر بخواهم همین لحظه ترا به زندان می فرستم. حرف هایت را ثبت کرده ام، ولی، چون با جرئت اعتراف نمودی، منبعد شما را آزار نمیدهم. مانند کودکی خشنود شد و از کرم بزرگی که بمن روا میداشت للت می برد. نامبرده بعد از آن تاریخ مزاحم من نشد. اما من، از لحاظ روحی کاملاً آمادگی داشتم که به زندان بروم و یا در شکنجه گاه های اگسا و کام به دست جلادان خونخوار بیفتم و یا در پولیگون های پلچرخی سر به نیست شوم زیرا که سرنوشت خاصی سوای سرنوشت هزاران رفیق و مردم خویش نداشتم و نمیتوانستم داشته باشم.

در یکی از شب های اوایل جدی ۱۳۵۷ همراه با فامیلم از منزل یکی از خویشاوندانم حوالی ساعت نه و نیم شب بازگشت می نمودیم. منزل ما در قریهء یکه توت بود هوا سرد و جاده یخبندان بود. موترم تصادم کرد و پایم شکست. مدت سه ماه در شفاخانهء چهارصدبستر اردو تحت تداوی بودم و بعداً یکماه برایم تبدیل هوا داده شد. بعد از چهارماه هنوز با عصا چوب راه میرفتم. در حربی پوهنتون مرا از پُست قوماندانی پوهنحی تبدیل کرده بودند و با تنزیل مقام بحیث آمر پلان پوهنحی پیاده و زرهدار تعیین شده بودم که وظیفه ام را پلانگذاری دروس و ترتیب نمودن و تقسیم اوقات ها تشکیل میداد هنوز یکماهی از اشغال این پُست جدید نگذشته بود که جشن ۷ ثور سال ۱۳۵۹ فرا رسید و کارت تقاعدم برایم داده شد. همراه با من، عبدالقادر میاخیل، دگرمن عبدالغنی و چند افسر دیگر نیز به تقاعد سوق شدند. در دوران تقاعد با مبلغ دو هزار و دوصد افغانی معاش ماهوار زندگی می کردیم. این مبلغ به اندازه یی ناچیز بود که حتی برای خوردن نان خشک و چای تلخ کفایت نمی کرد اما تقاعد یك حسن داشت که دیگر از توهین و تحقیر و شکنجه روحی رهایی یافته بودیم و میتوانستیم مطابق میل خویش زندگی کنیم. ریش انبوهی گذاشتم تا شناخته نشوم و برای تماس گرفتن با رفقای حزبی به تلاش خستگی ناپذیری آغاز کردم زیرا که مبارزه ادامه داشت و تقاعد پایان زندگی نبود.

درمنزلم یك میل ماشیندار تیراتی داشتم و دو میل تفنگچهء دستی. آنها را درلای دیوار حویلی جاسازی کرده بودم که به نظر نمیخورد ولی با عقب زدن چند خشت خام به سهولت به آن دسترسی پیدا می کردم، وجود اسلحهء مذکور از یکطرف خطرناك بود و میتوانست مرا بدون سوال و جوابی به پولیگون پلچرخی بفرستند و از طرف دیگر تسلی خاطری بود برای دفاع از شرف و ناموسم.

من بزودی با عبدالودود "وفامل" یکی از کادرهای ملکی پرچم برخوردم و از طریق وی توانستم ارتباط خویشرا با حزب تأمین نمایم. در آن موقع کار مخفی حزب را ظهور رزمجو و

برادرش غفور، نجم الدین کاویانی، جمیله پلوشه در شهرکابل پیش میبردند و سخت فعال بودند. به من وظیفه داده شد تا با سازمان های نظامی مخفی پرچم در مرکز و اطراف ارتباط تأمین نمایم. من ذریعهء دوم بریدمن گل احمد افسر فرقه ۱٤ غزنی، توانستم با جگرن عبدالرزاق، جگرن عبدالصبور، جگتورن سکندر، جگتورن محمد آصف دلاور که خوشبختانه همه زنده بودند و موقف های حساسی در فرقهء ۱٤ داشتند بزودی تماس حاصل نمایم و از آمادگی آنها برای فعالیت های بعدی مطمئن شوم. توسط دوم بریدمن محمد صابر و دوم بریدمن وهاب نورستانی ارتباط من با رفقای فرقه ۱۵ قندهار تأمین شد. با فرقه یازده و رفقای آنجا دوم بریدمن محمد امین ارتباط را برقرار می کرد. سعی ما این بود که سازمان های برهم خوردهء نظامی حزبی را در قطعات اطراف دوباره احیأ کنیم و ارتباطات آنها را سر از نو تأسیس نمائیم. در آن موقع ناراضی های خلقی در اردو حاضر بودند که با ما وحدت نمایند و همراه با ما (پرچمی ها) یکبار دیگر جهت برانداختن امین و رژیم خود کامه اش به انتقام برخیزند. در مرکز نیز افسرانی مانند رحمت الله همدرد، جگرن عبدالتواب عظیمی، جگتورن عبدالعزیز حساس، جگتورن محمد یعقوب، جگتورن محمد سلیم، و عده زیادی که هنوز مخفی و در زندان افگنده نشده بودند با من ارتباط داشتند. اطلاعات زندان پلچرخی مرتبأ توسط کریم مجید که یکی از کادرهای فعال و قابل قدر حزب بود مرتبأ برای ما میرسید و در پارهء اوقات از سروسامان یافتن سازمان های نظامی حزبی به رفقای زندانی اطلاع می فرستادیم. مصروفیت های حزبی اغلبأ از طرف شب صورت می گرفت تغییر آدرس میدادیم و میدانسیتم که گرفتاری یك نفر به قیمت گرفتاری صدها رفیق حزبی و حتی برهم خوردن سازمان های حزبی نظامی و ملکی تمام می شود. عجیب آن بود که ما این همه تلاش ها را با شور و شوق خاصی انجام میدادیم و هیچگونه ترس و بیمی احساس نمی کردیم.

-۳-

زمان به سرعت و با شتاب خاصی می گذشت و همراه با خود تغییرات بزرگی را به ارمغان میآورد رژیم امین که با وعده و وعید زیادی کار خود را آغاز کرده بود هنوز هم مورد اعتماد و باور مردم نبود و مخالفان دولت با اجرای عملیات ها، کودتا ها و مقاومت ها، عرصه را بروی تنگ کرده بودند. فقط بعد از گذشت مدت کوتاهی، ناظران اوضاع افغانستان، در بارهء سقوط رژیم صحبت می کردند.

مهمترین حادثهء نظامی در دوران امین، قیام لوای کوهی اسمار بود که آغازگر و ترتیب دهندهء آن دگرمن عبدالرؤف صافی قوماندان لوای مذکور بود. نامبرده در یکی از روزهای ماه

اکتوبر والی کنرها و افسران خلقی لوا را غافلگیر کرده و همه را تیرباران نمود و همراه با پرسونل، اسلحه و مهمات لوا به داخل دره، شیگل به منظور پیوستن به مجاهدین مارش کرد. ولی در آنجا در محاصره، قوماندانان آن منطقه افتاده از برخورد با ایشان خودداری کرد و گذاشت تا اسلحه و مهمات لوا را قوماندانان مذکور تصرف نمایند.

مردم تره خیل نیز بصورت ناگهانی بر میدان هوایی خواجه رواش کابل یورش بردند جنگ بین مردم و قوای دولتی حوالی ده صبح شروع شد دولت جهت سرکوب شورش از قوای هوایی بگرام استفاده کرد و قوای ٤ زرهدار و قطعه کوماندو را داخل محاربه نمود درین جنگ عده، زیادی از افسران خلقی کشته شدند و تعدادی طیاره، تانك و تخنیك طعمه، حریق گردیدند. یکی ازین افسران قوماندان کندك تانك در قوای ٤ زرهدار جگرن سید حبیب که زمانی ضابط من بود نام داشت. که با تانك خویش زنده در آتش سوخت و کباب شد. شورش در همانروز به شدت سرکوب گردید و اشك و خون از خود به یادگار گذاشت بر علاوه، این جنگها در سطح کشور فعالیتهای مخالفین شدت مییافت و بالای قطارهای اکمالاتی نظامی پوسته های امنیتی، گارنیزیون های کوچك نظامی، پوسته های ژاندارم و پولیس یا حارندوی درینجا و آنجا حملات خورد و بزرگی انجام میبافت اما کنترول شاهراه ها، شهرهای بزرگ، ولسوالی ها، علاقداری ها، نقاط عمده و ستراتیژیك در دست دولت بود.

در آن موقع جنرال پاولوفسکی با افسران همکار خود از مدت بیشتر از یکماه در مورد تجهیز نمودن اردوی افغانستان و بلند رفتن قابلیت محاربوی آن مصروف بود. به عقیده، آنتونی هایمن او و شش نفر جنرال همراهش برای مطالعه اراضی و شناسایی کامل منطقه وارد شده بودند تا مراحل نهایی پلان گذاری برای مداخله یی شوروی را از طریق هوا و زمین فراهم نمایند. اما برای این مطالعات خویش ماسك کمك های بیشتری در جنگ با پارتیزان ها را بخود زده بودند. اما دولت و اردوی افغانستان واقعاً به کمك ضرورت داشت، جنگهای چریکی و پارتیزانی شدت میبافت. فرار سربازان روز افزون می شد، احساسات ناسیونالیستی افسران تحریك می گردید. افسران طرفدار امین تجرید می گردیدند و کنترول اردو از نزد آنها خارج می شد. جنگهای چریکی به شوروی این امکان را داد که مستشاران خویش را افزایش دهد، مهمات و اسلحه بیشتری به افغانستان سرازیر نماید و در ماه های بعدی نیروهای خود را در میدان هوایی بگرام مستقر سازد. علاوتاً قسمتی از فرودگاه بین المللی کابل را نیز در اختیار خود قرار دهند. تحقیقات و مطالعات امروز ثابت می کند که تنها شوروی علاقمند به پیاده کردن نیروهای خود در افغانستان نبود، بلکه رهبران دولت ج.د.ا. تره کی و امین بارها و بارها، شوروی را برای پیاده کردن نیروهای شان تشویق و تحریك کرده و بارها تقاضای رسمی به آن دولت ارائه کرده اند.

در یکی از روزنامه های ماسکو بنام کراسنایا زویزدا چاپ ماسکو در سال ۱۹۹۰ و نیز در کتاب "تجاوز شرح مسبوطی در مورد لشکر کشی اردوی سرخ به افغانستان حقایقی با استفاده از اسناد محرم آرشیف ستردرستیز و اظهارات جنرالان و مشاورین دست اندرکار شوروی در افغانستان تحریر گردیده است که به وضاحت اعتراف می گردد چگونه زمام داران افغانستان خاصتاً حفیظ الله امین با اصرار و ابرام تقاضای پیاده کردن قوای شوروی را به افغانستان نموده اند.

از آنجمله تورن جنرال متقاعد «کریلوف [1] نیکولایچ» که از سال ۱۹۷۵ الی نوامبر ۱۹۷۹ بحیث سرمشاور نظامی در افغانستان کار می کرد می نویسد : «در ماه اگست سال ۱۹۷۹ جلسه یی در ماسکو دایر شد که اعضای بیوروی سیاسی گرومیکو، آندروپوف، اوستینوف "وزیر دفاع" و آگارکوف لوی درستیز، کرنینکوف معاون وزارت خارجه اشتراك داشتند. تورنجنرال ایوانوفُ نیز حضور داشت جلسه در بارهء اوضاع سیاسی، نظامی افغانستان و قابلیت رزمی اردوی آن بود سوالات زیادی از طرف گرومیکو و اندروپوف داده می شد گرچه در آن جلسه سوال ارسال قوا مطرح نشد ولی من آنرا حس کردم و با قاطعیت نظر خویش را در رابطه با حضور نظامی ما در افغانستان که عاقلانه نخواهد بود بیان داشتم. من درینمورد که اردوی افغانستان با وصف عدم مورال پس از تجدید سازمان قابلیت دفاع از دستاورهای انقلاب و تحول اپریل را دارد بحث زیاد کردم بعد از من تورنجنرال ایوانف صحبت کرد نظریات وی در مورد قابلیت رزمی اردوی افغانستان، درست نقطهء مقابل نظریات من بود متأسفانه نظریات ایوانوف و همکارانش مورد قبول رهبری سیاسی ما قرار گرفت.» در روزنامهء کرسنایا زویزدا "ستارهء سرخ" ارگان نشراتی قوای مسلح شوروی آمده است :

«اغتشاش در اردو مانند غسل در آب سرد، برای رهبران ح.د.خ.ا. بود. پس از اغتشاش هرات در ماه مارچ ۱۹۷۹، رهبری افغانستان با استمرار زیاد خواستار فرستادن قوای شوروی به کشورشان گردید. در آرشیف ستردرستیز قوای مسلح اتحاد شوروی چنین تقاضا ها به امضای تره کی و امین موجود است. این تقاضا ها از طریق نمایندگان ما در کابل، سفیر کبیر پوزانف تورنجنرال کا.جی.بی ایوانف و سرمشاور نظامی ما تورنجنرال گوریلوف فرستاده می شد...

نور محمد تره کی دوبار این مسئله را با منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بوریس پاناماریوف، و حفیظ الله امین با سترجنرال پاولوفسکی به میان گذاشتند، بخشی از این اطلاعات را درینجا تذکر می دهیم :

۱- Gavyilov Nikolayuvich.

" نزد حفیظ الله امین مهمان بودم به دستور نور محمد تره کی وی تقاضا نمود تا ده الی ۲۰ هلیکوپتر همراه با مهمات و پیلوتان اتحاد شوروی به افغانستان فرستاده شوند تا در صورت وخامت اوضاع در مناطق سرحدی و مرکزی کشور جهت سرکوبی مخالفین که از پاکستان فرستاده میشوند مورد استفاده قرار گیرند همچنان به من اطمینان داده شد که حضور پیلوتان شوروی در کابل کاملاً مخفی نگهداشته می شود." امضاء گوریلوف ۱٤-٤-۱۹۷۹. مارشال اتحاد شوروی آگاه کوف (لوی درستیز) در زیر راپور نوشت : ضرورت به چنین کاری نیست. حفظ شود. »

نویسنده می افزاید که این دو رهبر افغانستان بارها و بارها در مورد حضور نظامی شوروی و افزایش آن در افغانستان تماس می گرفتند آنها تقاضای فرستادن تقریباً دو فرقه شوروی را به ج.د.ا. داشتند و می گفتند که در صورت ایکه این دو فرقه به افغانستان بیآید اعلان می گردد که دعوت قوا بنابر درخواست حکومت قانونی افغانستان صورت گرفته است. البته در مقابل این درخواستها به رهبری افغانستان گفته می شد که اتحاد شوروی به چنین عملی مبادرت نخواهد ورزید ولی آنها نمی فهمیدند و تقاضا ها تکرار می گردید :

«به تاریخ ۱۱ اگست رئیس اگسا سروری تقاضای امین را مبنی بر فرستادن سه کندك کوماندو و هلیکوپتر ها با عمله، آن به اطلاع ما رسانید.» پوزانوف، ایوانف، گاوریلوف ۱۲-۸-۱۹۷۹»

« ۱۱ اگست به اساس تقاضای امین با وی مصاحبه صورت گرفت، در جریان صحبت توجه، روی فرستادن قطعات شوروی به ج.دا. معطوف گردید. امین قاطعانه ضرورت فرستادن قطعات شوروی به کابل را از هیأت رهبری اتحاد شوروی خواهش نمود او چندین بار تکرار کرد که ورود قطعات شوروی باعث افزایش مورال ما می گردد. و زمینه، اعتماد به نفس ما را فراهم میسازد. او اضافه کرد : امکان دارد که هیأت رهبری اتحاد شوروی به خاطر این مسئله نگران گردند و دشمنان جهانی ما این مسأله را به مثابه مداخله اتحاد شوروی در امور داخلی ج.د.ا. تلقی نمایند. اما من بشما اطمینان میدهم که دولت افغانستان آزاد و مستقل است و تمام مسایل را مستقلانه حل و فصل می نماید قطعات شما در فعالیتهای نظامی سهم نخواهد گرفت از آنها صرف در شرایط دشوار و مشکل استفاده خواهد شد فکر می کنم آمدن قطعات شوروی الی بهار برای ما ضرورت است.» گوریلوف ۱۲-۸-۱۹۷۹.

سند دیگر :

«۳ دسامبر ملاقات با امین صورت پذیرفت، او گفت ما تصمیم گرفتیم که از فرقه های ۱۸ و ۲۰ مزار شریف و بغلان یك قسمتی از اسلحه شانرا گرفته برای ایجاد جزوتام های حارندوی از

آن استفاده کنیم. دربنصورت بجای فرستادن قطعات منظم خوب خواهد بود که قطعات ملبس (داخله) شوروی به سمت شمال کشور فرستاده شود تا با حارندوی مردمی ما، نظم را تأمین کند.» مگامیتوف [۱] سر مشاور شوروی در افغانستان ۱٤-۱۲-۱۹۷۹.

بدین ترتیب اسناد و شفرهایی به ماسکو که توسط حفیظ الله امین و تره کی تقاضای ارسال صنوف مختلفهء قوای مسلح شوروی منجمله قطعات کوماندو، فرقه های پیاده، جزوتام های دافع هوا، هلیکوپترها و حتی بخش هایی از پلیس شوروی شده است وجود دارد این تقاضا ها توسط حفیظ الله امین هژده بار رسماً صورت پذیرفته است. هم چنان اسناد محرم زیادی در این ارتباط در کتاب جنرال گروموف که توسط داؤد جنبش به پشتو ترجمه شده است مبین اصرار تره کی و حفیظ الله امین در ارتباط ارسال قوا به افغانستان و امتناع رهبران شوروی از تقاضاهای مکرر ایشان است.

از مطالعه و تحلیل اسناد فوق الذکر بر میآید که الی کودتای امین علیه تره کی با وصف تقاضاهای مکرر جانب افغانستان، رهبران اتحاد شوروی با قاطعیت و داشتن دلایلی موجه، تصمیم نداشتند که به افغانستان قوای نظامی خویشرا بفرستند. از جملهء نظامی های شوروی در افغانستان گاوریلوف مخالف ارسال قوا بود و توانسته بود مارشال آگارکوف لوی درستیز اتحاد شوروی و عده یی از جنرالان ستردرستیز را با خود همنوا سازد. او می گفت اردوی افغانستان بیشتر از یکصدهزار نفر پرسونل دارد و تخنیک و اسلحه کافی و عصری در اختیار آن قرار داده شده است که باسازماندهی بهتر و آموزش و پرورش کادرهای جوان ملکی و نظامی قادرخواهد بود از دستاوردهای کودتای ثور دفاع نماید. اگارکوف [۲] می گفت اگر حتی ۷۵ هزار نفر سرباز به افغانستان جهت سر و سامان دادن وضع نظامی و سیاسی آن فرستاده شود کافی نیست زیرا اراضی افغانستان کهسار و دشوار گذار و بزرگ است و سرحدات طولانی با پاکستان و ایران دارد که مسدود ساختن آن به صدها هزار نفر سرباز نیاز دارد از طرف دیگر وی معتقد بود که اعزام قوا به افغانستان باعث تسریع فعالیتهای مسلحانه مخالفین علیه قوتهای شوروی خواهد شد او می گفت اگر رهبری سیاسی اعزام قوت ها را به افغانستان لازم می شمرد در چنین حالت نظر ستردرستیز آنست که صنوف مختلف قوتها تحت هیچگونه بهانه یی نباید در فعالیتهای نظامی سهم بگیرند. طرفداران نظریهء آگارکوف را مارشال اخرامییف [۳] معاون اول ستردرستیز

۱- دگر جنرال مگامیتوف، عوض تورنجنرال گاوریلوف به صفت سرمشاور نظامی در افغانستان مقرر شد. گاوریلوف در کتاب تجاوز علت تبدیلی اش را سخنان تند و تیزی که در جلسهء بیوروی سیاسی، علیه فرستادن قوا به افغانستان اظهار داشته بود، وانمود می کند.

۲- Agarkov.　　۳- Akhramiuov.

(بعدها لوی درستیز قوای مسلح شوروی)، ستر جنرال وورنیکوف معاون لوی درستیز اتحاد شوروی، سترجنرال پاولوفسکی [۱] قوماندان قوتهای زمینی اتحاد شوروی و تورنجنرال گاوریلوف سر مشاور نظامی شوروی در افغانستان وعده، از جنرالان دیگر تشکیل میدادند.

دسته، دیگر رئیس استخبارات نظامی و اسیلی ایوشوتین [۲]، رئیس سیاسی قوای مسلح شوروی جنرال ایوان یپیشوف [۳] و تورنجنرال ایوانوف [٤] مشاور سیاسی و امنیت دولتی کا.جی.بی در افغانستان و طرفداران وی بودند که با تحلیل وضع دراماتیك نظامی، سیاسی ماه اکتوبر، یعنی کشته شدن تره کی و به قدرت رسیدن امین صورت می گرفت آنها می گفتند، پایه های اجتماعی حاکمیت تضعیف و در حالت استحاله شدن قرار گرفته است از اهداف حزب سلب اهمیت گردیده است، حزب به حربه فشار مبدل شده و در بین خود به مبارزه شروع کرده است. تنش بین اعضای خلقی حزب، روز بروز بیشتر می شود، افغانستان به پرتگاه جنگ داخلی پیش میرود، در سیاست خارجی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا زورگویی، عدم اعتماد و مظنون بودن حکمفرما گردیده است. آمادگی امریکا برای مداخله نمودن در ایران پس از سقوط شاه دیده می شود. ایوانوف، اردوی افغانستان را بی روحیه، غیر کافی و دارای فقدان مهارت و تجربه، لازم جهت دفاع از دستآوردهای انقلاب میدانست. گزارش های مبسوط وی در برابر گرومیکو، اوستینوف و آندروپوف، در باره، تحلیل رفتن روز افزون اردو و متلاشی گردیدن قوای مسلح افغانستان که با فرار روز افزون مواجه بود به نظر آنها تا حدودی واقعبینانه بود و گزارش های گاوریلوف تا حدود زیادی خوشباورانه ولی هنوز هم تا هنگامیکه بریژنیف خشمگین نشده بود، هیچکدام از آن سه نفر در باره، ارسال قوا به افغانستان تصمیم نگرفته بودند. غضب بریژنف در مورد مرگ تره کی معلول حادثه، بزرگ تصمیم ارسال قوا به افغانستان بود نه علت. زیرا که به هر حال شوروی خود را مکلف میدانست کشور همسایه اش که انقلاب کرده بود و از آن رنج می برد، کمك نظامی نماید.

به هر حال هجوم شوروی چه بخاطر ناگذیری از بین بردن حفیظ الله امین که تمایلات و ارتباطاتش با پاکستان و امریکا روز بروز قابل تشویش شده و مزید بر آن با قتل تره کی خشم بریژنف را بر انگیخته بود و چه بخاطر پیش قدمی از دست یابی امریکا به ایران و افغانستان و عدم موافقت نامه سالت دو و تحقق پلان موشك های بورد متوسط در اروپا که باعث برهم خوردن

۱- Pavlovcki.
۲ - Ivashutin.
۳- Yapishov
٤- Evanov

فضای دیتانت شده بود و یا جلوگیری از اضمحلال انقلاب افغانستان که میخائیل سوسلوف از آن حمایت می کرد. (۱) هر قدر این دلایل مهم و با اهمیت باشد، نمی تواند وسیله‌ء جهت تبرئه زمام داران آن وقت شوروی در گرفتن این کنش سیاسی تلقی گردد.

مقدمات ارسال قوا به افغانستان از ماه نوامبر در قوای مسلح اتحاد شوروی آغاز گردیده بود، اما اوامر در مورد آمادگی و احضارات قوتها توسط مارشال اوستینوف و مارشال اگارکوف به صورت شفاهی داده شده و هیچگونه دایرکتیفی که معمولاً در چنین شرایط برای آمادگی قوتها داده می شود، صادر نشده بود. تورنجنرال بگدانف (۲) معاون نظامی، علمی ستردرستیز شوروی در آن موقع بود. او در مورد آمادگی و احضارات قوتها چنین می نویسد: «در اوایل ماه دسامبر ۱۹۷۹ وزیر دفاع اوستینوف، برای جنرال ها و معاونان در مورد امکان تصمیم گیری رهبری سیاسی در مورد استفاده‌ء احتمالی قوا در افغانستان معلومات ارائه نمود و به تاریخ ۱۵ دسامبر به بخش اوامر ستردرستیز در باره‌ء آمادگی پیاده نمودن یك فرقه‌ء پراشوتی و قطعات لازم تأمنیاتی دستور داد. همچنان در حوزه‌ء نظامی ترکمنستان احضار نمودن دو فرقه موتوریزه و اکمال نمودن قطعات انجنیری وظیفه داده شد. بدینگونه گروپی از قوتهایی که بعدها به نام "اردوی ٤۰" مسمی گردید ایجاد شد و قوماندان آن تورنجنرال "توفارنیوف" تعیین گردید. در جریان ماه دسامبر به اساس رهنمود های شفاهی مارشال اوستینوف که درینمورد اسناد گواهی میدهند، ستردرستیز بتعداد سی قطعه دیرکتیف صادر نمود که به خاطر اکمال قطعات به شکل سرتاسری در جمهوریت های آسیای میانه صادر شد که به اساس آن ده هزار نفر افسر و خورد ضابط به حالت آماده باش در آورده شدند. از عرصه‌ء اقتصاد ملی برای قوای نظامی هشت هزار عراده موتر و وسایل تخنیکی انتقال یافت... و اکمالات و احضارات تکمیل شد.

به تاریخ ٢٤ دسامبر مارشال اوستینوف با هیأت رهبری وزارت دفاع جلسه نمود که در آن معاونین وزیر دفاع، قوماندانان زمینی، هوایی و مدافعه هوایی، دیسانت و بعضی از رؤسای عمومی ستردرستیز حضور داشتند. درین جلسه وزیر دفاع تصمیم رهبری سیاسی را مبنی بر اعزام قطعات به افغانستان اعلام داشت. در آرشیف وزارت دفاع، تیزس های صحبت اوستنیوف که به قلم سرخ نشانی شده و در آن تحریر گردیده "خاص"، "مهم و محرم" موجود است. درهمین روز اوستینوف و آگارکوف دیرکتیف اعزام قطعات را به افغانستان مشترکاً امضاء نمودند. در مقدمه‌ء دیرکتیف هدف اعزام قطعات محدود شوروی به افغانستان عبارت از کمك

۱- حقایق پشت پرده تهاجم اتحاد شوروی بر افغانستان صفحه ۹۱ تصمیم مداخله.

۲-Bagdanov.

انترناسیونالیستی و جلوگیری از مداخلات ضد افغانی که از طرف کشورهای امپریالیستی براه انداخته شده، برای مردم دوست افغانستان جهت ایجاد شرایط مساعد تذکر داده شده است. زمان عبور یا "س" یعنی گذشتن از مرز دولتی شوروی به افغانستان ساعت سه بجهء روز ۲۵ دسامبر انتخاب گردیده بود.»

روز سیزدهم دسامبر قوماندان عمومی گروپ قوتهای حوزه نظامی ترکستان دگرجنرال یو. پ ماکسیموف معاون اول خود تورنجنرال ی.و. توخارنیوف را به نزد خود خواسته و گفت قوتها را برای اعزام و حرکت آماده سازید. نامبرده به ترمز پرواز کرد، جائیکه قوتهایی به نام اردوی ٤٠ گرد آمده بودند. یو.و. توخارنیوف بحیث قوماندان برید جنرال ا.و.تکایوف بحیث آمر سیاسی، برید جنرال ل.ن. لوبانوف بحیث رئیس ارکان. برید جنرال ا.ا. کرچاگین بحیث آمر کشف این اردو تعیین شدند. این قوتها که تازه سفر برشده و اکمال می گردیدند دارای یك صد قطعه وجزوتام بودند و بر علاوه قوتهای مختلف هوایی، ترانسپورتی و محاربوی در تشکیل آنها گنجانیده شده بود. اردوی ٤٠ دارای چهار فرقه موتوریزه، لوای دیسانت هجومی، غند مستقل موتوریزه، لوای توپچی، لوای راکت و دافع هوا، قطعات مخابره، قوای انجنیری و جزوتامهای لوژستیکی و تأمیناتی شد، برای اکمال صد فیصد این اردو، ده هزار نفر افسران، سربازان و خورد ضابطان از احتیاط جلب گردیده بود. در ماه دسامبر صرف سه فرقه، دو فرقه موتوریزه از طریق ترمز و کشك و یك فرقه دیسانت هجومی از طریق هوا به کابل، یك لوای دیسانت هجومی و دو غند مستقل به افغانستان رفتند. یك فرقهء موتر ریزه شده بعدها در سال ۱۹۸۰ اردوی ٤٠ را اکمال کرد. برای گذشتن از دریای آمو توسط قطعات انجنیری پل پانتونی بسته شد، و مشکلات سربازان در مورد کمبود خیمه، لباس، بخاری، چوب و غیره به تدریج حل گردید. افسران و سربازان با آرامی و سکوت رفتن خود را به افغانستان و کشور بیگانه می پذیرفتند و کدام عکس العمل نشان نمیدادند. اکثر سربازان از جوانان آسیای میانه انتخاب و جلب شده بودند. لباس یونیفورم اردو، لباس محاربوی بود برای کنترول مواد مادی و رسپورس ها و ترتیب و تنظیم دخول قطعات شوروی به افغانستان معاون اول وزارت دفاع اتحاد شوروی مارشال سرگی سکولوف [1] تعیین گردید. تحت نظر همین مارشال پلان از بین بردن امین ترتیب شد و یکی از جزوتامهای فرقه دیسانت مؤظف به تطبیق آن گردید.

تعداد مجموعی این قوتها در سال ۱۹۷۹، هشتاد هزار نفر بود که بعدها الی یکصدو پانزده هزار نفر بالا رفت.

۱- Sargi Sarkolov.

به ساعت موعود وقت "س" یعنی ساعت ۳ بجهء وقت ماسکو روز ۲۵ دسامبر مؤظفین سرحدی شوروی چوب دروازهء سرحد را بلند کردند و اولین کندك بحیث پیشدار قوای شوروی از پل پانتونی برفراز دریای آمو گذشت و به حیرتان رسید. در همین زمان طیارات غول پیکر اتحاد شوروی نیز که حامل سربازان فرقه دیسانت هجومی و تخنیك محاربوی آن بودند وارد فضای افغانستان گردیده و کورس پروازی را بطرف کابل گرفتند این یك لحظهء بزرگ تاریخی بود این به معنی اشغال، تجاوز و تهاجم یك کشور بزرگ به کشور فقیر و کوچك همسایه بود و از همان لحظات نخست نفرت و مخالفت هموطنان را برانگیخت و سرآغاز فاجعه بود.

در آنروزیکه سربازان شوروی در میدان هوایی خواجه روش پیاده شدند، هیچگونه مقاومتی از طرف مخالفین میدان و قوتهای امینی در برابر آنها انجام نیافت. کابل در آنروز سرد بود و مردم پرواز لاینقطع طیارات غول پیکر روسی را با حیرت و تعجب می نگریستند و همه از یکدیگر می پرسیدند چه واقع شده است. صدای انجن های نیرومند این طیارات شب و روز در فضا پیچیده بود و آرامش و راحت را از شهریان کابل سلب کرده بود فقط یك روز بعد ۲۶ دسامبر، کسانیکه از میدان هوایی می آمدند با ترس و خوف می گفتند : روسها آمده اند، افغانستان را اشغال کرده اند اما هنوز تمام شهریان کابل چیزی نمیدانستند وضع در شهر عادی بود رادیو و تلویزیون پروگرام های همیشگی خود را پخش می کرد و مردم به کسب و کار خود مشغول بودند تنها یك تفاوت با روزهای قبلی وجود داشت و آن این بود که رهگذران اغلباً به آسمان می نگریستند و با انگشتان خود این طیاره های نقره یی بال را به همدیگر نشان میدادند.

پیاده شدن دسته جات دیگر اردوی ٤٠ در میدان هوایی شنیدند، بگرام وقندهار نیز بدون کدام مانع و رادعی انجام یافت زیرا قبلاً جنرال ویکتور پاپوتین معین وزارت خارجه و عضو بلند رتبهء ك.ج.ب. که دررأس هیأتی به افغانستان آمده بود، مقدمات استقرار تعدادی از سربازان و گروپ های کوچك شوروی را در میدان هوایی بگرام، شاهراه سالنگ و سفارت شوروی در کابل فراهم نموده و آنها را مستقر ساخته بود و جهت استقرار در میدان های شنیدند، قندهار موافقه امین قبلاًتوسط پاپوتین مذکور اخذ گردیده بود. پاپوتین دوباره به شوروی برگشته و اکنون به تاریخ ۲۵ دسامبر با سربازان اتحاد شوروی یکبار دیگر به کابل آمده بود تا پلان از بین بردن امین را که همرای تابییف سفیر کبیر شوروی طرح کرده بود، تطبیق نماید.

تجاوز قطعات اردوی شوروی به افغانستان عمدتاً با بی قیدی، سکوت، تحیّر و حتی بی اعتنایی قوای مسلح افغانستان مواجه شد. بعضی از هوا خواهان امین اینجا و آنجا متوسل به اسلحه شدند ولی بزودی توسط مشاورین شوروی ویا قطعات اردوی ٤٠ خلع سلاح گردیدند. مثلاً در فرقه ۱۷ هرات کوشش های محمدزی نیکمل رئیس ارکان فرقه یا در قوای ٤ زرهدار

مقاومت کوتاه جگرن علاؤالدین و غیره و سایرین سودی نداد.

بناءً در مجموع اردوی افغانستان که رهبران و قوماندانان آن از مقام وزارت الی تولی و بلوک خلقی های طرفدار امین بودند به صورت اگاهانه و عاجزانه، اسلحه در دست ناظر آمدن قوتهای بیگانه در سرزمین پدری شان گردیدند...

آمدن قوتهای نظامی اتحاد شوروی بروز بیست و هفتم دسامبر در کابل تکمیل گردید در صبح آنروز رادیوی صدای امریکا اعلان کرد که قطعات رزمی شوروی به کابل پایتخت افغانستان از طریق هوا پیاده شدند و سرحدات دولتی افغانستان را در حیرتان و کشك به تاریخ ۲۵ دسامبر عبور کردند. امریکایی ها در آنروز این عمل را مداخلهء مستقیم در امور داخلی افغانستان تلقی کردند و بعد از مدت کوتاهی آنرا اشغال نظامی نامیدند.

-۴-

چگونه امین کشته شد؟

روز بیست و هفتم دسامبر ۱۹۷۹ حفیظ الله امین در قصر تاج بیگ دعوتی ترتیب داده بود که در آن اعضای بیوروی سیاسی، وزرا با خانمهایشان و عدهء از مستشاران شوروی دعوت شده بودند این دعوت ظاهراً بخاطر عودت دوبارهء دستگیر پنجشیری از شوروی ترتیب شده بود. زیرا که وی بعد از تغییر کابینه در وقت تره کی خود را در ماسکو پنهان کرده بود و اکنون با وساطت روسها و تعهد امین مبنی بر دادن پُستهای قبلی به وی دوباره برگشته بود. دلیل دیگر این بودکه امین میخواست قصر زیبای تپه تاج بیگ را که به طرز مجللی آراسته و دیکور شده بود به مهمانانش نشان بدهد.

د.گای.و وی. سنیگیروف. مؤلفین کتاب تجاوز یا اشغال درینمورد می نویسند [۱] : «دعوت در فضای آزاد جریان داشت، صاحب خانه "امین" مسرور و خوشبخت بود و شیرین زبانی می کرد زمانی که پنجشیری از خوردن سوپ اباء ورزید و معذرت خواست "زیرا بنا به توصیهء داکتر باید پرهیز می کرد" امین مسرورانه شوخی کرد و گفت که ترا آشپز های کرملین نازدانه بار آورده اند و به همین خاطر از خوردن سوپ اباء میورزی پنجشیری لبخند کوتاهی زد و لبانش را پاك نمود و باردیگر حرفهایی را که برای امین گفته بود تکرار کرد : دولت شوروی خشنود است از اینکه حقیقت دربارهء واقعه مرگ تره کی برایشان گفته شده و همچنان در بارهء اینکه رئیس جمهور تعویض گردیده است و از اینکه دیدار من "پنجشیری" از ماسکو روابط را با اتحاد شوروی

۱- تجاوز یا اشغال ص ۶-۷.

تحکیم بیشتر نموده صحبت کرد. پنجشیری متذکر شد که در ماسکو باردیگر برای وی گفته اند که اتحاد شوروی در جنگ داخلی افغانستان کمک های عظیمی با دولت ح.د.خ.ا خواهد نمود. امین شکوهمندانه اعلان نمود که "قشون شوروی، اکنون درینجا است. من همیشه برایتان می گفتم که همسایه‌ء بزرگ ما، هیچگاهی در روز بد ما را تنها نمی گذارند اکنون همه چیز طور عالی پیش میرود. من هر روز از طریق تیلفون با رفیق گرومیکو ارتباط می گیرم و باهم در باره‌ء اینکه چطور برای جهانیان کمک های نظامی اتحاد شوروی را در جنگ داخلی افغانستان توجیه نمائیم، صحبت می نمائیم."

بعد از غذا همه به اتاق دیگری که در آنجا چای آماده بود رفتند بعضی ها بخاطر اجرای کار های ضروری خدا حافظی نمودند در همین موقع واقعه یی رخ داد : تقریباً همزمان همه خود را بسیار بد احساس نمودند، آنها از چوکی های خویش می افتادند و بیهوش می شدند پیشخدمت هراسان به طرف تلفن دوید تا از سفارت شوروی و یا از شفاخانه‌ء اردو داکتر بخواهد مریضی عجیبی همزمان همگی را از پا انداخت بجز از پنجشیری.

امین مانند سایرین حالش بد بود بادی گاردهایش جسم بی حال و بیهوش او را گرفته و به خوابگاهش بردند و امین در همان دقایق بخواب رفت زمانی که داکتر ها از سفارت شوروی به کمک رسیدند و معده اش را معاینه نمودند وی اندکی بهوش آمد و پرسید چرا این واقعه در خانه‌ء من صورت گرفته است.

روز به آخر رسید و امین نمیدانست که چه چیزی او را شوکه کرده و آینده اش چه خواهد شد؟ تا آن موقع تقریباً تمام مهمانان بخود آمده و از هم جدا شده. قصر را ترک گفته بودند. درست ساعت هفت و سی دقیقه که تاریکی همه جا را فرا گرفته بود چندین انفجار شدید رخ داد و قصر را لرزانید. خاك از سقف ها فروریخت و همه جا را فرا گرفت صدای شکستن شیشه ها و صدای شیون و فریاد نوکران و عمله‌ء قصر خاموشی را برهم زد درین لحظات روشنی مرمی هائیکه از چهار طرف بر قصر فرو میریختند تاریکی شب را بهم میزد صداهای انفجار اکنون لحظه به لحظه بیشتر می شد همه چیز که وجود داشت تا اینزمان بدون کدام مقاومت از بین رفت. در قصر یکنوع پانیك بوجود آمد که هیچ مهلتی برای فکر کردن در باره‌ء اینکه ممکن است این کار مربوط به باندهای تروریستی باشد نمی داد.

چه واقع شده بود؟ آشوب، خیانت یا یك خواب وحشتناك؟

امین با سرگیچ و گرنگ از خواب برخواست و گفت سلاح به من بدهید خانمش پرسید بالای کی فیر می کنی؟ وی جواب داد بالای روسها! لحظه یی بعد همه چیز تمام شد پارچه های بم دستی، امین را در همان "باری" که صبح به مهمانانش با بسیار غرور نشان داده بود از بین برد.

بعد از چند دقیقه بالای جسد بی جان امین، آدمی ملبس با یونیفورم نظامی ولی بدون علایم نظامی پیدا شد و امین را به پشت خوابانید عکاسی نمود. او میخواست متیقن شود که آیا این شخص واقعاً امین است و آیا او اشتباه نکرده است؟ او باردیگر بالای جسدش فیر کرد اکنون دیگر رئیس جمهور اسبق افغانستان از بین رفته بود.

نا وقت شب در رادیو اعلان کردند که حفیظ الله امین را به جرم خیانت ملی به اعدام محکوم نمودند رادیو گفت که اکنون منشی عمومی جدید ح.د.خ.ا. رفیق ببرک کارمل میخواهد برای مردم افغانستان صحبت نماید. جهان هنوز چیزی نمیدانست جهان به امید خوشبختی بود و به صلح فکر می کرد.»

آیا این داستان دلچسپ حقیقت داشت؟ مؤرخین زیادی چه افغانی و چه غربی درینمورد که امین بوسیلهٔ زهریکه توسط آشپرهای روسی اش در "سوپ" ریخته شده بود مسموم گردیده و بعداً با هجوم قطعات دیسانت و کوماندوی شوروی به تپهٔ تاج بیگ به حیات وی پایان داده شده است هم عقیده اند اما پلان را کی طرح کرده بود؟ کسی به صراحت اظهار نمی کند عقیده بر آنستکه جنرال پاپوتین (۱) همراه با سفیر کبیر تابییف، تحت نظر مارشال شوروی سکولوف معاون اول وزارت دفاع اتحاد شوروی، این پلان را طرح کرده بودند. امین می بائیست بی سروصدا می مرد و قدرت به ببرک کارمل تعلق می گرفت. هجوم در قصر دارالامان باعث خونریزی و احتمالاً تحریك اردوی افغانستان می گردید و ممکن بود که طرفداران امین به مقاومت دست بزنند. از طرف دیگر در حدود دو هزار نفر افراد گارد محافظ امین در اطراف قصر جابجا بودند و دارای تانکها و وسایط کافی برای دفاع از امین. اما تصادفاً مقدار زهر کم بود و کارگر نیفتاد. امین میتوانست به هوش بیآید و همهٔ کارها خراب گردد. پس به طور ناگهانی و غیر منتظره باید از بین میرفت. به کندکی واز کندك های فرقه دیسانت هجومی که در ترکیب آن بیشتر افسران و کارکنان کا.جی.بی داخل بود وظیفه داده شد تا بالای قصر هجوم بیآورند و کار امین را یکسره کنند. مطابق پلان در همان ساعت در تمام شهر کابل قطعات این فرقه به حرکت در آمدند و نقاط کلیدی شهر را بدست آوردند این نقاط عبارت بودند از رادیو، تلویزیون، مخابرات، ارگ، وزارت دفاع، داخله، چهار راهی های مهم، پل ها و غیره.

کندك هجومی ساعت ۳۰ : ۷ شب تعرض خود را بالای قصر آغاز کرد. گارد امین در کاغوش های خود مصروف استراحت بودند. آنها غافلگیر شدند و بدون کدام مقاومتی یا از بین رفتند یا اسیر گردیدند. چند عراده تانکی که در اطراف قصر بودند بالای مهاجمین آتش گشودند

۱- Papootin.

ولی آنها نیروی کافی نداشتند. فقط توانستند دو، سه عراده ماشین محاربوی مهاجمین را به آتش بکشند و چند نفر سرباز شوروی را به قتل برسانند.

مهاجمین که با بم دستی وماشیندارهای کلاشینکوف مسلح بودند، اولاً بم دستی را به اتاق انداخته و سپس توسط کلاشینکوف داخل اتاق انداخت می کردند. آنها تشخیص نمی دادند که کی ملکی و کی نظامی است در عقب آنها بعضی از وزرای معزول مانند گلاب زوی، وطنجار، وکیل قرار داشتند که همراه با سربازان شوروی داخل کابل شده و اکنون میخواستند به چشم سر مشاهده کنند که امین مرده است یا زنده؟

جنرال یعقوب لوی درستیز با عده یی از بادی گاردها و نزدیکانش در دفترکارش به قتل رسیدند. بزودی تپه تاج بیگ قصر دارالامان و شهرك دارالامان از وجود امینی ها تصفیه گردید و هر که مقاومت کرد، کارش زار شد. ساعت ۹ بجه، شب، شهر کابل آرامش دوباره، خود را باز یافت گویی اصلاً چیزی واقع نشده بود. در حالیکه درین مدت کوتاه یکنیم ساعت امین، این دیکتاتور خون آشام و تعداد زیادی از افسران و سربازان با گناه و بی گناه به قتل رسیده بودند و پادشاهی صد روزه اش که با عروج خونین آغاز شده بود با سقوط خونین خاتمه یافت.

امین کی بود؟

حفیظ الله امین پسر حبیب الله بود که در قریه، قاضی خیل پغمان تولد یافت تحصیلات ابتدایی را درمکاتب پغمان بسر رسانیده شامل فاکولته، علوم (ساینس) کابل گردید و پس از فراغت از آنجا مدتی بحیث معلم و بعداً بحیث مدیر لیسه ابن سینا اجرای وظیفه می کرد. وی دو مراتبه به امریکا سفر کرد و درجه، "ام.ای" را در تعلیم و تربیه بدست آورد. باردیگر کوشید تا به اخذ درجه، "پی.آچ.دی" نایل شود، ولی موفق نشد. در سال ۱۹٦٥ درخواست عضویت به ح.د.خ.ا. داد وبحیث عضو عادی حزب، بعد از گذرانیدن دوره، آزمایشی پذیرفته شد. به کمك نور محمد تره کی به زودی نردبان ترقی را در حزب پیمود و بالآخره مسؤول بخش نظامی حزب شد. در دوره، سیزدهم بحیث وکیل ولسی جرگه از پغمان انتخاب شد و در مبارزات پارلمانی با فرکسیون چپ که در رأس آن ببرك کارمل بود سهم گرفت. بعد از انشعاب حزب و وحدت دوباره، آن از طرف نور محمد تره کی بحیث عضو بیوروی سیاسی حزب پیشنهاد شد ولی با مخالفت ببرك کارمل مواجه گردید و نتوانست در بیوروی سیاسی راه یابد اما عضو کمیته مرکزی حزب گردید. در انقلاب ثور به گفته، خودش نقش قاطع داشت و در مدت کوتاهیکه هنوز توقیف نگردیده بود امر قیام مسلحانه را صادر کرد. بعد از به قدرت رسیدن، رقیب بزرگ سیاسی خویش ببرك کارمل را از صحنه، سیاسی دور نمود و همرزمانش را کشت و یا روانه، زندانها

ساخت. تا اینکه بعد از کشتن آموزگار و پیشوای خود نور محمد تره کی، رئیس جمهور شد و قدرت را از آن خود ساخت.

امین مردی بود، زیرك، جسور و محیل خوش سیما، نیکو منظر و خوش لباس. نگاه هرزه یی داشت و حرکات وسکناتش جلف و بازاری بود. او انسان خود خواهی بود و برای رسیدن به اهداف شخصی اش از تمام وسایل کار می گرفت. قدرت سازماندهی عالی داشت و برای دست یافتن به قدرت به انسان بی رحمی مبدل می شد. وی توطئه گر ماهر و فطری بود. بدگمان، بی باور و بی اعتماد بود. او ناسیونالست سرسخت، آزاد منش، مغرور و متکی به نفس بود. دوستانش می گفتند که او هیچگاه اجنت سی.آی.ای نبوده است ولی زندگی سیاسی وی آشفته و مرموز بود. ژستها و اکتهایش مخصوصاً در آدم کشی و قساوت ستالین را بیاد انسان می انداخت، فیدل کاسترو محبوب وی بود و حتی نسبت به او حسد می برد. عکس فیدل را همیشه بالای میزش می گذاشت و با غرور می گفت فیدل دوست من است. وی بازیگر ماهری بود به تاتر علاقه داشت و در دو فلم هنری بازی کرده بود که رول و نقش او را به حیث قوماندان انقلاب نشان میداد. او استعداد خاصی در دگرگون ساختن تاریخ (۱) داشت، به امر او تاریخ خود ساختهٔ حزب را نوشتند و به امر او دستبردهای زیادی در تاریخ جدید کشور زدند. تجمل پرست بود و در زندگی شخصی، زندگی به طرز و سلیقهٔ امریکایی ها را می پسندید وی خود را سوویتیست میخواند و به هر کس با فخر و افادهٔ می گفت «رفیق... من روسی تر از شما هستم» او دشمن هزاره ها، ازبك ها بود و پرچمی ها را مانند "اودرزاده" بد می دید و بد می گفت. راستی در پشت امین کی ایستاده بود؟ سیاست وحشتناك دیکتاتوری؟ ترس؟ تشنگی برای قدرت؟ و یا سادسیم، مرض و جنون آدم کشی و زمام داری. با همهٔ این حرف ها ایا او یك فاشیست طراز نوین نبود؟

* * *

بخش سوم

ببرك كارمل

تجاوز شوروی بر افغانستان

- ۱ -

شب ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ بیانیهء رادیویی ببرك كارمل پخش گردید. گفته می شود که این بیانیه قبلاً تهیه شده و از شهر تاشکند یا شهر ترمز مطابق امواج و فریکونسی های رادیوی افغانستان پخش می گردید اما مردم کابل برای یك لحظه به این مسئله اهمیت ندادند که بیانیه از کجا پخش می شود برای آنها آنچه مهم، دلچسپ و قابل تعجب بود شنیدن آواز پر طنین، گرم و آشنای ببرك كارمل بود که اکنون بعد از گذشت تقریباً دو سال از ورای امواج رادیو می شنیدند خاصتاً هنگامیکه او به مردم تبریکی گفت و از نابودی فزیکی حفیظ الله امین این عوام فریب و جلاد تاریخ و باند جنایتکار او حرف زد، اشکهای سرور و خوشحالی اکثر باشندگان کشور خاصتاً مردم ستمدیدهء کابل را که در دوران قدرت این مرد خون آشام عزیزان شان را از دست داده بودند بی اختیار سرازیر ساخت. ببرك كارمل گفت که امین و باند او چگونه "شادروان نور محمد تره کی" اولین مؤسس حزب دیموکراتیك خلق افغانستان را به قتل رسانیدند چگونه و چطور ده ها هزار انسان بی گناه کشور اعم از زن، طفل، پیر و جوان را در زندان ها شکنجه گاه ها و پولیگون ها، بدون محاکمه از بین بردند و چگونه پلان داشتند تا موجبات نابودی نصف نفوس کشور را فراهم سازند. او از افشای پلان های بعدی حفیظ الله امین که قصد داشت تا با مخالفین دولت سازش نموده و موجبات سقوط و نابودی دولت دیموکراتیك افغانستان را فراهم نماید صحبت نمود و گفت که قطعات محدود اتحاد شوروی، بنابر دعوت دولت ها و حکومات قبلی افغانستان بر افغانستان آمده اند تا با مردم افغانستان در حصهء دفاع از تمامیت ارضی، استقلال ملی و دفاع از سر زمین پدر وطن آنها کمك نمایند. او گفت آنها به وظیفهء انترناسیونالیستی شان عمل کرده و بعد از تأمین صلح و امنیت در کشورما، افغانستان را ترك گفته و دوباره به کشور شان برخواهند گشت و در سخنانش به آمدن روسها به افغانستان

مشروعیت داد.

روز ۲۸ دسامبر طیارات روسی که از ارتفاع پست پرواز می کردند و سربازان، تانك ها، ماشین های محاربوی روس که در چهار راهی ها پاس میدادند مردم کابل را که وحشت زده، متعجب و حیران به این کاسکت ها، کلاشینکوف ها، خود روها و نفربرهای روسی نگاه می کردند با یك حقیقت تلخ مواجه ساخت و آن موجودیت مردم بیگانه در کشورشان بود. سربازان روسی نیز که خود را در کشور بیگانه میبافتند، به همان اندازه متعجب و حیرت زده به چهره های تازه، لباس های گوناگون تعمیرها، مغازه ها، موترها و آدم ها می نگریستند و هر لحظه آماده بودند تا دست به ماشه ببرند ولی در چهار راهی های عمده ومراکز پر جمعیت شهر، بخش مخفی حزب "پرچم" از شب قبل همراه با سربازان روسی ایستاده بودند و مردم پریشان و گریزان را که هزاران سوال داشتند با شادمانی و سرور رهنمایی می کردند و ضرورت آمدن مهمانان ناخوانده را برای آنها باز گو می نمودند. این بخش حزب در شام ۲۷ دسامبر فعال گردیده بود و مرکز آن در لیسهء امانی بود. از شب گذشته تا صبح روز ۲۸ دسامبر ، آنها افراد فعال مربوط به امین را دستگیر و خلع سلاح می کردند و در لیسهء نجات "امانی" محبوس می نمودند. در لیسهء امانی، مرکز رادیو و تلویزیون، مخابرات، ارگ، قصر چهلستون در سرکها و پارك ها، مکروریان ها، پرچمی ها دیده می شدند. قیافه های شاد و لبان پر خندهء آنها دلیل بر پیروزی و اقناع آنها بود و شعارهای زنده باد ببرك کارمل و هورا های بی پایان این جمعیت هیجان زده و مغرور دلیل رهایی و خوشبختی شان. ببرك کارمل همراه با دوکتور اناهیتا راتب زاد و نور احمد نور به کابل بازگشت و در میان موج احساسات طرفداران و هواخواهان خویش زمین مقدس کشور را بوسید و در قصر چهلستون منزل گزید. بلافاصله کنفرانس های مطبوعاتی، یکی پی دیگری دایر شد و او به پرسش آنها مبنی بر علت آمدن قطعات شوروی به افغانستان پاسخ گفت. او وانمود ساخت که مطابق مواد معاهدهء ۹ دسامبر ۱۹۷۸ که بین سران دو کشور امضاء شده است آمدن این قشون یك امر موجه است و به آزادی و استقلال افغانستان هیچگونه صدمه یی نمیزند. وی از دولت شوروی و سربازان انترناسیونالیست ان که در روزهای دشوار به کمك همسایهء خویش شتافتند اظهار سپاس و امتنان کرد.

بزودی پروگرام جدید دولت توسط وی از طریق رسانه های گروهی نشر شد این پروگرام که خطوط اساسی آن با پروگرام های دولت های تره کی و امین فرق چندانی نداشت اما ستراتیژی واقعی آن را ایجاد حکومت با اشتراك تمام مردم توسط ایجاد جبههء ملی پدروطن تشکیل میداد

که سیاست سازش، مذاکره و کمپرمایز برای پایان بخشیدن به جنگ داخلی در آن برجسته بود. وی از نقش نیرومند اسلام در جامعه‌ء افغانی بخوبی آگاهی داشت و در همان اولین بیانیه ها، این مسئله را با احترام و ادب فراوان یاد می نمود. وی وعده داد که به زودی زندانیان سیاسی دوران امین را آزاد خواهد ساخت و روزی را بنام عزای ملی اعلان خواهد کرد. وی گناه تمام خرابی ها، جنایت ها و کشتارهای گذشته را بالای امین و باند او انداخت و وعده کرد که به زودی چهره های اصلی و عاملین جنایت و کشتار محاکمه خواهند شد. او دگرگونی نوین را، مرحله‌ء نوین و تکاملی انقلاب یاد نمود.

در اولین روزها کمیته‌ء مرکزی جدید و شورای انقلابی جدید که در ترکیب آن سران حزب پرچم اکثریت داشتند بوجود آمد. اسدالله سروری بحیث معاون شورای انقلابی و معاون رئیس جمهور تعیین شد لایق و بارق شفیعی که چند روزی در زندان بودند نیز بحیث اعضای کمیته مرکزی و شورای انقلابی پذیرفته شدند سید محمد گلاب زوی، اسلم وطنجار، شیرجان مزدوریار نیز بحیث وزرا در کابینه‌ء سلطان علی کشتمند شامل گردیدند وزارت دفاع برای رفیع و ریاست عمومی خاد برای دوکتور نجیب اله تفویض گردید. تعیین سروری در پُست معاون رئیس جمهور و تعیین گلاب زوی در پست وزارت داخله نمایانگر آن بود که ببرک کارمل به این وسیله میخواهد به خلقی های ناراضی خصوصاً طرفداران تره کی امتیاز بدهد و پشتیبانی آنها را کمائی کند و از طرف دیگر گامی عملی بشود در جهت وحدت حزبی. اما، مردم این حرف ها را نمی فهمیدند بخصوصاً پرچمی ها، سروری را قصاب سیاه دل و سیاه کرداری میدانستند که بدست خود صدها انسان را شکنجه کرده بود و با یك امضایش صدها نفر در اطراف و اکناف کشور سر به نیست شده بودند حتی کشتمند قادر و رفیع را شخصاً شکنجه داده و از آنها اعتراف گرفته بود، و اکنون وی بحیث آمر و مافوق آنها پدیدار گردیده بود این اولین نشانه و علامت نا رضائیتی مردم و بخشی از اعضای حزب بود.

اما در اردو تعیینات در سطوح بالا برای پرچمی ها ایده آل بود : رفیع وزیر دفاع، دگرمن گل آقا بحیث رئیس عمومی امور سیاســی اردو، تورنجنرال بابه جان لوی درستیز، دگرمن خلیل الله قوماندان قول اردوی مرکز، دگرمن نورالحق علومی رئیس ارکان قول اردوی مرکز، نگارنده قوماندان فرقه ۷، جگرن شهنواز تنی قوماندان فرقه ۸، دگرمن عبدالقادر میاخیل قوماندان فرقه ۱۱ ننگرهار. جنرال میر طهماس رؤف قوماندان قول اردوی قندهار، جنرال غلام نبی فراهی قوماندان قول اردوی پکتیا.

-۲-

زندانیان سیاسی بعد از شنیدن سخنان ببرک کارمل مبنی بر رهایی شان، امید دوباره به زندگی یافتند و هنوز روزی نگذشته بود که هزاران نفر مرد و زن کابل به امید باز یافتن وابستگان و عزیزان شان در برابر محبس پلچرخی دست به تظاهرات زدند و محیطی پر انتظار و امید را بوجود آوردند. بالآخره به تاریخ یازدهم جدی بیش از پنجهزار نفر زندانی سیاسی آزاد شدند هزاران نفر از شهریان کابل در زیر سرمای کشنده، ماه جدی به این امید که عزیزان و همبستگان خود را بازیابند در بیرون زندان گرد آمده بودند. شور و شعف کسانیکه وابستگان خود را باز مییافتند پایان نداشت همچنانکه غصه و اندوه، ناله و ضجه، بینوایانیکه عزیزان خود را گم کرده بودند و دیگر هرگز نمی دیدند بی پایان بود صحنه یی بود رقت انگیز و ماتم زا. هزاران انسان مفقود شده و در کام زمین فرو رفته بودند هزاران انسان با هزاران آرزو و امید در صدد یافتن زندانیان لاغر، زرد انبوه و چرکین زنده بودند. موهای کثیف، ناخن های چرکین، لباسهای ژولیده، ریش های رسیده و انبوه نمایانگر اوج ظلم، ستم و فشاری بود که بر آنها تحمیل گردیده بود. آنها می گریستند و حکایت های وحشتناکی را با اشك و اندوه قصه می کردند. از شکنجه گاه های اگسا، از اقسام شکنجه ها، زجرها، توهین ها، تحقیر ها داستان ها می گفتند. از سفاکی و بی رحمی سید عبدالله آمر زندان که خود را خداوندگار زندان و جهان میدانست و بدست خود هر شب انسان ها را روانه، دیار عدم می ساخت. از کشتار دیشب در صحن زندان و از زنده به گور کردن امروز در پولیگون پل چرخی، قصه ها بیان میداشتند می گفتند هیچکس امید رهایی نداشت و هیچکس نمیدانست چه وقت به زندگیش، به هستی اش پایان می بخشند.

این زندانیان تنها پرچمی ها نبودند. از هرگروه و از هر قشر، از هر جریان و سازمان سیاسی، از اهل کعبه، از مردم متوسط، وزرای سابق، جنرالان سابق، خانواده، شاهی، روحانیون، ملاها، حتی پروفیسور سیاف درین جمله شامل بودند که بدون هیچگونه تبعیضی رها می گردیدند. مردمی که بخت با آنها همراه بود وطالع مدد گار.

در ولایات نیز زندانیان بسیاری بودند که حق و نا حق بنام های "مرتجع"، "افراطی"، "سکتاریست" "اخوان"، "تنگ نظر"، "منحرف"، "لومپن"، "سرمایه دار"، "غرب زده"، "جاسوس"، "طرفدار امریکا"، "انتی سویتست" در محابس تنگ، تاریك و فاقد شرایط زندگی انسانی، انبار شده بودند. آنها نیز بروزهای ۱۲ و ۱۳ جنوری رها گردیدند. بتاریخ ۱۳ جنوری روز یاد بود شهدا اعلان گردید و در سرتاسر کشور بنام روز عزای ملی رخصتی عمومی شد. مردم به فاتحه

گیری و فاتحه خوانی پرداختند. ببرك کارمل شخصاً در یکی از مساجد شهرکابل رفت و در غم و اندوه مردم خود را شریك ساخت.

سازمان کام منحل گردید و عده یی از گردانندگان و عاملین جنایت و کشتار مردم محاکمه و اعدام گردیدند. سازمان جدیدی به نام خدمات اطلاعات دولتی "خاد" بوجود آمد و همانطوریکه نوشیتم رئیس عمومی آن دوکتور نجیب الله مقرر گردید.

این ها، همه خوب و آغاز نیکویی بود برای ترمیم و تداوی داغها و زخم های قلوب خون چکان مردم. ولی بزودی گیجی و هیجانات اولیهء مردم فروکش کرد. تلخی ها و دردهای قبلی فراموش شد سرگوشی ها و زمزمه ها آغاز گردید زیرا که مردم به خود آمدند و صدای پاشنه های آهنین بیگانه را در سنگفرش های کوچه هایشان شنیدند پس زمزمه ها و سرگوشی ها به اعتراض تبدیل شده، نیرومند و پر طنین گردید و به فریاد و نعره مقدس "الله اکبر" مبدل شد. الله اکبر به مشابهء فریاد اعتراض، خشم و نفرت یك ملت مسلمان، علیه روسهای کافر و ملحد.

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

-۳-

کمی از خود بنویسم :

منزل برادرم اسدالله عظیمی در شهر نو واقع بود، اپارتمانی در جوار چهار راهی انصاری. شب ۲۷ دسامبر مهمان وی بودم ساعت ۷ شام صداهای ماشین های محاربوی، تك فیرها، فیرهای اسلحهء ثقیل به وضاحت بگوش می رسید و صدای انفجارات مرمی ها، و شراپل های توپچی و تانك که در غرب شهر منفجر می گردیدند تشخیص داده می شد. از پنجرهء اپارتمان جابجا شدن تخنیك و سپاهیان کلاه خود پوش روسی را در چهارراهی حاجی یعقوب و انصاری مشاهده کردیم و دیدیم که چگونه دکانها بسرعت بسته می شدند موترها هارن کنان دور می شدند و مردم پر تشویش و هراسناك می گریختند. هوا و فضا آگنده از ترس، وحشت و اضطراب بود. همسایه های برادرم می آمدند، میرفتند، هر کدام به نحو خاصی اظهار عقیده کرده و گاهگاهی مرا سوال پیچ می کردند من نیز که بی خبر و بی اطلاع بودم نمیدانستم به آنها چه بگویم و چگونه این حرکات نظامی مردم بیگانه را برای آنها توضیح بدهم. رادیو و تلویزیون گویا عمداً خبری نمیدادند و مصرانه به پخش پروگرام های عادی خویش ادامه میدادند. در بیرون خنکی و سردی ماه جدی بیداد می کرد. چهرهء ماهتاب گرفته بود و ستاره ها دیگر مستی نداشتند و چشمك نمیزدند تیلفون ها هنوز کار می کردند ومرتباً زنگ میزدند زنگهای لاینقطع و دوام

دار که کسی به آن توجه نمی کرد. بزودی سرکها از عابرین و شبگردان تهی شد و سرما، سکوت و سیاهی شب بر شهر چیره گردید. اضطراب، شب، سیاهی، سرما و سکوت و بی خبری مطلق.

ناگهان گوینده رادیو با هیجان اطلاع داد. حفیظ الله امین این جلاد تاریخ همین اکنون محاکمه و اعدام شد و اینک رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی ح.دخ.ا میخواهند با مردم افغانستان صحبت کنند. ذوق زده خشنود، متعجب و ناباور به رادیو گوش دادیم. صدای بم و پر طنین کارمل را که به مردم در بارهٔ تحول جدید و مرحلهٔ نوین انقلاب تبریکی می گفت و از نابودی حفیظ الله امین و باند جنایتکارش مژده میداد شنیدیم. ما همدیگر را در بغل گرفتیم و بوسیدیم برادرم عضو حزب نبود ولی دوران وحشت و سفاکی گذشته چنان بر روح و روان او اثر تلخ و عمیقی گذاشته بود که بی اختیار می گریست و با اندوه خشم آلودی احساس گنگ و غیر قابل توصیف خود را بروز میداد. راستش شادی بزرگ آن لحظات هرگز فراموشم نمی گردد. آخر کسی به خواب تصور کرده نمی توانست که آن دیکتاتور به چنین سهولت و سادگی نیست و نابود گردد و تقاص خون هزاران انسان بی گناه و بی پناه کشور را با خواری و مذلت پس بدهد. شب نخوابیدیم شاید در آنشب هزاران نفر دیگر نیز نخوابیده باشند مردمی که در برابر این دگرگونی نمی توانستند بی تفاوت باشند و به آرامی و سادگی سر بر بالش گذارند.

صبح فردا، رفقا مرا پیدا کردند بهتر است بگویم همدیگر را پیدا کردیم بوسیدیم در بغل گرفتیم و اشك شادی و خوشبختی سردادیم در لیسهٔ امانی هزاران نفر رفقای حزبی ما جمع شده بودند هر کس در پی انجام وظیفه یی میرفت و با سرعت و مهارت آنرا انجام میداد.

من دو سه روزی در خانه ام بسر بردم در خارج خانه کاری نداشتم وقتم را با رفقا و دوستانیکه اینك از هر گوشه یی پیدا می شدند می گذرانیدم خورسند و اقناع شده بودم کارها بخوبی پیش میرفت و تشویشی وجود نداشت رفیع مرا به نزد خویش خواست او با مارشال سکولوف در یکی از اتاق های موزیم ملی که مؤقتاً قرارگاه وزارت دفاع بود کار می کرد در اتاق انتظار او رفقا و افسران نظامی که تازه از زندان رها گردیده بودند، دسته دسته و گروه گروه میآمدند و میرفتند آنها پر عقده متأثر و حتی مریض بودند در عمق چشمان آنها، شرح جانسوز ده ها و صدها شکنجه، تعذیب، تحقیر و موحش ترین قصه ها و حکایت ها خوانده می شد. هر کدام با علاقمندی و محبت مرا در آغوش گرفتند و از اینکه بار دیگر در زندگی با هم میدیدیم خورسند بودند رفیع مرا پذیرفت و از اینکه لباس ملکی داشتم و عصا چوبی در دست، متعجب گردید چشمان بزرگ مارشال نیز از حدقه خارج گردید چیزی به ترجمان گفت ولی رفیع گویا حرفی نشنیده باشد مرا به مارشال معرفی کرد. مارشال گفت چرا به حضور وزیر دفاع کشور با لباس ملکی و با این عصا آمده یی من گفتم افسر متقاعد هستم و چون پایم شکسته است

بدون عصا نمیتوانم راه بروم. رفیع گفت رفیق عظیمی، شما بحیث قوماندان فرقه ۷ ریشخور تعیین گردیده اید همین اکنون به آنجا رفته و از اشغال وظیفه اطمینان دهید و دستش را به عنوان خدا حافظی دراز کرد مارشال با تردید و اکراه به من دست داد و تبریک گفت در بیرون رفقا از سروکولم بالا شدند و برایم تبریکی گفتند موتر جیپی من و گل احمد یاورم را به ریشخور رسانید در آنروز برف باشدت بی سابقه یی میبارید و آسمان و زمین را بهم پیوند داده بود. سربازان روسی در داخل خیمه ها و در بیرون در فضای آزاد و سرد آتش افروخته بودند و با پوستین های کلفت، کلاه های نمدی، موزه های بی ریخت و سلاح های حاضر و آماده اینطرف و آنطرف در امتداد سرك ریشخور، پوسته های امنیتی را حفاظت می کردند.

ما به اتاق قوماندان فرقه که در قصر شاه محمود خان در جوار فرقه قرار داشت رفتیم. قوماندان فرقه دگرمن فاروق نام داشت سرمشاور فرقه روس سپیدی بنام شینکوف [۱] بود. فاروق گویی مرا می شناخت از جایش برخواست و احترام کرد بعد از دانستن هدف آمدن من به فرقه و بعد از آنکه شك و تردید مشاورین رفع گردید، فاروق فرقه را ترك گفت و من کار خود را شروع کردم در همانروز با افسران فرقه آشنایی حاصل کردم، و همانروز بار دیگر یونیفورم نظامی پوشیدم دوباره بر حال گردیدم و در یکی از حساسترین پستهای نظامی کشورم قرار گرفتم هنوز روزی نگذشته بود که به چهلستون دعوت گردیدم و در جلسه‌ء شورای انقلابی بحیث عضو شورای انقلابی ج.د.ا. عضویت یافتم در همان جلسه ببرك کارمل مرا پذیرفت و گفت از اینکه در اثنای قوماندانی فرقه غزنی آمادگی برای اجرای یك حرکت نظامی گرفته بودی و صدای رفقایت را لبیك گفته بودی کاملاً اطلاع دارم و سپاسگذارم. اما، بنابر دلایلی ما نخواستیم در آن موقع به این کار اقدام کنیم زیرا که قناعت بخشیدن به مردم و افکار عامه و دوستان شوروی دشوار بود او گفت، اکنون وظیفه‌ء تو بسیار دشوار است خاصتاً بعد از آنکه قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی به وطن شان برگردند تا آن موقع باید فرقه ۷ یکی از نیرومند ترین، با اعتماد ترین فرقه های افغانستان گردد که در هر کجا وظایف خویش را به نفع مرحله‌ء نوین و تکاملی آن انجام داده بتواند. من از این حرف ها شاد و مسرور شده بودم زیرا می شنیدم که قوت های نظامی شوروی بزودی به وطن شان بر می گردند و ما مستقلانه از کشور خویش دفاع می کنیم.

فرقه‌ء ۷ در پانزده کیلومتری جنوب غرب کابل، شمال چهار آسیاب در محلی بنام "ریشخور" موقعیت داشت و یکی از فرقه های بزرگ قول اردوی مرکزی را تشکیل میداد بر علاوه‌ء وظیفه

۱- Shinkov.

اصلی اش که عبارت بود از دفاع سرحدات شرقی کشور در اثنای تجاوز خارجی، نقش بزرگی را در تأمین امنیت داخلی در کشور خصوصاً شهر کابل بازی می کرد و دارای تاریخچهٔ پر افتخاری بود.

در اولین هفته ها، غند ۷۵ این فرقه جهت کمک به فرقه ۲۰ نهرین در تخار به وظیفهٔ محاربوی سوق شد در آن موقع دگرمن سید جان مشهور به "لالا" بحیث قوماندان فرقه ۲۰ تعیین گردیده بود و در اثر یکی از جنگها و حملات گسترده یی مجاهدین یکی از غندهای فرقه ۲۰ متحمل تلفات و ضایعات سنگین اسلحه و تخنیک محاربوی شده و تعداد زیادی از پرسونل آن شهید، زخمی و اسیر گردیده بودند. مرکز ولایت نیز بدست مجاهدین افتاده بود این اولین عکس العمل جدی مخالفین دولت در اولین روزهای آمدن قطعات محدود نظامی شوروی به افغانستان بود. برای من نیز وظیفه داده شد تا به تخار بروم و با سید جان کمک کنم. ما به مشکل توانستیم تا مرکز ولایت را بدست آوریم اما چون فرقه ۲۰ تلفات داده بود امر گردید تا غند ۷۵ فرقه ۷ به فرقه ۲۰ تسلیم داده شود. ما این کار را انجام دادیم. قوماندان غند ۷۵ دگرمن عبدالحمید نام داشت و با وصف آنکه مسلک وی مخابره بود در آن عملیات بسیار خوب درخشیده بود در بازگشت از قندوز به سواری موتر جیب روسی، در حالیکه آمر اوپراسیون فرقه جگرن نظام الدین (۱) آمر سیاسی جگرن واحد و یکی از یاورانم با من همراه بودند در حصه "جرخشک" ولایت بغلان هنگام عصر با کمین مجاهدین مواجه گردیدیم. مشاورین و سید جان قوماندان فرقه ۲۰ به سواری زرهپوش چند لحظه قبل از ما از این منطقه گذشته بودند که دفعتاً از چهار طرف توسط مخالفین مذکور بالای موتر جیب ما آتش گشوده شد فیرها از اسلحهٔ خفیفه و ماشیندارهای دستی اجرا می شد و لحظه به لحظه شدت مییافت یکی از مرمی ها به گوش دریور اصابت کرد و خون گردن و چهرهٔ او را پوشانید مرمی دیگر به کلاشینکوفی که در دستم بود اصابت کرد و شاجور آنرا منفجر ساخت دستانم سوختند ولی صدمه یی به من نرسید مرمی ها ترپال و بدنهٔ راست و چپ و عقب موتر را سوراخ، سوراخ کردند و تایر ها را از کار انداختند اما موتر هنوز هم میدوید و دریور با مهارت خاصی آنرا به شکل مارپیچ میراند و فاصلهٔ تیر رسی را زیاد می نمود بعد از مدتی موتر ایستاده شد مانزدیک فابریکهٔ قند بغلان رسیده بودیم و زنده و سلامت بودیم معجزهٔ ما را نجات بخشیده بود و میبائیست شکر گذار می بودیم و سپاس گذار که بودیم.

در بازگشت به کابل که اواخر ماه دلو بود وضع شهر و بازار دگرگون بود در غیاب ما،

۱- جگرن نظام الدین، بعدها در فرقه ۱۲ قول اردوی ۳ از اثر انفجار ماین شهید گردید.

احساسات ضد روسی به اوج خود رسیده بود دکانها بسته بود شبها صدای الله اکبر شنیده می شد، در مکاتب و پوهنتون اعتصابات و مخالفت ها اوج می گرفت. ادارات دولتی به ندرت فعال بودند و مردم در همه جا، زمزمه های مخالفت و صدای اعتراض خشم خود را علیه اقامت قوتهای شوروی بلند کرده بودند. در همین روز ها، مرا ببرک کارمل به نزد خود خواست و بعد از صحبت مفصلی به من گفت که باید به هرات بروم و بحیث قوماندان فرقه ۱۷ هرات وظیفهء تأمین امنیت ولایت هرات، غور و بادغیس را انجام دهم. او گفت شهر هرات دومین شهر بزرگ افغانستان است و ثبات و امنیت در آنجا برای دولت اهمیت بسیار زیادی دارد من، میرطهماس رؤف بحیث والی و نبی شوریده بحیث رئیس امنیت هرات در قبل از ظهر روز سوم حوت ۱۳۵۸ به طرف هرات پرواز کردیم.

-۴-

اردوی ٤٠ همینکه از مهم امین فراغت حاصل کرد و رسیدن قطعات و جزوتامهای بزرگش از طریق حیرتان و تورغندی تکمیل گردید در اولین و نخستین روزها، میدان های هوایی تمام ولایات و شهرهای بزرگ را بدست آورده و در مراکز شهرها و ولسوالی های بزرگ جابجا شدند شاهراه های عمدهء کشور، خاصتاً شاهراه کابل، حیرتان، تورغندی، هرات، قندهار و کابل را با افراز نمودن گارنیزیون ها و پوسته های امنیتی تحت مراقبت قرار دادند، و یك خط دفاعی دورانی به مسافهء صد الی یکصدوپنجاه کیلومتری دور از سرحدات دولتی افغانستان در عمق کشور ایجاد نمودند آنها اعلان کردند که در فعالیتهای محاربوی علیه مخالفین دولت اشتراك نخواهند کرد و ظیفهء آنها را تأمین امنیت نقاط ستراتیژیك و کلیدی کشور و اهداف بزرگ نظامی و اقتصادی جمهوری دیموکراتیك افغانستان تشکیل میدهد.

در کابل، قرارگاه اردوی ٤٠ در قصر تاج بیگ جائیکه امین را از بین برده بودند، جابجا گردید و قطعات مستقل اردو در قرب و جوار تپهء تاج بیگ، اردو زدند. فرقه ۱۰۵ دیسانت هجومی در میدان هوایی، خیرخانه، بالاحصار کابل، کلوپ عسکری، حتی ارگ ریاست جمهوری جزوتام دار جابجا شد و در بعضی از این نقاط کارساختمان بارك های چوبی برای استراحت سربازان، دیپوهای مهمات و مواد مادی لوژستیکی، طعام خانه، سینما، کلوب، میدان های تعلیم و سایر تأسیسات نظامی به سرعت و شدت آغاز گردید. لوله کشی آب، تمدید برق و حتی اسفلت نمودن سرکهای این شهرك های نظامی که نه تنها در کابل، بلکه در سایر شهرهای کشور همزمان شروع گردیده بود، خبر از اقامت طولانی این اردو میداد و باعث نفرت و خشم مردم می گردید.

در آغاز فرقه ۱۰۵ در کابل فرقه ۵ موتوریزه درشنیدند و یك فرقهء موتو ریزهء دیگر در قندوز جابجا گردیدند. یك لوا در مشرقی، یك لوا در گردیز و یك غند مستقل در قندهار. نقط درخوست و بعضی از ولایات مانند کنرها، بدخشان و هزاره جات بنابر ملحوظات نظامی و شاید کمبود و غیر کافی بودن پرسونل و تخنیك و نبودن خطوط مطمئن اکمالاتی قطعات اردوی چهل جابجا نشدند.

سوق و ادارهء اردوی ٤٠ که تعداد پرسونل آن بعد از جنگهای پنجشیر در سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۲ به یکصدوبیست هزار نفر میرسید از کابل انجام می گرفت اما ستردرستیز اتحاد شوروی شب و روز با این اردو به تماس بود و مستقیماً آنرا قوماندہ می کرد ارتباط با اردوی افغانستان از طریق سرمستشاریت نظامی شوروی در اردوی افغانستان تأمین می گردید. سرمستشاریت اتحاد شوروی متشکل از "اپرات" یا گروپ بزرگی بود که تعداد آنها لااقل به هشتاد نفر میرسید و در مقر وزارت دفاع، در قصر دارالامان جابجا شده بود جائیکه وزیر دفاع، لوی درستیز، رئیس عمومی امور سیاسی و سایر رؤسای وزارت دفاع (قرارگاه) دفتر داشتند مشاورین یونیفورم محاربوی اردوی افغانستان را می پوشیدند و فاقد علایم نظامی بودند. قصر وزارت دفاع را بر علاوهء سربازان کندك محافظ ستردرستیز، جزوتامی از اردوی ٤٠ نیز محافظ می کرد و در مقابل دروازهء وزیر دفاع پهره داران روسی پاس میدادند. سرمسشار نظامی اتحاد شوروی در اردوی افغانستان دگر جنرال "مگماتیف" بود؛ او بعد از مدتی جایش را به سترجنرال مایورف سپرد.

قبل از حرکت بسوی افغانستان ابلاغیهء ذیل به پرسونل اردوی ٤٠ صادر شده بود که فشردهء آن تقدیم می شود [1] : «جنگاوران شوروی که در سرزمین افغانستان دوست قرار دارید! به خاطر داشته باشید که شما نمایندگان اردویی هستید که دست کمك به کشوری دراز کرده اند که در آنجا جنگ علیه امپریالیزم و دخالت آنها ادامه دارد بیاد داشته باشید آنطوریکه خود را درین کشور نشان میدهید مردم افغانستان به اساس آن در بارهء اردوی شوروی قضاوت خواهند کرد و همچنان در مورد کشور و میهن کبیر ما اتحاد شوروی هنگامیکه در جمهوری د.ا. هستی خود را مطابق نورم ها و موازین، قوانین، حقوق و عادات این کشور مطابقت بده و با حوصله مندی و استقامت عادات و عنعنه مردم را احترام بگذار مطابق خصوصیات و کرکتر خویش، مردم افغانستان به صورت بسیار ظریفانه بی مهربانی و ستم را احساس می کنند و میدانند. ارتباطات نیکو و انسانی را آنها به صورت بسیار عمیق احترام می گذارند. مخصوصاً

۱- اگر ترجمه دقیق نیست معذرت می خواهم. اما مفهوم آن با متن مطابقت دارد. ترجمه از مؤلف است.

آنها توجه و مهربانی را در مورد اطفال، زنان، ریش سفیدان بسیار ارزش میدهند همیشه با احساس انسان دوستی، عدالت پسندی نیک خواهی با زحمتکشان ج.د.ا. برخورد نما.
مشوره های دوکتوران خویش را در مورد خوردن غذا و نوشیدن آب بصورت جدی عمل کن. از آب دریاها، کانال ها، چاه ها که میتوانند ناقل امراض باشند، استفاده نکن و همچنان هر غذایی را مخور هیچ چیزی را عوض نکن و هیچ چیزی را مفروش این بصورت مطلق منع است بدون ضرورت وظیفوی هیچگاه در مؤسسات ، مغازه ها، بازارها نرو، و از ترانسپورت های شخصی استفاده نکن ضرور است بدانی که جنایات انفرادی و برهم زدن نظم بالای اتوریته دولت شوروی تاثیر بسیار منفی وارد می نماید، و مایه‌ء خجلت و سر افکندگی نظامیان پاک و راستین شوروی می گردد»

اردوی ٤٠ هنگامیکه به افغانستان داخل می شد در پیشاپیش قطعات خویش مفرزه های تبلیغاتی را که هدف آن ترجیع دادن ضرورت آمدن قطعات نظامی شوروی به افغانستان بود تشکیل کردند درین مفرزه های تبلیغاتی که معمولاً بازرهپوش ها و بیردیم های مجهز با بلند گو بودند جوانان تاجك و ازبك، ترجمان ها، کارکنان سیاسی و مسؤلین کی. جی. بی توظیف میشدند و در هر جائی که اجتماع مردم را می دیدند برا ی آنها سخنرانی می نمودند این مفرزه ها معمولاً با خود مقادیر آرد، روغن، صابون، بوره و تیل دیزل انتقال میدادند و برای اهالی توزیع می نمودند آنها در سخنرانی های کوتاه خویش می گفتند ما برای اجرای وظایف انترناسیونالیستی خویش به افغانستان آمده ایم ما می خواهیم درین جا صلح و امنیت بر قرار باشد ما برای همیشه در کشور شما نیآمده ایم اما همیشه با یك سوال مشکل مواجه می شدند: مردم می پرسیدند بنابر خواهش چه کسی به افغانستان آمده اید؟ و آنها می گفتند به اساس خواهش دولت قانونی افغانستان بعداً در ترکیب این مفرزه. فعالین ح د . خ . ا و کارکنان " خاد" نیز داخل شدند و کیفیت تبلیغ آنرا ارتقاء بخشیدند.

در سال اول اقامت، اردوی ٤٠ در فعالیتهای محاربوی اشتراك نکرد و اردو معمولاً به ترتیب و تنظیم پلان های تدافعی پوسته های امنیتی در شاهراه ها اهداف عمده‌ء اقتصادی مانند بندهای برق ، پلها واهداف نظامی مانند میدان های هوائی، تأسیسات مهم دولتی و حفاظت ولایات و شهرها مصروف بود و از آنها نگهداری می کرد هم چنان در وضع الجیش های خویش مصروف تعلیم و تربیه محاربوی و سیاسی بوده وقت خویش را به اعمار تأسیسات ضروری برای زندگی بهتر سربازان و پرسونل خویش می گذرانید. اردو با مجاهدین که در آنموقع "اشرار" لقب یافته بودند صرف در اثنای عبور دادن قطار های اکمالاتی شان مواجه می شد و آن هنگامی بود که دشمنان کمین می گرفتند و بالای این قطارهای اکمالاتی آتش می گشودند. اردوی ٤٠

نیز سلاح های ثقیل، تانك ها و ماشین های محاربوی خود را دور میداد و بالای آنها آتش می گشود، و در پاره‌ء اوقات از بمباردمان های هوائی کار میگرفت و هم در صورتیکه بالای گارنیزیون های آنها انداخت می شد جواب متقابله میداد. اردو سعی میکرد تا خود را از اجرای فعالیتهای محاربوی و مواجه شدن با مجاهدین دور نگهدارد. گاه گاهی، سربازان شوروی دردهات و قریه جات اطراف خویش میرفتند و به داد و ستد با اهالی می پرداختند و معمولاً در معاملات زیان کرده ، اکثراً کشته و یا اسیر می گردیدند و قوماندان مربوط بعداز اطلاع حادثه قریه ء مذکور را به آتش و خون میکشید، ارتباط با اهالی محل کم کم در صفوف سربازان شوروی بحیث یك عادت تبدیل می گردید. آنها در بدل مقدار کمی مواد مخدره، سلاح و مهمات خویشرا می فروختند و اکثراً به دام مجاهدین می افتادند و مجاهدین آنها را شقه شقه می نمودند.

بعضی از مؤرخین غربی نوشته اند که اردوی ۴۰ در حادثه‌ء سوم حوت سال ۱۳۵۹ در جهت سرکوب مردم کابل سهم گرفته بود اما این موضوع حقیقت ندارد، زیرا که اردوی ۴۰اولین بار در سال ۱۳۶۰در فعالیت محاربوی بخاطر استرداد غند توپچی فرقه ۲۰ در ولایت بغلان به اساس خواهش دولت سهم گرفت که جریان آنرا بعداً خواهیم خواند.

عجالتاً همین قدر باید دانست که اردوی ۴۰ با وصف اتخاذ تدابیر برای اقامت طولانی هنوز نمی دانست که تا چه موقعی در افغانستان خواهد بود و به همین خاطر نمی خواست خود را در جنگ های داخلی افغانستان داخل سازد.

-۵-

عکس العمل و واکنش های جامعه‌ء افغان و دنیای خارج در برابر داخل شدن نیروهای شوروی به افغانستان بسیار شدید بود. کارتر رئیس جمهور امریکا اتحاد شوروی را متهم کرد که "بصورت آشکار قوانین پذیرفته شده بین المللی را نقض کرده است" او میخواست که استقلال افغانستان را که با تجاوز شوروی خدشه دار شده بود بحیث یك قضیه‌ء اساسی و سر نوشت ساز برای دنیای غرب و جهان اسلام خصوصاً همسایه های افغانستان در آورد و با تحریك افکار عمومی جهان، اتحادشوروی را محکوم و در مضیقه قرار دهد. او بزود ی گفت که اشغال نظامی افغانستان توسط اتحاد شوروی بحران عمیقی بین شوروی و کشور های غربی بوجود آورده است و این عمیق ترین بحرانی است که پس از جنگ عمومی دوم بوجود آمده است. باپیروی از سیاست امریکا، تمام کشور های غربی، جنبش کشور های غیر منسلك، ممالك عربی و همسایگان افغانستان، پاکستان، ایران و چین تبلیغات نیرومند و پیوسته یی را علیه ج . د . ا و اتحاد شوروی براه انداختند و دولت رئیس جمهور کارمل را دولت دست نشانده قلمداد نمودند. رادیوی

بی بی سی صدای امریکا، صدای آلمان، رادیوهای پاکستان، ایران ، عربستان سعودی ، چین اسرائیل و غیره بصورت دوام دار و همیشه ، زهرآگین ترین تبلیغات را پخش می کردند و راست یا دروغ، چپ و راست اتحاد شوروی و دولت ج . د . ا . را می کوبیدند . احزاب کمونیست اروپا نیز تحت تاثیر تبلیغات غرب قرار گرفته تجاوز شوروی را به افغانستان محکوم نمودند و یوگوسلاویا و رومانیا نیز خصمانه با آن بر خورد نمودند. امریکا و دول غربی سیاست تحریم اقتصادی را علیه اتحاد شوروی در پیش گرفتند به اساس این سیاست غله و تکنالوژی پیشرفته به شوروی فرستاده نمی شد. لغو دیتانت یا لغو شدن سیاست تشنج زدایی یکی دیگر از تدابیر جیمی کارتر بود و سنای امریکا را مجبور ساخت تا قرار داد تهدید سلاح های استراتیژیك از جمله سالت ۲ را به تعویق بیندازد این امر به ضرر اتحادشوروی بود زیرا که نمی توانست با آن اقتصاد ضعیف خویش در مسابقه‌ء تسلیحاتی همگام با امریکا و دول غربی باشد و در زمینه رقابت کند. تحریم بازی های المپیك ماسکو از اقدامات دیگر امریکا بود که به حیثیت و پرستیژ جهانی شوروی لطمه میزد.

اما در منطقه نیز تغییرات بزرگی بوقوع پیوسته بود در هندوستان خانم ایندیرا گاندهی دو باره زمام امور را بدست گرفته و به قدرت رسیده بود. ایندیرا دشمن دولت پاکستان و دوست اتحاد شوروی بود و با رژیم افغانستان روابط دوستانه داشت در ایران انقلاب اسلامی پیروز گردیده بود حضرت آیت الله خمینی رهبر و همه کاره‌ء ایران بود و امریکا در مشکل نجات گروگانهای خویش که در سفارت امریکا در تهران بوسیله‌ء دانشجویان ایرانی گرفته شده بودند، دست و پنجه نرم می کرد و راه نجاتی نمی یافت.

در پاکستان جنرال ضیاالحق بعداز به دار کشیدن ذوالفقار علی بوتو، بحیث حکمران نظامی قدرت را در دست داشت و از توسعه‌ء نفوذ اتحاد شوروی در افغانستان و منطقه سخت هراسان بود و آنرا تهدید ی برای تمامیت ارضی پاکستان تلقی می کرد. بطوریکه حتی افغانستان را خط اول تعرض شوروی بر علیه پاکستان تصور می کرد و از جانب دیگر کشمکش های سرحد ی پاکستان با هندوستان داغتر گردیده بود و اندیرا دوست کابل بود ولی ضیاالحق که خود هنوز پایه های لرزان دولتش را مستحکم نکرده بود و با مخالفت مردم پاکستان مواجه بود، تعرض شوروی را بر افغانستان بهانه قرار داد و از آن بصورت زیرکانه جهت تغییر دادن افکار عمومی پاکستان و جهان بنام خطر تهدید تمامیت ارضی و استقلال ملی پاکستان استفاده کرد و کمك های مادی و معنوی امریکا را برای تقویت ارتش، اردو و بنیه‌ء دفاعی کشور خویش بدست آورد.

کنفرانس کشور های اسلامی در جنوری ۱۹۸۰ که در آن بجز از افغانستان و مصر، چهل کشور اسلامی اشتراك کرده بودند، متحد شدند که با کمال قوت از پناهنده گان افغان حمایت

کنند و برای مجاهدین کمک برسانند در راس این کشور عربستان سعودی قرار گرفت.

اما، هنوز هم در جهان احساسات ضد امریکائی وجود داشت و با وصف تمام تعذیرات و تحریکات اقتصادی هنوز هم به شوروی غله میرسید و المپیك ماسکو بدون کدام مشکلی دایر شده بود.

این بود سیمای مختصر سیاسی و عکس العمل جهان و کشور های منطقه در اولین روزها و ماه های بعداز آمدن قوتهای شوروی به افغانستان .

اما، کشور امریکا و دول غربی از افغانستان بسیار دور بودند نزدیکترین کشور ها پاکستان و ایران و چین بود که میتوانستند نقش سر نوشت ساز در پیروزی نهضت مقاومت و ناکامی دولت ج . د . ا بازی کنند.

در پاکستان چه می گذشت ؟

جنرال ضیاالحق حکمران نظامی پاکستان ، از همان نخستین روز های ورود قطعات شوروی به افغانستان به صرافت افتاد تا با کمک بیدریغ خود به تنظیم های افغانی مقیم در پاکستان ، و انکشاف داد ن جنگهای پارتیزانی و چریکی توسط آنها جنگ را در افغانستان طولانی ساز د و دولت ج . د . ا را که دست نشانده، روسها میدانست، مصروف دست و پنجه کردن با آنان بسازد. در نتیجه اردوی افغانستان را ضعیف و اقتصاد آنرا ور شکست نموده، مانع ترقی و پیشرفت این کشور مترقی و جوان گردد. ترس او این بود که اگر دولت افغانستان در پروگرام های خویش مؤفق گردد و برای مردم رفاه و آسایش را به ارمغان آورد، در آنصورت مجال خواهد یافت تا انقلاب را به پاکستان صادر نماید. خاصتاً که هنوز ادعای تاریخی افغانها، در مورد تعیین حق سر نوشت برای مردم پشتونستان در سرخط سیاست خارجی آن کشور قرار داشت.

جنرال ضیا همراه با جنرال اختر عبدالرحمن رئیس تازه استخبارات پاکستان و عده یی از جنرالان نزدیك وی موقف پاکستان رادر برابر افغانستان به بررسی گرفتند و آنرا خطر اول دفاعی پاکستان تلقی نموده و تصمیم تاریخی خویش را مبنی بر کمك جهاد به افغانها مخفیانه اتخاذ کردند.

ضیاً الحق به جنرال اختر گفت (۱) : «دوسال وقت ضرورت است تامن در پاکستان و جهان به موقف خویش استحکام بخشیم و برای این منظور در افغانستان باید آب تا بحد لازم بجوشد»

بناً جنرال اختر عبدالرحمن دست بکار گردید. در آی. اس. ای. شعبه، علیحده با امکانات بزرگ مالی و صلاحیت های وسیع بخاطر کمك به مجاهدین افغان بوجود آمد و تمام این امور

۱- مجاهد خاموش. تالیف دگروال محمد یوسف همکار جنرال اختر. طبع پشاور ص ۴۰.

مستقیماً تحت نظر رئیس آی . اس . آی جنرال اختر عبدالرحمن قرار گرفت. «افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید» گفتنی رئیس جمهور پاکستان ضیاء الحق به دگر جنرال اختر عبدالرحمن [۱] به تأسی از این امر رئیس جمهور، جنرال اختر چنین امر داد «کابل را باید به آتش کشانید» امریه‌ء برید جنرال اختر عبدالرحمن رئیس عمومی ISI پاکستان ۱۹۸۰-۱۹۸۷.

«جنرال اختر تمام گدام های اردوی پاکستان را زیر و رو کرد و از آنها تفنگ های ۳۰۳ بور و ماین های ضد تانك انگلیسی و راکتهای چینانی فراهم کرد... اداره مسؤل آی. اس.آی با استفاده از تاریکی شب سلاح را بداخل افغانستان انتقال میداد. بعضی از قوماندان و بعضی از تنظیم ها شامل لست انتقال سلاح گردیدند. جریان انتقال سلاح به جبهه جنگ و سروسامان دادن جنگ بمیان آمد. این امکانات بحدی وسعت یافت که در سال ۱۹۸٦ می شد، با استفاده از این کانال هفته یك هزار تن سلاح را انتقال داد» [۲]

دگروال یوسف مطالب افشأ کننده‌ء زیاد در مورد اولین کوشش های جنرال ضیأ والحق و جنرال اختر در مورد سروسامان بخشیدن به جهاد درین رساله، کوچك خویش بیان داشته و اعتراف می کند که چگونه آنها در باره تیوری و تکتیك جنگی جهاد افغانها تصمیم گرفتند و بهترین راه ها و روش های از پادرانداختن حکومت کابل را یافتند او ادامه میدهد. [۳]

«جنرال اختر همیشه جهت دادن سلاح ثقیل و تربیت نظامی به مجاهدین اطراف کابل پا فشاری می کرد در جمله سلاح ثقیله، راکت انداز های ۱۰۷ م م نیز شامل بود که در آغاز دوازده بیرل و دبل ساخت چین بود . ما می خواستیم که وزن راکت کم باشد که به تقاضای ما آنرا به شکل سبك ساختند.

منظور اساسی ما این بود که کابل دوازده ماه تمام زیر حملات راکتی باشد. میدان هوایی و شهر ها بخصوص شاهراه شمال تا دریای آمو مسدود و شاهراه سالنگ هدف دایمی باشد. علاوه از نشانه گیری مراکز مهم نظامی و دولتی با حملات راکتی، با فرستادن افراد تخریب کار، فابریکه های مهم نیز آماج حملات واقع شوند. تخریب کابل محور و هسته مرکزی پلان جنرال اختر بود. در سال ۱۹۸۰ آی . اس . آی هزاران تن سلاح و مهمات را به گروه های مختلف مجاهدین تحویل داد و به همین ترتیب هزاران مجاهد بخاطر کسب تربیت نظامی به پاکستان میآمدند از سال ۱۹۸۰ الی ۱۹۸۷ تیم های اردوی پاکستان از طریق آی. اس. آی بخاطر کمك و رهنمایی مجاهدین به افغانستان میرفتند».

۱- تلك خرس - پاورقی صفحه ۲۹. ۲- همان اثر ص ٤۲.

۳- منظور از راکت اندازهای ۱۲ بیرله، دستگاه های پرتاپ راکت است که ما آنرا بنام های بی ام-یك و بی ام-۱۲ یاد می کردیم.

در صفحه ۱۲۰ کتاب "تلك خرس" می خوانیم : «من بحیث رئیس، شعبه افغانی در آی.اس.آی نه تنها مسوولیت آموزش و تسلیح مجاهدین را بعهده داشتم، بلکه عملیات ایشانرا در داخل افغانستان نیز پی ریزی مینمودم ... هدف من این بود تا افغانستان را بحیث ویتنام شوروی ها در آورم... افغانستان را باید آهسته آهسته به آتش کشانید ... ما در طی سال ۱۹۸۳ تقریباً (۱۰۰۰۰) تن اسلحه و مهمات را تسلیم شدیم، در حالیکه این مقدار در سال ۱۹۸۷ به ۶۵۰۰۰ تن رسید ... قسمت عمده و بیشتر این اسلحه از چین، مصر و بعدها از اسرائیل سرازیر میشد. بنای فیصدی تخصیص عمده ای که در سال ۱۹۸۷ به احزاب داده میشد ازین قرار بود.
حکمتیار ۱۸-۲۰ فیصد، ربانی ۱۸-۱۹ فیصد، سیاف ۱۷-۱۸ فیصد، خالص ۱۳-۱۵ فیصد، نبی ۱۳-۱۵، گیلانی ۱۰-۱۱ و مجددی ۳-۵ فیصد ... در ۱۹۸٤ به تعداد بیست هزار مجاهدین از پروگرام آموزشی ما مستفید شده اند. ما در سال ۱۹۸۵ به تعداد ۱۷۷۰۰ و در سال ۱۹۸٦ به تعداد ۱۹٤۰۰ نفر را آموزش نظامی داده ایم ... تا ۱۹۸۷ یعنی در مدت زمان چهار سال دست کم (۸۰۰۰۰) مجاهدین در پاکستان تربیه نظامی شده در حالیکه تعداد بیشتر ازین در خود افغانستان تحت چنین آموزش قرار گرفته اند ... هدف ما ... نه تنها خروج شوروی ها از افغانستان بلکه طرد و مفرور ساختن کمونیست های افغان از کابل نیز بود ... جنرال اختر عین همین عقیده ای داشت در حالیکه آرمان ما نیز چنین بود. روی همین ملحوظ بود که کابل باید مشتعل و تباه میگردید ... این بود سرمنزل مقصود ما.»

دگروال یوسف و مارك ادکین در همان اثر شان می نویسند : «ما در اواخر ۱۹۸۳ در پاکستان صرف دو کمپ آموزشی داشتیم که در هر کدام آن بتعداد دو صد نفر اشتراك داشت، این تعداد تا اواسط ۱۹۸٤ به یك هزار نفر درماه رسید، در حالیکه در سال ۱۹۸۷ تعداد این کیمپ ها به هفت ارتقاء نمود که چهار کیمپ آن در مجاورت پشاور و سه متباقی در نواحی کوئیته استقرار یافتند. این پروگرام پول و پرسونل زیادی را ایجاب مینمود که خوشبختانه جنرال اختر هر دو ضروریات را بزود ترین فرصت مرفوع ساخت، معذالك قوس صعودی این پروسه نیز آغاز یافت، چنانچه در سال ۱۹۸۱ بتعداد بیست هزار مجاهد ازین پروگرام ما مستفید گردیده اند. ما در سال ۱۹۸۵ بتعداد ۱۷۷۰۰ و در سال ۱۹۸٦ بتعداد ۱۹٤۰۰ نفر را آموزش نظامی داده ایم. این مبالغه نخواهد بود که اگر بگویم که تا زمان انفصال من از I.S.I در ۱۹۸۷ یعنی در مدت زمان چهار سال کم از کم هشتاد هزار مجاهد در پاکستان تربیه نظامی دیده در حالیکه تعداد بیشتر ازین در خود افغانستان تحت چنین آموزش قرار گرفته اند.»

ولی پاکستان نه تنها اداره آی . اس . آی و جنرال اختر را بلکه اردوی پاکستان را نیز در جنگ علیه دولت افغانستان شامل ساخت و بعدها در جنگهای جبهوی جلال آباد، خوست، گردیز

و غیره نقش عمده را ملیشه های پاکستانی و لوژستیك آن اردو به عهده داشتند.

جنرال ضیاء علایق زیادی با نیروهای مقاومت افغان، خاصتاً سازمان های اسلامی رادیکال بیشتر نشان میداد زیرا که با مفکوره و رسالت او در پاکستان مطابقت و سازگاری داشت. او در سال ۱۹۷۹ یك رژیم تند رو اسلامی را اعلان کرده بود. وی مسلمان سر سخت، سختگیر و یك جنرال متعصب، ضد کمونیزم بود. او جنرالی بود که دستانش تا آرنجهابه خون مردم آغشته بود. خاصتاً بعداز اعدام ذوالفقار علی بوتو، مایه نفرت و انزجار افکار عامه پاکستان بود در میان رهبران تنظیم ها بیشتر با گلبدین حکمتیار رابطه داشت و محبت و عنایتش شامل حال او و حزبش بود.

«در مدت زمان تقریباً هر چهار ماه پیامی را تسلیم میشدیم که بر طبق آن تاریخ «گرد هم آیی سران» را بازگو مینمود. این بدین معنی که رئیس جمهور ضیاء در هر ربع سال با آمرین هفت تنظیم جلسه ای میداشت که در آن جنرال اختر، وزیر امور خارجه اکثراً، اینجانب و یکنفر ترجمان نیز اشتراك میورزید، این نشست مطلقاً مخفی دایر میشد. در آن رهبران سیاسی پاکستان به همراه مشاورین نظامی خویش با اشخاص هدایت کننده جهاد مذاکراتی میداشت. به هیچکس اجازه تقرب و دسترسی به جزئیات این ملاقات نبود، چون پاکستان همواره تحت انتقاد قرار داشت که آن کشور جنگ افغانستان را کنترول و به آن اسلحه میفرستد، لیکن دولت ما آنرا مسلسل تکذیب مینمود. تدابیر اکید و دقیق امنیتی به خاطر انعقاد چنین ملاقاتها اتخاذ میگردید.

من مؤظف به آوردن این رهبران در موتر ها بودم. ایشانرا در حالکیه پرسونل I.S.I منحیث گارد امنیتی توظیف میبودند، به یك محل امن در راولپندی جهت تبدیل نمودن موترهایشان هدایت مینمودم. آنها سپس به خانه جنرال اختر راهنمایی و وقتیکه همه میرسید جنرال اختر ایشانرا در موتر خویش به مقر رئیس جمهور در فاصله تقریباً نیم کیلو متر میبردند. ما پرسونل امنیتی را در لباس های ملکی بداخل موترها در ساحه جا به جا مینمودیم. ضیاء همواره به چنین گردهمایی تنها و بدون کدام بادی گارد و یا سکرتر نظامی و یا غیره میرسید. وی حتی به اشخاص و دستیار نزدیك خویش نیز نمی گفت که بدیدن کی میرود.» (۱)

اما جنرال ضیاً خود را ناگزیر می دید که با احتیاط فوق العاده گام بردارد. او از ترس اقدامات تلافی جویانه از جانب ماسکو مخصوصاً در مناطق بلوچستان و صوبه سرحد و کمك با حزب ولی خان، و هم از ترس بی ثباتی سیاسی در پاکستان، کمك های مالی زیادی در اختیار

۱- تلك خرس صفحه ۱۵۲.

مجاهدین قرار نمیداد، و کمک هائیکه صورت می گرفت، سعی می گردید که کاملاً مخفی و سری باشد. اما کابل و ماسکو از آن خبر داشتند و آنرا افشاء می ساختند و ضیاء هم پیوسته انکار می کرد.

جورج آرنی می نویسد [۱] «در ماه های پیش از تجاوز شوروی، کمک پاکستان بارهبری مقاومت افغانی در پشاور در مقایسه با فعالیتهای چریکی خود جوش در داخل افغانستان از اهمیت کمتری بر خوردار بود. زیرا سلاح هائیکه مجاهدین مستقر در پشاور در آن هنگام بدست میآوردند از جمله سلاح های قدیمی ارتش پاکستان بود. اما خود پاکستان زراد خانه های خود را با آن سلاح های بسیار پیشرفته چینائی انباشته میساخت که به پول عربستان سعودی و امارات متحد عربی برای مجاهدین خریداری می گردید»

سازمان جاسوسی مرکزی ایالات متحده امریکا "سیا" نیز قبل از ورود قطعات شوروی بداخل افغانستان به مجاهدین افغان کمک می کرد. در ماه اپریل ۱۹۷۹ مامورین عالیرتبه "سیا" با رهبران تنظیم ها در پاکستان ملاقات نمودند و از ماه سپتامبر همان سال کمک های نقدی امریکا به حسابات بانکی رهبران شورشی مخفیانه انتقال میبافت برژنسکی مشاور امنیتی کارتر در شورای امنیت ملی فیصله نامه یی را به تصویب رسانید که در آن گفته شده بود، امریکائی ها باید بیشتر به افغانهایی همدردی نشان بدهند که مصمم اند استقلال کشور خود را حفظ کنند ولی موقف امریکا و پاکستان ایجاب می کرد که سلاح های امریکائی در آنموقع به اختیار مجاهدین قرار نگیرد. [۲]

جارج آرنی می نویسد[۳] : «... درعوض معاملات تهیه اسلحه از طرف کشور سوم یعنی مصر به شکل کاملاً پیچیده یی تنظیم می گردید. زیرا ماسکو تا سال ۱۹۷۲ تهیه کننده عمده اسلحه آن کشور بود ومصر میتوانست هرنوع اسلحه مورد نیاز را در اختیار مجاهدین قرار دهد. در مصر ذخایر بزرگ سلاح های ساخت شوروی از قبیل سلاح های خود کار، ماین های زمینی راکت انداز ها ومرمی های ضد هوا پیما وجود داشت. انور سادات رئیس جمهور مصر در سال ۱۹۸۱. قبل از شهادت خود افشاء نمود که پس از تهاجم شوروی بر افغانستان از او تقاضا بعمل آمد که «لطفاً درهای ذخایر اسلحه خویش را بر رخ ما باز کن تا ما سلاح هایی را در اختیار افغانها قرار داده بتوانیم که برای پیشبرد جنگ علیه روسها به آن احساس نیازمندی می شود.» در برابر

۱- افغانستان گلرگاه کشور گشایان ۴۹- ۵۲.

۲ - مجله، کهان چاپ لندن به شماره، ۶۹۲ مؤرخ ۲۹ جنوری ۱۹۹۸ شرحی را در مورد افشای مداخله امریکا در افغانستان شش ماه قبل از مداخله شوروی از زبان رابرت گیتس رئیس سازمان «سیا» و تائید زبیگو برژنسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر به نشر رسانده است.

۳- افغانستان گلرگاه کشور گشایان ص ۱۴۸.

این همکاری به اواز طرف ایالات متحده وعده داده شد که قوای نظامی مصر با اسلحه جدید امریکا مجهز خواهد شد. سادات به این معامله موافقه کرد و "انتقال اسلحه توسط هواپیماهای امریکایی از قاهره به افغانها آغاز گردید."

افزون بر مصر، کشور پهناور چین نیز منبع تهیه سلاح برای مجاهدین بود زیرا سلاح هائیکه از نزد مجاهدین در جنگها بدست می آمد، اکثراً مارك چینایی داشتند.

جورج آرنی می نویسد که سیا در حصه تهیه سلاح از کشور های دیگر یا حیثیت دلالی را داشت و یا مستقیماً به خرید می پرداخت او می نویسد (۱) : «برای مثال . اسرائیل سلاح هایی را که در جنگ ۱۹۸۲ در لبنان از عساکر سوریه به غنیمت گرفته بود بالای سیا به فروش رسانید. حتی از پولیند که از اعضای پیمان نظامی وارسا بود، در سال ۱۹۸۶ اسلحه خریداری شده و مستقیماً به پاکستان ارسال گردید. برای اینکه قیود تهیه اسلحه امریکائی نقض نگردیده باشد، حکومت ایران تشویق می شد تا مرمی های ضد تانك نوع تی او دبلیو"T.O.W" ساخت امریکا را در اختیار مجاهدین بگذارد. چنانچه برای اجرای این مأمول اولیورنایت و ماموران مافوق او در سال ۱۹۸۶ یك معامله مخفی تهیه سلاح را با ایران مورد مذاکره قرار داد. در صورتیکه اسلحه ساخت شوروی به اندازه کافی از کشورهای دیگر تهییه شده نمی توانست سیا ترتیبات تولید انرا می گرفت. به اساس معلومات منابع استخباراتی ایالات متحده قسمتی از سلاح هایی که از مصر بدست آورده شده به یك فابریکه تحت کنترول سیا که در نزدیکی قاهره قرار داشت برده شده در آنجا کاپی آنها ساخته شد. هم چنان فابریکه های غرب و سطای امریکا توپهای بی پس لگد و راکتهای زمین به زمین پیمان وارسا و کمپنی هواپیما سازی هیو، راکت های ضد هوائی نوع سام ۷ ساخت شوروی را با کیفیت بهتر کاپی می نمود. افزون برآن سیا به بهای ملیونها دالر نوتهای جعلی افغانی چاپ و منتشر میکرد و بین مجاهدین توزیع می نمود تا با آن مصارف ترانسپورتی و دیگر امور خود را تکافو نمایند.»

عربستان سعودی نیز پس از ایالات متحده امریکا. بزرگترین کمك کننده و حامی مجاهدین و جنبش مقاومت بود. شاهزاده گان و شیوخ ملیاردر عربستان سعودی تصمیم گرفته بودند که درین جنگ مقدس بر علیه روسها در برابر هر دالر امریکائی ها، یك دالر مصرف کنند.

اخبار فرانتریوست مؤرخ ۲۲ اکتوبر ۹۵ می نویسد : «مشاور امنیت ملی امریکا جیمی کارتر در حالیکه در خیبر پاس پاکستان تفنگ را بسوی افغانستان نشانه گرفته بود بخاطر وعده دادن به دولت ضیا الحق و حمایت از مجاهدین به پاکستان آمد. امریکا در مدت ۱۰ سال

۱- افغانستان گذرگاه کشور گشایان. ص ۱٤۹.

بیشتر از ۳ بلیون دالر را برای حمایه مجاهدین افغان بر علیه قشون سرخ پرداخته است. برعلاوه کشورهای دیگر چون انگلستان اسرائیل، عربستان سعودی، کویت، مصر، چین و ایران برای تقویت مجاهدین تقریباً معادل همین مبلغ را پرداخته اند.» در همین اخبار می نویسد : «هنگامی که در جنوری ۱۹۸۱ رونالدریگن در امریکا رئیس جمهور شد، اهداف امریکا در ارتباط افغانستان تغییر کلی پیدا کرد چنانچه امریکا صرف به صدمه زدن قشون سرخ در افغانستان قناعت نمی کند بلکه برای بیرون کشیدن وی از آن جا دست به یك سلسله اقدامات کلی می زند. برای عملی کردن چنین طرح تقریباً بیشتر از ۱۵۰،۰۰۰ سرباز تعلیم یافته و مجهز ضرورت بود، برای این کار کوشش ها در جهت استخدام سربازان از تمام جهان آغاز یافت که از افغان های تبعید شده مقیم اروپا شروع و تا به افریقای شمالی و دیگر قسمت های مسلمان نشین جهان، که توسعه آن الی سرك های امریکا گسترش یافت.»

بدینسان از پنتاگون تا قاهره از ریاض تا پیکنگ و از تل ابیب تاوارسا و تهران و از شرق تاغرب، جهان با دولت نو پا و جوان ببرك کارمل چنگ و دندان نشان میدادند، زراد خانه جهانی دهان گشوده بود. دنیا غضبناك بود، تخت ها می لرزیدند و فرمانروایان از جنگ بزرگ سخن میراند ند و تشنهء خون ، آتش و انتقام بودند، و خدایان جنگ و جنایت براین کشتار بیرحمانه، این جوهای خون و این سر های بر باد رفته مهر تائید می زدند و پنهانی می خندیدند.

-۶-

در کابل هم تخت پادشاهی می لرزید زیرا که زمزمه ها و همهمه های خفته اینك به تظاهرات خود جوش مردم تبدیل شده بود و تبلیغات و تحریکات جهان آزاد آنرا به موج خروشانی از احساسات و هیجانات ضد روسی تبدیل ساخته بود. عمال وفعالین تنظیم ها، سازمانهای اطلاعات سیا و آی. اس. آی و سایر سازمان های جاسوسی جهان نیز شهریان هیجانی و پاکدل کابل را تحریك و تشجیع کرده بودند.

آنروز جمعه سوم حوت سال ۱۳۵۹ بود شب سوم حوت در تمام شهر شب نامه هایی بصورت مخفیانه پخش گردید و مردم را به تظاهرات دعوت کردند. هزاران نفر مرد و زن صبح زود در مرکز شهر گرد آمدند در مساجد شهر نیز جمعیت موج میزد بلند گوها مردم را به قیام دعوت می کردند علم های سبز برافراشته بودند و مردم در پناه آن راه پیمایی می کردند مردم با "سوته" بیل، کارد، تفنگچه. ماشیندارهای سبك، بم های دستی که در زیر پتو ها مخفی کرده بودند مسلح بودند سلاح گرم، در همان روز های گیجی و بی سروسامانی آغازین از بیرون داخل شهر شده بود دختران مکاتب را در پیشاپیش این صفوف هیجان زده به راه پیمایی وادار

کرده بودند، یکی از این دختران ناهید، دیگر سلطانه، سومی آمنه و چهارمی سلما نام داشتند. دخترانی که برایشان گفته شده بود بر ضد روسها مظاهره کنید آنها کشور مارا اشغال کرده اند و با خون های مقدس خویش به آن قیام عظمت و بزرگی بی نظیری بخشیدند. صرف این چهار نفر نبودند دختران دیگری نیز با خون خویش سرکهای کابل را رنگین کردند و صمیمانه و معصومانه جان باختند.

مردم به سوی ارگ روان بودند چهار طرف فشار میآوردند که به این دژ مستحکم و این قلعه منحوس نزدیك شوند در آنجا چه چیزی را بدست میآوردند؟ ببرك کارمل را؟ تاج و تخت زرین و جادوئی قدرت را؟ آنها که در طول راه بالای بعضی از ماموریت های پولیس حمله کرده وسلاح و مهمات آنها را تصاحب کرده بودند با انسداد نمودن راه توسط سربازان گارد و قول اردوی مرکزی مواجه گردیدند. طیارات و هلیکوپترهای نیروی هوائی افغانستان برای ترسانیدن و متفرق ساختن مردم شروع به پرواز کردند و سعی نمودند تا با پرواز از ارتفاع پست رعب و وحشت در قلبهای تظاهر کنندگان ایجاد کنند اما تظاهر کننده گان در سرك هاو کوچه ها برای خود سنگر هایی با سنگ و چوب ساختند. ناگزیر تانکها یورش بردند سنگرها تخریب شد و مردم به گریز مجبور شدند. بعضی از مؤلفین تلفات آنروز را در حدود سه صد نفر شهید و چندین هزار نفر زخمی وانمود میسازند و می نویسد که بسیاری از اهالی کابل را بطور دسته جمعی و بدون محاکمه کشتند و پس ازاین قیام در حدود پنجهزار نفر را باز داشت کردند و گروهی که مرکب از ۱٦ نفر پاکستانی دو نفر چینی دونفر امریکائی و یك نفر مصری بود نیز دستگیر شدند ...

ولی تلفات مجموعی هر دو جانب را در آنروز در حدود نود نفر در ستر درستیز افغانستان ثبت کرده اند اما نعره تکبیر کشیدن و الله اکبر گفتن، از پشت بامها. بستن دکانها، و بی رونق ساختن بازارها و فلج نمودن ادارات وزارت خانه ها روز های پی هم هم چنان ادامه داشت. این امر در قندهار، هرات و بعضی از شهر های بزرگ دیگر نیز تقلید گردید. اما دولت اعلان کرد که قیام در کابل و سایر شهرهای کشور نتیجه عملکرد عمال خارجی و بیگانه بوده که موجبات قتل و خونریزی مردم را بار آورده است. دولت تهدید کرد که در صورتیکه کارمندان دولت به وظایف شان حاضر نگردند از وظایف شان بر کنار می گردند و در صورتیکه دوکانها باز نشود قفل دکانها شکسته خواهد شد. پس از یك هفته بار دیگر شهر کابل پراز مردم شد و رونق اولیه را باز یافت.

قیام کابل تجرید و انزوای دولت ببرك کارمل را از مردم نشان میداد و نمایانگر وابستگی دولت به قوت های شوروی بود. بدنبال قیام سوم حوت یکبار دیگر سعی گردید تا با تحریکات محصلین پوهنتون کابل فاجعه ° سوم حوت را تکرار کنند. دختران محصل بیشتر تأثر پذیر